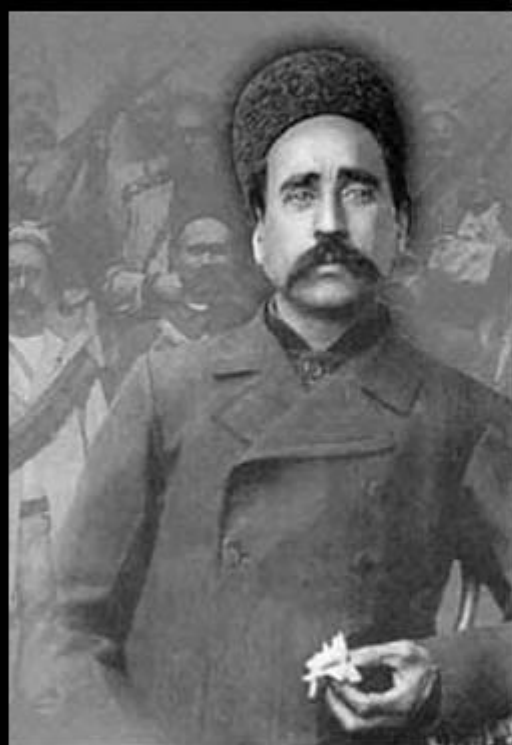


برفی ملاحظات پیرامون
تاریخ انقلاب مشروطیت

مؤلف: رحیم نامور



کتاب خانہ «بہ سوی آئندہ»

(الف)

پیشگفتار

آنچه را که اینک از نظر خوانندگان میگذرد نمیتوان تا ریخ و یا حتی تاریخچه‌ای از انقلاب مشروطیت به مفهوم عام آن دانست. چنین کاری از حوصله‌ی امکانات کنونی و صفحات معدودی که در اختیار من است بکلی خارج می‌باشد. خاصه اینکه تلاش من برای بررسی برخی جوانب انقلاب مشروطیت به مفهوم یک تحقیق تاریخی به مثابه یک مورخ نیست - رشتگی که من در آن دستی نداشتم.

تلاشی که در نگارش این صفحات مبذول میگردد بطور عمدتاً معطوف به یافتن سرکلاف برخی پدیده‌های مبهم و گشودن برخی از گره‌ها در جریان حوادث پنجساله انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵ - ۱۲۹۰) می‌باشد که مبهم و ناخوانا ماندن آنها سبب شده است حتی دقیق‌ترین و باحسن‌نیت‌ترین نویسندگان تاریخ انقلاب مشروطیت را در این و یا آن جهت دچار خطا و لغزش کند. بنابراین عنوان "برخی ملاحظات در پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت" را برای این نوشته شایسته‌تر میدانم. ازین رو خواننده نباید منتظر باشد در این مختصر شرح همه رویدادها و یا حتی شرح تفصیلی برخی از این رویدادها را بیابد و همه‌ی چهره‌های درخشان را تمام رخ مشاهده کند.

از سوی دیگر نگارنده هرگز مدعی آن نیست که گویا در این مختصر بتمام نقطه‌های گرهی و مسائل مبهم توجه شده است. مسلماً هنوز نقطه‌های ابهام فراوان وجود دارد که بدون روشن کردن آنها تاریخ انقلاب مشروطیت ما نمیتواند کامل باشد. پیش از این حتی در همان مقدار مسائلی که مورد بررسی قرار گرفته است نمیتوانم خود را از سهواً اشتباه مصون بدانم. این آغاز کاری پیچیده و دشوار است که کسانی با امکانات بیشتر باید آنرا بسرانجام مطلوب برسانند. من اگر موفق باشم کوره راهی هر قدر محو و کم‌رنگ گشوده باشم خود را بسی موفق میدانم.

نکته‌ای که ذکر آنرا از همین آغاز کار ناگزیر می‌شمرم چنین است. در تدوین این صفحات و تحلیل مسائل مورد بررسی هیچگاه "بیطرف" نبوده‌ام. من با "بیطرفی" مورد دعوی برخی جنت‌مکانها - بخصوص در اینجا که پای یکی از عمده‌ترین تحسولات تاریخی ایران در میان است نمیتوانم موافق باشم. زیرا در بسیاری موارد این ادعای "بیطرفی" را وسیله‌گریز و پرهیز این جنت‌مکانها از مواجهه با حقایق یافته‌ام. مفهوم این "بیطرفی" بی‌طرف ماندن در برابر نیک و بد و نتیجه‌فهری آن میدان دادن به نارواییها و ناسزاواریها است و این کاری است بس زیانمند.

(ب)

من نمیتوانستم در برابر نیک و بد سیاه و سفید بیطرف بمانم . جهت تفکر من روشن است و تمام مسائل را در روشنائی این جهت گیری مورد بررسی قرار داده ام و تمام داوریهام از این جهت گیری سرچشمه میگیرد . برای من تمامی مسائل در مقطع نبرد طبقات متخاصم از یکطرف و نبرد خلق برای رهائی از زنجیر اسارت یخماگـــــران امپریالیست از سوی دیگر مطرح است . معهذامیتوانم با وجدانی آسوده بگویم که تمام داوریهام - اعم از سره و ناشره - از شائبه هرگونه غرض ومرض غیر اصولی پاک است .

اگر کسی مورد نکوهش قرار گرفته باین علت بوده است که او را نماینده يك جریان ناسالم در داخل نهضت یافته ام . اگر به تجلیل کسانی پرداخته ام بدان جهت بوده است که آنها را پیرو و مجری يك خط مشی انقلابی شناختم . هرگز تحت تاثیر يك پیشداوری ، اعم از مثبت یا منفی ، به کسی و موضوعی نزدیک نشدم و برای "اثبات" این چنین پیتندآوری - هائی به جستجوی مدارك نپرداختم . برعکس داوریهامه جا نتیجه بررسی هاست .

مثالی مشخص ذکر کنم . در آغاز نسبت به پیرمخان نظری مساعد تر داشتم ، اما در جریان بررسی های خود و با مطالعه سرگذشت و یاداشتها و برخی نامه های وی مندرج در کتاب "پیرمخان سردار" (دیاکتیک کار چنانست که این کتاب در بزرگداشت پیرم نوشته شده ، سراسر انعکاسی است از احساسات پرشور نویسندۀ در تجلیل هرچه بیشتر پیرم بمثابة نامی ترین و شایسته ترین سردار انقلاب مشروطیت) بنیای دیگری رسیدم . بسیاری مسائل ناخوانا و مبهم که کار دآوری در باره ی او را دشوار میساخت ، برایم روشن شد . سررشته ای از آن انگیزه اساسی که این عنصر انقلابی را بورطه ضد انقلاب کشانیده به دستم افتاد ، و در نتیجه نتوانستم این قهرمان انقلاب را در مقامی که در بد و امر وی را در آنجا میدیدم ، نگه دارم . سیمای تازه ای از او در برابرم ترسیم شد .

در دیگر مسائل و موارد نیز کار بدینگونه بوده است .

در پایان از همه علاقمندان بتاريخ پر حماسه مشروطیت ایران مخصوصا در خواست میکنم که نقصها و خطاها را بر من نبخشایند ، بلکه با انگشت گذاشتن بر روی نقطه های ضعف و موارد نادرست و بیان و تذکر نقطه نظرهای خودشان و هرگونه راهنمائی دیگر بر من منت گذارند ، باشد که بیاری آنها - اگر امکانی برای تجدید چاپ کتاب پیش آمد - کتابی در حد امکان جامع تر و با ارزش تر در دسترس خوانندگان قرارگیرد .

صوفیه ۱۵ تیر ماه ۱۳۵۲

1000 SOFJA

P.K. 1425

BULGARIA

زمینه های تاریخی انقلاب مشروطیت

درآمد سخن

حوادث دورانهای تاریخی نه مجموعه ای پراکنده و غیر مرتبط از تصادفات بی منطق و نه ساخته و پرداخته اراده ی یک تازان جبار ویا روشنگران و مصلحین بشری ، بلکه نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیر یک رشته قوانین عینی است که بر جامعه حکومت میکنند . طبیعی است که قوانین عینی و اجتماعی از راه خود انسانها بوجود آمده و با دست انسانها عمل میکنند . اما همین قوانین چون بوجود آمدند و نضج گرفتند مبدل به نیروی شگرفی میشوند که در خارج از حدود خواست عمومی راه میپویند . نقش برجسته گان سازنده بمثابة نمایشگران عوامل ذهنی البته کم نمیشود . آنها خطوط اساسی توالی حوادث را مسمی جویند . قوانین حاکم بر جامعه را کشف میکنند ، راه استفاده از این قوانین را در پیش پای بشریت میگذارند ، با عمل خود تکامل تاریخ را تسریع میکنند و مهر و نشان خود را به درجات مختلف بر صفحات تاریخ باقی میگذارند . چه بسا تحولات دوران ساز تاریخی را میتوان سراغ کرد که با نام افراد معینی بهم گره خورده است . این نوابغ و برجستگان خود آفریننده قوانین زندگی نیستند . اما با استفاده از این قوانین منشا تحولات دوران ساز میشوند . لنین بهمین مطلب اشاره میکند ، آنگاه که میگوید :

” زندگی سیاسی اصولاً عبارت از یک زنجیر بی انتهای است که از یک رشته بی انتهای از حلقه ها تشکیل یافته است . هنر یک مرد سیاسی هم در همین است که آن حلقه ها را بیابد و سخت بآن بچسبید که کمتر از همه ممکن است از دستش بیرون برود . و در لحظه حاضر از همه مهمتر است و از همه بهتر میتواند تصرف تمام زنجیر را بسراید . دارنده این حلقه تضمین نماید . ” (۱)

و هر تحول تاریخی بزرگی در آخرین تحلیل ناشی از ضرورت زمان است . انقلاب مشروطیت ایران - که با وجود همه نارسائیمهایش عمدتترین تحولی است که جامعه ایرانی از صدر اسلام و شاید از آغاز حیات تاریخی خود تا آن زمان بخود دیده است - از این قاعده کلی مستثنی نیست . این انقلاب ” ترنج زرینی ” است که بمرور روزگاران و خاصه طی قرن نوزدهم بر روی ریشه های عوامل عینی و ذهنی داخلی و خارجی در شوره زار حیات اجتماعی ایران روئید . بررسی این زمینه ها برای شناخت هرچه بیشتر انقلاب ضرورت دارد .

۱- در جهت داخلی

سلطنت دو بیست و چهل ساله صفویه که بر روی خرابیهای ناشی از تاخت و تاساز ویرانگر مغول و فتنه ها و تهاجمات امیر تیمور و اعقاب او بوجود آمد، در آغاز کار نقش مثبت خود را در حیات اجتماعی و اقتصادی ایران ایفا کرد. پادشاهان صفویه گواينکه با قهر و غلبه و سرکوب بیرحمانه مخالفین و حتی در مواردی به قیمت کور کردن و یا از میان برداشتن برادران و فرزندان خود، اما بهر حال بوضع ملوک الطوائفی غیر متمرکز پایان دادند، ایران از هم پاشیده و متلاشی شده را وحدت بخشیدند و يك قدرت مرکزی قاهر و مستولی بوجود آوردند. بدین ترتیب از طرفی محیط امنی پیدا شد و دوران شکوفائی در زمینه پیشرفت اقتصادی و تجارتي و توسعه صنایع دستی آغاز گردید، که تا اوامط سلطنت این سلسله باوج خود رسید. و حتی در اثر گسترش ارتباطات با جهان خارج برخی از مخترعات غرب با ایران راه یافت و من حیث المجموع در جامعه تکانی پیدا آمد.

اما از سوی دیگر همان عاملی که امکان نشو و نمائی اینچنین درخشان به جامعه ایرانی داد، سرانجام خود مبدل بمانعی برای ادامه این تکامل گردید. این دوران شکوفائی، که اگر ادامه مییافت امکان داشت دیر یا زود ایران را در جاده يك تحول بنیادی به پیش براند، دیری نپائید و به ضد خود مبدل شد. استبداد مطلق سلاطین صفوی، قسریت وحشت انگیز مذهبی که پشتیبان این استبداد بود و خود از آن حمایت می دید، استعمار اسارت بار فتودالی، شرایط خرد کننده زندگی توده های کثیر نیم برده، محیط خفه کننده و بی حقی مطلق عمومی در برابر خواست و اراده فرمانروایان، مقدمات ضعف و انحطاط و سرانجام زوال این سلسله را فراهم ساخت. میدان بار دیگر بدست گردنکشان تاراجگر محلی افتاد. امنیت از میان رخت بریست. رکود جای رونق را در تمام زمینه ها، خاصه زمینه اقتصادی فراگرفت. آنچه سپس باین مصائب افزود، شد، يك رشته تاخت و تاز و قتل غارت های ایلخارگران افغانی بود. که گرچه از لحاظ وسعت و دوام به هیچوجه با تهاجمات مغول و تاتار قابل مقایسه نبود، اما برای ایران خاصه در آن شرایط بسیار گران تمام شد.

نادر شاه افشار باین تاخت و تازها خاتمه داد و دست استیلا گران افغانی را کوتاه کرد و دامنه فتوحات خود را تا قلب هند وستان گسترش داد. اما این پیروزیهای نظامی که تنها در سطح اجتماع ایران میلغزید پیدا شده ای بود زود گذر. استبداد خشن و اعمال بیرحمانه وی جامعه را همچنان در حال رکود معنوی نگه میداشت و از هرگونه تحرك جلو میگرفت. با اینجهت فتوحات درخشان او با خود شردر گورستان تاریخ مدفون شد.

پس از وی، نیکمردی و کم آزاری کریمخان زند نیز نتوانست باری از دوش جامعه بر دارد. وی از مقتضیات جهان نوین اطلاعی نداشت. شمشیرزنی چشم و گوش بسته و بی خبر بود. از کشورمداری جز آئین کهن چیزی نمیدانست. و خواهیم دید که این بی خبری و سادگی او چه لطمه‌ای با استقلال معنوی ایران زد.

چون کریمخان در گذشت میدان بدست یکی از خونخوارترین جنگجویان یسعی آقا محمدخان سرسلسله قاجاریه افتاد که در اثر تاخت و تازها و قتل و غارت‌های بیرحمانه او جامعه ایران که بقدر کافی درمانده و پریشان بود، پریشان و درمانده تر گردید. وی البته نتوانست دیگر گردنکشان را بجای خود بنشانند و قدرتی متمرکز بوجود آورد و بنظام فئودالی سر و صورتی بدهد. ولی این تمرکز نیز نتوانست گرهی از کار بگشاید. درد و سلاطنت جانشینان وی که عموماً افرادی نادان، کونه فکر، فاسد و مستبد بودند، وضع ایران از بد به بدتر گرایید و چنانکه خواهیم دید تمام مقدمات زوال جامعه فرسوده و کهن بتدریج فراهم شد. خاصه که در همین گیر و دار بلائی دیرپای، سمج و مبرم گریبانگیر جامعه ایران شد و هرگونه مجال تنفس و تحرك را یکباره منتفی ساخت و در عین حال جامعه محتضر فئودالی را بیش از يك قرن دیگر بر سرپای نگه داشت.

۲- نفوذ استعمار در ایران

بلائی که اینچنین بجان ایران افتاد و آنرا در شبکه تارهای شیطانی خود بچهار میخ کشید، رخنه قدرتهای استعمارگر بود. اینک مدتی میگذشت که اروپا از خواب گران رخوت و رکود قرنهای گذشته بیدار شده بود و بیکر در هم کوفته خود را آرام آرام از زیر بار خفه کننده اصول فئودالیه، جهل و تعصب قرون وسطائی کلیسائی بیرون میکشید. درد و رن شهرها طبقه تازه‌ای نیرو میگرفت. روابط نوین اقتصادی نشو و نما مییافت و درهای متعدد پولادین و محصور فئودالیزم را بر روی خود میگشود. بهمراه این تحول بالضروره زنجیر خرافات کلیسائی بردست ویای فرهنگ و دانش میوسید و یکی پس از دیگری فرو می ریخت. دنیائی تازه کشف شد و به نیروی اسلحه آتشین که بر اساس تکنیک پیشرفته تری قرار گرفته بود تحت سلطه‌ی کاشفین قرار میگرفت. جهانگردان اروپائی چهار گوشه جهان را زیر پا میگذاشتند. در پرتو تفوق اسلحه، سرزمینها را تصرف میکردند. بومیان را به اسارت میگرفتند. کلنی بوجود میآوردند و راه هرگونه تحول و تحرك را بر مردمان این سرزمینها میبستند و ثروت‌های گران را بتاراج میبردند. تا حد زیادی بعد داین ثروت‌های تاراج شده بود که در اروپا تراکم سرمایه با سرعت بیشتری انجام مییافت و سیساری از استعمارگران توانستند زمینه کافی برای صنعتی شدن و قدم گذاشتن به مرحله بعدی تکامل را پایه گذاری کنند.

بدنبال این کلنی‌ها، پرچم د ولت‌های مربوطه در سرزمین‌های اشغال شده با هتزاز در می‌آمد. کشورهای مانند بریتانیا، فرانسه، دانمارک، پرتغال، اسپانیا و هلند با اتکا به نیروی دریائی و اسلحه نوین خود و با رقابتی حیوانی بسوی کشورهای تازه می‌رفتند تا آنها را استعمار کنند. بازارهای تازه می‌جستند تا محصولات خود را به فروش برسانند. در جستجوی خزاین نوین بودند تا دست تاراج بسوی آنها دراز کنند. سرزمینهای تازه طلب میکردند تا مواد خام بدست آرند. و هر قدر از این راه فریتر میشدند، قدرت صنعتی و نظامی آنها در قبال بومیان وحشت انگیزتر میشد و آسانتر میتوانستند هر نیروی مقاومی را درهم شکنند. گویاترین تصویر را در مانیفست کمونیست میابیم.

"کشف آمریکا و راه دریائی دور آفریقا برای بورژوازی که در حال ارتقا بود زمینسه تازه‌ای بوجود آورد. بازار هند شرقی و چین و استعمار آمریکا، مبادله با مستعمرات، افزایش وسائل مبادله و کالاها بطور عموم، به بازرگانی و دریانوردی و صنایع چنان تکانی داد که تا آنزمان بی سابقه بود و بدینسان تکامل سریع عناصر انقلابی جامعه فئودال را که در حال انحطاط و سقوط بود، موجب گردید."

شیوه پیشین فئودالی یا صنفی تولید اکنون دیگر تقاضا را، که بموازات بازارهای جدید در کار افزایش بود، نمیتوانست تکافو کند. جای آنرا صنعت یدی گرفت. تقسیم کار بین سازمانهای حرفه‌ای گوناگون از بین رفت و جای خود را به تقسیم کار در هر یک از کارهای جدا داد. (۱)

اما بازارها دائما در حال رشد و تقاضا پیوسته در حال افزایش بود. صنعت یدی هم دیگر از عهده تکافوی آن بر نمی آمد. آنگاه بخار و ماشین در تولید صنعتی انقلابی ایجاد کردند. صنایع بزرگ جدید جای صنعت یدی را گرفت و جای صنف متوسط صنعتی را میلیونها صنعتی، یعنی بورژوازی نوین گرفتند. (۲)

"صنایع بزرگ، بازار جهانی را، که کشف آمریکا آنرا زمینه‌چینی کرده بود، بوجود آورد. بازار جهانی به تجارت و دریانوردی و ارتباط از راه خشکی بسط فوق العاده‌ای داد. این امر بنوبه خود در توسعه صنایع تأثیر کرد و بهمان نسبتی که صنایع کشتیرانی و راه آهن بسط مییافت، بورژوازی نیز رشد و تکامل می‌پذیرفت و بر سرمایه خویش می‌افزود و همه طبقاتی را که بازماندگان قرون وسطی بودند به عقب میراند." (۳)

۱ - این همان پویه ایست که تا اواخر سلطنت صفویه در ایران باوج خود رسید و سپس بیکباره متوقف ماند. ن.

” بورژوازی هر جا که بقدرت رسید کلیه مناسبات فتودالی و پدشاهی و احساساتی را برهم زد. پیوند های فتودالی که انسان را به ”مخدومین طبیعی“ خویش وابسته می ساخت بیرحمانه از هم گسست و بین آدمیان پیوند دیگری جز پیوند نفع صرف و نقد پینه بی عاطفه باقی نگذاشت. هیجان مقدس جاذبه مذهبی، جوش و خروش شوالیه مابانه و شیوه احساساتی تنگ نظرانه را در آبهای یخ زده حسابگریهای خود پرستانه خویش غرق ساخت و قابلیت شخصی انسان را با رزش مبادله ای بدل ساخت.“ و این طبقه نوخاسته آنگاه که با قدرت اقتصاد، وقتی فزاینده خود در برابر کشورهای شرقی که با شرایط قرون وسطائی و در زیر یوغ حکمداران خود کامه و نظامهای فرتوت استبدادی بسر میبردند قرار گرفتند به سد استواری مبدل شدند که راه هرگونه تکامل و تحریک را بر روی آنها بستند.

در اقیانوس هند نیروی دریائی انگلستان، نیروهای دریائی اسپانیا و پرتغال را از میدان بدر کرد. سرمایه داران بریتانیائی سلطه خود را بر شبه قاره هند وستان مستقر ساختند. شرکت هند شرقی بریتانیا که موقعیت متفوقی نسبت بدیگر رقیبان خویش بدست آورده بود، بمثابه استوارترین پایه این توفیق، مقدمات استعمار کامل آن سرزمین را تدارک دید. از همان اوان تسلط، تاریخ روابط این کشور با هند وستان یکی از برجسته ترین نمونه هائی بوده است از قهر و غلبه سیاسی بدنیال استیلای اقتصادی و توسعه یغمای اقتصادی در زیر بال حمایت سلطه ی سیاسی. و نشان میدهد که امنای شرکت، این بورژواها نیکه جز حسابگری خود پرستانه به هیچ ملاک دیگری پای بند نبودند، چگونه بوسیله، تزویر، تفتین، نفاق افکنی و رشوت دادن و به فساد کشاندن حکمداران محلی، خیانت نابکارانه به متحدین در پیروزی از طریق بند و بست با رقبای آنها و سپس رها کردن و سرکوب کردن و به خاک و خون کشانیدن این متحدین، پایه استعمار بریتانیا را در آن سرزمین استوار کردند و با دست مأمورین نظامی بریتانیا بمنظور تحکیم این سلطه جهنمی چه جویبهائی از خون جاری گردید.

در چنین دوران پر جوش و خروشی ایران در چار حالت د و گونه ای بود. از سوئی بعلت شاهراه بودن بین شرق مستعمره و غرب استعمارگر و بمثابه یکی از شاهراههای معتبر تجارتهی مورد توجه محافل بورژوائی و قدرتهای استعماری اروپا قرار میگرفت و به حلقه ارتباطات جهانی کشیده میشد. از سوی دیگر بعلت شرایط خاص اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خویش نمیتوانست از این وضع بسود خود بهره برداری کند. اوضاع سیاسی ایران درهم و مخشوش، حکمداران از مقتضیات کشورداری نا آگاه، نواحی مختلف بعلت وجود رشته کوههای بلند و دشتهای وسیع و کویرهای غیر قابل عبور و فقدان وسایل ارتباطی و مواصلاتی مناسب که این نواحی را بهم متصل کند از هم پراکنده، روابط فتودالی و قرون وسطائی با عناصر هنوز عمد های از نظام پد رسالاری در این نواحی حکم فرما، اقتصاد عمومی ایران خاصه در روستاها اقتصاد طبیعی، نقاط مختلف کشور

از جهت سطح رشد اقتصادی و فرهنگی نا همگون و دولت مرکزی در استقرار سلطه خود در نواحی دور دست ناتوان. تمامی این شرایط راه سلطه استعمار را در این سرزمین هموار می ساخت. در اواخر قرن هیجدهم، دیگر دولت بود ندکه بطور عمده ایران را از دوسوی تحت استیلا خود قرار داده بودند و پیوسته بوسعت دامنه‌ی نفوذ خود می افزودند. بریتانیای کبیر از سمت جنوب، دولت تزاری روسیه از سمت شمال.

بریتانیای کبیر

شرکت هند شرقی بریتانیا برقراری روابط سود بخشی را با ایران وجهه همت خود قرار داد. سوابق ارتباط این قدرت نیرومند استعماری با ایران و موفقیت های عظیمی که از دیرگاه و از زمان شاه عباس بزرگ صفوی در زمینه‌ی کسب امتیازات سود آور نصیب عمسال بریتانیا شده بود، کاربرد وارثین آنها آسان تر میساخت. عمال سرمایه های بریتانیا طی قرن هیجدهم با حربه های معمولی اغفال و نیرنگ و در زیر نقاب دوستی در زمینه های مختلف اقتصادی - سیاسی و حتی حقوقی امتیازاتی بدست آوردند که پایه‌ی سیادت آیند آنها را در ایران استوار میساخت.

این امتیازات که از زمان صفویه آغاز شده بود اینک دامنه‌ی گسترده بخود میگرفت - اما نه بموجب هر قرارداد بین الدول، بلکه همچنان بوسیله صدور فرامین اختصاصی از طرف حکمداران ایران بمثابة عطایای شاهانه و عنایات ملوکانه با افراد مشخص و یا موسسات معین. فرمانی که کریم خان زند در سال ۱۷۶۳ بسود بازرگانان انگلیسی صادر کرد آنچنان امتیازات وسیعی را در مورد این بازرگانان روا میساخت که تا آنگاه نظیر آن دیده نشده بود. حق تجارت آزاد و نقل و انتقال آزاد در هر نقطه ایران، حق ورود و خروج آزادانه با ایران و از ایران، حق وارد کردن کالا با معافیت های گمرکی در مورد برخی از عمده ترین آنها، حق انحصاری وارد کردن منسوجات پشمین، حق نامحدود خرید زمین و ساختن کارخانه و نصب توپ برای حفاظت این کارخانه ها. بعلاوه یک رشته امتیازات قضائی بر پایه اصل کاپیتولاسیون بدون اینکه چنین عنوانی بر روی آن گذارده شود. از قبیل حق مراجعه مستقیم بمدیونین ایرانی شرکت و وصول مطالبات ادعائی "بهر طریق که صلاح میدانند." یعنی در این زمینه ها هم مدعی باشند و هم داور و هم قوه مجریه. بعلاوه بموجب این فرمان مستخدمین ایرانی شرکت از پرداخت هرگونه مالیات بدولت ایران معاف و از لحاظ قضائی تابع شرکت مزبور شناخته میشدند.

پس از کریمخان برادرزاده اش جعفرخان نیز فرمان دیگری صادر کرد که بموجب آن "امنیت کامل" برای بازرگانان انگلیسی تضمین شده بود. بررسی چگونگی صدور این فرمان، ما را به نکته مهم دیگری توجه میدهد. اگر محرك اصلی حکمداران پیشین در

در صد و فرامین زیانبخش، جهل و بیخبری آنها بود، اما می بینیم که از این پیس اعطای این امتیازات بند ریج مبدل بیکی از وثایق بقای حکمداران ایران، ابتدا در قبال رقباي قدرت طلب و سرانجام در قبال نهضت آزاد یخواهانه و ملی خلق میشود. ایران آرام آرام در سراشیب وابستگی به قدرتهای استعمارگر می افتد.

تمرکزی که آقا محمد خان بوجود آورد نمیتوانست جلوی این پویشر را بگیرد. برعکس پس از مرگ وی و از همان سالهای نخستین قرن نوزدهم با سرعت سقوط در این سراشیب افزوده شد. بخصوص که در این زمان دیگر بسیاری از امرا و حکام و شیوخ جنوب ایران و سواحل خلیج فارس در حلقه حقوق بگیران هند شرقی بریتانیا در آمده بودند و آن قبله نماز میبردند. در سال ۱۸۰۱ با استفاده از چنین زمینه ی سیاسی و با یاد میانی یکی از مامورین زیر دست مستعمراتی بریتانیا، سرجان ملکم که شاه و صدر اعظم و دیگران را با تقدیم پیشکشهای رام کرده بود، قرارداد هائی به ایران تحمیل شد که چه در زمینه ی سیاسی و چه در عرصه اقتصادی برای ایران مصیبت بار و اسارت آور بود. قرارداد سیاسی شاه قاجار را ملزم میساخت که هرگاه افغانستان در صد در آید بکمک راجه ها و فرمانروایان استقلال طلب هند بشتابد "خاقان گیتی ستان" قشون کوه پیکری "با ساز و برگ و مهمات مامور نمایند تا آن مملکت را خراب و ویران نمایند". در عین حال چون از همان هنگام بیم آن میرفت که ناپلئون به فتح علی شاه نزد یک شود و موافقت او را برای قشون کشی به هندوستان از راه ایران جلب نماید، این قرارداد چنین امکانی را بکلی منتفی میکرد و دولت ایران را ملزم میکرد که با ناپلئون از در جنگ و ستیز در آید. شاه و صدر اعظم وی تا بدان حد در این راه پیش رفتند که بموجب فرامین بتعام حکام و امرا و شیوخ بین راه از تهران تا خلیج دستور دادند که هر فرد فرانسوی را در هر کجا بیابند، گرفتار کرده به دست ملکم بسپارند.

قرارداد تجارتي تماما در جهت نقض حق حاکمیت و استقلال قضائی ایران تدوین شده بود و برای اقتصاد ایران زیانی هلاکت بار داشت. ماده چهارم به عمال بریتانیا اجازه میداد که مستخدمین ایرانی خود را بهر نحو که بخواهند بعلت "نقصیرات" آنها مجازات کنند و تنها هنگامیکه "قطع اعضای این مستخدمین و یا قطع حیات آنها را ضرور بدانند اجرای این مجازات ها را از حاکم محل" بخواهند. طبق ماده دیگری بتعام تابعین انگلستان و حتی هندیهای مقیم ایران حق مسافرت آزاد و انتقال کل سرمایه از ایران داده شده بود. يك ماده دیگر، آهن و سرب و پارچه زرعی را که "مال و متاع مختص انگلستان میباشد" از هرگونه گمرک وارداتی معاف میکرد. گرچه بعد ها بعلت عهد شکنی بریتانیا فتح علی شاه موقتا از آن دولت روگردان شد و نیز تحولاتی در عرصه سیاست اروپائی رخ داد و همه اینها مجالی برای بستن قرارداد مناسبتری با ناپلئون

پیش آورد، اما نفوذ بریتانیا در ارکان دولت شاه و ولیعهد نه در آن حد ماند بود که آسان برکنده شود. طبق قرارداد ی کمبین فتحعلی شاه و ناپلئون بسته شد، ژنرال گاردان فرستاده ناپلئون بایک هیئت فنی فرانسوی بایران آمد و برای ایجاد يك ارتش مدرن دست به اقداماتی زد. ولی طولی نکشید که ورق برگشت. سفیری از سوی بریتانیا بنام سرهارتفورد جونس با تفاق جیمس موریر که اورا با کتاب هزل آمیز "حاجی بابا" می شناسیم با هدایای گرانبها وسیم وزیر فراوان وارد ایران شده با تقدیم این "پیش کشی" دل شاه و درباریان را بدست آوردند بطوریکه کار بر گاردان و هیئت فرانسوی بکلی تنگ شده تهران را بدون کسب اجازه از دولت متبوعه خود ترك کردند و یار دیگر در سار سلطنتی ایران بمیدان تاخت و تاز انحصاری عمال بریتانیا مبدل شد.

دولت تزاری روسیه

وجود مرزهای طولانی بین ایران و سرزمین روسیه، در جریان تاریخ ارتباطات دو کشور مورث نتایج بکلی د و گونه ای در جهت منفی و مثبت برای ایران بوده است. در طی قرن نوزدهم ایران چنانکه خواهیم دید، میبایست متحمل منفی ترین آثار این همسایگی بشود. از سالهای آخر قرن گذشته در کنار این مشخصه منفی مشخصه مثبتی در جهت کاملاً مثبت بوجود آمده که خود ناشی از تحولات ژرف اجتماعی در داخل روسیه بود. این مشخصه در جریان انقلاب مشروطیت ایران و خاصه در مرحله دوم این انقلاب به بهترین نحو بسود آزادی و استقلال ایران تظاهر یافت و سپس با انقلاب اکتبر باوج خود رسید. و مشخصه منفی نخستین را برای همیشه در گورستان تاریخ مدفون ساخت. شناخت کامل و عمیق جریان تکامل نهضت انقلابی در ایران و سپس تکامل ضد انقلاب و حوادثی که سرانجام منجر بانحراف سیر تکاملی انقلاب مشروطیت شد تا حد و د زیاد ی بستگی به شناخت این موضوع دارد و هر پژوهنده تاریخ معاصر ایران کلید حل بسیاری مسائل مبهم و معما مانند را با شناخت این د و حقیقت میتواند بدست آورد.

ایران باقتضای اینچنین موقعیت جغرافیائی از آغاز قرن نوزدهم د چار يك رشته تصادمات دائمی با نیروهای تزاری گردید، متقابلاً باقتضای همین موقعیت جغرافیائی یکی از سرزمینهای بسیار معدودی است که در درجه اول و بنحو مستقیم از مواهب بی شمار انقلاب کبیر اکتبر برخوردار شد. درک این مواهب با همه گستردگی و ژرفای آن برای چنین پژوهنده های غیر ممکن خواهد بود مگر اینکه دولت تزاری را چنانکه باید بشناسد و بماهیت آن با تمام فساد و پوسیدگی و هاری و صلابت آن و مثابه چماق آهنین ارتجاع جهانی و یکی از د و خصم تیز چنگ آزادی ملل آسیا، بنحو شایسته ای پی برد و تمامی آن قید و بند آهنین را که این دولت بنوع خود بردست و پای ایران استوار کرد و تنهاسا

انقلاب کبیر اکتبر همه آنها را درهم شکست ، آنگونه که شاید و باید بازشناسد^{۹-}
در تاریخ مختصر حزب کمونیست اتحاد شوروی چاپ مسکو سال ۱۹۶۰ در تعریف
روسیه تزاری چنین میخوانیم :

” روسیه تزاری زندان خلقها بود . طبقات استثمار کننده در کنار تزاریسم و
سراسر ماشین دولتی مسبب و مسئول آن ستم و فشاری بودند که بر خلقها وارد میآمد .
خلقهای غیر روسی که اکثریت ساکنین این کشور را تشکیل میدادند از هر حقوقی محروم
بودند . آنها متحمل خفت ها و حقارت های پیشماری میشدند . اولیا^{۱۰} دولت تزاری
خود سرانه بر آنها حکم میراندند و بدخواه آنها را کیفر میدادند . فرهنگ ملی همه
خلقهای روسیه مورد اختناق و حشیانه قرار داشت . بسیاری از این خلقها حق نداشتند
بزبان ملی خود ر و ز نامه منتشر کنند ، کتاب بنویسند و کودکان خود را تعلیم دهند . انبوه
مردم مشرق کشور در بیسواد ی بسر میبردند . تزاریسم شکنجه گرد و ضخیم خلقهای غیر
روس بود . ” (۱)

لنین روسیه را چنین تعریف میکرد . ” کشور عظیمی با ۱۵۰ میلیون جمعیت که در رضایی
بس پهناور پراکنده است . از هر سو در معرض ظلم و بیدادگری است . در ظلمت و
جهل بسر میبرد و بوسیله ارکانی از مامورین پلیس و جاسوسان ، راه هرگونه ” نفوذ زیان
آور ” بر وی بسته شده . ” (۲)

” فقدان بدوی ترین قوانین از هر لحاظ ، محرومیت وی حقی در زندگی روس ” و
” اصلاح ناپذیری سلطنت تزاری و تمامی آن رژیم ” (۳) اینها مسائلی بودند که لنین
پیوسته بر روی آنها انگشت میگذاشت . وی تقریباً همه جاتزار را نیکلای خونخوار مینامید .
ولی تنها مشخصه داخلی این رژیم نبود که وی در هر موقع بآن اشاره میکرد . او روسیه
را نه تنها زندان خود ملت های ساکن آن کشور میدانست بلکه تزاریسم را ژاندارم همه
خلقهای آسیا و دژ سیاه ترین نظام های ارتجاعی مینامید . چنین بود ماهیت روسیه تزاری .
در اوائل قرن گذشته بین ایران و این دولت برخورد های متعددی رخ داد که یکی
بعد از دیگری منجر بشکست قوای ایران گردید و در سال ۱۸۱۳ کار را با مضای قرارداد
گلستان کشانید . و این قرارداد زمینه را برای تحمیل قرارداد معروف ترکمانچای هموار
ساخت . این هر دو قرارداد لطمات شدید به حیثیت و اعتبار ایران وارد آوردند . و
آنها را بحق میتوان جزء اسارت بارترین قرارداد های شناخت که بوسیله یک قسدرت

۱ - تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی - متن انگلیسی ؛ چاپ مسکو

۲ - منتخبات آثار . ترجمه فارسی - جلد اول قسمت دوم ص ۲۴۸

۳ - منتخبات آثار . ترجمه فارسی - جلد اول قسمت دوم ص ۲۴۶

قاهر و غالب بر کشوری ناتوان تحمیل شده است. بموجب جزئی تجارتی قرارداد آخیر - ایران اینک بطور رسمی استقلال گمرکی و حق حاکمیت خود را تا حد زیادی از دست داد. قلاده کاپیتولاسیون را رسماً بگردن گرفت و بر سلطه سیاسی و اقتصادی دولت تزاری صحه گذاشت. در عوض تنها امتیازی که شاه قاجار در این میان بدست آورد، تضمین سلطنت - خاندان عباس میرزا ولیعهد و نایب السطنه بود.

فصل دوم این جزئی از قرارداد، ثبت همهی اسناد تجارتی بین ایرانیان و اتباع روسیه در ایران را در کنسولگریهای روسیه در ایران مقرر میداشت. فصل پنجم تصریح میکرد که مامورین و کارگذاران ایرانی حق ورود به موسسات اتباع روسیه را ولو برای رسیدگی بجرایم آنها هم ندارند مگر "با استیذان از وزیر مختار روسیه". بموجب فصل هفتم رسیدگی بدعاوی و مرافعات بین اتباع دولتین میبایست طبق قوانین روسیه و با داوری سفیر و کنسولهای مربوطه حل و فصل شود.

طبیعی است که این دو قرارداد ضربت بزرگی بر رشد اقتصادی کشور وارد ساخته و تکامل آنها متوقف کرد. عدم اختیار ایران در اقدام بکشیدن خط راه آهن که در یکی از مواد این قرارداد مقرر شده بود، عایق دیگری در راه رشد اقتصادی ایران بوجود میآورد. استقلال قضائی ایران بنحو خشنی خدشه دار شد. با وجود این، ذکر چند نکته در اینجا برای روشن شدن بسیاری حقایق تاریخی ایران ضرورت دارد.

۱- انعقاد این قرارداد با پادرمیانی مطلقاً خیانت آمیز سرگور او زلی سفیر انگلیس و جیمس موریهی سابق الذکر دبیر آن سفارت انجام گرفت. آنچه در جریان سالهای دهه دوم قرن گذشته بین ایران روسیه میگذشت مصادف بود با بازهم تحولات نوینی در پهنای سیاست اروپا. اتحاد ناپلئون اول و روسیه بهم خورده و اتحاد مجدد بین بریتانیا و دولت تزاری جای آنها گرفته بود. ناپلئون به روسیه حمله کرده بود، اگر در آنچنان شرایطی در ایران زمامداران و مستقلی وجود میداشتند میتوانند در آن گیر و داره تدوین قرارداد آبرومندانسه توفیق یابد. اما شاه و ولیعهد وی بموقع مناسب بهیچ کاری برخاستند. سپس نیز زمام کار خود را بدست دوتن از مامورین بریتانیا یعنی سفیر و دبیر سفارت بریتانیا سپردند و آنها را بسمت نمایندهی امین خود برای گفتگو با مقامات تزاری تعیین کردند. در تاریخ دیلماسی ایران کمتر مامورین خارجی را توان یافت که باندازه این دو نفر نسبت بوظایفی که بهعهد گرفته اند تا باین حد نادرستی از خود نشان داده و در عین حال باین اندازه از "نادرستی" مردم ایران فریاد و فغان برآورده و با ایران و ایرانیان اینچنین دشنام داده باشند. آنگاه که پای آنها بآذربایجان رسید، نخستین کاری که آقای سفیر انجام داد آن بود که با افسران انگلیسی، که در خدمت عباس میرزا انجام وظیفه میکردند، دستور داد خدمت خود را ترك کنند و بانگلستان باز گردند.

عجز و الجاح عباس میرزا برای ابقا آنها بجائی نرسید و این موضوع را خیلی زود جیمز موریه با اطلاع فرماندهی نیروهای تزاری رسانید . بین این دو نماینده "ی دریا رفتمحعلی شاه و فرماندهی قوای تزار که طبعا دستورهایی محینی از طرف دیارتزاری باو داده شده بود ، ملاقاتهایی در ظاهر برای اصلاح ذات البین انجام گرفت که جزیک رشتهمبند و بستهای زیرپرده و تلاش برای واداشتن دیاروشاه به تسلیم چیزی دیگری نبود . موریر در باره يك فقره از این ملاقاتها مینویسد :

"همینکه چای صرف شد ، باژنرال مشغول مذاکره شدیم . تا حال هیچ مذاکره سیایی باین اندازه سری نبود که بین من وژنرال مذاکره شد . همینکه مذاکرات ما با تمام رسید ژنرال از خوشحالی دستهای خود را بهم زد و گفت " حال شمشیر خودت را کنار بگذار و خودت را راحت و آسوده کن . و خود نیز همین عمل را نمود و شمشیر و کلاه خود را کسنار گذاشت (۱)

آنچه خود سفیر بریتانیا و "امین" دولت ایران در سفرنامه اش مینویسد برای نشان دادن نقش بکلی خائنه ای این دو مامور عالیرتبه امپراطوری بریتانیا باندازه کافی پرده در است . پس از امضاء قرارداد انگلستان وی در سال ۱۸۱۴ از راه روسیه بسوی انگلستان شتافت و در روسیه بحضور تزار رسید . جریان ملاقات را از زبان خود او بشنویم :

" در ساعت ۱۳ (۲۸ اوت سال ۱۸۱۴) عازم قصر امپراطور شدم . امپراطور جلو آمده بمن دست داد و با دست خود مرا کشید ، نزدیک پنجره بود و گفت : من منتها درجه خوشحالم که با کسی آشنا میشوم که يك چنین خدماتی در مذاکرات صلح با ایران بمن نموده است . این صلح به بهترین شکل از حیث منافع و شرافت انجام گرفته است من در جواب گفتم : اعلیحضرتا این خدمات مختصر که سعادت مرا بانجام آن یاری نموده تادرایران بجای آورم فقط قسمتی از وظایف من نبود و اینها در اطاعت او امر دولت پادشاهی انگلستان است که بمن دستور داده شده است (۲) (تکیه روی جمله از نگارنده)

۱ - به نقل از تاریخ روابط ایران و انگلیس جلد اول ص ۱۱۹

۲ - تاریخ روابط انگلیس و ایران . . . جلد اول ص ۱۲۹ . این استنباط محمود محمود کاملا درست است ، که امپراطوری بریتانیا منافع ایران و همچنین شرافت و وظیفه شناسی مامورین خود را (قربانی سازش با تزار روسیه علیه ناپلئون کرد . باین نوشته ی خسود سرکور اوزلی که محمود محمود نقل میکند توجه نمائید . " حال که خطر ناپلئون بر طرف شده صلاح در آنست که ملت ایران را گذاشت در همین حال توحش و بربریت باقی بمانند و هیچ نوع کمک و مساعدت برای بهبودی این ملت اعمال نشود . "

۲ - اگر از لحن خشن و پیروزمندانه‌ی مورد قرارداد تجارتی بگذریم در بسیاری مسائل ماهیتا بین امتیازاتی که دولت تزار بموجب این قرارداد بدست آورد با مزایای عظیمی که بریتانیا و عمال آن تا آنگاه از روی "صلح و صفا" و بموجب فرامین نظیر فرمان کریمخان زند یا طبق قرارداد هائی که طی دهه اول قرن نوزدهم بین ایران و بریتانیا منعقد شده بود بدست آورد، تفاوت زیادی نمی‌بینم.

۳ - از این گذشته پس از انعقاد قرارداد اخیر بلافاصله دیگر دولت‌های اروپائی و در پیشاپیش آنها خود بریتانیا تحت عنوان "حقوق کامله الوداد" بسیاری از همان امتیازات عهدنامه تجارتی ترکمانچای را برای خود تامین کردند و بدین نحو - قلاده کاپیتولاسیون بطور همه جانبه برای مدتی بیش از یک قرن برگردن ایران استوار ماند.

۴ - نکته آخر و بسیار عمده آنست که اگر در این جهت انقلاب کبیر اکتبر بهمه‌ی فجایع تزاری و تجاوزات آن علیه حق حاکمیت و استقلال ایران خاتمه داد و تزاریسم را برای همیشه بگورستان تاریخ سپرد، از آن سو نظام مستعمراتی بریتانیا هر روز گسترده تر و جنبه اسارت بار آن شدید تر شده و تنها شریک جرم آن تخییر یافته و جریان تاریخ اینک آمریکا را بمثابه سردمدار اردوگاه امپریالیستی جانشین تزاریسم روسیه کرده است.

با همه اینها نمیتوان روحیه و حالت روانی خاص را که بعلمت مجموعه رخدادها در ایران و بین قشرهای وسیعی از مردم پدید آمد و رواج یافت نادیده گرفت. دولت فتووال میلیتاریستی تزاری تمامی آن امتیازات را نه بموجب فرمانهای "دوستانه" بلکه به نیروی قهریه و در میدان پرهیا هوی جنگ بدست آورده بود. این وضع هم در جهان خارج و هم در بین مردم کشور انعکاسی بحق منفی و فوق العاده شدید پدید آورد. و افکار عمومی مخصوصا در مناطق شمالی ایران علیه آن انگیخته شد. در حالیکه نفوذ آرام و خزنده ولی استوار بریتانیا که مانند موریانه پایه استقلال ایران را میجوید نمیتوانست عکس العملی آنچنان شدید در خارج از حوزه جنوب بدست آورد. تنها در نواحی جنوبی که توده‌های مردم ضریح مشت‌های آهنین استعمار خفه کننده بریتانیا را با تمام وجود خود احساس میکردند. اما جهان خارج باین دنیای در بسته توجه نداشت. در خود ایران، در خارج از این مناطق آنها که دستی در کار داشتند در قیافه بریتانیا رخسار دشمنی قابل تحمل را میدیدند و این نحوه برخورد بعدها در بسیاری موارد مورد بهره برداری سیاست بریتانیا در ایران قرار گرفت. بخصوص عده‌ای از "رجال" خود ایران که بعدها در لژ فراماسونری عصویت یافتند، در جهت تحریف این واقعیت‌های مربوط بتاریخ ایران باکسانی مانند پروفسور ادوارد براون بطور وسیعی همکاری کردند. شخصیت نمونه وارد در بین آنها، تقی زاده است که در همه عمر مانند یکی از ابزارهای سیاست عمومی بریتانیا در ایران عمل کرده است. وی در خطابه خود در باشگاه مهران

با تفصیل شایسته‌ای از تجاوزات دولت تزاری، ماهیت قرارداد ترکمانچای و مطالبی که از ناحیه آن دولت بر ایران وارد شد سخن می‌گوید. در این قسمت تاحدی حقوق سخن را ادا میکنند. نکته در آنجا است که وی نیز نسبت به طرف دیگر یا یکی سزاگت است و یا با جمله‌ترین و کلی‌ترین وجهی همه چیز را در یک جمله می‌بندد و می‌نویسد "همسایه‌های ایران یعنی انگلیس، روس، چین، هند و سایر ملل که نسبت به ایران داشتند" و از این که بگذریم وی در سراسر این خطابه در قبال تمام فجایع بریتانیای کبیر نسبت به ایران بسکوت متعهد خود بمثابه یک عضو وفادار فراماسونری ادامه می‌دهد. چنانکه در جای دیگر می‌گوید "پس از استقرضات پی‌درپی از روس و دادن امتیازات متوالی به روس و دولت دیگرنا را حتی فکری و هیجان باطنی در تهران (آیا فقط در تهران؟) قوت گرفت."
(تکیه‌ها از من است. ن) x x x x x

عباس میرزا پیش از آنکه بتواند جانشین پدرش شود درگذشت و بعد ها فرزندش محمد شاه بجای فتحعلیشاه به سلطنت رسید . وی مردی بود روحا و جسما علیل . در آغاز کار میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بصدارت برگزید . وی در صدد اجراء اصلاحاتی از بالا برآمد . بر آن شد که از اعمال نفوذ بریتانیا در راجا جلوگیری . . دانشجویانی را به اروپا اعزام داشت . اما طولی نکشید که در نتیجه تحریکات دائمی در ایران سود پسرست و عمال رنگارنگ بریتانیا در دربار و با دستیاری مهد علیا همسر بی بند و بار شاه که یکی از اصحاب توطئه و از ابزارهای سیاست بریتانیا بود امر با عدم این مرد مصلح صادر شد و بجای او حاجی میرزا آقاسی برار بکه صد رات تکیه زد . وی بهمان قدر که عامی و از آئین کشور داری تا آگاه بود بهمان قدر راه جلب حمایت سیاستهای خارجی را برای تضمین صدارت خود خوب میدانست .

در این زمان بریتانیا در زیر نقاب تزویر جلوگیری از برده فروشی و خدمت به عالم انسانیت خواستار استقرار نظارت خود بر خلیج فارس بود . خدمت نمایانی که این مرد شاید نسبت بدولت بریتانیا انجام داد عبارت بود از صدور حکمی با امضای شاه که به کشتی های بریتانیا اجازه میداد برای جلوگیری از حمل و نقل غلام و کنیز سراسر خلیج فارس را جولانگاه خود قرار دهند و باین وسیله شیوخ سواحل خلیج را یکی پس از دیگری غاشیه کش سیاست استعمار خود کنند . این در حکم سنگ بنائی بود که بریتانیا با استناد بآن توانست سرانجام خلیج فارس را مبدل به دریاچه بریتانیا کند و این دروازه هندوستان را زیر سلطه خود قرار دهد .

علاوه بر این بریتانیا توانست در زمینه دیگری نیز موفقیت درخشانی بدست آورد و قرارداد ی با ایران تحمیل کند که بر طبق آن بسیاری از مزایای را که ترکمانچای برای دولت تزاری منظور کرده بود برای بریتانیا تأمین کرد و نفوذ بریتانیا در جنوب ایران دارای همان " قدرت قانونی " شد که نفوذ روسیه در شمال کشور دارا بود .

از آن زمان حیل جاسوسان رنگارنگ بریتانیا با آزادی بیشتری در لباس جهانگردی و تاجر، و باستان شناس و پزشک سراسر ایران را بعرضه عملیات جاسوسی خود مبدل کردند. بسیاری از آنها زبان فارسی را بهمین منظور آموخته بودند. در لباس سید، درویش، مرد خدا و صاحب کرامت در تمام نواحی ایران پراکنده شدند. قدم بقدم خاک ایران را نقشه برداری کردند. • میان ایلات و عشایر رفتند. • بنام پزشک حقی در درون حرمسرای روسای ایلات راه یافتند. • از خصوصیات و تمایلات روسا، گزارشهای مفصل تهیه کردند. • بنام آزادی خواهی و بشر دوستی آنها را علیه دولت مرکزی تحریک کرده و در زیر بال حمایت خود قرار دادند. • و بدینسان زمینه نفوذ پایداری چه از حیث اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی، برای بریتانیا تدارک دیدند.

شکستهای متوالی دوران سلطنت فتحعلی شاه سوء اداره ی کشور در زمان محمد شاه، فشار مستعمراتی و قدرت قاهر و غاصب که از شمال و جنوب پیوسته بر وسعت تجاوزات خود می افزودند رکورد کاه کسب در اثر استیلای روز افزون سوداگران خارجی و سرازیر شدن سیل کالاهای آنها در بازارهای ایران رواج روز افزون فقر و فلاکت عمومی تشدید همه جانبه ی اجحافات درباریان و انحطاط مجموعه ی دستگاه واکشهای شدیدی در بین طبقات مختلف تولید کرد و مترقی ترین عناصر وابسته بحود دستگساره را نیز بفرجه چاره اندیشی افکند. • چشمهای پوشیده متراکم عامه پس از مرگ محمد شاه به شکل عصیانهای پراکنده و بی هدف و بدون نظم تظاهر کرد و بسیاری از نقاط و حتی خود تهران دستخوش اغتشاش شد. • منظور از این اغتشاشها تنها طغیان و سرکشی امراء و اشراف و مدعیان سلطنت یا رقیبان درباری نیست که از دیرباز در ایران پس از مرگ پادشاه هان عادی و جاری بود. • اینجا بحث بر سر قیامهای توده ای بورژوائی و خرده بورژوائی و دهقانی نیز، منتها در حادترین و بدویشترین اشکال این قیامها در میان است. • فتنه محمد حسنخان سالار در خراسان نمونه ای از نوع اول است که پس از دو سال مبارزه و جنگ مغلوب گردید. • اما در کرمانشاه و بروجرد این مردم بودند که بر حاکم های خود شوریدند. • در بروجرد اموال حاکم بتاراج رفت و خود او فرار کرد. • در کرمان مردم از ورود والی شهر که در خارج بسر میبرد و میخواست بشهر در آید جلوگیری کردند. • جنگی در گرفت. • نایب الحکومه بدست مردم افتاد ولی خود والی بتهران گریخت. • در یزد گروه انبوهی بسربازخانه هجوم برده سربازها را خلع سلاح کردند. • در رأس شورشیان یکی از لوطیان شهر قرار داشت که از پولداران پول میگرفت

و بین افراد خود پخش میکرد بشرط آنکه آنها دست تجاوز بمال مردم دراز نکنند و جلو تجاوز را بگیرند .

در تهران با مرگ محمد شاه دو نوع واکنش بوجود آمد . از یکسو عقده چسبکیس نماد های داخلی بین خود هیئت حاکمه که در حقیقت سرپوش از روی آن برداشته شده بود سرپاش کرد . گروهی از درباریان خود را بسفارت بریتانیا رسانیده اعلام داشتند که حاضر نیستند پیش از آن زیر بار فرما نروائی حاجی میرزا آقاسی باقی بمانند و متعهد شدند که اگر برکنار شود خود تا رسیدن شاه تازه بتهران نظم عمومی را در دست بگیرد . سفیر بریتانیا بآنها فهمانید که در این زمینه موافقت نظر سفارت روسیه نیز ضرورت دارد . و آنها هم ضمن نامه ای تقاضای خویش را به سفیر روس عرضه داشتند و بدین نحو در حقیقت از دو قدرت استعماری رسماً دعوت شد که با وسعتی پیش از پیش در کار ایران دخالت کنند .

اما از جانب دیگر در همان لحظاتی که درباریان سرگرم این بند و بستها بودند در بین توده های بورژوازی و خورده بورژوازی و دهقانی قیامی اصیل بصورت مبارزه علیه حاجی میرزا آقاسی آغاز گردید . این مردم او را بمثابه مظهر فساد تمامی دستگاه که کشور را در سراشیب انحطاط و فلاکت به پیش رانده بود مورد حمله قرار دادند . بین آنها و طرفداران حاجی زد و خوردی روی داد و این طرفداران خیلی زود از هم پاشیدند . حاجی شتابان به یافت آباد ملک شخصی خود رفت و در آنجا هم مواجهه با طغیان و مخالفت رعایای خود شد . بناگریز خود را بشاه عبدالعظیم رسانید و در آنجا پناهنده شد .

اما تمام این تحریکات بدون تدارك قبلی ، بدون انضباط ، بدون سازمان متسکل و برنامه عمل صورت گرفت . مردم فقط میخواستند زهر چشم خود را بر حکام جابر بریزند . باینجهت همه آنها یکی پس از دیگری شکست خوردند . اینها را در حقیقت ریشه های دور و بسیار ضعیف نهضتی میتوان بشمار آورد که پس از يك دوران شصت ساله پرنشیب و فراز سرانجام سر از زمین بیرون کشید و مبدل به نهال برومند انقلا ب مشروطیت شد .

چنانکه میبینیم این تلاشها و کوششهای خام ، هم بدان سبب که هدف روشنی در پیش نداشتند و هم بدان جهت که پراکنده و غیر مرتبط بودند شکست خوردند و پس از آن يك دوران کوتاه آرامش توأم با يك رشته تحریکات ترقیخواهانه که در استقرار این آرامش کمک کرد آغاز شد . سر رشته این تحریکات در دست یکی از شخصیت های نادرو کاردان عصر - میرزا نقی خان فراهانی بود که باتفاق نصاب الدین شاه به تهران

آمد و در استقرار سلطنت وی نقش تعیین کننده ای ایفا کرد . مردم خیلی زود سیمای يك مصلح بزرگ و دوستار استقلال ایران را در وجود او باز شناختند . وی موفق شد که مدعیان رنگارنگ سلطنت و گردنکشان حاکم بر ولایات را سر جای خود بنشانند . هنگامیکه ناصرالدینشاه با اتفاق وی برای تصرف تخت سلطنت بسوی تهران راه میسپردند در داخل تهران توطئه بزرگی در شرف تکوین بود که سرنخ آنرا سفارت بریتانیا در دست داشت . و هدف آن بود که میرزا آقاخان نوری یکی از فرومایه ترین عمال سرسپرده ی بریتانیا بر مسند صدارت قرار گیرد . مهد علیا مادر شاه که شخصا با میرزا آقاخان سرو سری داشت یکی از سردمداران این توطئه بود . میرزا تقی خان پناه شاه به میرزا آقا خان دستور داد که فوراً بمقر سابق خود - به کاشان - بساز گردد تا بعداً تکلیف او روشن شود . ولی دخالت رسمی و بکلی غلنی سفارت بریتانیا و فشار مهد علیا از اجرای این دستور جلو گرفت و این مایه فساد در تهران ماندنی شد . میرزا تقی خان از طرف شاه بصدارت تعیین گردید و ملقب بامیر کبیر شد . میتوان او را برجسته ترین مصلحی دانست که از چند قرن باز ایران بحود دیده بود . هنگامیکه او زمام کار را بدست میگرفت دنیا در آستان بزرگترین تحولات انقلابی در سراسر تاریخ قرار داشت و اگر تحریکات بدون کسست عمال استعمار و خاصه مجریان سیاست مستعمراتی بریتانیا ی کبیر مجال داده بود ایران میتوانست با استفاده از وجود او و با تکیه بر زمینه های عینی ، قدمهای بلندی در مسیر تحولات بردارد . امیر کبیر بتلاشی گسترده برای بیرون بردن ایران از ششدر ضعف و انحطاط دست زد . در مدت کوتاه صدارت خود بکارهای بزرگی برخاست . اعتماد السلطنه نویسنده های تاریخ منتظم ناصری با اینکه فرزند حاجب الدوله قاتل امیر کبیر است وقاعدتاً نمیبایست از امیر کبیر به نیکی یاد کند ، درباره اصلاحاتی که بدست وی انجام شد شمه ای مینویسد که قسمتهائی از آنرا ذیلا نقل میکنیم .

" در این سال (۱۲۶۷ قمری) روزنامه دولتی حاوی اخبار داخله و خارجه از طبیح خارج گردید . قراولخانه در هر نقطه شهر تهران ساخته شد مقرر شد ماهی دو مرتبه یکی در اول و دیگری در پانزدهم هر ماه چاپار بآذربایجان ، فارس ، گیلان ، مازندران ، کرمان ، حراسان ، استرآباد ، کرمانشاه برود و مراجعت کند کارخانه چیت سازی در تهران و کارخانه بلور سازی در قم دایر گردید . مفتول دوزی در لباس اهل نظام معمول شد . شال چوخای مازندران طوری تکمیل شد که برای لباس سربازی بسیار بکار میخورد سیورسات گرفتن مامور دیوان از رعیت متروک شد ابله کوبیدن اطفال معمول گردید امر معدن مس قراچه داغ نظم گرفت شال

کرمانی بطور ترقی کرد و خوب شد که جای شال کشمیری را گرفت . شکرمازندران را به طوری تصفیه کردند که مثل مال هندوستان شد قنطران که برای مصرف توپخانه از روسیه میآوردند در رحمت آباد کیلان بقدر کفایت و بخوبی ساختند . کار زراعت خراسان سرو صورت گرفت . . . در قزوین بجهت جلوگیری از سیل بامر دولت سدی شدید بسته شد . جباخانه در همه بلاد ایران خاصه در تهران دایره و انواع اسلحه ساخته شد . همچنین مهتاب جهت آتش دادن توپخانه ، پارچه و پنبه در کاشان ترتیب داده بضخامت ماهوت ولی لطیفتر و بادوام تر و هزار توپ از آن برای اهل نظام تویی چهار - هزار و پانصد دینار ابتیاع شد . جباخانه در اصفهان بنا نمودند که در هر ماهی سیصد قبهه تفنگ و هزار دسته فانسقمو اسباب سربازی در آن تمام میشد . . . در تهران و اصفهان کالسکه هائی ساختند که به خوبی کالسکه های ممتاز فرنگ بود . قرار شد کنار پل شوشتر را ببندند و سدی هم در جلوی نهر مسهور به هاشم بسته شود و آن بند و سد در این اوان تمام شد . مدرسه دارالفنون ساخته شد . معلمین خارجی برای علوم جدید و اکتشافات تازه و السنه مختلفه دول اروپا از فرنگستان طلبیدند . . . (۱)

اساسی ترین کارهای اصلاحی امیر کبیر در داخله معطوف به تنظیم امور مالی سرو صورت دادن بکار وصول مالیات و ایجاد قوای مسلح نیرومند ، جلوگیری از رشوه ، قطع راههای " مداخل " حکام و دیوانیان و ایجاد محیط امنی بود برای تکامل اقتصادی و بسط تجارت و رواج کارهای تولیدی از طریق تأمین دادن سرمایه داران برای بکار انداختن سرمایه های خود و از لحاظ سیاست خارجی معطوف بر برانداختن نفوذ و قدرت امپریالیستی و تأمین استقلال ایران بود . و با این اقدامات در حقیقت دو خواست مبرم و اساسی طبقه نو خاسته ی سرمایه دار ایرانی بر آورده میشد .

اما با این اصلاحات برای خود از خارج و داخل دشمنان قوی پنجهای تدارک دید . با کارگردانی سفارت بریتانیا و مباشرت مهد علیا شبکه ی توطئه بزرگی در پیرامون او تنیده شد . سرانجام شاه فرمان عزل وی و سپس حکم قتل او صادر کرد . و این حکم در روز ۲۸ دیماه ۱۲۲۷ اجرا شد . پس از وی میرزا آقاخان نوری که تا آخرین لحظه برگشته تابعیت بریتانیا را در جیب داشت بر مسند صدارت قرار گرفت . اما مرگ فاجعه آمیز امیر در داخل و خارج و انفس های شدیدی تولید کرد . " چون کار به آخر رسید . همینکه جزئیات واقعه مگشوف شد ماتم همه مردم را فرا گرفت . و " فاجعه قتل امیر کبیر را در سرتاسر تهران نقل میکنند و بر امیر میگیرند و بر شاه و صدراعظم حالیه لعنت را

۱ - به نقل از تاریخ روابط ایران و انگلیس جلد دوم ص ۴۵۳

میفرستند *

از خارج شاه ، مراجعه با اعتراضات زیادی شد که عجیب ترین آنها اعتراضات -
شیادانه سفارت بریتانیا و وزارت خارجه آن دولت بود . کلنل شیل وزیر مختار بریتانیا
که میدید توده مردم با هشیاری تمام انگشت روی عامل اصلی این فاجعه میگذارند برای
پی گه کردن غمناک نامهای بشاه چنین نوشت .

" ۰۰۰ هرگاه دوستار سکوت میکرد یحتمل تاویل دیگری میشد ، لذا بر خود
فرض دانسته با ولیای دولت ایران اظهار میدارد که دولت پادشاهی انگلستان این تلف
کردن صدر اعظم سابق را با نعتی بی حد و حصر ملاحظه خواهند نمود .۰۰۰ "

وزیر خارجه بریتانیا باین وزیر مختار چنین دستور داد :

" ما مورید بدولت ایران اظهار کنید که دولت انگلیس تفصیل این امر شنیع و وحشی
منشانه را با اکراه و تعزیر طبع شنیدند .۰۰۰ بدولت ایران اعلام صریح خواهید داد که
هرگاه پس از این قتل بی ترحمانه امیر کبیر گناهان دیگری از این قبیل صدرور یابد بدولت
انگلستان لازم خواهد شد که بدقت بپرسند که آیا شایسته فخر تاج انگلستان و لایق
حقوق آدمی منش انگلستان است که وزیر مختار انگلستان مقیم مملکتی باشد که در آنجا
مشاهده کند ارتکاب اموری را که مصادم انسانیت باشد .

عزرائیل به شیون افتاده بود . از این شور و شیون هدفهای معینی تعقیب میشد .
بریتانیای کبیر با ارسال این نامه ی چند پهلوتنها دستهای آلوده در خون خود را با
لچن حاشا نمی شست . با این بازیگری شیادانه در عین حال پایه صدارت میرزا آقا خان
نوری عامل مدایح بریتانیا در حقیقت استوار میگردید .۰۰ نتایج صدارت وی که شرط قبول
خدمت " را مرگ امیر کبیر قرار داده بود خیلی زود روشن شد . در این دوران جنگ -
هائی بین ایران و قوای بریتانیا رخ داد و در تمام این نبردها بدون استثنا آقا خان
نوری از طریق کار شکنی و صدور قوانین حائثانه زمینه شکست قوای ایران را فراهم ساخت
و کار را بانعقاد قرارداد پاریس کشانید که آنرا بحق از هر جهت تالی قرارداد ترکمان
نچای دانسته اند . بموجب این قرارداد قسمت عمده ای از سرزمین ایران از پیکر آن
جدا شد . بریتانیا چه در زمینه ی سیاسی و چه در عرصه ی اقتصادی امتیازات وسیعی
بدست آورد .

در داخله کشور بسیاری از اصلاحات و اقداماتی که امیر کبیر آغاز کرده بود متروک
ماند ، فلاکت عمومی تشدید شد ، دامنه ی نارضائیی گسترش یافت و زبان مردم بس -
بدگوئی از دستگاه باز شد .

عکس العمل ناصرالدینشاه بر شدید بود . او که در برابر قدرت های بیگانه با خواری

و خفت با پاهای مومین زانو میزد در عوض برای درهم شکستن هرگونه تحرك در داخل کشور دستی آهین داشت • دستگاه فشار بکار افتاد، شکار انسانها رواج یافت • در موارد توقیف شدگان را بدستور شاه در درون چاهی می افکندند و وی از بالای چاه آنها را گلوله باران میکرد و خاطر همایونش را تشفی حاصل میشد • میرزا آقاخان کرمانی از روشنفکران نامبردار در باره او معاص زمان خود مینویسد :

” چنانکه ظلمها لا گرفته که رعیت پامال، سکنه فراری و مملکت خراب شده • در بیرون ها از عدم امنیت غلوفتنه و آشوب است و در داخل رعیت بیچاره گرفتار شکنجه و چوب امرای دولت • تمامی عمال و رعیت و مباشرین بقسمی فقیر و کدا شده اند که یقینا تا دو سال دیگر مجبورند یکدفعه بحکومت جواب بدهند و با از دادن مالیات کنند زیرا بهیچوجه از دستشان بر نمی آید مالیات ادا کنند ” •••

در اینجا خالف از فایده نمیتواند بود که نظری هر قدر مجمل و کلی با وضع سیاسی و اجتماعی ایران و تضادهای پر حدتی که جامعهی ایران را درهم میفشرد و بتدریج به اوج خود میرسید بیفکنیم •

چنانکه میدانیم جامعهی ایران دوره قاجاریه را قید و بند يك نظام ملوک الطوائفی قرون وسطائی و انحطاط یافته مانند منگنه آهین در میان گرفته بود • این نظام در استبداد مطلق شاهی بی مسئولیت تظاهر مییافت • مشخصات عمده این نظام از لحاظ ارتباطات خارجی جنبه ی ضد ملی آن بود و این مشخصه در سیطره د و قدرت استعماری بریتانیا ی کبیر و روسیه ی تزاری بر شئون اقتصادی ، سیاسی و نظامی ایران تظاهر مییافت و اعطای امتیازات پیاپی باین د و قدرت در طی قرون نوزدهم ایران را تا بحد يك کشور نیمه مستعمره تنزل داده بود که سرنوشت اقتصادی آنرا سرمایه داران صاحب امتیاز و سوداگران خارجی بدست داشتند • و بازرگانان و کسبه داخلی در اکثر موارد در سایه ی آنها حرکت میکردند • شاه که در داخل مالک جان و مال و حیثیت مردم بود در برابر این د و قدرت تا بحد شکستی آوری از خود، زیونی و ناتوانی نشان میداد تا به آن جا که ناصرالدین شاه که خود یکی از عاملین عمده ی تشدید این وابستگی بسود از دست مامورین خارجی در اندرون خود گریه میکرد و در دفتر حاضرات خود مینوشت :

” میخواهم بشمال کشور سفر کنم سفیر انگلیس اعتراض میکند • میخواهم بجنوب سفر نمایم سفیر روس اعتراض میکند • ای تفو بر این سلطنت که پادشاهش نه بشمال کشور و نه بجنوبش میتواند سفر کند • ”

از جهت داخلی دستگاه حکومتی مبتنی بر چنین سلطنتی مجموعه ای بود از فساد ، بیدادگری ، احتناق ، تجاوز بی بند و بار بحقوق عمومی ، دسیسه و بند و بست و تحریکات

دائمی درد رزون دستگاه حاکمه ، تاراجگری و تجاوز ، اخاذی ، رشوه دادن و رشوه گرفتن از عادی ترین کارهای دولتیان و درباریان بود . شاه صدر اعظم را میچاپیید صدر اعظم جیب وزیران را خالی میکرد ، وزیر ثروت امیر را بغارت میبرد ، امیر جیب دارو و کلانتر را تهی میساخت ، دارو و کلانتر فراسها را میدوشیدند و آنها هم توده های مردم بیدست و پا را .

مشاعل دستگاه دولتی عموماً بمزایده داده میشد . امروز یکی پیتشکش میداد و بمقامی میرسید و فردا کس دیگر با تقدیمی بیشتر د او طلب آن مقام میشد و اگر اولی از عهده ی تهیه آنچنان تقدیمی بر نمی آمد میبایست جای بد و بسپارد . باینجهت هر کس دستش بکاری بند میشد درد رجه اول این و ضیفه را در برابر خود قرار میداد که بخوراند و خود ده چندان بخورد و تا فرصت از دست نرفته بار خود را ببندد .
اعتماد السلطنه در خاطرات خود نمونه ای مشخصی ذکر میکند :

” عبدالعلی میرزای احتشام الدوله پانزده هزار تومان داده است حکومت خمسه را گرفته . ” عبداله میرزای حشمت الدوله ده هزار تومان داد حاکم استرآباد شد صاحب دیوان با هشتاد سال عمر که همه را بغلط زندگی کرده است و قابل هیچ خدمت و ماموریتی نیست هشتاد هزار تومان داد حاکم کرمان شد رکن الدوله را گفتند صد و پنجاه هزار تومان داد حاکم فارس شد برای درمان چشم ظل السلطان سی هزار تومان به کاله چوشکی کحال معروف پاریس داده اند و او را بایران طلب نمودند . شاهزاده آزاد ده از تمام نعمای دینوی بهر مند است بیست و کرور پول دارد که پدر تاجدارش ندارد . تجاوز از ده کرور جواهر ملک دارد و از سن مبارکش چهل و هفت سال زیاد تر نرفته است . شأن دارد ، تسلط دارد ، بمحض جلب این مکت و اثبات قدرت بیشتر از هزار نفس محترم را به سم تیر و کلوله کشته

راهنسن تصویری از اوضاع عمومی ایران بدست میدهد :

” تجارت صنعت ابریشم که در سالهای پیش یکی از منابع عایدی سرشار مملکت بود بواسطه ناخوشی پيله از بین رفته است قحطی و خشک سالی که چندین سال طول کشیده است در سال ۱۸۷۲ به بدترین مرحله خود رسیده و دمین سبب شد که نواحی پر جمعیت از سکنه خالی شد . دهات و قراء آباد تماماً بخرابه ها مبدل گردید . فقر و فلاکت و ناخوشی مسری در تمام مملکت احاصه دارد . در همان حال پول رایج مملکت از قیمت خود افتاده طوری شده است که از هر سعی و کوشش و عمل صنعتی جلوگیری شده است و امروزه تجارت آن بکلی معدوم گشته است .

” خزانه ورشکست قشون جیره و مواجب ندیده ، کارکنان فاسد ، مشاورین شاه

بدون تصمیم و يك قوه مجریه جمون و ترسو • اینها و سایر معایب دیگر بد بختی را در این مملکت فوق العاده زیاد نموده و روز بروز هم بشدت آن افزوده میشود • (۱) در این دستگاه وضع مالیات بگیری حساب و کتابی نداشت • فرمان حکمرانسی کسانی که مشاعل خود را به قیمت های گزاف میخریدند در حقیقت سرخط مجاز ساختن تاراج توده های مردم بود • مالیات هر حوزه را حاکم کنترات میکرد و بنوبه خود آنرا به فراشباشی و داروعه و کلانتر بمزایده میداد و دست آنها را در هر گونه اجحافی به کسبه و افزارمندان مردم بیدست و پا ، و ده نشینان بی پناه باز میگذاشت • دهکات وضعی ده چندان فلاکت بارتر از شهرها داشتند •

پروفسور ایوانوف مورخ و ایران شناس شوروی که انقلاب مشروطیت ایران را برای نخستین بار بر مبنای مارکسیستی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است مینویسد که در آستان قرن بیستم هفتاد و پنج درصد سکنه ایران کشاورز و دهقان بودند • يك چهارم آنها را لرها و بختیارها و ایلات دیگر تشکیل میدادند که هنوز در شرایط پدرشاهی زندگی میکردند • يك پنجم سکنه ایران ساکن شهرها بودند و قسمت عمده آنها را افزارمندان تشکیل میدادند • گروه عظیم دهقانان زمین نداشتند • اینها زمینهای مالکین و فئودالها را بر مبنای اصل پنج عنصر کشت و زرع میکردند • بر حسب سنت دیرین فئودالی که قدرت قانونی بخود گرفته بود در تولید زراعت پنج عنصر بحساب میآمد • زمین ، آب ، جفت گاو و ابزار کار و دست انسانی که بهر يك از آنها يك پنجم محصول میرسید • زمین و آب عموماً بمالك تعلق داشت که از این بابت دو پنجم محصول مال او بود • در مواردی که نظایر آن کم نبود ، تخم و حتی جفت گاو هم از طرف مالك تامین میشد • و در چنین موارد کشاورز تنها دو پنجم و یا حتی يك پنجم محصول خود را میتوانست تملك کند و از این محل نیز انواع و اقسام مالیاتها را میبایست پردازد ، برای اریاب بیکاری کند و تخم مرغ و جوجه ی او را تامین نماید • معمولاً زمین بانضمام کشاورزان فروخته میشد بدون اینکه خود کشاورز قابل خرید و فروش باشد • پزشك و دارو برای این توده ی کثیر معنی و مفهوم نداشت • فقر و گرسنگی یادگاری بود که از پدران به فرزندان بارث میرسید • در يك زمان تنگدستی دهقانان تا بدان حد گسترش یافت که بواقع از عهده ادای مالیات بر نمیآمدند و در ازای مالیات دخترگان خردسال آنها را از آنها میروند و میفروختند تا بدهی مالیاتی آنها را از این محل تامین کنند •

بنا بر این تعجبی نیست که این شرایط تحریکات نسبتاً وسیعی را در بین دهقانان نیم برده با رنگ مذهبی و تحت لوای با بیکری باعث گردید. توده های ده نشین در چندین نقطه بجنب و جوش افتادند. در خود تهران سو قصد نا موفقی علیه ناصرالدین شاه ترتیب داده شد که عاملین آن اکثر ده نشین و پیرو کیش با بیت بودند چند تن از سو قصد کنندگان کشته و عده های دستگیر شدند و در زیر فشار شکنجه برخی از همفکران خود را معرفی کردند. توقیف جمعی بمقیاس وسیع آغاز گردید. و جالب است که دستگیر شدگان را بین اعیان و درباریان تقسیم کردند تا هر کس بمیل خود و با هر خفت و شکنجه ای که دلش بخواهد آنها را که اسیر دست او است بقتل برساند. قحطی بنیان کن شیوع و با فشار جنگهایی که از طرف دو قدرت امپریالیستی بر ایران تحمیل میشد فلاکت عمومی را شدت بخشید. حادثه ای که در خود تهران پیش آمد مقیاس بدست میدهد برای سنجیدن وضع محنت بار و لایات و نقاط دور افتاده. هنگامیکه ناصرالدین شاه از یکی از کاخهای خارج شهر خود وارد شهر گردید در سراسر راه همه جا مواجه با ازدحام هزاران افراد گرسنه از زن و مرد و کودک شد که در جلو نانواییها شیون میکردند و کمی نان برای کودکان منرف بمرگ میخواستند. هیجان عمومی بدان حد شدت داشت که شاه سراسیمه و وحشت زده با شتاب تمام بسوی کاخ شهری خسود شتافت و دستور داد درهای ارك را بستند. روزهای بعد ازدحام کرسنگان گسترش بیشتری یافت. شاه بجای هرگونه چاره جوئی دستور داد کلانتر شهر را بجرم آنکه نتوانسته بود جلو " مردم بیسرو پا " را بگیرد بطناب افکندند.

این وضع تنها عده ای روشنفکران مترقی را بفرق چاره جوئی افکند بلکه در داخل دستگاه حاکمه جناح آگاهتر و واقع بین تر را در باره پایان چنین نحوهی حکومتی نگران ساخت. فعال ترین و پیشروترین افراد این جناح را فراماسونها تشکیل میدادند که در صفحات آینده با تفصیل نسبتاً بیشتری در باره ی آنها خواهیم گفت.

همه اینها شاه را متوجه ساخت که قدرت مطلقه او را خطراتی تهدید میکند. بجهت اینجهت حاضر شد با اجرای آنچنان اصلاحاتی در قلمرو سازمان دولتی موافقت کند که هم در عامه ی مردم امیدی بوجود آورد و جوش و خروشها را فرو نشاند و هم مخالفین متعلق بدستگاه حاکمه را راضی کند، هم او را پادشاهی تجدد پرور بقلم دهد و هم در عین حال تمام اختیارات را همچنان در دست خود متمرکز نگهدارد. باینجهت از یکسو فرمان غلاظ و شدادی صادر کرد که بموجب آن لزه های فراماسونری که مرکز اجتماع درباریان و اشراف اصلاح طلب بود منحل شد. و در عین حال با اجرای يك طرح اصلاحی، که مبتکر آن میرزا ملکم خان و عرضه کننده آن میرزا حسینخان سپهسالار یعنی دو تن از عمده ترین سر جنبانان فراماسونری بودند، موافقت نشان داد. بموجب این

طرح میبایست امور مختلف کشور تحت نظر نه وزیر قرار بگیرد که هر يك در قلمرو كار خود مستقل از دیگری عمل کند و مجموعاً در برابر سپهسالار مسئول باشند . این عده ده نفری مجلس شورای دولتی را تشکیل میدادند و این مجلس تحت فرمان مستقیم شاه عمل میکرد . اما حتی این اندازه تقسیم محدود قدرت هم با مذاق شاه سازگار نبود و حسن نارضائی را در او برمیانگیخت . از طرف دیگر این ترتیبات با مصالح عده های دیگر از درباریان سازش نداشت و آنها را بكارشکنی و امیداشت . طولی نکشید که این مجلس اعتبار خود را از دست داد و سرانجام چون هیچ پایگاهی عمومی و توده های نداشتن کارش به تعطیل کشید .

سپهسالار که روی به قبله ی فراماسونری انگلستان داشت ظاهراً برای اینکه شاه را با رمز ترقیات اروپا آشنا کند وسایل مسافرت وی را به لندن فراهم ساخت . شاه و صدراعظم ظریح از زندگی دشوار و مرگبار مردم در سال ۱۲۵۲ شمسی راه اروپا را در پیش گرفتند . ارمنان این مسافرت پر خرج قرارداد معروف رویتر بود که تمام منابع ثروت زیرزمینی ، اداره ی امور راههای شوسه و ارتباطات تلگرافی و تلفونی را در سراسر ایران در اختیار دارند . امتیاز گذاشت . انعقاد این قرارداد ، بی سابقه که در حقیقت " حبه نامه " ی دار و ندار کشور بود در بین طبقات مختلف مردم عکس العمل شدیدی پدید آورد . تاجر و کاسب و روحانی مخالفین شخصی سپهسالار و مدعیان صدارت ، وابستگان به سیاست روسیه ی تزاری ، حتی عده های از شاهزادگان درجه اول بحسب و انگیزه های مختلف علیه این قرارداد یا بعنوان مخالفت با قرارداد صدا با اعتراضی بلند کردند . گسترش این تحریکات تا بدان جا کشیده بود که ناصرالدین شاه جرأت نکرد سپهسالار را با خود به تهران بیاورد .

کسانی کوشیده اند این شور و جنبش را که لبه تیز آن متوجه سپهسالار بود صرفاً بحساب مخالفین خصوصی او بگذارند " که نمیخواستند افکار این مرد اصلاح طلب بسامان برسد . این استنتاج بکلی نادرست است . از اینکه مخالفان سپهسالار و درباریان که با همان اندازه اصلاحات سطحی و بکلی بیرمق نیز سخت مخالف بودند ، در این جنب و جوش شرکت داشتند تردیدی نیست . ولی اهرمی که حتی این گروه از آن استفاده کردند ، همانا موضوع قرارداد رویتر بود که طبقات مختلف کشور علیه آن سر بخالفت برداشته بودند . اما بهر حال این نخستین بار بود که اداره ی ملوکانه شاه در برابر مخالفین رنارنگ بدین نحو سپر افکند . این عوامل عمده از طرفی و نارضائی دولت تزاری از اعطای اینچنین امتیازی برقیب جنوبی و در عین حال وسعت دامنه ی

امتیاز ، همه اینها سرانجام موجبات انحلال خود بخودی آنها فراهم ساخت .
اما از آن پس شاه دوبار دیگر رخت سفر بسوی اروپا بست و در جریان این آمسند
و شد ها امتیازات دیگری به انگلستان و روسیه داده شد که عمده ترین آنها عبارت بود از
امتیاز تاسیس يك خط تلگراف در ایران که بغداد را به هندوستان ارتباط میداد ، امتیاز
تاسیس يك خط تلگراف و تلفن داخلی بعمال بریتانیا ، امتیاز تاسیس بانک شاهنشاهی
به برادرزاده‌ی رویتر و ایجاد بیرگاد قزاق تحت نظارت افسران تزاری . ایجاد این ساز-
مان از یکسو پایگاه نظامی عمده‌ای را در ایران در اختیار دولت تزاری قرار میداد و قوای
مسلح کشور را بیک قدرت استعماری مسلط بر نیمی از ایران وابسته میساخت . از جانبی
از همان زمان این نخستین سنگ بنای سازمانی شد که در تمام موجودیت خود سه
برای دفاع از کشور در برابر سلطه‌ی دیگران بلکه برای سرکوب ساختن مردم ، ساخته
و پرداخته گردید و جز اینکه وسیله‌ی منکوب ساختن توده‌های مردم باشد خاصیت دیگری
نداشت و این سنت شوم از همان دوران برای نیروهای مسلح ایران باقی ماند .
تمامی این اوضاع و احوال مشخصات اساسی دوران طولانی سلطنت ناصری را
تشکیل میداد . همه اینها نارضائی عمومی را برمی انگیخت . شاه برای اینکه مجالسی
به بروز و ظهور این نارضائی‌ها ندهد حلقه‌ی محاصره را برگرداگرد مردم تنگتر میساخت
کار تشدید اختناق و فشار بدانجا رسید که حتی استعمال کلمه‌ی " قانون " ممنوع
شد . (۱)

اما اینها درد را چاره نمیکرد . نارضائی وسعت میگرفت . زبانها بخصوص بین
روحانیون نماینده‌ی بورژوازی و بازاریان به بدگوئی باز میشد . مواد انفجاری بروی هم
می‌انباشت . اما هنوز میبایست سالیان چندی بگذرد و عوامل ذهنی کافی و لازم فراسم
شود تا این مواد ، بالضرورة منفجر گردند .

دوم عوامل ذهنی انقلاب

عوامل خارجی

در پژوهش زمینه‌های ذهنی انقلاب مشروطیت ایران پیش از پرداختن به عوامل داخلی
مناسب خواهد بود که نخست به سراغ عوامل جهانی برویم که آثار آن خواه و ناخواه
در ایران راه یافت و در تدارك زمینه‌های ذهنی بین روشنفکران ایران و بعدا جریان
انقلاب مسلح تأثیر ژرف خود را بنحو بارزی برجای گذاشت .

۱- مثلا میرزا حسین حان فروعی ذکاُ العلك در ترجمه روزنامه و مجلات خارجی هر جا به
کلمه " قانون " میرسید بجای آن کلمه " قاعده " را بکار میبرد .

انقلاب ایران در رابطه با نهضت‌های جهانی

انقلاب کبیر فرانسه ، سرفصل انقلاب‌های بورژوائی اروپا ، قاطع‌ترین قیامی بود از سوی طبقه‌ی نوخاسته علیه مجموع سیستم فئودالی . این انقلاب که با پیگیرترین وضعی کمر فئودالیزم را شکست در عین حال تمام قدرتهای فئودالی اروپا را علیه خود بجنب و جوش واداشت تا بدان حد که دربار روسیه تکیه گاه سنتی فئودالیزم شرقی را با امپراطور اتریش پادشاه پروس این نمایندگان مرتجع‌ترین قشرهای حاکمه هردو کشور برای جلوگیری از هرگونه واکنش انقلابی در یک صف قرار داد - صفی که بعدا تاجداران اروپا در زیر لوای اتحاد مقدس بدان پیوستند . شعار این اتحادیه ارتجاعی چنین بود " دفاع از حق پادشاه فرانسه دفاع از حق تمام شاهان است . "

دولت تزاری تمام اتباع جمهوری خواه فرانسه را که در آن سرزمین سکونت داشتند بعنوان "خمه‌های خطر" اخراج کرد . دربار روسیه مبدل به تکیه گاه ارتجاع فرانسه شد فئودالهای قرارای فرانسه که " حقوق خدا دادی " خود را از دست داده بودند - اکثرا روی بدین مأمن آوردند و دولت روسیه تمام وسائل تنعم را برای آنها فراهم ساخت و هر نوع ابزار کار تبلیغاتی را در اختیار آنها گذاشت . از فضای تیره و تاریک روسیه تزاری بود که صدای " فرانسه آزاد " صدای صاحبان " حقوق خدا دادی " علیه فرانسه ی یاعی ، " فرانسه ی جمهوری خواه " ، فرانسه هرج و مرج طلب و ماجراجو " در فضای اروپا و جهان ظنین افکند .

دولت تزاری با تمام قوا نسبت به همه ی " تعهدات اخلاقی " خود در " اتحاد مقدس " وفادار ماند . آنگاه که آثاری از واکنش انقلاب فرانسه در لهستان پدیدار شد و فئودالهای لهستان برای نجات خود دست استمداد بسوی تزار دراز کردند . یک صد هزار قوای مسلح تزاری بیاری فئودالها شتافتند . و آنها این یاری را مانند یک موهبت آسمانی پذیرا شدند و بیاری سرنیزه این حامیان " حقوق خدا دادی " نهضت مترقی لهستان را درهم کوبیدند و " میهن " را از " خطر هرج و مرج " نجات دادند .

با ایتهمانندینه‌های تابناک انقلاب فرانسه حد و مرزی نمیشناخت . از جداردیوارهای پولادین استبداد و ارتجاع میگذشت و بر افکار و اذهان مردم رسوخ مییافت . این " طاعون فرانسوی " که در زمان خود همان نقش را ایفا میکرد که " طاعون بلشویزم " در زمان ما راه خود را بهمه کشورها میگذرد و هیچ سدی از زندگی و خونخواری صاحبان قدرت فئودالی نمیتوانست جلوانرا بگیرد .

در بررسی عوامل عینی انقلاب مشروعلیت مشاهده شد که تنها جمات استعمارگران

اروپائی در ایران و در پیشاپیش آنها امپراطوری بریتانیه و سپس امپراطوری روسیه از هما
اواسط قرون هیجدهم روی به کسترش نهاد و زمینه‌های فراهم ساخت برای تمام آن مصائبی
که در طول قرن نوزدهم گریبانگیر ایران شد . اما با انجام انقلاب فرانسه و سپس
انقلابهای دیگر بورژوائی زهر کشنده‌ی استعمار بنحو اجتناب ناپذیری پادزهر خود را
هم با خود بایران آورد .

از همان اوائل قرن نوزدهم آثاری ولو محو و کمرنگ از امواج حیرهای مربوط با انقلاب
فرانسه در ایران راه یافت و نحسین نگانها را در فکر و روح قشری از مردم دارای
تعالیات مرفقی وارد ساخت .

با کشیده شدن ایران به دایره بازار ارتباطات جهانی و باز شدن پای برخی
از بازرگانان ایران بخارج و سپس از راه ترجمه معدودی از کتابهای راجع به حوادث
انقلابی اروپا ، برخی مفاهیم انقلاب بورژوائی از قبیل قانون ، حاکمیت ملی ، برابری
جمهوری ، انقلاب ، افتان و خیزان راه خود را بداخل ایران گشودند و در قاموس
لغات عمومی برای خود جایی باز کردند . برخی مامورین اروپائی نخستین داستانها
راجع به انقلاب را در گوش معاشران مورد اعتماد سرودن گرفتند . طبق قراردادی که
در سال ۱۸۰۷ بین فتحعلی شاه و ناپلئون بسته شد افسران فرانسوی برای ایجاد
یک ارتش نوین به ایران اعزام شدند . آنها در برابر کار شکنی های عمال بریتانیا و
در باربان مزدور نتوانستند این وظیفه را بسر انجام برسانند . اما از آنجا که خود محصول
انقلاب فرانسه بودند بمثابهی وارثین آن در برخورد با افرادی که در آنها استعداد
درک دیدند حماسه های انقلاب ، جریان قیامهای توده های مردم ، چگونگی برکنند
ریشه سلطنت استبدادی بورژونها و استقرار دموکراسی بورژوائی را که برای شنوند
ایرانی در حکم افسانه بود زمزمه میکردند . زبان و ادبیات فرانسه منزلتی یافت .

از آن پس هم با وجود همه‌ی محدودیتهائی که مردم ایران را از دنیا جدا میکرد
باز خبرهای مربوط به انقلابات دیگر اروپائی که در نیمه اول قرن نوزدهم انجام میگرفت
بایران راه مییافت و یک قشر قابل توجه از روشنفکران مرفقی جامعه‌ی فتودالی را که
روشنگران مشروطیت از بین آنها برخاستند تحت تاثیر قرار میداد .

عوامل داخلی - روشنگری و روشننگران ایرانی

چنانچه اشاره کردیم از همان زمان فتحعلی شاه بیایمردی قائم مقام و سپس در دوران
زمانمداری امیر کبیر گروههای دانشجو برای کسب علوم نوین با اروپا اعزام شدند . اینها
در مدت اقامت خود در اروپا تحت تاثیر لیبرالیزم بورژوائی که برای آنها در حکم افسانه

و خرق عادت بود قرار میگفتند و چه بسا با اندیشه‌های انقلابی بایران باز میگشتند .
فارغ التحصیل های دارالفنون که امیر کبیر آنها را بنیاد نهاد چیزهایی از دموکراسی
اروپائی آموختند و برای آنها آسان نبود که در قبال استبداد شرقی سلطنتی بی اعتنا
بمانند و طبعاً تعدادی از آنها به نبرد کشانده میشدند . عده‌ی نسبتاً شایان
توجهی از افراد مترقی ایران در مصر و خاصه در اسلامبول گرد آمده و موفق شده
بودند سازمانهایی نسبتاً متشکل برای مبارزه علیه دستگاه فاسد فرمانروا در ایران پی -
ریزی کنند و هموطنان خویش را بمقاومت علیه حکومت مطلقه سلطنتی فراخوانند .
سید جمال الدین معروف بافغانی یکی از شخصیت‌های انقلابی زمان خود بود که
باتفاق معدودی از همراهان از قبیل آقاخان کرمانی ، شیخ احمد روحی و حبیرالملک
به نشر اندیشه‌های آزاد یخواهان پرداختند . اینها مذهب را محور جنبشهای اجتماعی
میشناختند و بهمین جهت موضوع اتحاد اسلام در مرکز تبلیغات آنها قرار داشت .
نقشی که سید هر قدر هم تا حد زیادی سطحی و ناپایدار در سیاست آن روزگاران
ایفا کرد بطور عینی جنبه‌ی مترقی نیرومند داشت . وی یکی از داعیان اتحاد اسلام
بود . از مبانی اقتصادی و اجتماعی انقلابها و دگرگونیهای تاریخی چیز مشخصی
نمیدانست همبازات طبقاتی در حیطه‌ی درك او نمیگنجید . خود را با توده‌های
مردم مرتبط نمیساخت . بسراغ پادشاهان و سلاطین میرفت تا آنها را وسیله‌ی اجرای
اندیشه‌های خود قرار دهد و چون از این رهگذر نا امید میشد بحد آنها پسر
میخواست . اما این ضدیت بطور عمده متوجه مطلقیت سلطنت بود . نه نظام سلطنتی
با این نحوه‌ی برخورد بمسائل بود که او بماسونیزم گرائید و آنرا ملایم طبع خود یافت .
میرزا آقاخان کرمانی یکی دیگر از روشنگران بنام ایران و دارای تالیفات چندی
است که او را جز بهترین نمایندگان نهضت انقلابی روزگار خود معرفی میکند . وی
سرد پیر روزنامه‌ی «حق» چاپ اسلامبول بود . این روزنامه و همچنین دو روزنامه دیگر ثریا و
پرورش که بطور قاچاق بایران فرستاده میشدند از طریق تحلیل انقلاب امپراطوری عثمانی ،
حمله بامتیازاتی که در ایران به بیگانگان داده میشدند ، دعوت مردم به پایداری در
برابر استبداد سلطنتی ، نقش موثری در بیدار ساختن افکار عمومی ایفا کردند .
میرزا ملکم خان که از زمره‌ی طرفداران سید شناخته میشد و یکی از ماسونهای
برجسته ایران بود روزنامه‌های بنام قانون در لندن منتشر ساخت که در آن از دموکراسی
و قانونیت دفاع میشد . همچنین مجله‌ی هفتگی «حبل المتین» چاپ هندوستان و حکمت
چاپ تبریز بدرجات گوناگون در گسترش نهضت فکری توده ایرانی شرکت جستند .

بنا بر آنچه گفته شد روشن میگردد که ماسونهای ایرانی در زمره‌ی نخستین گروه‌هایی بودند که علیه استبداد سلطنتی مبارزه برخاستند . این واقعیت به برخی تعبیرهای نادرست و القاء شبهه‌ها میدان داده و سبب شده است که مسائل بسیاری خلط گردد و تاریخ انقلاب مشروطیت ایران در معرض دستبردها و تحریفهای تاسف‌آوری بسود دشمنان انقلاب قرار گیرد . بنا بر این بمنظور هر چه روشن‌تر ساختن این گوشه از حوادث مربوط به انقلاب و رفع بسیاری سوء تفاهم‌های تاریخی مربوط باین دوران ادای برخی توضیحات را ناگزیر و الزام‌آور مییابیم .

ماسونیزم از همان اوان فعالیت خود در ایران و در بهترین حالت خود مسلکی بود مطلقاً غیرتوده‌ای ، ذاتاً متعلق بگروه نخبگان ، و بطور عمده و در اساس کار در بین قشرهای مختلف حاکمه ، درباریان ، اشراف ، شاهزادگان و برخی روحانیون متنفذ و دارای جاه و عنوان گسترش یافت . وجود کسانی مانند میرزا یحیی خان مشیرالدوله ، میرزا حسیخان سپهسالار ، میرزا حسن خان مشیرالدوله ، ظل‌السلطان قوام‌الدوله ، موقرالسلطنه ، میرزا نصراله خان مشیرالدوله ، و نظایر آنها که در نیمه دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه و سالهای سلطنت مظفرالدین شاه جزء سرمداران ماسونیزم بوده‌اند ، بهتر از هر چیز معرفت ماهیت این مسلک است . تردید نیست که توجه بلزوم گسترش صنایع ، جای معینی در اندیشه‌ی اصلاح طلبانه‌ی برخی از رهبران فراماسونری دارد و می‌توان آنان را طلایه دار لیبرالیسم بورژوائی بشمار آورد . اما هیچ‌یک از آنها رابطه‌ی خود را بانظام فئودال سلطنتی نبریدند و از آن نگسستند . بی‌جهت نیست که میبینیم تلاشهای اولیه ماسونیزم بر محور برخی اصلاحات و جرح و تعدیلهای در نظام سلطنتی موجود ، کاستن از اختیارات مطلقه‌ی شاه ، نه به سود توده‌های مردم ، بلکه بسود نوعی دموکراسی محتلط اشرافی - بورژوائی از طریق ایجاد یک شورای دولتی اشرافی دور میزد . رهبران ماسونی از حکومت قانون " و " استقرار عدالت اجتماعی " سخن گفته‌اند و برروبه‌م بر آن بوده‌اند که این عدالت اجتماعی " را در قالب اشرافیت فئودالی و در چارچوب نظام سلطنتی با آمیزه‌ای از گسترش صنایع و درعین حال در خارج از حیطه‌ی تاثیر توده‌های مردم فعلیت بخشند . گاهی در نوشته‌های خود دید وسیعتری از خود نشان داده‌اند و حتی از جمهوری نام برده‌اند اما بطور گذرا و بدون کوچکترین پیگیری برعکس در تمام موارد حساس خود را آماده‌ی هر گونه سازشکاری نشان داده‌اند . ملکم‌حان برجسته‌ترین فرد آنها این خاصیت سازشکاری را چه در برابر ناصرالدین‌شاه چه در برابر مظفرالدین‌شاه و سرانجام چه

در برابر میرزا علی اصغر خان اتابک بارها و بارها از خود نشان داد. در بین دیگر سرجنیانان ماسونیزم هیچکس را نمیتوان یافت که از این استاد، در آراء و اندیشه‌های انقلابی نمای خود پدیدارتر باشد و این خاصیت مشخص و وابستگی ماسونیزم ایران به لژ انگلستان سبب شد که ماسونها در حساسترین لحظات حیات انقلابی بورژوازی خیانت در غلتند و به نیروهای ضد انقلاب پیوندند و انقلاب را در دقایقی کسسه پیروزمند بنظر میرسید چنانکه در پایان داستان به تفصیل خواهیم دید بشکست بکشانند.

ماسونها در اوایل جنبش از یکسو نسبت به گروه‌های انقلابی دارای موقعیت سیاسی و اجتماعی مرجحی بودند و از جانبی به سبب همین موقعیت در نشر اندیشه‌های نیهند اصلاحی خود در بین توده‌های مردم توانائی بیشتری داشتند، از امکانات وسیعتری برخوردار بودند و آسانتر میتوانند معتقدات خود را در بین این توده‌ها رسوخ دهند. در حالیکه اندیشه‌های انقلابی اصیل، نمایندگان برجسته‌ای که بتوانند از نقطه نظرهای خود دفاع کنند و ماسونیزم را بمشابه یک پویش ضد انقلابی فاش سازند نداشتند. بنابراین میتوان گفت ماسونیزم در مواردی سبب متوقف ماندن این اندیشه‌ها میشد و در مواردی از سرعت انتشار آنها می‌کاست و سیر تکاملی آنها را دچار کند می‌ساخت.

به همین سبب داعیان و مدافعان رنگارنگ ماسونیزم تا حدود زیادی موفق شدند که نه تنها حیانت بزرگ ماسونیزم را به انقلاب اصیل مشروطیت و ماهیت بکلی ضد انقلابی آنرا در پرده‌های از سفیضه بپوشانند، بلکه اساساً مبارزات خلقی را بطور عمدتاً و حتی رهبری نهضت را صاف و ساده به حساب ماسونیزم بگذارند و این تلاش از زمان ادوارد براون مولف انقلاب ایران تا روزگار ما همچنان ادامه دارد.

حانم پروفیسور لمبتون که او را در شمار ایران شناسان قدر اول معاصر انگلیسی گرفته‌اند، در این زمینه با تاکید تمام مینویسد که یکی از این مجامع (مجامع انقلابی دوران مشروطیت) دسته فراماسونها بودند که آنها را اصطلاحاً فراموشخانه می‌نامیدند. در این سازمان عده‌ای که بعداً رهبری مشروطیت را عهده دار شدند جزء فراماسونها بوده‌اند. (۱) (تکیه از ماست. ن)

اسماعیل رائین از همکاران ایرانی حاتم لعبتن نیز در اثبات شرکت موثر " لـژ فراماسونری در جریان انقلاب مشروطیت پیگیری فراوانی از خود نشان میدهد و او نیز در این زمینه تا بدانجا پیش میرود که با گشاده دستی زمام رهبری انقلاب را بدست لژنشینان میسپارد و با استناد به گفته‌های ابراهیم حکیمی - حکیم الملك - و مندرجات اطلاعات هفتگی با قاطعیت تمام مینویسد :

" با اشاره‌ای صریح و روشنی که حدیعی درباره‌ی فعالیت " کلوپ بیداری ایران " نموده و با توجه با سامی مندرجه در مقاله‌ی اطلاعات هفتگی و نوشته‌ی ملکزاده هر نوع ابهامی که درباره‌ی شرکت فعالانه ماسونهای ایران در انقلاب مشروطیت ایران وجود داشته از بین میرود و مسلم میگردد که لژ بیداری ایران پس از اطمینان به پیروزی انقلاب مردم چگونه انقلاب را هدایت و رهبری کرده و مقاصد استاد اعظم را اجرا نموده‌اند . " (۱)

جنبه طنزی که در این نوشته مشاهده میشود از قبیل " پس از اطمینان به پیروزی " و یا " اجرای مقاصد استاد اعظم " هیچ چیز را تغییر نمی دهد . هیچ پرتوی به زوایای تاریک و مبهم جریان نمی افکند . تنها از یکموع درهم اندیشی ، خلط مباحث و استنتاج نادرست حکایت می کند .

زمان مورد اشاره نویسند ه هنگامی است که نهضت تا حدودی از بلا تکلیفی اولیه خارج شده ، خط سیرها کامابیش مشخص گردیده و نهضت اصیل ایران اندک سرو صورتی بخود گرفته بود . در این زمان بطور عمده دو سازمان سیاسی جداگانه وجود داشت یکی همان " کلوپ بیداری ایران " و یا در حقیقت لژ فراماسونری و دیگری " کمیته مخفی " " اجتماعيون عاميون " مرتبط با حزب سوسیال دموکرات ایران بنام همت که مرکز رهبری آن در باکو بود و آنرا انقلابی بنام ، حیدر عمواغلی در ایران راه میبرد . درباره فهرست اسامی که یکی از موارد استناد نویسند ه است باید توضیح داد که کسانی مانند تقی زاده ، برادران نواب و حکیم الملك که از سرجنابان اصلی لـژ فراماسونری بودند در عین حال در کمیته‌ی اجتماعيون نیز شرکت داشتند و همین‌ها و هم مسلکان دیگر اینها بودند که با یاری هم مسلکان انگلیسی خود توانستند نهضت انقلابی ایران را از مسیر اصلی خود منحرف سازند . و آنرا مالا بورطه شکست بکشاند و بار ننگ این خیانت بزرگ را بدوش بکشند . و در عین حال تاریخ پر حماسه‌ی ایسن انقلاب را آلوده و تحریف کنند .

رائین که مسلماً باین مسئله بی توجه نبوده است میکوشد برای این خیانت لبراً عاملینی بغیر از فراماسونرها بجوید و آنرا به حساب "عقبه بوسهائی" که در نوشته های او بی نام و نشان می مانند، بگذارد. اینست که در یکجا می نویسد:

"متأسفانه در روزهایی که ثمره مبارزات و فداکاریها و از جان گذشتگی های آزاد یخواهان آشکار میشد ناگهان انگلیسها عوامل پنهان و آشکار خود را به میدان مبارزات فرستادند و مسیر طبیعی و اصیل قیام آزاد یخواهانهی مردم را منحرف ساختند." (۱)

و باز جای دیگر:

"آنچه در سراسر اسناد وزارت خارجه انگلیس در دوران مشروطیت به چشم میخورد انحطاط و تنزل اخلاقی عدای از خواص مملکت است که از میان آنها از امام شهر گرفته تا شاهزاده درباری و مستوفی و داروغه وجود داشته اند و همگی برای عقبه بوسی و خبرچینی به سفارت انگلیس روی می آوردند." (۲)

دکتر ملک زاده نیز در تاریخ مشروطیت خود (جلد اول) همین مطلب را با لحن دیگری بمیان میکشد و از "منافقین" زبان بشکوه میگشاید که "تا دیروز مشروطیت را مخالف صلاح و اخلاق ایرانیان معرفی میکردند و در مجالس ملی راه یافتند و عضویت یک یا چند انجمن را بدست آوردند."

اما اشکال اساسی کار این زمره نویسندگان، قطع نظر از ملاحظات دیگر، در آن است که در ماوراء کلی بافی ها، کمکی در شناخت این "منافقین" و "عقبه بوسهها" نمی کنند، بلکه هر جا در برابر نمونه های مشخص قرار گیرند، یا لب فرو می بندند یا بنحوی برداشت کلام می کنند که مسائل در ذهن خواننده خلط میشود و سردرگمی ایجاد میگردد.

رائین از طرفی رهبری انقلاب را چنانکه دیدیم صاف و ساده بدست ماسونها می سپارد، در عین حال فراموش نمیکند که با لحن طنزآمیزی بنویسد که آنها مقاصد "استاد اعظم" را انجام می دادند، بدون اینکه معترض این نکته بشود که بطور

۱ و ۲ - رجوع شود به انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت ترجمه و نوشته رائین.

مشخص این مقاصد چه بود و از طرفی گریبان چاک میزند که انقلابی که ماسونها آنرا رهبری میکردند آنگاه که داشت بشمر میرسید عمال انگلیس سر و کله شان پیدا شد و انقلاب را بشکست کشاندند. وی با این شیوه ظریف و پوشیده حساب ماسونها را از حساب عمال خرابکار بریتانیا جدا میکند و آنها را برابر هم قرار میدهد. وی فاش میگوید که عاملین انگلیس تا پشت در اطاق خواب مظفرالدینشاه راه یافته بودند. اما از سوئی خود داری میکند از اینکه مشخص سازد این شخص موقر السلطنه داماد شاه و عضو لژ فراماسونری بود که میتوانست تا پشت اطاق خواب شاه پیش برود. خود داری میکند از اینکه روشن سازد، موثرترین عمال بریتانیا و نابکارترین منافقین از ماسونها بودند. در بین آنها کسانی مانند میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، ناصرالملک، علاء السلطنه، میرزا حسنخان مشیرالدوله و امثال آنها را مشاهده میکنیم. کسانی که آنچه را در روشنائی روز و با دقت تمام از صالحترین و محرمترین مقامات ایرانی میپوشانیدند در پناه ظلمت شب در رسد دیوار سفارت انگلیس با سفیر بریتانیا در میان میگذاشتند و ما در جریان بررسیهای خود ضمن این تاریخچه، چگونگی کار بسیاری از آنها را روشن خواهیم کرد و از مسئولیت تام و تمام آنها در کشاندن انقلاب ایران بورطه شکست پرده برخوردار خواهیم داشت.

با همه این معایب و نواقص و با وجود نتایج منفی و مصیبت باری که توسعه ماسونیزم در نهایت کار در مجموع تحرکات انقلابی برجای گذاشت باز باید تعدادی از ماسونها را در آغاز فعالیت آنها جزء روشنگران ایران بدانیم. دوران روشنگری از آخرین سالهای سده گذشته در مسیر تکاملی ثمربخشی افتاد. روشنگران انقلابی اصیل متعلق بطبقات و قشرهای گوناگون برای بیدار ساختن توده های مردم دست بفعالیت های گسترده تری زدند. پیدایش این گروه خود از عوامل معینسی ناشی میشد.

یکی از سرچشمه های عمده در تربیت عدّه قابل توجهی از این زمره روشنگران، روسیه سرزمین تزارها زندان ملت های اسیر بود. اندیشه های انقلابی از قفقاز و از طریق آذربایجان بداخل ایران راه مییافت. این استان که چه از لحاظ بازرگانی و صناعت و چهار لحاظ وضع اجتماعی از استانهای پیشرفته ایران در آن روزگاران محسوب میشد بردروازه روسیه از طرفی و عثمانی از طرف دیگر قرار داشت و بطور عمده از حوادث این دو سرزمین و در درجه اول از رخداد های انقلابی روسیه تاثیر میپذیرفت.

از دیرباز هر ساله تعداد بیشماری از ایرانیان در مانده و پریشان ترک یارو دیا رگفته، در جستجوی کار به استانهای مرزی و گاه حتی بنقاط دوردست روسیه مهاجرت میکردند. از سالهای آخر قرن گذشته بعلت رکود کار، رواج هرچه بیشتر فقر و بیداد بیش از پیش حکمداران و مالکین، بروسعت این مهاجرتها افزود چنانکه تعداد ایرانیان مقیم روسیه

راد ریگزمان تاسینصد و شصت هزار نفر تخمین زد هاند .

اکثریت عظیم این اردوی بزرگ کارراد هقانان تهیدست و بی زمین تشکیل میدادند .
درین گروه پیشرو و انقلابی این توده عظیم باسوسیال دموکراتهای قفقاز ارتبط استواری بوجود آمد . تعداد بسیاری از آنها در اتحادیه های کارگری متشکل شدند .
مترقی ترین عناصر آنها باسوسیالیزم علمی آشنائی یافته و از تعلیمات انقلابی لنین و حزب بلشویک چیزهائی شنیده بودند . اینها در سال ۱۹۰۴ سرانجام سازمان سیاسی مستقل خود را بوجود آوردند . بدین ترتیب حزب سوسیال دموکرات ایران بنام "گروه همت" تشکیل شد .
اعضای این حزب در مجموع کارهای خود از کمکهای پیدریخ حزب سوسیال دموکرات قفقاز و فرد برجسته های مانند نریمان نریمانوف ... که آنچه را امکانش بود در این راه انجام داد ... برخوردار بودند . تعداد زیادی از حمتکشان ایران عملاً در نهضت انقلابی سال ۱۹۰۵ روسیه شرکت جسته و در جنگهای خیابانی و باریکادی تجربه هائی فراگرفتند .
فعالین این گروه در همان اوان تشکیل حزب بداخل ایران اعزام شدند . طولی نکشید که در تهران ، تبریز ، مشهد ، اصفهان و رشت هسته های سوسیال دموکراتی با برنامه های جداگانه بوجود آمدند که همه آنها بطور کلی از حزب سوسیال دموکراسی روسیه تاثیر پذیرفتند .
برنامه این حزب نخستین سند مارکسیستی است که بنحو غیرکاملی بزبان فارسی ترجمه شده است . مترقی ترین برنامه سوسیال دموکراتهای ایرانی ، برنامه گروه همت مقیم قفقاز بود که در آن از آزادی اجتماعات ، آزادی بیان و قلم ، آزادی اتحادیه های صنفی ، حقوق برابر برای همه خلقها و پیروان ادیان مختلف و تقسیم زمین بین دهقانان سخن به میان آمده بود .

این رابطه ایران و سوسیال دموکراسی قفقاز بعلت وجود عوامل نوین تقویت شد . در همان سالهای اول قرن بیستم ، ایران بیکی از راههای ارسال ادبیات مارکسیستی مربوط به حزب سوسیال دموکرات روسیه از قبیل ایسکرای لنینی ، زاریا و غیره مبدل گردید .
اینهاد را رویا تحت نظر لنین چاپ میشد و قسمتی از آنها از راه ایران با مباشرت گروه مختلطی از سوسیال دموکراتهای قفقازی و ایرانی و افراد مترقی ایران بطور قاچاقی از راه ایران به روسیه ارسال میشد . این ارتباطات وسعت بیشتری بفعالیت تبلیغاتی سوسیال دموکراتهای انقلابی ایران میداد .
مهمترین کاریکه در این زمینه میشد عبارت بود از تدوین و نگارش مقاله ها و رساله هاییکه نگارندگان آنها روشنگران ایرانی ، منعکس کنندند اندیشه های انقلاب بورژوائی بودند . این رساله ها به باکو ارسال میگردد ، در آنجا چاپ میشد و بتوسط همین گروه بداخل ایران بازگردانیده و بین مردم پخش میشد .

قطع نظر از گروه انبوه کارگران، عده شایان توجهی از تجار و کسبه و صاحبان حرفه‌های مختلف ایرانی به روسیه و مخصوصاً قفقاز آمد و شد داشتند. غالباً سالها در قفقاز میماندند و با برخی اندیشه‌های مربوط به آزادی و ترقی و اصلاح اجتماعی آشنا می‌شدند و حتی بطور مغشوش از اندیشه‌های سوسیالیستی توشیه‌هایی برمیگرفتند و در بازگشت به ایران در اشاعه این اندیشه‌ها میکوشیدند.

پس از قفقاز از اسلامبول میتوان نام برد که مرکز عمده دیگری بود برای آمد و شد بازرگانان و روشنگران ایران که با انجام میرفتند و با افکار تازه‌بایران بازمیگشتند و این افکار را بمیان مردم میبردند.

XXXXXXXXXXXX

از سوی دیگر شیوه ادبی نوین به اقتضای زمان شروع بشکل گرفتن کرد. ادبیات کلاسیک در قرنهای گذشته بتدریج از توده‌ها دور گردیده در کسوت زبان عربی بمتابسته برهان قاطع دانش پیچیده شده در داخل کاخهای سلاطین و فتوٰدها خزیده و در برجهای عاج اشرافیت فتوٰدهای زندانی شده برد. از زندگی عمومی جدا مانده و بگروهی از خواص اختصاص یافته بود. توده‌های مردم بیگانه با زبان ادبی اشرافی در زیر سیوغ نادانی و بیسوادی دست و پامیزدند و با آنها چنین تلقین میشد که آنچه بر آنها می‌رود دست سرنوشت برپیشانی آنها رقم زده است و راه چاره بسته!

اما اینک شیوه ادبی نوین سعی داشت مردم نزدیک شود. نویسندگان میکوشیدند چگونگی زندگی سیاسی و اجتماعی مردم و عوامل اسارت آنها را بدان حد که خود همیشه ^{خفتند} برای توده‌ها تصویر کنند و آنها را بمرحله‌ای که آگاهانه موقعیت تاریخی خود بکشانند. از نمایندگان برجسته این شیوه که در دوران تدارک انقلاب رواج یافت میرزا ملکم‌خان که پیش از این از وی نام بردیم، عبدالرحیم طالب‌اف و میرزا زین‌العابدین مراغه‌ای را میتوان نام برد. با این تفاوت که ساحت دوتن اخیر الذکر از برخی آلودگیهای سیاسی مبرا بود. اهمیت کار این روشنگران انقلابی در رصالت کار آنها و در آن روحیه سالم و بی‌غل و غش و آن شور و هیجان انقلابی مآبی است که در سراسر نوشته‌های آنها موج میزند و اگر از هاله بزرگی که بزور تبلیغات طولانی و از برکت موقعیت سیاسی و برخی وابستگیهای غیر سالم و قدمت زمانی برگرد سرکسانی چون میرزا ملکم‌خان ایجاد شده است بگذریم، باید بگوئیم این دوتن در گسترش اندیشه‌های انقلابی و ایجاد تکان در جامعه زمان خویش دارای موقعیت ویژه‌ای هستند.

طالب اوف فرزند يك دوره گرد تبریزی و مردی خود ساخته بود. در عنفوان جوانی ترك یارو دیار گفته بسوی قفقاز رفته و در آنجا دانش و آرائی اندوخته بود. از اندیشه سوسیال دموکراسی تا حدی تاثیر پذیرفته و با اصول سوسیالیسم یکنوع آشنائی خام اما توأم با علاقمندی پیدا کرده بود. از جمله آثاری که از او باقی مانده کتاب احمد و "مسالك المحسنين" را میتوان نام برد. کتاب اخیر شرح يك مسافرت رویائی است که ضمن آن نویسندگانه کوشیده است تصویری خوانا از اوضاع زمان خود ترسیم کند. وی در این کتاب، ایران را "ویرانسرای درهم و آشفته" وصف میکند که "مردمی تیره روز از دهقانان و تاجر و مالک در آن زندگی میکنند". و بر ضعف و زبونی دولت که بادیستی برپیکر مثله شده مردم بی پناه تازیانه میزند و بادیست دیگر غبار از کفش "مأموران بیگانه و مترجمین کثیف" آنها میزداید، نوحه سر میدهد. از فقدان سازمان صحیح اداری، جور حکام، فساد درباریان نیرنگ و سالوس روحانیون و فقر و فلاکت عمومی داستانها دارد.

وی در مان همه دردها را "قانون" و اخذ تمدن و فرهنگ اروپا بدون تقلید کورکورانه از آنها و منهای جنبه سود پرستی و در واقع ماهیت استعماری آنها میداند، اما طبعاً نمیتواند بگوید این زنگ را چسان میتوان بگردن گریه بست. گوشه‌ای از مندرجات کتاب که روشن بینی و وسعت نظر طالب اوف را نشان میدهد، گفتگوئی است خیالی بین قهرمان کتاب و کدخدای بایسنقر. وقتیکه به کدخدای پیشنهاد میکنند که بجای گندم چیزهای پردرآمدتری بکارد، کدخدا به او جواب میدهد:

"اگر ما مدخل جدیدی برای خریدمان پیدا کنیم آنوقت باید از دست مالک بگریزیم. وقتی خواستیم مرغابی و غاز نگه داریم که گوشتش را بخوریم و مویش را بفروشیم، هلکد از زهر سر دانه مرغی يك پنا باد مالیات خواست. این فرمایش در جائی است که رعیت مالک باشد. آنوقت هر کس در توسعه زراعت و تزئین ثروت خود بذل مساعی کند . . ."

و طالب اوف آرزوی دور و دراز خود را از زبان قهرمان افسانه‌ای چنین بیان میکند:

"پس من برای آسودگی شما بشما افشا میکنم. ولی بکسی نگوئید تا وقت آن برآید. مقرر شده است که بواسطه یک هیئت موثقه اراغی ملاکان ایران قسمت شود. آنها را به تبعه تقسیم نمایند که در عرض سی سال هر کس سهم خرید قسمت خود را بخرمانت دولت ایران بصاحب ملک ادا کند. اگر کسی بخواهد بگیرد با تنزیل صد و سه هروقت مختار است از بانک پادشاهی پول خود را اخذ نماید. بعد از این نباید در ایران مالک باشد." (۱)

این را طالب اوف قریب هفتاد سال پیش از این نوشت.

کتاب موفق دیگری که بر همین بنیاد و با همین سبک عامه فهم نوشته شده است، "سیاحتنامه ابراهیم بیک" نام دارد. نویسندۀ این کتاب زین العابدین مراغهای است، سیک مرد خود ساخته دیگر - تاجری از اهل مراغه که او نیز سالها در قفقاز بوده و با افکار تجدید خواهانه آشنائی پیدا کرده است. کتاب حاوی سرگذشت خیالی یک جوان ایرانی فرزند یکی از بزرگانان ایرانی است که با هزاران اشتیاق از مصر برای مشاهده اوضاع میهن خویش به ایران سفر میکند و مشاهدات تلخ خود را در سرزمینهای سرراه در ایران به رشته نگارش میکشد.

ابراهیم بیک این قهرمان خیالی آنچه را که در سراسر ایران می بیند برخلاف انتظار خود میباید. هر جای میگذارد حکام را سرگرم تاراج مردم، دیوانیان را در تحمیل خلق، خلق را بابت تکلیف و ناامید، روحانی نمایان را در رفاقت و اغفال مردم، تاجرو کاسب را از فنون کسب و تجارت غاری و بگری، عامه را دست بگیربان با بیکاری و تهیدستی و بیماری میباید. همه جا با آنها به مهاجمه و جرو بحث میپردازد و در هر مورد اوضاع ایران را با دیگر بلاد پیشرفته قیاس میکند. ناله از دل بر میکشد که "در تمام ولایات فریاد مردم از بیداری حکام با آسمان میرسد." دست بردست میساید که "شهرها همه خراب و چون گورستان است." از مردم بیفکرو لاقید اندوهگین است که "زنده اند ولی مرده، مرده اند ولی زنده."

قصه دیدار اولیا، امور میکنند که علت اینهمه انحطاط و بدبختی و عقب ماندگی را از آنها جویا شود. از وزیر داخله میپرسد چرا در این سرزمین بیمارخانه نیست، دارالاحجزه نیست، دارالصنایع نیست، راه شومسه نیست، کارخانه نیست، تعادل واردات و صادرات بکلی بهم خورد است، چرا حکومت، داروغگی، گمرکات به اجاره داده میشود. چرا ما مورین بی حساب و کتاب مردم را سرکیسه میکنند و غرق در فسادند؟

و جواب وزیر داخله به او اینست: "هرزه درائی تمام شد یا باز هم هست؟ مرد که احق این فضولیه را کدام پد رسوخته بتویا داد است؟"

سرخورده و پریشان بدیدن وزیر خارجه میرود. از فصاحت کنسولها و سفیران در سرزمینهای بیگانه، از دزدیها و دغلیهای آنها، حرص آنها در تاراج هست و نیست ایرانیان و فلاکت و بی پناهی ایرانیان که از شدت درماندگی بتابعیت دیگران پناه میبرند داستانها میسراید. در جواب وزیر خارجه باو چنین میگوید: "تربیت عربستان بهتر از این نمیشود. عجب مرد که فضول و بی مغزی" و او را از خود میراند.

او هنوز دست بردار نیست. بسر وقت وزیر جنگ میرود. چرا در ایران برج و بسار و استحکامات برای حفظ و حمایت مردم وجود ندارد. چرا در نظام هیچ سازمانی نیست

اگرایران در حال صلح است و بیست هزار سرباز که بروی کاغذ آمده برای چیست؟ چرا سرباز باید با کارگل معاش خود را تأمین کند؟ اینهمه سرریپ و میرینج و امیرتومان و سردار برای چه؟ اگر در حال جنگ است از بیست هزار سربازی که فقط در روی کاغذ آمده و در خارج وجود ندارد، از امیرتومانها و سرهنگهایی که لقب و درجه را به ارث برده‌اند چه ساخته است؟ ویاسخ وزیر جنگ بوی آنستکه دستور میدهد او را بقصد کشت بزنند و سرویا برهنه و مجروح از در پیرون اندازند.

اونیز چاره در داد قانون میشناسد که در یرتوان حقوق چهارگانه تأمین میشود، حق متعلق بوطن، حق متعلق به اپنای وطن، حق متعلق به هیئت عمومی افراد وطن، و حق متعلق به اداره امور وطن.

اما اینها همه آرزو است، و آرزوها دست نیافتنی. ابراهیم بیک از شدت ناامیدی دچار تشنج میشود. کلاه بر زمین میزند. کلاه بجراغ میگیرد. چراغ میافتد. نفت در کف اطاق ولو میشود و آتش میگیرد. بیانی سمبولیک از انقلابی که در پیش است و با این بیان سرگذشت ابراهیم بیک پایان غمانگیز خود میرسد.

و بسیار جالب توجه است که پروفیسور ادوارد براون مددوح سید حسن تقی‌زاده در کتاب "انقلاب ایران" که تقی‌زاده آنرا با ارزشترین کتاب تاریخی میدانند که در بساره انقلاب مشروطیت نوشته شده، صفحات متعددی را به بزرگداشت سید جمال‌الدین و میرزا ملکم‌خان اختصاص میدهد و با دست و دل بازی تمام بستایش‌انها به مثابه پی‌افکنان کاسخ رفیع نهضت مشروطیت میپردازد. ولی در باره این گروه از روشنفکران اصیل که نمایندگان سالم‌اندیشه انقلاب بورژوازی ایران بودند سکوت اختیار میکنند و این نخستین تحریفی است که در تاریخ انقلاب ایران انجام گرفته و مبدل بسنگ بنائی شده‌است برای تبلیغات گسترده‌های بسود ماسونیزم و فراماسونرها در طول مدتی بیش از نیم‌قرن.

نظیر این تخییرو تحول تا حدی در مضمون و محتوای شعر - اگر نه در شکل و قالب آن - نیز روی داده، بموازات شکسته شدن بسیاری سنتهای متحجر اجتماعی و اقتصادی گذشته شعر درون‌گرای سنتی بجستجوی مضمون و محتوی نوین و در آرزوی چه سرائیه‌سای دریاری و یا عاشقانه برخاست و با برداشتی تازه بزندگی نزدیک‌تر شد. جوانه‌های عناصر خلاقه اجتماعی در شعر برخی شاعران شروع بشکفتن کرد و شعر را بسوی تحولات انقلابی سوق داد. شعرا در همان قالبهای سنتی و در خامی کودکانه خود شروع کردند باینکه موقعیت زمانی و مکانی خود را و وابستگی خود را بجامعه و مردم درک کنند. شاعران دوران انقلاب نخستین البته لرزان‌ترین و سست‌ترین قدمها، از لحاظ شکل و قالب را بسوی تجدید برداشتند. مدیحه‌های آنها بسوی خلق و قهرمانان خلق که تجسم آرمانهای

انقلابی خلق بودند توجه پیدا کرد و چون آذربایجان مرکز انقلاب مسلحی بود که خود نقطه عطفی در تمامی جریان انقلابی در آن مشروطیت محسوب می‌گردد، اینگونه اشعار در آذربایجان و بزبان آذری گسترده ترشکفته شد *

بخش دوم انقلاب بورژوازی

۱- انقلاب شکل میگیرد

نخستین تکانهای انقلابی

در جزیره مدّ این تکامل حوادث و این فعل و انفعالات در مقیاس سراسری کشور بود که قدم دیگری در راه تشدید اسارت ایران برداشته شد و بمثابه آخرین قطره، کاسه را لبریز کرد.

در اوائل سال ۱۲۶۹ شمسی ناصرالدین شاه با وساطت اتابک امین السلطان که یکی از ناد رست ترین زمامداران ایران و در آن دوران هنوز از دست نساندگان مورد حمایت همه جانبه بریتانیا بود، امتیازی به ف. تالبوف برای تأسیس شرکتی بنام "شرکت سهامی شاهنشاهی تنباکوی ایران" اعطا کرد که شامل حق تجارت خارجی و داخلی انحصاری توتون و تنباکو در سراسر ایران بود. اعطای این امتیاز ضریتی در انگیز سر پیکر ناتوان قسمت عمده ای از بورژوازی تجارتهای ایران وارد آورد. در آغاز کار مردم از چگونگی امر چیزی نمیدانستند. در داخل ایران روزنامه‌های نبود که آنها را در جریان بگذارد. اما آنگاه که آرم اشتاین، رئیس کل شرکت با عده‌ای از کارکنان انگلیسی وارد ایران شدند بناگزی موضوع فاش شد و هیجانی سخت توده دهقانی و بورژوازی رافراگرفت. زارعی توتون در سراسر کشور از اینکه میدیدند ناگزیرند محصول کار خود را بیک شرکت خارجی با بهائی که این شرکت تعیین میکند بفروشند و از عرضه کردن محصول کار خود به بازار آزاد ممنوعند بشدت ناراضی شدند. بازرگانان توتون و تنباکو دست خود را از کار کوتاه میدیدند. از طرف دیگر تنباکو و توتون از جمله نیازمندیهای روزمره عمومی شمرده میشد و کمابیش در تمام خانواده‌ها در هر شهر و قصبه و ده مصرف داشت و برانگیخته شدن عامه علیه این امتیاز طبیعی بود. بتدریج مخالفت و مقاومت در شهرستانهای عمده از قبیل تبریز - تهران - شیراز - یزد و اصفهان رو به شکل رفت.

موج نیرومند اعتراض سراسر تبریز رافراگرفت. امین السلطان که دلال و واسطه‌امین امتیاز بود هدف شدیدترین حمله‌ها قرار گرفت. جنبش تبریز با این تهدید همراه بود که اگر دولت در حفظ منافع ملی قصور ورزد خود مردم برای دفاع از حقوق خویش بپا خواهند

خاست. بیانیه‌ها و اعلامیه‌های پیاپی مخفیانه چاپ میشد و توزیع میگردد و عاصمه را به پایداری میخواند. مردم آگهیهای شرکت را از دیوار میکنند و بجای آنها از این بیانیه‌ها میچسبانیدند. در خارج از ایران نیز روزنامه‌های اختر، ثریا و قانون علیه امتیاز صدابصدای مردم دادند.

در کلاردشت، توده‌های مردم دست بنظواهرزده و دور سیدی بنام عالمگیرگرد آمدند. کارتابدان حد رسید که شاه، ساعدالدوله را با پانصد سرباز و سازو برگ برای سرکوب آنها اعزام داشت و برخورد خونینی بین آنها در گرفت و مردم پس از دادن دو بست کشته متفرق شدند. این خود یکی از آثار گستردگی فوق‌العاده جنیش خلق است. ساعدالدوله پیاپی این قصابی بد رجه سرتیپی ارتقاء یافت.

در این مرحله از نهضت انقلابی ایران طبقه کارگر بمفهوم واقعی آن وجود نداشت و با نیروی بسیار ناچیزی را تشکیل میداد. دشمنشها هنوز دارای یک رنگ مذهبی بود و قشری از روحانیون نمایندۀ منافع بورژوازی ایران نیز در این نبرد شرکت داشتند. در یکی از بیانیه‌ها - های آنها با سبک خاص خود آنها، بخصوص بمرتوشت مصر و هند و استان گریزده شده بود. " به تکرر مشاهده از حالت اهالی اینکلیس و فکر و خیال آنها نسبت به اهالی مصر و هند و استان و سایر جاها واضح و هوید گردیده که قرارداد آنها پایه و اصلی ندارد و چنانچه درید و ضبط هند به اسم تجارت رعایای آنها را تبعه ساخته از خود هم جماعتی منظم نموده و بالاخره بدون زحمت منازعه بر تمام مملکت استیلا یافتند و بقرارهای اولیه وفا ننموده و مصر را هم بدین نهج مقهور ساختند. و الان آنان در صد ضبط و بردن مملکت ایران برآمده‌اند. . . . " (به نقل از انقلاب مشروطه ایران)

در گیرودار این نبرد همگانی آنچه کفۀ را بسود ملیون سنگین تر کرد، فتوائی بود که در ایسن زمینه از طرف میرزای شیرازی رهبر شیعیان ایران صادر شد مبنی بر اینکه " مادامکه امتیاز تنباکو وجود دارد هرگونه در حالت در خرید و فروش و هرگونه مصرف توتون و تنباکو در حکم محاربه با امام زمان و بر مسلمانان حرام است."

این فتوا که در حقیقت بیانگر خواستها و مبین مطالبات مردم بود بحدی موثر واقع شد و چنان مورد قبول یافت که حتی شخص شاه با همه صلابت و استبدادش نتوانست کنیزکان اندرون را به تهیه قلیان وادارد.

در این میان در داخل ایران سید عبدالله یکی از مجتهدین طراز اول که با امین - السلطان روابط دوستی دیرین داشت و این دوستی را تا پایان عمر امین السلطان گرم نگه داشت در صد مخالفت با حرمت استعمال توتون و تنباکو برآمد و باین سبب هرچسب مجالی دست میداد در ملاء عام بنحونما پیشگرا نه‌ای قلیان میکشید. اعتماد السلطنه مینویسد :

”وزیرمختار انگلیس میگفت سید عبد الله بهبهانی در حضور خود من قلیان میکشید و میگفت که این حکم میرزای شیرازی ساختگی است و بهترین ادله او این بود که من از مجتهد و مجتهد زاده های ایران هستم قلیان میکشم. بنا بر این آنها که ترک کرده اند مسئله پلیتیکی است و محض عداوت با انگلیسها و امین السلطان است.“

از قول عباس میرزا ملك آراء برادر ناصرالدین شاه آمد هاست که :

”بعنی رفتند، آنچه سعی نمودند که فتوای حلال بودن استعمال تنباکورا از علماء بگیرند ممکن نشد مگر سید عبد الله بهبهانی که رئیس جمعیت انحصار تنباکو و یک هزار لیسه برایش فرستاده بود اصراری در حلیت نمود ولی سموع نشد.“

آنچه از مجموع مدارک موجود مستفاد میشود آنستکه در جریان انحصار تنباکو سید عبد الله بهبهانی از کوره امتحان سالم بیرون نیامد و تحت تأثیر عنایات اتابک به او و تلاشی کسه کمپانی پاشیدن زرو مال برای جلب او مبذول میداشت خود زاد را برابر ملیون قرارداد و به حیثیت و اعتبار خود لطمه های بسیار زد و این سوابق آنچنان تأثیری در افکار عموم بسی بخشید که حتی آنگاه که در رنارسید محمد طباطبائی دست به بارزه برای استقرار منسروطیت زد حسن نیت وی در برابر علامت سئوال قرار گرفت.

نماینده کمپانی که خود را با آثار این تحریم و فلج شدن مجموع کار کمپانی مواجه دید توسط میرزا عباسخان قوام الدوله وزیر امور خارجه بشاه شکایت کرد. شاه عبد الله خان والی را بنزد میرزای آشتیانی، ابلاغ کننده فتوا فرستاد و به او تکلیف کرد که یاد رملاء عام قلیان بکشد و حرمت فتوا را بشکند یا از تهران خارج شود. وی عاقلانه پاسخ داد که بهتر میباشد شاه از این فتوا بسود الخای يك قرارداد اسارت آورا استفاده کند، ولی اکنون وی آماده است طبق دستور شاه از تهران خارج شود. این خبر بسرعت برق بین مردم منتشر شد. اهالی تهران بتکان آمدند. دکانها بسته و مغازهها و سراها تعطیل شد.

ناصرالدین شاه ناگزیر گردید قدمی بعقب بردارد. اینبار میرزا علیخان وزیر داخله و عبد الله خان والی و مجد الدوله را بنزد آشتیانی فرستاد و پیام داد ما انحصار داخله را الخاء کردیم و فقط انحصار تجارت خارجی باقی است، شما حرمت را بشکنید. ولی هیچسان عمومی بچنان اوجی رسیده بود که ولو آشتیانی هم میخواست دستور شاه را مجرد ارد برایش امکان نداشت و نمایندگان شاه خفت زده بیرون آمده بسوی ارك روان شدند. نزدیک ارك سلطنتی با انیوه بیشمار مردم روبرو شدند. نایب السلطنه برادر شاه نیز با نجا رسید و مردم بسوی او هجوم بردند. نایب السلطنه دست و پا را گم کرد. با شتاب خود را بداخل ارك کشانید و دستور داد درهای ارك را بستند. اقا بالاخان سردار بایک فوج سرساز

بآنجا رسید و چون کار را چنان دشوار دید بسیاری از سواران را از دستوری سرپیچیدند. در این هنگام فوج ابواب جمعی خود او بد آنجا رسید و وی بآنهمه دستورتیراندازی داد. این گروه اکثر بسوی هوا و عدای میان مردم شلیک کردند. جمع کثیری از مردم کشته و زخمی شدند. بدستور آقا بالاخان بیشتر نعره‌ها را سر بازان زدید و هر بدرون ارك بردند که بدست مردم نرسد. با وجود این نعره‌تنی چند از کشتگان را مردم برداشته بسوی خانه آشتیانی روان شدند و غائله دامنه فوق العاده گسترده‌ای پیدا کرد و عدّه زیادی از جمله میرزا رضای کرمانی که بعد ابقتل شاه مبادرت ورزید، دستگیر و زندانی شدند.

از طرف دیگر کار در تبریز نیز بد شواری گرائید. مشیرالدوله با وزیرمختار روس و سپس به اتفاق او با شاه ملاقات کردند. ظاهر این ملاقات بر حسب درخواست خود شاه انجام گرفت و شاه در این ملاقات کار رسوائی را بآنجا رسانید که از وزیرمختار روسیه خواستار شد برای برقرار کردن "آرامش" در تبریز دست به اقداماتی بزند. در اینجانب نیز تیرا و بسنگ خورد اعطای امتیاز پرسود انحصار توتون و تنباکو بیک شرکت انگلیسی، سرمایه‌داران روسی را سخت بتلاش واداشته بود. دولت تزاری در باطن الغای این امتیاز را میخواست، زیرا گذشته از اینکه نمیتوانست دست به روی دست بگذارد که میخورند حریفان و اونظاره کنند، بلکه متوجه بود این امتیاز به عمال سیاسی بریتانیا امکان خواهد داد که در لباس کارکنان شرکت در نواحی شمالی ایران که از همان زمان دولت تزاری آنرا منطقه نفوذ خود میدانست نفوذ یابند. به اینجهت پاسخ وزیرمختار روس بشاه آن بود که با وضعی که پیش آمده است بهترین کار، الغای امتیازات است.

شاه ناگزیر شد بعقب نشینی دیگری تن دهد. به اهالی تبریز اعلام کرد که اعضا کمپانی در آذربایجان از بین خود اهالی انتخاب خواهند شد. اما این نیرنگ نیز مفید نیفتاد و مخالفین اعلام داشتند که جز بالغای امتیاز آرام نخواهند نشست و دست از مبارزه نخواهند کشید. کار کشمکش بین دولت و دربار از سوئی و توده‌های مردم مرکب از بورژوازی تجاری و خورده بورژوازی و قشرهایی از دهقانان از سوئی دیگرید را زاکشید. تنها شرکت صاحب امتیاز در اجرای قرارداد اصرار داشت بلکه اکنون دیگر سفارت بریتانیا نیز از تمام نفوذ خود برای عملی شدن قرارداد استفاده میکرد. نتیجه روشن بود. مردم که در آغاز نبرد اکثر مبارزات خود را متوجه يك بنگاه بازرگانی تصور میکردند در جریان عمل متوجه شدند که این بنگاه در داخل کشور مورد حمایت شدید دولت و دربار است و در حقیقت به استبداد سلطنتی اتکاء دارد و از لحاظ خارجی در پشت سر آن يك قدرت استعماری نیرومند قرار گرفته است.

بدین نحو بود که نیروهای مردم دیکراز چهارچوب مخالفت بایک امتیاز بازرگانی خارج شده و درحقیقت جنبه ضد استبداد سلطنتی و ضد استعمار خارجی بخود میگرفت و بشکل یک زور آزمائی بین توده های خلق دیک سمت و دولت و دیکار و قدرتهای استعماری که این دستگاه بدان وابسته بود از سمت دیکر درآمد. اینک دیکر مردم هدف تازه و گسترده ای د مبارزات خویش میجستند و نامه های که از طرف یک نویسنده کرمانی به روزنامه قانون، چاپ لندن فرستاده شد و در آنجا چاپ رسید نه تنها نشانی است از گسترش نهضت دورد و افتاد مترین نقاط ایران بلکه در عین حال نموداری است از دیکر صحیح مردم از ماهیت امر و نشان میدهد که مردم حتی در این شهر مهجور و محصور تاچه حد بیدار شده و چگونه حتی از بسیاری از رهبران که داعیه رهبری نهضت را داشتند واقعیتها را روشنتر و ژرفتر دیکر میکردند. از آنجا که حمله های خود روزنامه قانون بطور کلی متوجه امین السلطان بود و تمایلی ضمنی به تبرئه شاه از خود نشان میداد نویسنده نامه انگشت بر روی ماده اصلی فساد یعنی استبداد سلطنتی گذاشته و نوشته بود: "ما حق نداریم تقصیر را بگردن امین السلطان ها بیندازیم چه اگر او وجود نمیداشت شاه محققا کسی را که خیلی بدمنش تر از او بود بکارو میداشت." (۱)

سرانجام چون بیک قیام متشکل عمومی میرفت شاه و صدراعظم و سفارت بریتانیا ناگزیر بحقب نشینی کامل وتن در دادن به الغای قرارداد شدند و در سال ۱۲۷۱، الغای قرارداد اعلام گردید.

الغای این امتیاز نه تنها بیک شرکت انگلیسی را از بیک منبع بزرگ سودهای بارآور در ایران محروم میساخت بلکه برای نخستین بار پس از دهها سال سیادت بدون منازع، ضربتی پرابهت و حیثیت سیاسی بریتانیا وارد آورد. تحمل چنین زخمی برای آنچنانسان قدرتی دشوار بود. دصد دگوشمالی دولت برآمد. شرکت که سرمایه اش از ۶۵۰۰۰۰۰ لیره تجاوز نمیکرد، دحدود همین مبلغ خواستار غرامت از دولت شد و این مطالبه شرکت مورد پشتیبانی سفارت بریتانیا قرار گرفت. بعد از گفتگوهای بسیار سرانجام باپرداخت پانصد لیره بابت غرامت موافقت شد. دجلسه ای که امین الملک با شرکت، عد های از روحانیون و نمایندگان مردم در این زمینه تشکیل داد این نمایندگان صریحا اعلام داشتند که ملت دیناری از این بابت نخواهد پرداخت. این پول را کسانی باید پردازند که دهها هزار لیره رشوه گرفته و سند فلاکت مردم را امضاء کرده اند. خزانه دولت تهی و دست شاه و دیکر بسته بود. داین موقع بود که سفارت بریتانیا فرصت را غنیمت شمرد و با وساطت امین سفارت مبلغ مزبور با گرو گذاشتن گمرکات جنوب از بانك شاهي وام گرفته و بدولت پرداخته

۱- به نقل از "انقلاب ایران" تألیف ادوارد پراون.

شد. این ضرریت شدید بود که بر بیکراستقلال گمرکی ایران وارد آمد. گمرکات جنوب بدینسان تحت نظارت بریتانیا قرار گرفت. ضررتی که به حیثیت بریتانیا وارد شده بود به این ترتیب جبران گردید و این رویداد بوسعت و عمق سلطه بریتانیا در نواحی جنوبی ایران افزود تا بدان حد که پروفیسور ادوارد بروس و فراماسونروفادار و متظاهریداشتن تعالیات لیبرالی بالحنی که حاکی از رضامندی اوست در کتاب انقلاب ایران مطالب را چنین تأیید میکند:

" این قرارداد شایان اعتماد متکی بر توسعه تجارت انگلیس در منطقه پرمزایایی است. چه در رساله های اخیر تجارت انگلیس از پیشرفتهای کافی تری در جنوب برخوردار بود است. از اصفهان تا خلیج فارس بازرگانان انگلیسی سیادت تجارتی جهانی را در دست دارند. بندرهای بزرگ خلیج فارس (بندرلنگه - عباس - بوشهر) اغلب به وسیله کشتیهای انگلستان یا از هند بارگیری میشوند." (۱)

نکته جالب در این میان نقش معینی است که محمد علیخان علاء السلطنه ایفا کرد. در مجلس انگلستان چنانکه در اینموارد مرسوم است با پوسته ای از عدالتخواهی و در حقیقت بعلمت اختلافات جناحی و گروه پارلمانی، از طرف حزب مخالف علیه تحمیل این عرامت به ایران صداهائی برخاست و به گرفتن پانصد هزار لیره غرامت برای ابطال قرارداد که مجموع سردهای آن ۶۵۰,۰۰۰ لیره بود است اعتراض شد. علاء السلطنه وزیر محتار ایران بکمک لرد سالیسبوری که مورد سؤال بود شتافت و اطلاعات کاملی از پرونده موجود در وزارت خارجه ایران و طرح مسئله تأدیة غرامت از طرف خود اولیا امور ایران در اختیار سالیسبوری گذاشت و وی با استفاد و استناد این پرونده مخالفین را ساکت کرد. محمد علیخان علاء السلطنه بدین نحو پایه ترقیات آینده خود را در سایه دیپلماسی بریتانیا پی ریزی کرد و ظاهراً از همان ایام در مسلك ماسونهای مربوط به لژ بریتانیا قرار گرفت. امین السلطان اتاپك اعظم که تا آنگاه در حقیقت کارگذار دولت بریتانیا بود، از آنچه که پیش آمد چنان وحشتزده شد که بمنظور نگاهداری خود بر سر صدارت قبله خویش را بیکباره تخیر داد. زیرا میدید که ولینعمت دیرین بعلمت برهم خوردن امتیاز او سرگردان شده و اگر پشتیبان دیگری برای خود دست و پا کند باید جای دیگری بسپارد. شخصاً بسفارت

۱ - بنقل از ترجمه فارسی، صفحه ۵۹. مؤسسه راهنما بنی انگلیسی کتاب دسترس نیست و تا پایان آنچه از این کتاب نقل میشود از ترجمه فارسی آن گرفته شده است که عبارات در مواردی مغشوش است.

تزاری رفت و مراتب بندگی خود را بر آن دولت عرضه داشت و قول وفاداری داد و حمایت آن سفارت را برای خود خرید. با این رویداد پویشی که بتدریج در حال رشد بود با سرعت بیشتری تکامل یافت. عدای از درباریان صلاح خود را در تخییر قبله دیدند و بدینسان تقسیم‌بندی هیئت حاکمه به دو جناح رقیب، ولی سیال و غیر ثابت شکل مشخصتری بخود گرفت و در سیاست عمومی آینده کشور تأثیرات معینی برجای گذاشت.

اما جریان کلی حوادث نتایج مثبتی نیز در جهت گیری ببار آورد. مردم اینک از خواب گران قرون بیدار می‌شدند و بخود می‌آمدند. این نخستین درگیری با قشار مشترک هیئت حاکمه و یک قدرت استعماری خارجی نتایج درخشان اتحاد عمل را ولود سطح ناقص آن بتوده‌ها نشان داد. پس از قرن‌ها زندگی انفعالی و بی‌علاقگی در جریان‌های سیاسی و اجتماعی، آنچه که میگذشت نخستین حرکت فعال و آگاهانه توده‌های بشمار می‌آمد و مردم میدیدند که در ربرتو پایداری عمومی خود توانسته‌اند دست برد برسینه یک قدرت استعمارگر که "آفتاب از پرچم آن غروب نمیکند" و یک قدرت قاهر استبدادی که تا آنگاه فرمان وی را "فرمان یزدان" میدانستند، بگذارند. جنبش عمومی بتدریج و تانی عمق و گسترش مییافت و شکل میگرفت. جنبشی که در مراحل نخستین جز یک هدف آنی و موسمی همدف دیگری نمیشناخت. مردم میدانستند چه نمیخواهند، اما نمیدانستند چه باید بخواهند. و سپس هدف مبارزه روشن تر و مشخص تر گردید. مردم مخالف تسلط بیگانگان بودند که با سر نیزه قدرت حاکمه پشتیبانی میشد. از حکومت استبدادی و فعال مایشائی بستسوه آمده بودند. نظام کهنه ملوک الطوائفی و قرون وسطائی، آنها را به هم می‌فشرده و آنها را راه فرار می‌جستند. بطور کلی مطالبه اصلاحات، روح و جوهر زمان شمرده میشد. اما در اوائل، مردم اندیشه روشنی از این مطالبات نداشتند. حزب متشکل و بسیجیدهای بایک ایده - اولوژی رشد یافته وجود نداشت. ماسونها که همه از نخبگان جامعه بودند باتوده‌های مردم سروکار نداشتند. مبارزات آنها از لحاظ داخلی کشمکش بین جناح‌های بکلسی ارتجاعی و نسبتاً مترقی، طبقه حاکمه را و از جهت خارجی مبارزه بین دو قدرت امپریالیستی را برای کسب قدرت و نفوذ هرچه بیشتر مشخص میکرد. تا آنجا که مربوط بطبقات مختلف مردم بود خواسته‌های آنها در جریان مبارزات روزمره، بتدریج پختگی و انسجام مییافت. در حیطه این شرایط و احوال حادثه‌های بوقوع پیوست که تشنجات را با وج خود رسانید.

۲- ناصرالدین شاه کشته میشود *

امتیاز تنباکو ملغی شد * اما همانطور که دیدیم اوضاع و شرایط زندگی عمومی بوخامت میگرانی و نارضایتی دامنه گسترده تری پیدا میکرد * شاه و پیرامونیا نش چاره کار را تشدید اختناق میدانستند و شدت عمل آنها مردم را برانگیخته ترمی ساخت * سرانجام در روز ۱۶ اردیبهشت ماه سال ۱۲۷۵، شاه بدست میرزا رضای کرمانی، از مریدان پابرجای سید جمال الدین افغانی بقتل رسید *

کسانی کوشید هاند از این حادثه در باره تأثیر معجزنمون ترور فردی يك نتیجه مطلق بدست آورند و بانکار قانونمندی تحولات اجتماعی و ریشه طبقاتی آنها موضوع را چنین مطرح سازند که گویا این مطلقا صدای گلوله میرزا رضای کرمانی بود که جامعه را تکان داد و منجر به انقلاب مشروطیت شد * خود میرزا رضای کرمانی نیز چنین میاندیشید که گویا ریشه مفاسد در وجود شخص ناصرالدین شاه متمرکز است و با کشتن او این ریشه خواهد خشکید * متقابلا کسانی نیز هرگونه تأثیر این حادثه را بر روی جریانهای بعدی بکلی انکار کردند هاند *

قتل ناصرالدین شاه در تسریع حوادث سالهای بعد تأثیر معینی بر جای گذاشت، ولی این تنها بدان سبب بود که این ترور در شرایط تاریخی معینی صورت گرفت * تنها در آنچنان موقعیت و در حیووه التهابات بود که این ترور بحد خود در قوام آوردن آنچه که در مدت یک قرن تخمیر شده بود اثر بخشید *

بجای ناصرالدین شاه پسرش مظفرالدین میرزا بر سر بر سلطنت جای گرفت و او پسر خود محمد علی میرزا را بولیعهدهی برگزید و بحکمرانی آذربایجان فرستاد *

در دستگاه ولتی تازه که دست سید جمال الدین را در قتل ناصرالدین شاه بعیان میدید، از دولت عثمانی خواستار شد که او و همراهان او را بمورین دولت ایران تحویل دهد * دولت عثمانی در مورد خود سید این تقاضا را رد کرد، ولی سه تن از تنخبه ترین همراهان او را که عبارت بودند از میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و خیرالملک به مورین ایران تحویل داد و مورین هرسه تن را به تبریز آوردند * محمد علی میرزا دستور داد در حضور خود او سر هرسه تن را بپزدند * پوست سر آنها را کند و پرازگاه کرد و این ارمغان را بحضوریدرتاجدارش فرستاد * قتل وحشیانه این سه تن بعلت وجود حالست پرتب و تابی که در جامعه ایران وجود داشت و انکش زیاد ی بین مردم پدید آورد و باز هم بر تراکم مواد انفجاری افزود *

درد و زان سلطنت مظفرالدین شاه که ده سال و چند ماه طول کشید بخصوص در پنجساله آخر آن، ما از لحاظ داخلی در برابر حوادثی قرار داریم که آنها را عوامل بلا فصل انقلاب میتوان بشمار آورد. و از لحاظ جهانی خود را با آنچه تحولاتی در زمینه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی درد و جهت متقابل مواجه میابیم که مهر و نشان خود را بطور خوانا بر صفحه تاریخ پرماجرای انقلاب مشروطیت ایران باقی میگذارد.

مظفرالدین شاه، این مرد علیل المزاج و جاهل و هوسباز که سالهای طولانی در انتظار تخت سلطنت بسر برده بود آنگاه که به آرزوی خود دست یافت، شرایط بسیار دشوار و پیچیده ای را به ارث برد. خزانه کشور تهی، مردم ناراضی و عصبانی، درباریان سرگرم بند و بست و کشمکش، گروه ماسونی در کار تلاش برای مشارکت در قدرت سلطنتی.

وی میرزا علی اصغر خان اتابک را یکسال بر سر کار نگه داشت ولی دشمنان قوی پنجه می زدند از تحریک علیه وی باز نمی ایستادند. سرانجام شاه ناگزیر شد او را از کار برکنار کند و سررشته کار را بدست میرزا علی خان امین الدوله سپارد. امین الدوله جزء جناح اصلاح طلب دربار و از اعضای لژ فراماسونری و سروکارش یکسره با سفارت بریتانیا بود. باز مامداری او کف سیاست بین در وقت امپریالیستی بسوی بریتانیا چربید. وی درد و زان کوتاه مامداری خویش قدمهای لرزان و محتاطانه ای در راه برخی اصلاحات اداری و تجدید اختیارات شاه در چهار چوب سلطنت اشرافی برداشت، یعنی آنچه که در حد و برنامه فراماسونری میگذید. اما این بار نیز مانند زمان سپهسالار همین مقدار اصلاحات با منافع عد های از درباریان منتفد تصادم پیدا میکرد و آنها را علیه وی بر میانگیخت، به اضافه اینکه این انتصاب مایه نارضائی شدید دولت تزاری بود و درباریان مخالف را پیش از پیش بسوی تزار بسرم روسیه میکشانید. آنچه سرانجام بطور مستقیم سبب عزل وی شد عجز او بود در تأمین پول لازم برای مسافرت شاه به اروپا. این مسافرت هم جزء آرزوهای دیرینه شاه بود و هم یزشک های وی به او توصیه کرده بودند، برای مداوای خود در آبهای معدنی اروپا. باین مسافرت بروند. اما چنانکه گفتیم خزانه تهی بود و محلی برای تهیه پول از داخل کشور وجود نداشت. شاه او را برکنار کرد و باردیگر امین السلطان را که او طلب تهیه پول بود، بجای او بصدارت برگزید.

امین السلطان برای اینکه اینبار پیش از پیش جای استوار کند تهیه پول را برای انجام هوا و هوسهای شاه در سرسلسله و وظایف خود قرار داد و در رصد گرفتن و ام از دولت تزاری برآمد. او برای اینکه بتواند این منظور را بدون مانع از پیش بردارد بجای میرزا محسن خان مشیرالدوله - سر حلقه یك لژ فراماسونری در ایران که درباریس وفات یافته بود -، میرزا نصرالله خان مشیرالملک را با اعطای همان لقب مشیرالدوله بجای او برمسند وزارت

خارج نشانید • میرزا نصرالله خان نیز عضو همان لژ فراماسونری میرزا محسن خان بود • ولی فضیلت بزرگی که از نظر امین السلطان داشت صفت خاص وی بود در فرمانبری بی چون و چرا از زیر دست، در هیچ مورد اظهار عقیده قاطع نکردن، چون موم در دست مقام بالاتر بهر شکل درآمدن •

اتابك بادست وی و دلالی میرزا رضا خان ارفع، کارگرفتن و ام از دولت تزاری را بسا سرعت بسامان رسانید • بیست و دو میلیون و نیم منات طلا با پنج درصد بهره بمسندت هفتاد و پنج سال در برابر گرو دادن گمرکات شمال، از دولت تزاری روسیه وام گرفت • یکی از شرایط اعطای وام آن بود که دولت وام بانک شاهنشاهی را از این معریرد از تاجز دولت روسیه، طلبکاری نداشته باشد • و بعد از آن نیز از هیچ دولتی جز از روسیه وام نستاند • و این بروشنی نشان میدهد که از همان آغاز قرن و از همان آغاز دوران امپریالیزم و سیادت الیگارشلی مالی، مسئله وام در کردن کشورهای عقب افتاده و وابسته برای قدرتهای استعمارگر چه اهمیت شایانی کسب کرده بود و چگونه این مسئله مبدل شده بود یکی از نافذترین اهرمهای فشار بر این کشورها که بندهای اسارت مالی و اقتصادی را بیش از هر عامل دیگری بردست و پای آنها استوار میکرد •

چون خبرگرفتن وام در بین مردم سررودای زیادی تولید کرد و در بازار ناراحتیها بوجود آورد، دولت ناگزیر شد بمنظور اسکات مردم در روزنامه رسمی اعلام کند که اولاً از این محل وامهای پیشین خود را خواهد پرداخت، سپس سدا هواز را خواهد ساخت و برای قزوین آب تهیه خواهد کرد و بقیه را بمصرف امور عام المنفعه دیگر خواهد رسانید • ولی جز قرضه بانک که شرط عمده دریافت وام بود، هیچیک از وامهای دیگر پرداخت نشد • هیچ قدم اصلاحی برداشته نشد • سهمی از این وام بین درباریان لاشخوار تقسیم گردید و بقیه را شاه برداشت و با موکب عظیمی از درباریان راه اروپا را در پیش گرفت که در آنجا "حتی خریدهای شخصی خودشان را هم اعمال لباس، جواهرات، مشروبات و سایر اجناس بجای اینکه شخصاً خریداری کنند و وجه آنرا بپردازند صاحب هتل را وادار میکردند برای آنها خریداری کند و قیمت آنها را بحساب شاه تحت عنوان "پرداختن بجه حساب اعلیحضرت قلمداد و منظور نمایند" • (۱) و چون پولها ته کشید موکب همایونی بامشقی عروسک به ایران بازگشت •

گرفتن وام با آن شرایط سنگین، و مخصوصا با گرو گذاشتن گمرکات شمال که راه عمده تجارتهای ایران بود، در بین توده‌های بازاری هیجان و نگرانی زیادی تولید کرد. بهای کالاها روز بروز بالا میرفت و به موازات آن بهای حواریا ر نیز پیش از پیش رو به فزونی مینه‌سداد و بدین ترتیب فقر و فلاکت و محرومیت و در نتیجه ناراضی عمومی باز هم دامنه گسترده‌ای پیدا کرد. محافل و مجامع سری چندی تشکیل شد که علیه این شرایط توانفرسا و این نحوه حکومت بی‌مسئولیت دست به فعالیت زدند.

پدیده‌های که از اواسط دوران ناصری آغاز شده بود، اینک میدانی وسیعتر برای نشو و نمای خود پیدا کرد. در این زمان نیز فعالیت سیاسی آشکار برای هیچ گروهی امکان نداشت. مخالفین از هردو گروه، هم فراماسونری‌های داری و هم اصلاح طلبان و روشنفکران خارج از لژهای فراماسونری، بناگیز دست به فعالیت‌های مخفی زدند. فراماسونرها بمنظور غلبه بر تانک که متکی سیاست روسیه بود، و گروه دوم بمنظور ایجاد شرایط بهتری که در دی از عامه د واکنند. این گروه راهارد نیک سفیر بریتانیا غمن نامه خود بوزارتخانه متبوع خویش "ناراضیان حقیقی" نام میگذازد. در حالیکه در آثار برخی نویسندگان بین این دو گروه خلط شده و فعالیت آنها چنانکه در دوره ناصری نیز مشاهده کردیم بحساب لژهای فراماسونری گذاشته شده است. هاردینک در نامه پیش گفته، تاحدی پرده از روی واقعیت برمیدارد و سررشته‌ای برای بازکردن کلاف سردرگم مبارزات سالهای نخست قرن بدست میدهد. وی مینویسد:

"حلقه برادری فراماسونری که توسط شیخ محسن مشیرالدوله در ایران تشکیل گردید بیشتر بمنظور انجام خواسته‌های شخصی و سیاسی او بود. در این تشکیلات حکیم الملك، قوام‌الدوله، نصرالملك، که همگی مخالف رئیس‌الوزراء هستند و همچنین مشیرالدوله، میرزا نصرالله‌خان و مخبرالدوله عضویت داشتند. آنها تلاش میکنند که مالکین بزرگ، مخالفین امنای داری، با انقلابیون و مرتجعین که هدف و نظریاتشان کاملاً مخالف یکدیگر میباشد اتحاد و همبستگی ایجاد کنند. بهر حال صرفنظر از تحریکات داریان، مقدار زیادی افراد ناراضی واقعی بین مردم موجود است که علت عمده مخالفت آنها را اثر ترقی روزانه هزینه زندگی میباشد." و در جای دیگر همین نامه مینویسد:

"بدیهی است که توطئه چینی و ارتباط آنها (فراماسونرها) با ناراضیها که از طبقه تحصیلکرده و مجتهدین میباشد در حور اهمیت است." (۱) (تکیه روی عبارات از نگارنده است.)

این بیان جای تردیدی در د و گونگی ماهوی سازمانهای خلقی از یکسو و حلقه های فراماسونری از سوی دیگر باقی نمیگذارد و تأییدی است بر این واقعیت که ماسونیسم در اصل و جوهر خود جزئیک سازمان توطئه گرد داخل هیئت حاکمه که میکوشید هاست از تحرکات خلقی و توده های بسود خود بهره برداری کند چیز دیگری نبود هاست. در آن زمان کوشندگان "حقیقی" هنوز از خود سازمان متشکل و کارائی نداشتند. از جریانهای پشت پرده و از ماهیت ماسونیزم بیخبر بودند، در دام آنها افتادند و آنها را بعثابه متحدین خود پذیرفتند. نتیجه طبیعی و اجتناب ناپذیر همان شد که پیش از اینهم بدان اشاره کرده ایم. تمام مبارزات انقلابی آن دوران بحساب ماسونیزم که حدود امکاناتش از هر جهت از مردم هنوز غیرمتشکل و فاقد قدرت گسترده تر بود، گذاشته شد و موجب گردید تا یکی این گروه را "پاشندگان تخم آزادی" بخواند. دیگری ادعا کند که بریتانیای کبیر (تکیه گاه سیاسی ماسونها) "حداقل در آغاز کار" پشتیبان و متوق مشروطه خواهان بود. سومی با رویه منفی بافی همین فکر را القا کند و بالحن و نفرین به ماسونها که گویا بقصد مضمحل کردن حکومت مرکزی "آزادی را ترویج دادند"، انقلاب مشروطیت را سراپا و صاف و ساده یک توطئه ماسونی بسود سیاست بریتانیا بشمار آورد و نام آنها را "آشوب" بگذارد و با تأکید تمام بنویسد که از انقلاب مشروطیت "روح ملت ایران خیر نداشت. نام این آشوب را باید آشوب فتنه انگیزان نامید که محافل سری ایران بسود لژنشینهای سواحل رود تایمز برپا کردند." (۲) از سوی دیگر این ابهام و پیچیدگیها، موجب شد که خیانت کبرای ماسونیزم و چگونگی این خیانت علیه انقلاب مشروطیت در زیر پرده دودی از تبلیغات سرگیجه آور تا مدتها نهمفته بماند.

در عین حال باید گفت علیرغم همه این نقطه های منفی بطور کلی مبارزات خلقی علیه مفاسد دربار رو به مرفته سرو صورتی بخود گرفت. بتدریج از طرف توده های مردم انجمنهای ولو در آغاز بشکل ابتدائی و خام - بوجود آمد و بدین ترتیب قدم های بسوی تشکل

۱- انجمنهای سری ۰۰۰ ص ۵۲

۲- محمود محمود در "تاریخ روابط ایران و اینگلیس"

مبارزات عمومی برداشته شد. از طرف این انجمن‌ها مقالاتی تهیه و برای انتشاریسه روزنامه‌های ایرانی در خارج فرستاده میشد. در این مقاله‌ها از زبانهای خانمان برانداز وام و آنها هم برای گردش و تفریح يك عده درباری، از خیره سرپها و خیانت‌های اتا بک گفتگو میرفت و افکار عامه را با حقایق در حد معینی آشنا میساخت. اتا بک، آقا بالاخان رئیس پلیس را مأمور کرد جلوی ورود این روزنامه‌ها را بگیرد. دایره مراقبت پلیس تنگ و تنگتر شد. کار ورود روزنامه بداخل ایران دشوار افتاد و انجمن‌ها که اینک کار کشته تر میشدند، به نشر اوراقی بنام شبنامه پرداختند که ماسونها نیز در آن شرکت داشتند.

۳- موقعیت تاریخی انقلاب مشروطیت ایران

ما اینک در آستان یکرشته رخداد های پیاپی مربوط به پنجاه ساله سلطنت مظفرالدین شاه قرار داریم. بنا بر این ضرورت ایجاب میکند که این موقعیت را با آنکه تفصیلی و تا آن حد که در حوصله این مقال بگنجد مورد بررسی قرار دهیم و آنرا در ارتباط ناگزیرش با تکامل و جریان عمده در صحنه گسترده جهانی که هر دو تاثیر خود را در جهت مثبت و منفی در تعیین سرنوشت این نهضت باقی گذاشتند مطرح سازیم.

این انقلاب چنانکه میدانیم در مرحله نخست تکامل خود انقلابی بود بورژوازی و ملی و محتوی آن عبارت بود از مبارزه علیه مطلقیت سلطنت در جهت داخلی و علیه قدرتهای امپریالیستی در جهت خارجی. بنا بر این ماهیتا نسب به سلسله انقلابات بورژوازی غرب میسازید. از آنها ملهم شده بود. با آنها تأسی میجست و ظاهرا بعلمت همین حویشاوندی قاعدتا میبایست مورد تأیید و ارشین این انقلابها باشد. میدانیم که چنین نبود. بورژوازی غرب پس از احراز سیادت خود "بلافاصله نوع جدید و پیرحمانهتری از استعمار در داخل و استعمار در خارج را جانشین نوع کهن کرد." از همان آغاز کار کشورهای ضعیف و عقب مانده را مورد تجاوزات همه جانبه خود قرار داد و بتاراج بی بند و بسمار منابع ثروت آنها دست گشود. این بورژوازی در جریان تکامل خود بمانع عمدهای در راه ترقی این کشورها و سرزمینها و بیک نیروی مدعش ضد انقلابی مبدل شد که از هرگونه تحول این کشورها با نیروی آتش و آهن جلو می گرفت.

این خصیصه بخصوص از آغاز قرن حاضر بعلمت چرخش تند ی که در یو پیش رشمس سرمایه داری رخ داد تا آخرین حد ممکن مناسب آن زمان تشدید شد. از همان اواسط نیمه دوم سده گذشته، دنیا بتدریج دوران "رقابت مسالمت آمیز و آزاد بازرگانی"، "درهای باز"، "دمکراسی و برابری و برادری" را که در جریان انقلابات بورژوازی علیه

فتود الیزم دستمایهٔ بورژواها بود برای کشانیدن طبقات زحمتکش بمیدان نبرد بسود خود. پشت سر مینهاد سرمایه‌داری، مواضع بدست آورد ه را روز بروز استوارتر میگرد و مواضع تازه بدست میآورد و حاکمیت خود را بر مجموع مناسبات بین المللی برقرار میساخت و قطع نظر از یک دوران کوتاه رکود، مظفرانه به پیش میراند و توانست تمام موانع را که در راه رشد آن قرار داشت از میان بردارد و راه خود را تا بالاترین پلهٔ تکامل هموار کند.

این بورژوازی چه از برکت تاراج بدون مسئولیت مستعمرات و چه از برکت ربودن قسمتی از حاصل کارپرولتاریای خودی در داخل، توانسته بود سرمایه‌های کلانی در چنگال خود متمرکز سازد. این تراکم سرمایه بنحوناگزیری آنرا بتوسعه دادن بمیدان فعالیت خود و راندن رقیبان و حریفان از میدان وارد میگرد. تأمین چنین پیروزی تنهاد بصورتی ممکن بود که بتواند هرچه بیشتر و بهتر تولید کند. این نیز مستلزم آن بود که تکنیک کار را بحد اعلائی ممکن زمان برساند. آگاهترین دانشمندان، بهترین تکنیسین‌ها، مبرزترین کارشناسان و ورزیده‌ترین کارگران را در سازمان اقتصادی و صنعتی خود بعزوری بگیرد. بدین نحو هر یک از رشته‌های صنعت اعم از فولاد ریزی، کشتی‌سازی، برق، صنایع وسیع نفت با تمام شعب مربوطهٔ آن، راه آهن و هنوع خطوط مواصلاتی در دست یک گروه از صاحبان صنایع متمرکز میشد. این تمرکز ضرورتاً انحصارهای کلان رانه تنهاد ر مقیاس میهنی، بلکه در مقیاس جهانی بوجود آورد و با ایجاد این انحصارها بمثابهٔ ژرفترین پایهٔ اقتصادی امپریالیسم، عصر امپریالیسم از همان سالهای نخست قرن حاضر آغاز شد.

این واحدهای انحصاری نخست برای تصرف بازارهای داخلی بتلاش برخاستند و کوشیدند موسسات کوچکتر را از میدان بدر کنند، سر رشته تولید و فروش داخلی را خود بدست گیرند و بازارها را بین خود تقسیم کنند و آنگاه بنحوناگزیری و بعلت وابستگی بازار داخلی بیابا خارجی که از مشخصات دوران سرمایه‌داری است، برای تصرف بازارها و منابع مواد خام سرزمینهای دیگر یورش بردند و جنگ بین این انحصارها که سرانجام جنگ جهانی اول را بمثابهٔ نتیجهٔ خود بدنبال داشت، آغاز گردید.

این نیازمندی، مسئلهٔ توسعهٔ هرچه بیشتر مستعمرات را در برنامهٔ کار دولت‌های مربوطه آنها قرار داد. پیشروترین و "بحد کمال" رسید، هترین این قدرتها اراضی وسیعتری را نسیمهٔ امپراطوری خود کرد و خلقهای بیشتری را بخلق اسارت کشانید. این نبرد خونین و بی‌امان برای تحمیل مستعمرات تا آستان قرن حاضر منجر به تقسیم اراضی جهان بین معدودی قدرتها بزرگ گردید که مفهوم اقتصادی آن عبارت بود از تقسیم بازارها و منابع مواد خام سرزمینهای مستعمره و وابسته بین انحصارات بزرگ. این انحصارها بصورت کارتلها، تراستها، سندیدهاها، کارتقسیم بازار، تعیین قیمت‌ها، سهم بندی کردن

منابع و مجموعه شرایط کار را در دست گرفتند .

مثلا ما وقتی از برخورد منافع دوقدرت بزرگ امپریالیستی روسیه تزاری و بریتانیای کبیرد رایران سخن میگوئیم ، مبانی اقتصادی آن عبارتست از برخورد منافع بین سرمایه - داران این دو کشور ، کارخانه داران و بانکداران آنها . تقسیم ایران بمناطق نفوذ بین آنها در آخرین تحلیل هیچ مفهوم دیگری ندارد جز تقسیم بازارهای ایران و منابع مواد خام ایران در شمال و جنوب بین بنگاههای مالی و صنعتی این دو کشور . توسعه نفوذ بریتانیا در جنوب عبارتست از توسعه امکانات تجارتي ، امکان تصرف منابع و احراز سلطه اقتصادی برای گروه انگلیسی سرمایه داران ، همانگونه که نفوذ دولت تزاری در شمال تأمین همین امتیازات است برای گروه سرمایه داران روسی ، و این همه در مجموع خود بمفهوم حاکمیت سرمایه است ، در این موارد سرمایه خارجی و امپریالیستی .

این موفقیتها برای صاحبان صنایع با پشتیبانی کلانترین بانکها امکان پذیر میشد که اعتبارات مالی لازم را در دسترس آنها قرار میدادند و با چنین زمینهای ، سرمایههای صنعتی و سرمایههای مالی خیلی زود با هم جوش خوردند و سیادت کامل سرمایه مالی بر سرمایه صنعتی برقرار شد . بدینسان دوران قدرتی سرمایه مالی بمشابه "نیروی بزرگ ، بلکه قاطع و رکنیه مناسبات بین المللی" فرارسید .

نیروی سرمایه ، آنهم سرمایه انحصاری عمدترین مشخصه امپریالیزم است . لنیسن مینویسد : " سرمایه مالی در همه مناسبات اقتصادی و بین المللی چنان نیروی کلان ، و میتوان گفت قطعی میباشد که قادر است حتی دولتها را هم که از استقلال کامل برخوردارند تابع خود سازد و تابع هم میسازد . " در چنین حالتی وضع دولتی مانند دولت ایران در آستان قرن حاضر روشن است که از چه قرار خواهد بود .

تأمین سیادت سرمایه مالی نسبت بر سرمایه صنعتی توأم بود با گسترش هر چه بیشتر صد و سرمایه بکشورهای دیگر ، مستعمرهها و نیمه مستعمرهها ، هم بصورت وام و هم بصورت اعتبارات برای بهره برداری از منابع مورد امتیاز صاحبان صنایع و سازمانهای اقتصادی . کشمکشهایی که در زمینه اعطای وام بین بریتانیا و روسیه در ایران در گرفت ، این واقعیت که هر یک از این دو و منتهای تلاش برای اول میداشت که ایران را باکند وام در دام خود نگهدارد و تنها بستانکار ایران باشد ، از مظاهرایین پدیده است .

صد و سرمایه بصورت وام نه تنها بدان سبب بود که در این سرزمینها بهای زمین نازلتر ، نیروی کار ارزانتر ، و محدودیتهای دولتی کمتر و بنا بر این سود صاحبان سرمایه بسی هنگفتتر است بلکه بدان سبب نیز بود که " در بازارهای مستعمراتی آسانتر میتوان (و گاهی فقط در آنجا است که میتوان) از طریق انحصار ، رقیب را در ساخت ، وصول مواد

را برای خود تأمین نمود و "ارتباطهای لازم" و غیره را استوار کرد. " (لنین)

در سالهای مورد بحث مصداق این بیان اعطای امتیازاتی در ایران بود نظیر امتیاز انحصاری توتون و تنباکو، و خاصه امتیاز نفت ایران که جداگانه درباره آن بحث خواهد شد. با این توضیحات روشن میگردد که "امپریالیزم ارتکامل سرمایه داری روئیده و دنباله مستقیم خواص اساسی آن میباشد." شالوده امپریالیزم معاصر سرمایه داری و آنهم سرمایه داری انحصاری است. و سیادت مالی که بانکداران بزرگ را در ممتازترین موقعیت قرار میدهد، از عمده ترین مشخصات امپریالیزم معاصر است. رابطه این دو صرفاً عبارتست از رابطه علت با معلول. امپریالیزم معاصر از آغاز پیدایش خود بمثابة جبهه سیاسی و مسلح الیگارشسی مالی، و "مبتنی بر ارتجاع و فشار" بوده، و سیستم کاملی "از تجاوز و زور - گویی به داسلحه تا بسرحد و حشیگری بوجود آورده و آنرا تکامل بخشیده است." (۱)

۴- امتیاز نفت: سرفصل تازه‌ای در تاریخ معاصر.

اکنون که سخن بر سر انحصارها بمثابة نیرومندترین پایه اقتصاد امپریالیزم معاصر در میان میباشد توجه به یکی از بزرگترین و شاید بزرگترین رشته این انحصارات یعنی صنایع نفت برای ما که برخی ملاحظات را در پیرامون تاریخ معاصر میهن خود مورد بررسی قرار میدهیم، ضرورت مییابد.

انحصار نفت ایران بدست سرمایه داران بریتانیایی از همان آغاز کار و ازدوران انقلاب مشروطه تا زمان حاضر در سرنوشت این کشور تأثیر ژرف و درازمدتی برجسای گذاشته و فصل نوینی در مجموعه ارتباطات خارجی آن بوجود آورده است. نفت یکی از محصولات نادر است که از همان دهه‌های آخر قرن گذشته بین انحصارگران بزرگ باعث جنگهای خونین و طولانی و بیرحمتهای شد و کسانی که بعدها بعنوان فرمانروایان امپراتوریهای بزرگ و پر قدرت نفت شهرت یافتند برای برقرار ساختن سلطه خویش بر منابع نفتی از راهی که در آن خون موج زد هاست، گذشتند. راکفلر امپراطوری چند

۱- در تدوین این مبحث، سراسر از کتاب "امپریالیزم، بالاترین مرحله سرمایه داری" استفاده شده است.

میلیاردی خود را بر روی اجساد دهها صاحبان کوچک چاههای نفت بنانه‌ها و در این راه حتی از مسموم کردن، اجیر کردن تروریست‌ها و ایجاد محیط تروری و اختناق خودداری نکرد. بعد از پیروزی در عرصه داخلی، دوران نبرد استناد ارداویل متعلق به وی با رقیبان خارجی فرارسید. سالهای دهه هشتم قرن گذشته شاهد نبرد این تراست با کمپانی نوبل بود و طی مدت زیادی استناد ارداویل حتی در بازارهای داخلی روسیه برتری خود را بر حریف مسلح ساخت. در هیچ عرصه اقتصادی دیگر بین خدایان سرمایه اینچنین جنگ در منشانه و طولانی که تنها قانون جنگل اسلوبهای آنرا تعیین میکرده وجود نداشته است.

در همان زمان که رویترا امتیاز کذائی عربی و طویل را باد لالی ملکم خان و مباحسرت سپهسالار بدست آورد اهمیت نفت بمثابة يك نالای پرسود (۱) چشم انحصارگران آزمند را خیره کرده و جنگ بی‌امان نفت با حدتی روزافزون آغاز شده بود و بدست آوردن منابع نفتی یکی از هدفهای رویترا تشکیل میداد که این امتیاز سرنگرفت. چه در آن زمان و چه ربع قرن بعد که امتیاز داری عملی گردید، هیچکس در ایران نبود که از اهمیت نفت و یا نبرد عظیمی که در صحنه جهانی برای تحصیل منابع نفت درگیر بود، چیزی بداند. سرمایه داران انگلیسی از هشتمین دهه قرن گذشته وارد این جنگ شدند و در وهله نخست بمنابع نفت باکو چشم دوخته ولی بعلت وجود رقیبان تیزچنگ دیگر نتوانستند انحصار خود را بر این منابع برقرار سازند و سرانجام کار با شرکت سرمایه داران فرانسوی، انگلیسی و روسی پایان یافت.

۱- استناد ارداویل در سال ۱۸۷۵ میزان ۸۵ درصد و در آغاز قرن بیستم ۹۵ درصد تولید و مصرف نفت را کنترل میکرد. سود سالانه آن بدین قرار بود: سال ۱۸۸۶ معادل ۶ میلیون دلار. سال ۱۸۹۱ معادل ۲۷ میلیون دلار. سال ۱۹۰۰ معادل ۵۵ میلیون دلار. سال ۱۹۰۶ معادل ۸۳ میلیون دلار. سال ۱۹۱۱ معادل ۹۵ میلیون دلار.

مسئله نفت ماهیتاً تنهائیك مسئله كالای پرسود نبود. محافل سیاسی بریتانیا از همان در دهه قرن گذشته توجه شایانی به آن مبذول میداشتند. برخی سیاستمداران خیلی زود به اهمیت فوق العاده استراتژیک آن پی بردند. نخستین کسی که رهمان دومین سال دهه نهم (۱۸۸۲) مسئله اهمیت نفت را بمثابه عالیترین منبع سوخت کشتیهای جنگی متذکر شد لورد فیشسر بود که بعد ها بسمت لورد اول در ریاداری بریتانیا قرار گرفت. کتاب "تراستهای نفتی و سیاست جهانی" در این زمینه ها اطلاعات جالبی بدست میدهد. قول فیشسر را نقل میکند مبنی بر اینکه "بکار بردن نفت بمثابه سوخت، قدرت جنگی هر ناوگان را تا میزان ۶۰ درصد افزایش میدهد." از آن زمان که وی ایمن نکته را در میان گذاشته ببعد تأثیر مواد نفتی در مجموعه صنایع و در فنون جنگی با سرعت شگفت انگیزی گسترش یافته است.

احاطه بر صنایع نفت مستلزم دانش و تکنولوژی وسیع و سازمان اقتصادی و مالی استوار و حمایت سیاسی بود. در آمریکا نخستین چاههای نفت در سال ۱۸۵۹ زده شد و بمثابه منبع نیرومند انرژی شناخته گردید که پیوسته بر میزان اهمیت آن در این زمینه افزود، تا آنجا که چه در جهان اقتصاد و چه در عرصه استراتژی جنگی موقعیت یگانه ای بدست آورد.

انگلستان تا اواخر قرن نوزدهم شخصاً منابعی برای استخراج نفت در دست نداشت. در عوض سرمایه داران انگلیسی شبکه گسترده توزیع نفت را در سرزمینهای شرقی در چینگال خود گرفته بودند. در سال ۱۸۹۷ که "کمپانی حمل و نقل بازرگانی شل" تشکیل شد بریتانیا تلاشی دیوانه وار برای بدست آوردن منابع انحصاری نفت آغاز کرد و چنانکه گلبنانگیان تصریح میکند "امپراطوری عظیم نفتی بریتانیا در طی سالهای بین ۱۸۹۵ - ۱۹۰۰ پی ریزی شد."

انحصارات انگلیسی ابتداء در برنئو موفقیتهایی بدست آوردند. ولی عمده توجه آنها به شرق میانه بود و در نقشه نفتی بریتانیا به حوزه نفتی ایران مقام اول داده میشود. جهانگردان بریتانیایی از سالها پیش بوجود ذخایر نفتی در حوزه خوزستان پی برده بودند و تلاشهای زیادی قبلاً در این زمینه انجام گرفته ولی قرعه فال بنام داری زده شده بود و در سال ۱۹۰۰ در صحنه عمل نمودار گردید.

در آن زمان زمام امور در دست اتا پک بود ولی او خود را باد شواریه های داخلی و خارجی مواجه دید. بریتانیای کبیر بر سر قضیه الحاق انحصار توتون و تنباکو و تغییر قبله دادن اتا پک خشمگین بود. گرفتن وام از روسیه برای تأمین خرج سفر شاه آنرا خشمگینتر ساخت.

اتابك برای اینکه آسوده از تحریکات این دولت قوی پنجه بر مقام خود باقی بماند و تعادل بین دنیروی مسلط را بسود خود نگهدارد بیک نوع بازی سیاسی در برابر ورقیب دست زد . اگر فی المثل امتیاز کشتیرانی رود کارون را بشرکت‌های انگلیسی واگذار میکرد ، در مقابل امتیاز کشتیرانی در مرداب بند رانزلی و رود هائی را که در آن میریزند بسرمایه - داران روسی تقدیم می‌داشت . اگر برای تأمین خرج سفر شاه ار روسیه وام گرفته بود در مقابل خود را آماده برای انجام خدمت شایانی بدولت بریتانیا نشان میداد . در نیمه دوم سال ۱۲۷۹ (۱۹۰۰) بود که هاردینگ سفیر بریتانیا از این آمادگی در حد اکثر ممکن استفاده کرد و تقاضای داری را برای گرفتن امتیاز نفت در نواحی جنوبی بوی عرضه داشت . داستان این امتیاز و کلاهکی که اتابك بر سر آریاب جدید خود گذاشت ، جالب است . آنرا از زبان خود هاردینگ بشنویم :

” اولین وظیفه مهمی که چند ماه بعد از ورود من بتهران با آن روبرو شدم بدست آوردن امتیاز با اهمیت اراضی نفتخیز جنوب ایران بود برای یک کمپانی تبعه انگلیس . در این موقع که من تازه بتهران رسیده بودم سرد روموند ولف کاغذی بمن نوشت . مستر ماریوت را بمن معرفی کرد و نوشته بود سرمایهوت موضوع را برای من شرح خواهد داد . موضوع تحمیل امتیاز معادن نفت بود . وقتیکه ماریوت مقصود خود را بیان کرد دیدم موضوع مهم است و ارزش آنرا دارد که من اقدام کنم . برای اینکه خاطر اولیا ^۶ ایران نیز جلب شود ، لازم شد سهامی هم از آن معادن نفت که تصور میشد در زمینهای غربی ایران پیدا شود ، لازم شد سهامی هم از آن معادن نفت که تصور میشد در زمینهای غربی ایران پیدا شود به اشخاص ذینفوذ داد . حتی شخص صدراعظم ایران . (تکیه روی عبارات از نگارنده است . ن .)

من در اینکار وارد عمل شدم و صدراعظم ایران زاملاقات کرده موضوع را در میان نهادم و اصرار کردم این امتیاز را برای یک موسسه انگلیسی بدست آورم . تقاضای من این بود : امتیاز انحصاری و بیامانعی برای استخراج نفت در تمام اراضی ایران به استثناء ایالات شمالی که مجاور سرحدات روسیه است و عبارت باشد از آذربایجان ، گیلان ، مازندران و خراسان . خواهان این امتیاز یکنفر داری نامزاهالی استرالیایی بود و حاضر است تمام مخارج کشف و استخراج آنرا بعهده بگیرد . صدراعظم ایران موافقت خود را با دادن این امتیاز اظهار کرد و دستور داد من کاغذی بنویسم و بصدراعظم بدهم که او برای سفارت روس بفرستد . صدراعظم اطلاع داشت کسه وزیر مختار روس سیوا رکیر پولو خط فارسی را نمیتواند بخواند مخصوصا خط شکسته فارسی را که خواندن آن خیلی مشکل است . همچنین صدراعظم ایران میدانست کسبیکه خط فارسی را

د رسفارت روس بتواند بخواند آن مسیواسترینز منشی شرقی سفارت است. اوهم مرخصی دارد. برای چندی با طرف کوههای شمیران خواهد رفت و این کاغذ مدتی د رسفارت روس خواهد ماند بدون اینکه وزیر مختار روس از مند رجات آن اطلاع حاصل کند و منتظر آن خواهد بود که مسیواسترینز بیاید و آنرا ترجمه کند.

— چون مدتی سپری شد و جواب کاغذ نرسید دیگر جای ایراد نبود. کارکنان دولتی او امرصد را عظم را اجراء کرده و امتیاز د ارسی را بصحۀ ملوکانه رساند متسلیم ا رسی نمودند... (۱)

با این حیلۀ سیاسی امتیازی بدست بریتانیا افتاد که مبدل به بزرگترین پایگاه اقتصادی، مالی و سیاسی بریتانیا در ایران شد. در مدت هفتاد سال ایران را به انواع مصائب دچار کرد و مهور و نشان خود را بر عمدترین حوادث سیاسی و اقتصادی ایران باقی گذاشت و ما در جریان این تاریخچه گوشه‌هایی از آنرا نشان خواهیم داد.

اماد رقبال آنهمه مصائبی که از ناحیۀ این امتیاز بر مردم ایران وارد گردید اعطای کنندگان امتیاز به نان و نوا رسیدند. بخود اتابك مبلغ بیست هزار لیره، به میرزا نصرالله — خان مشیرالدوله وزیر خارجه و به مهندس سرالممالک وزیر معادن هر یک ده هزار لیره دستخوش داده شد. علاوه بر اینها بمیزان ده هزار لیره از سهام شرکت تقدیم اتابك و به میزان پنجاه هزار لیره به مشیرالدوله و بهمین میزان به وزیر معادن تقدیم شد. دیگر در باریان هر یک پفراخور حال خود پیشکشهایی دریافت داشتند.

نیرنگ اتابك طبعاً اریاب تازه را بخشم آورد و با او سرگران کرد. لازم می‌آمد که با ارتکاب خیانت تازه‌ای غبار این کدورت از صفحه خاطر ولینعمت نوین زدوده شود تا بار دیگر بر سر صفا آید. اتابك بدنبال فرصت بود. در چنین گیرو داری شاه راکه هنوز گسرد راه سفر اروپا از سر و روی خود نژدوده بود باردیگر هوس گرد شد ر اروپا بسرافتاد. یکی از علل مسافرت او را بازهم کسالت نوشته‌اند. اما هدف اصلی وی آن بود که مانند پدر تاجدارش به دریافت نشان زانوبند ازدولت پادشاهی انگلستان توفیق یابد.

برای گردش و برآوردن این هوس شاهانه پول لازم بود که در خزانه پیدا نمیشد. اتابك برای تهیه پول باردیگر دست بدامن دولت تزاری زد. دولت مزبور حاضر شد ده میلیون منات دیگر بشاه وام بدهد و در مقابل این سخاوت اتابك نیز موافقت کرد که در تعرفه گمرکی بین ایران و روسیه تغییرات عمدی بسود تجارت بازرگانی روسیه در ایران داده شود و میدان فعالیت بازرگانان و صاحبان کارخانه‌های روسی در ایران فراختر گردد.

دولت ایران تا مدت‌هاست سال از حق ساختن راه آهن بدون اطلاع روسیه ممنوع باشد و عمداً قرار شد مواد قرارداد محرمانه بماند مبادا رقیب جنوبی نیز آنچنان امتیازاتی بخواهد.

آوازه گرفتن وام دوم و مسافرت مجدد شاه با اروپا انعکاس شدید تری بخشید. انجمنها بر شدت فعالیت خود افزودند. شبنامه‌های پیاپی، سرپا ناسزا به اتابک که او را بعنوان مسئول فلاکت عمومی مورد حمله قرار میداد علیه مسافرت شاه و هدر دادن پول - هائیکه از دیگران گدائی شده بود تهیه و پخش میشد و حتی نسخه‌هایی از آن راه خود را تا سر میز شاه باز میکرد. در این زمان هنوز سر رشته این فعالیتها بعلت موقعیت ممتاز جناح مخالف ریاری در دست این درباریان بود که "مخالفین واقعی" راهنوز به دنبال خود میبردند. بدینگونه است که می‌بینیم در مورد تمامی این رشته فعالیتها علیه اتابک و دستگاه دولتی وی، موضوع مرکزی عبارتست از گرفتن وام از دولت روسیه و اعتراض بر اینکار. در این زمینه طبعاً مبارزه شدیدی انجام گرفت. این البته کاری بود در ریاست و شایسته. اما در سرتاسر این اعتراضات و حمله‌های تبلیغاتی کوچکترین نشانی از اعتراض به خیانت بزرگتر اتابک در اعطای امتیاز نفت به بریتانیا نمی‌بینیم.

پیش از این گفته‌ایم که دستگاه دولتی ایران از اهمیت جهانی نفت اطلاع درستی نداشتند. اما آیا سکوت اپوزیسیون در رون هیئت حاکمه صرفاً معلول این بی‌اطلاعی بود؟ آنها با موقعیت خاصی که در سراسر دستگاه دولتی داشتند تا بدان حد که شبنامه‌ها را تا "پشت در اطاق خواب شاه" می‌بردند، چگونه ممکن بود ندانسته و اطلاع نیافته باشند که برای گرفتن این امتیاز در حدود پنجاه هزار لیره به اتابک و دستیارانش رشوه داده شده بود؟ آیا همین پدیده و بخشش بی‌سابقه کفایت نمی‌کرد تا آنها اهمیت و وسعت کار را درک کنند؟ فرغاً تا بدین حد گنج و گول بود مانند که با وجود این، به اهمیت اصل موضوع نتوانسته - اند پی ببرند، آیا خود مسئله پنجاه هزار لیره رشوه برنده ترین حربه‌ای نبود که می‌توانستند علیه اتابک بکار ببرند؟ برای این زمره مخالفین، تنها هدف اساسی مطرح بود: شرکت جستن در قدرت سلطنتی در محدودۀ یک لیبرالیزم اشرافی، مجانشین ساختن نفوذ بریتانیا در ریاری بجای نفوذ تزاری. زیرا اینچنین تحولی در اوضاع می‌توانست ضامن بقای آنها بر سر قدرت باشد. باینجهت چون در مورد امتیاز نفت پای دولت بریتانیا در میان بود آنها به توطئه سکوت متوسل شدند، سکوتی که مدتها همچنان ادامه داشت. با وجود این نمیتوان تردید داشت که همان مقدار مبارزه‌ای که انجام گرفت بطور عینی و بی‌حاشیه مثبت داشت و خواه و ناخواه در بیداری مردم کمک میکرد و بعلاقمندی آنها نسبت بحوادثی که در پیرامون آنها میگذشت و بر سر نوشت آنها اثر میگذاشت، می‌افزود،

آنها را بتدريج بميدان مبارزه ميکشيد و جهت مبارزات آينده را تا حد زيادي روشن ميکرد.

شاه و اتابك، چوب و فلک را بجنگ مردم فرستادند. شاه کشف کانونهاي "توطئه" راموگدا از آقا بالاخان که در رأس دستگاه پليس قرار داشت خواستار شد. خبرچينان بکار پرداختند. يکي از انجمنهاي سري، مدرسه رشديه را کانون فعاليت قرار داده بود. ناظم مدرسه جريان را به اتابك گزارش داد. در همان روزها هنگاميکه موقرالسلطنه داماد شاه و يکي از اعضاي فراماسونري يکي از شبنامهها را روي ميز شاه مينهاد، شاه متوجه عمل او شد و بر وي خشم گرفت و دستور داد او را شديد مجازات کنند. موقرالسلطنه در زير شکنجه ناگزير شد ساير اعضاي فراماسونري را لو بدهد. اين گناه را لژ عالي فراماسونري هرگز براونبخشيد و چنانکه خواهيم بيند پس از سقوط محمد عليشاه او را به سردار فرستاد. به اين ترتيب سررشته کار بدست آمد. عده کثيري، پيش از هفتاد تن، از سرجنبانان مجامع سري اعم از فراماسونري يا مخالفين خلقي به سياهچالهاي زندان کشيده شدند.

پس از اين بگير و ببند، در تابستان ۱۲۸۱ شاه بادل آسوده رهسپار اروپا شد و بار ديگر با کيسه تهی و بار قرضي که تا آخرين دينار آنرا مردم شوربخت ميبايست بپردازند بايران بازگشت، بدون آنکه توانسته باشد به اخذ نشان زانو بند توفيق يابد.

خيانت بزرگ ديگري که درگيرودار و امگيري با راول انجام شد و ايران را بيش از پيش بقدرتهاي استعماري وابسته کرد، موافقت شاه و اتابك بود با تشكيل بانک استقراغي روس در ايران که وامها را در ولت روسيه از اين ممر و مجرا بدري ايران ميپرداخت. با تشييل اين بانک که از نظر دولت تزاری و سرمايه داران روس حکم وزنه اي را در مقابل بانک شاهنشاهي داشت، حلقه طناب محاصره ايران تکميل شد. يک عده شرکتهاي بزرگ و غولهاي اقتصادي و مالي بریتانيا و روسيه زمام امور اقتصادي و مالي ايران را در چنگال خود متمرکز ساختند. کارخانههاي کوچک و معدودي که با هزار خون دل در ايران بوجود آمده بودند بورطه ورشکستگي کشانده شدند. در موسسه مالي مزبور از طريق اعطاي اعتبار ببزرگانان و صاحبان کارخانه و قطع اين اعتبارها در لحظات حساس، تجار و سرمايه داران ايراني را از پاي درآوردند. اين شيوه مخصوصا در مواردی اعمال ميشد که بيمان ميرفت دارند. اعتبار از آن بسود ترويج امور صنعتي و پيشرفت وسايل توليد استفاده کنند. بازرگانان ايران بتدريج از بازارها رانده و اکثر ورشکست ميشدند. آنها که سرمايههاي فسبنا متراکم داشتند ناگزير شدند سرمايههاي خود را در زمينداري و تشكيل شرکتهاي فلاحتي بکارانند. و بعضا، بهتاي بکارگذاران سرمايه داران خارجي براي آنها مسواد خام تهيه کنند. بدينسان يک قشر تازه بورژوا - فئودال و سرمايه دار - مالک، که منافع آنها از يکسو با فئودالها و مالکين سنتي درامنتها ر فئودالي به هم ميپوست و از جانب ديگرو بسته

بسرمايه خارجي بودند، پيدا شد و روي بتوسعه نهاد.

دو موسسه مالي روسي و انگليسي خيلي زود داييره تسلط خود را از حد ود مالي و اقتصادي بعرضه سياسي گسترش دادند. و بدوا از طريق وام دادن بشاه وسپس باشراف وفئودالهاي صاحب زمينهاي بزرگ براي تسهيل وتشديد شبوه فئودالي استثمار، آنها را بخود وابسته ميساختند و بدین نحو تقسيم بندي دستنگاه حاکمه اعم از خاندان سلطنتي، در ايران، فئودالها و اشراف به دو جناح وابسته به دو قدرت استعماري تکميل ميشد.

اين سيستم غارت مستعمراتي که بر تاراج داخلي افزوده ميشد، بردوش تمام طبقات ستمکش شهروده فشا رخرد کنندهاي وارد ميساخت. تضاد روني جامعه حدت مياقت. اين جامعه اي بود فئودالي قرون وسطائي که از يک قرن پيش در سراسيب پوسيدگي افتاده و در آستان زوال قرار گرفته بود و بناگزين ميبايست در هم شکسته و جاي خود را بیک جامعه نوين انقلابي بدهد. اما بحالت استيلاي قدرتهاي استعماري که با طبقات منحل فئودالها و اشراف همکاري کردند، زوال آن براي مدتي طولاني بتأخير افتاد.

در دوران اين جامعه از سوي هنوز عناصر نيرومندی از صورت بندي نظام پدشاهي با ابرام تمام به بقاي خود ادامه ميدادند و از سوي هستههاي کماپيش نضج يافتاي از سرمايه داري تجاري در آن رشد ميکرد و براي توسعه وتکامل خود جويای محيطي مناسب و بدون مزاحم بود. بطور کلي جامعه ايران در دوران سلطنت مظفرالدین شاه ديگر تعادل وثبات نسبي ديرين خود را از دست داده و اينک ديگر آستان يک دوران نوين انقلابي بود. حوادث چند ساله سلطنت مظفرالدین شاه، دوران صدارت امين السلطان و سالهاي زمامدای عين الدوله، مجموعاً مائى بود که اين کودک را بجهان آورد.

آغاز نهضت مشروطه چنانکه اشاره شد مقارن بود با آغاز نضج امپرياليزم. روزگار بکه قدرتهاي امپرياليستي - اين جبهههاي سياسي ونظامي بورژوازي انقلابي ديروز - بمنظور حفظ منافع گسترده همان بورژوازي که اينک بحکومت قاهر سرمايه مالي تکیه داشت، بسا توسل به آتش و آهن و با راه انداختن حمامهاي خون و با پشتيباني از منحل ترين نيروهاي اجتماعي کشورهای مستعمره و وابسته ميکوشيدند اين کشورها را در حال عقب - ماندگي سياسي، اقتصادي و صنعتي نگهدارند و در انجماد ورخوت قرون وسطائي ميخکوب کنند و از هرگونه تحرك ترقيخواهانه جلوگيرند و در صورت اقتضا، آنها را بريقه استعمار خود بکشند. ايران از جمله سرزمينهاي بود که بطور جدی در معرض اين خطر قرار داشت و اگر انقلاب مشروطيت درگير نشده بود با احتمال قريب به يقين کار استقلالش در همان سالهاي اوليه قرن بپايان ميرسيد.

انقلاب مشروطیت در خط کلی خود این خطر را از ایران دور کرد و سبب تشدید تضاد

بین دوقدرتی شد که از هردو سو دهان برای بلعیدن باز کرده بودند .

آنچه از دست قدرتهای امپریالیستی بر ایران و بر انقلاب مشروطیت وارد آمد ،
واکنش ففهری بود در برابر مشخصات این انقلاب که چنین خلاصه میشد :

— مبارزه علیه اعطای هرگونه امتیاز بسرمایه داران خارجی — نبرد برای الغسای

امتیازات موجود .

— مبارزه علیه اعطای هرگونه وام اسارت آور از خارج و بطور کلی مبارزه علیه سلطه

سرمایه خارجی .

— مبارزه علیه نظارت عمال استعمار برمالیه و گمرکات ایران .

این مشخصات قوای امپریالیستی را بر سر راه انقلاب قرار میداد .

از سوی دیگر وصول باین هدفها بدون مبارزه علیه استبداد سلطنتی که در داخل ،

راه پیشرفتهای اجتماعی را سد میکرد و در عین حال بپایگاه استوار قدرتهای امپریالیستی

مبدل شده بود ، امکان نداشت : این دو زمینه مبارزه باهم دارای پیوند ارگانیک و

ماهوی بودند .

بدین ترتیب روشن میشود که انقلاب مشروطیت جنبشی بود قویا عبد امپریالیستی

ولذ اینحو اجتناب ناپذیری ضد حاکمیت سرمایه جهانی در ایران که تمام زمینه های فراهم

آمده برای تبدیل ایران بیک سرزمین مستعمره را در صورت پیروزی خود ، از هم فرو

میریخت . ویکی از حلقه های زنجیره عمومی اسارت ملل آسیائی را از هم میگسست و بنحو

چاره ناپذیری غیرم ماهیت صرفا بورژوائی بسیار رنگ پریده خود پایههای حکومت سرمایه

جهانی را بضعف میکشاند .

در عین حال انقلاب مشروطیت ایران ازسوی دنباله منطقی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه

بود و از جانب دیگر سرسلسله یکرشته جنبشهای انقلابی بود که بتدریج همه مستعمرات و

نیمه مستعمرات آسیائی را " تهدید " میکرد و پیروزی آن بر سلطه امپریالیسم سراسر

آسیا ضربتی کاری وارد میآورد . چنین انقلابی نمیتوانست مورد مخالفت کین توزانسه

مجموعه قدرتهای امپریالیستی ، سلاطین سرمایه جهانی ، انحصارگران بزرگ و همه بورژوازی

آزمند قرارنگیرد . این بورژوازی تازه بقدرت رسیده با خاصیت بحد اعلا ارتجاعی و

بحد اعلی ضد انقلابی ، آنگاه که در برابر نهضت انقلابی ایران قرارگرفت ، بنحو ناگزیری

به نفی تمام اندیشه های مربوط به " آزادی " و " برابری و براداری " که روزگاری بمنظور

فرب توده های خلق با خطوط زرین بر پرچم انقلابهای بورژوائی نقش شده بود ، پرداخت

یکی از قد رتبه‌هایی که به موجب تقسیم‌بندی جهانی بین امپریالیست‌ها اینک در برابر ایران قرار گرفته بود اتفاقاً منسوب بیکى از "پیشروترین" و "دموکرات" ترین کشورهای اروپا بود که آنرا "گهواره مشروطیت" میخواندند *

اما همه اینها مانع آن نشد که بورژوازی این سرزمین و دولت نمایندگانش آن بمنظور درهم کوبیدن انقلاب ایران به نیروی اسلحه "تزارخونخوار" - این سردسته مرتجعین قشرباکمه روسیه - توسل جوید *

نهضت مشروطیت و انقلاب پرولتری

نهضت مشروطیت اگر از یکسو بحالت مقارنت با آغاز نضج امپریالیسم، در موقعیت شومی قرار گرفت، اما متقابلاً همزمان بودن آن با دوران اوج انقلابات پرولتری و عصر لنینی تکامل مارکسیستی موهبات و برکات زیادی نصیب آن کرد *

در خلال توسعه امپریالیسم، جریان دیسگری بمقابله نتیجه ناگزیر اجتناب ناپذیر آن در صحنه جهانی روی بتکامل میرفت و نهضت‌های پرولتری که پس از شکست کمون پاریس مرکز ثقل آن از غرب اروپا به روسیه، این مرکز استبداد خشن تزارها، انتقال یافت، اوج گرفت *

مارکس و انگلس در مقدمه‌های که در سال ۱۸۸۲ به مانیفست کمونیست نوشتند، تصریح کردند که روسیه اکنون دیگر درازاینکه تکیه‌گاه مطمئن ارتجاع جهانی باشد به "طلایه‌دار انقلاب" مبدل میشود. از آن پس پدید آمدن انتقال این مرکز ثقل انقلابی مراحل تکاملی خود را پیمود و در سال‌های نخستین قرن حاضر این سرزمین پهنای روسیه بود که مرکز اصلی جنبش‌های انقلابی را که در سال ۱۹۰۵ با اوج خود رسید، تشکیل میداد *

این نهضت اوج گیرنده با خصلت شدید طبقاتی خود موجبات نگرانی شدید حکومت جهانی سرمایه را فراهم کرده بود. به دولت؛ هم بسبب آنکه سلاطین سرمایه بانیروی پول بر بسیاری از منابع ثروت روسیه چنگ انداخته بودند و این نهضت منافع آنها را جدا تهدید میکرد و هم بد آنجهت که اساس نظام سرمایه‌داری تهدید میشد و این فلاکتی میبود جبران ناپذیر. اگر آنها برای درهم شکستن انقلاب ۱۹۰۵ قوای خود را بعیدان نفرستادند بدان علت بود که با وجود میلیتاریزم درنده تزاری نیازی باین کار نمیدیدند و اگر جز این میبود بدون لحظه‌ای تأخیر و تأمل بهمان سیما هکاریهائی دست میزدند که چهارده سال بعد در قبال نخستین دولت پرولتری مرتکب شدند *

نهضت انقلابی روسیه در معرض ضررهای وحشیانه قوای تاندان مسلح شده تزار قرار داشت. این قیامد رهم شکسته شد، اما طولی نکشید که امواج انقلاب ایران رافرا گرفت. پرولتاریای سراسر روسیه و همه مردم زحمتکش آن کشور از برکت تعلیمات مارکس و لنین و نیز در ررتو تجربه های عینی و عملی روزانه بدان حد از آگاهی رسیده بودند که بدانند نیروئیکه در داخل به اتکاء کمکهای مالی فرمانروایان عرصه سرمایه، بسرکوب کردن آنها بسود حکومت سرمایه کمر بسته است، همانستکه در خارج و در جوار مرز روسیه، ایران را در چنگال خود بهم میفشارد. لنین ضمن نامه به اکسیم گورکی او را بهمین واقعیت توجه میدهد و مینویسد:

” آنچه ما به آنها (کارگران) میگوئیم چنین است: سرمایه داری شما را میبلعد. ایران و هرکس دیگر خواهد بلعید و به اینکار ادامه خواهد داد. تا آنگاه که شما آنرا سرنگون کنید. اینست حقیقت. . . . نیا کوفها میتوانند بروند در ایران راه آهن بسازند. بگذار آنها لیاخوفهای خود را بآن کشور بفرستند. وظیفه ما رکیستنها آنستکه سرمایه داری را در پیشگاه کارگران افشاء کنند. سرمایه شما را خفه میکند. در برابر آن مقاومت کنید. . . . ”

می بینیم که نهضت انقلابی ایران اگر از لحاظ ماهیت طبقاتی خود نسبت به سلسله انقلابات بورژوائی میرساند و خواستهای آن در مرحله نخست هنوز از خواستهای محجوبانه يك بورژوازی تجاری ناتوان فراتر نمی رود اما از جهت موقعیت تاریخی بطور سببی بان نهضت های پرولتری پیوند ناگسستنی دارد. مورد تأیید آنهاست. از طرف آنها حمایت میشود و متقابلاً بان کامل خود در تقویت آنها اثر میگذارد. در این عرصه دشمن هر دو یکی است و اتحاد طبیعی آنها از اشتراك منافع آنها ناشی میشود. در جای خود ما با تفصیل لازم، چگونگی این بهم بستگی را روشن خواهیم کرد.

۵- سالهای بحرانی

چنانکه پیش از این اشاره شد شاه که بعشق در یافتن نشان زانو بند دولت انگلستان، و از این راه زانوزدن با پدرش، آنهمه پول را از کیسه تهی مردم بهد داده و رنج سفر بر خود هموار کرده بود ناکام و سرخورده با باری از کدورت خاطر با ایران بازگشت. علت عدم اعطای نشان بوی برخی مقررات نوین بود که اعطای چنین نشانی را بر سلاطین غیر مسیحی منع میکرد.

شاه و صدراعظم وی در بازگشت بایران مواجه با موج گسترده تری از مخالفت و مقاومت شدند. این بار دیگر این بورژوازی کم بنیه و بی رمق ایران بود که با همه ناتوانی، اجباراً با تشکل بیشتری بمیدان آمده و گروهی از روحانیون نمایندگانه متافع طبقاتی خود را با خود آورده بود. صدای مخالفت علیه قرارداد های وام و مسافرتها ی زیان آور شاه و درباریان و اسراف و تبذیرهای خانه خراب کن، رساترا ز همیشه در تهران و برخی از شهرستانها طنین می افکند و مردم را بحرکت در می آورد. بازرگانان و کسبه بخصوص از نحوه رفتار بلژیکها که در امور گمرکی فعال میشاء بودند شکایت داشتند. زیرا این مأمورین بیگانه نه تنها درتدوین تعرفه های گمرکی بزبان بازرگانی ایران دست اندرکار میبودند، بلکه همان مقررات راهم که خود تدوین کرده بودند زیرا مینهادند و در تمام امور علیه بازرگانان ایرانی و خاصه علیه بازرگانان مسلمان تبعیض روا میداشتند. کسروی مینویسد: گوش هیچکس باین شکایتها بد هکار نبود و نوز رئیس هیئت مستشاری بلژیک و دیگر همراهانس "به بد رفتاری میافزودند و ما بین بازرگانان ایرانی و بیگانه بلکه میانه مسیحیان ایرانی با مسلمانان جدائی میگذاردند و بر مسلمانان سختتر میگرفتند. این رنجشها چون با ناخوشنود بیهائیکه از رهگذر وام گرفتن و بگردش اروپا رفتن در میان میبود توأم میگردد، يك هياهوئی برپا میشد."

این اوضاع و احوال، گرانی با زهم بیشتر هزینه زندگی را باعث میشد. مردم بطور کلی، اتابك را مسئول فلاکت زندگی خود میشناختند. بخصوص که تبلیغات جناح درباری و ماسونها این باور را پیش از پیش در بین مردم رسوخ میداد و چون اساساً مبتنی بر واقعیت هم بود خیلی زود اذهان عمومی را تحت تأثیر میگرفت.

در این میان حادثهای رخ داد که شعله آتش نارضايتها را فروزانتر ساخت. پس از بازگشت قهرآمیز شاه از انگلستان، کارگردانان سیاسی بریتانیا متوجه شدند که اگر این مایه نارضايتها در شاه باقی بماند چه بسا مورد استفاده حریف شمالی قرار گیرد و سبب گسترش بیشتر نفوذ آن گردد. در همین گیرودار بود که پرده از روی مواد محرمانه قرارداد وام بادولت تزاری برداشته شد و روشن گردید که کلاه بازرگانان انگلیسی در ایران پس معرکه مانده است و این میدانی بوزارت خارجه بریتانیا برای ایراد فشار بایران داد بقصد بدست آوردن امتیازات مشابهی. بریتانیا بهتر آن دید درشتی و نرمی را بهم پیامیزد. با رفع محدودیت های مقرراتی، نشان زانو بند توسط هیئتی بایران فرستاده شد. در بهمن ماه سال ۱۲۸۱ بود که این هیئت بدربار ایران رسید و مورد استقبال بسیارشکوه مندی قرار گرفت. ضمن تقدیم نشان مراتب گله، آمیخته با تهدید و ولست انگلستان باستحضار شاه رسید. اتابك نیز که میخواست با بدست آوردن خاطر بریتانیا

رضایت آنرا جلب کند از شاه موافقت گرفت که زیر عنوان حقوق کامله الوداد عین همان امتیازات گمرکی که بدولت تزاری داده شده بود به دولت بریتانیا نیز اعطا کرد. در این زمینه قراردادى که موجب خانه خرابی بیشتر بورژوازی ایران بود با این دولت بسته شد. بدین ترتیب بازارهای شمال و جنوب پیش از پیش با اختیار سودگران این دو کشور درآمد و برچیرگی آنها به اقتصادیات ایران بقیمت ورشکستگی بازهم بیشتر اقتصاد افسزود شد. سرمایه داران ایرانی پیش از پیش به تنگنا افتادند.

ممدوح تقی زاده پروفیسور براون در کتاب "انقلاب ایران" که آنهمه مورد تجلیس تقی زاده بعنوان "بهترین کتاب در نوع خود" قرار گرفته است آنجا که پای قرارداد گمرکی با روسیه در میان میآید بقدر کافی داد سخن میدهد و زیانهای این قرارداد را بعنوان يك قرارداد اساسی آور بازمینماید. و در اثنای سخن با تردستی يك شعبده باز، "کاهش نفوذ انگلیس" را در اثر این قرارداد با "افزایش بینوائی و بی نظمی در ایران" مترادف و وابسته بهم قرار میدهد و مینویسد: "۰۰۰ این دوره را ۰۰۰ میتوان آغاز کاهش نفوذ انگلیس و افزایش بینوائی و بی نظمی در ایران دانست." اما این بزرگترین دست ایران در اروپا چون بموضوع قرارداد ایران و بریتانیا میرسد سروهه موضوع را جملۀ مبهم زیر بهم میآورد:

"دولت انگلیس چنانکه موقع شناسی و مصلحت اندیشی شیوه دیرین او است با صدور اعلامیه قرارداد تجارتي ایران و روس که هرچند بیواردات بریتانیا (بویژه چای هند) کاهش زیاد وارد مینمود، بازهم مدارا کرد و چنین تشخیص داده میشد که تعدیل این فکت موکول به بستن قرارداد تجارتي انگلیس و ایران است." (۱)

انعقاد قرارداد احویر بردامنه نارضائیهما افزود و بسیاری از شهرستانها را علاوه بر خود تهران از قبیل تبریز، یزد، اصفهان و شیراز موجهی از اعتراض فراگرفت. در تبریز یکسری از روحانیون که بر روی منبر از قرارداد های تجارتي بد میگفت توقیف و تبعید شد. علاوه بر این حاجی میرزا حسن مجتهد بصد این قراردادها برخاست. ولی مخالفت وی توأم با يـسـك جنبه ارتجاعی شدید بود. باین معنی که بستن مدارس و مکاتب نوین را خواستار کردید. کار اجتماعات مردم بالا گرفت و سرانجام ولیعهد برای اسکات مردم، مسیو پریم رئیس گمرکات آذربایجان را موقتاً از شهر تبریز بیرون فرستاد. و چون سروصداها فرونشستند او را

۱- رجوع شود به ترجمه فارسی کتاب صفحات ۹۷ و ۱۰۵ - عبارات فارسی مانند بسیاری موارد دیگر نارسا است.

بجای خود بازگردانید. در ریزد و اصفهان دستهای بکار افتاده و جنبشی را که علیه تعرفه‌های گمرکی و قرارداد های تجار تی آغاز شده بود در مسیر بایستی کشی افکنند و بدین نحو دست دولت را در سرکوب مخالفین بعنوان بایستی باز گذاشت. در شیراز مردم بسبب گرانی نان علیه حکمران فارس شعاع السلطنه که از انبار داران بزرگ شهر بود، شوریدند و کاریا لا گرفت و دولت ناگزیر شد او را موقتا کنار بگذارد و علاءالدوله را برای خواباندن غائله بدانجا بفرستد. (طولی نکشید که علاءالدوله احضار شد و شعاع السلطنه بجای خود بازگشت.)

علاوه بر این مشکلات عمومی، جناح مخالف درباری نیز آرام نمی نشست و اینبار فعالیت خود را در زیر رهبری حکیم الملک که رقیب سرسخت امین السلطان بود، آغاز کرد. اتابک، حکیم الملک را بعنوان حاکم رشت در حقیقت از تهران تبعید کرد. هنوز چند روزی از ورود او بمقر حکومت خود نمیگذشت که بوضع مرمری درگذشت و شایع شد که بدستور اتابک مسموم شده است. تمامی این هیاهوها و گیرودارها شاه را ناگزیر به عزل اتابک کرد. سرانجام در اواخر شهریورماه ۱۲۸۲ اتابک از کار برکنار شد و طولی نکشید که عین الدوله یکی از توه های فتحعلیشاه برمسند صدارت قرار گرفت که افتخار عضویت لژ فراماسونری را داشت.

عین الدوله بجای اتابک

این بی گفتگو است که رفتن اتابک و آمدن عین الدوله هیچ دردی از مردم دروانکرد و هیچ چیز را تغییر نداد. جز آنکه اینک میدان عمل بدست مخالفین اتابک و وابستگان درباری لژ فراماسونری افتاد. چندی نگذشته بود که شاه را برای با رسوم هوس گردش در اروپا بسر افتاد و برای تأمین مخارج سنگین مسافرت باز پول احتیاج پیدا شد. عین الدوله که خود دستی در کار داشت و میدانست امین السلطان را گستاخی اود در گرفتن وام بر زمین زد، در صد در آمد این پول را از منابع داخلی تأمین کند. نامه هاردینگ سفیر بریتانیا مورخ ۱۰ ماه مه ۱۹۰۵ به وزارتخانه مربوطه اش در این زمینه، میزان وسعت اطلاعات او را از جزئیات کار نشان میدهد. وی در این نامه مینویسد:

"در حدود یکصد هزار لیره برای سفر جمع شده است. بنا بر اطلاعی که بدست آوردام از این مبلغ شصت هزار لیره از بودجه اندرون که بودجه شخصی شاه است بعنوان وام پرداخت شده که بعد از محل وصول گمرکی به اندرون شاه مسترد خواهد شد. چهل هزار لیره باقیمانده را صدراعظم بصورت توعی تضمین برای تشییت مقام خود تهیه

نموده بدین نحو که آنرا بانزول پانزده درصد و با وثیقه و تضمین مالیاتهای مختلف عمومی از تجار ایرانی قرض نموده است و مردم باید این خرج سفر را طی چند سال آینده بصورت مالیات پیردازند. (۱)

۱- "استقرار مشروطه ۰۰۰" گرد آورده حسن معاصر ص ۰۷ در اینجا توضیحی ضرورت پیدا میکند: آقای حسن معاصر مجموعه‌ای تحت عنوان "استقرار مشروطیت در ایران" متضمن ترجمه بکرشته اسناد مفصل از بایگانی راکد وزارت خارجه بریتانیا درباره حوادث سالهای انقلاب مشروطیت ایران فراهم آورده‌اند. باید گفت اینکار پیر زحمت در خودی خود ارزش فراوانی دارد. این مدارک تا آنجا که حاوی رخدادهای در چهار رجب ایران میباشد، بر بسیاری از نکات مبهم سالهای مزبور پرتو میافکند، اما باید متوجه بود که این اسناد اولاً سرتاسر، نماینده نقطه نظرهای استعمارگران بریتانیا میباشد و کلاً با این جهت گیری تدوین شده است. گذشته از این، همه ما مورین بریتانیا در ایران، در متن سیاست بدولت خود قرار نداشته‌اند و آنچه نوشته‌اند ای چه بسا در سطح حوادث میلخورد مهمتر از همه آنکه در موارد حساس حتی بین خود رجال سیاسی بریتانیا، مثلاً وزیر خارجه و سفیر وی در ایران، موضوع بازیان در پیلماسی خاص و در لباس مصطلحات قراردادی و تشریفاتی، حتی در اسنادی که عنوان "محرمانه" دارد بیان میشود و در این موارد صورت ظاهر عبارات بکلی با مفاهیم مورد نظر مغایرت پیدا میکند. مثلاً بسیاری از این مدارک تأکید بر حفظ استقلال و تمامیت ایران می‌رود در حالیکه برای طرفین مکاتبه، آن واقعیتی مطرح است که در پشت سر عبارات رسمی و قراردادی قرار دارد.

یک نمونه روشن ذکر میکنیم: قرارداد سال ۱۹۰۷ منعقد شده بین دولت و دولت: هم در مقدمه قرارداد و هم در اعلامیه‌های رسمی بین دولت و هم در مکاتبات "محرمانه" سخن از تضمین استقلال ایران در میان است. در اعلامیه مشترک، دولتین ادعا مینمایند که هر دو مشترکاً موافقت دارند که "تمامیت ارضی و استقلال ایران را یک لحظه از نظر دور نداشته‌اند." اما تمام این اظهارات و تأمین دادنها، آن واقعیت اساسی را نفی نمیکند که در همان لحظه تدوین عبارات مقدمه قرارداد و نامه‌های محرمانه، دولت و رنده امپریالیزم در کارها هم در ریدن لاشه نیمه جان ایران بود.

بنابراین تنها به استناد اینکه در فلان نامه محرمانه وزارت خارجه فلان مطلب بیان شده است، نمیتوان آنرا درست دانست. باید آنرا با تمام شرایط و احوالی که بر هر مسئله احاطه داشته است سنجید. در اینجا این نتیجه نیز بدست می‌آید که بسیاری از نامه‌های "محرمانه" در واقع آنقدرها هم محرمانه نبودند و نامه‌های محرمانه که لب مطالب‌عریان در آنها بمیان گذاشته شده، در دسترس آقای معاصر قرار نگرفته است.

ولی این پولها برای تأمین هزینه‌های سفرشاه و نیازمندیهای محمدعلیمیرزا که در غیاب پدر میبایست بعنوان نایب السلطنه کارها را در دست گیرد، کفایت نمیکرد و برای رفع همه این احتیاجات، دولت میبایست دست هزارلیره دیگر بدست آورد.

عین الدوله که خود عضو فراماسیون و جزء جناح انگلیسی دربار بود نمیخواست از دولت تزاری وامی دریافت دارد. باینجهت ناگزیریه دولت بریتانیا مراجعه کرد. دولت مزبور بعلتی که ذیلا روشن خواهد شد از پرداخت وام خودداری کرد. عین الدوله پس از این در و آن در زدن بسیار و مشاوره با مسیونوز رئیس کل گمرکات، درصد برآمد که این مبلغ را از طریق تسعیر حق الامتیاز پنجاه سال آینده بانک شاهی، که میبایست هر سال چهار هزارلیره بدولت ایران بپردازد، تأمین کند. اما برای برهم زدن این نقشه که بخودی خود بحد کافی خائنه و خانمان برانداز بود بکرشته توطئه‌های پس‌پرده بین سفارت و وزارتخارجیه بریتانیا و اولیای بانک و مسیونوز مدیرکل گمرکات ایران آغاز گردید. چگونگی و هدف این توطئه را در نامه کشار و ضد و نقیض هاردینگ سفیر بریتانیا بوزارت متبوعه اش منعکس می‌بینیم. لحن دیپلوماتیک و نحوه نعل وارو زدن آقای سفیر کبیر برای آنستکه هم تمام مطلب را با وزیرخارجیه در میان گذاشته باشد و هم در یک نامه رسمی لحن دیپلوماسی را از دست ندهد و احتیاط لازم را برای روز مبادا رعایت کرده باشد.

ولی علیرغم همه این احتیاطها نامه وی بقدر کافی گویا و پرده دراست. وی مینویسد:

”... پس از آنکه در ماه دسامبر گذشته عالیجناب درخواست پرداخت وامی را که در واقع جهت پرداخت هزینه سفر مظفرالدینشاه بود رد نمودید... عین الدوله ظاهرا تشخیص داد که ناگزیر است هزینه سفرشاه را از منابع داخلی تأمین کند... مسیونوز به وی خاطر نشان نمود که دست کم معادل نیمی از این مبلغ باید در اختیار نایب السلطنه باشد تا احتیاجات ضروری دولت را تأمین کند. مسیونوز پیشنهاد کرده است وجه مورد احتیاج نایب السلطنه با تسعیر چهار هزارلیره‌ای که هر ساله بابت حق الامتیاز بوسیله بانک شاهی بدولت ایران پرداخت میشود تأمین شود... طرز تلقی مدیران بانک در آغاز امید بخش بنظر میرسید. آنها بدون اینکه از اشکالات قانونی حرفی بمیان آورند پاسخ دادند که بانظر موافق پیشنهاد را بررسی خواهند کرد. لیکن در پیامی که چند روز بعد فرستادند گفته شد این موضوع بعنوان ”نامطلوب بودن مسکوت گذاشته شده مع الوصف آنرا با وزارتخارجیه در میان میگذارند. مدیرعامل بانک که از گفتگوی روشن با آنجناب آگاه بود این پیامها را بطور محرمانه برایم فرستاد... مدیرعامل بانک روز اول ماه جاری برای اولین بار بدولت ایران اطلاع داد شرایطی که براساس آن به بانک امتیاز داده شده است قبول این پیشنهاد را غیرممکن میسازد. پیشک اگر در جریان این

مذاکرات پیشنهاد میکردم دولت متبوعه^۱ حاضر است در برابر گرفتن امتیاز سد اهواز یا دریافت امتیازهای دیگر در نواحی جنوبی ایران پولی پرداخت کند منتهای بی عقلی بود. صرف نظر از اینکه چنین اقدامی از حزم و احتیاط بد و راست این فکر را در روزیران بد گمان ایران بوجود میآورد که آن عالیجناب بانک را به استتکاف از دادن پول تشویق مینماید تا آنها را ناگزیر سازند که یک وام سیاسی را قبول کنند. لذا وقتی روز چهارم ماه جاری با صدراعظم ملاقات کردم و ایشان از رفتار غیردوستانه بانک گلایه کردند ۰۰۰ آنگاه اضافه کردم که پس از حصول اطلاع بر اینکه این کار هرگز میسر نیست، از لندن درخواست کردم باینجانب اختیار دهند تا همه یا قسمتی از آنچه که ایشان خواستهاند بابت سد اهواز را اختیار دولت ایران قرار دهم و اینک بمن اختیار داده شده تا مبلغ ۱۰۰۰۰۰ لیره به او پیشنهاد کنم. گفتم امکان دارد در برابر این شرط که کارهای مربوط به آبیاری کارون در کنترول انگلستان قرار گیرد بمبلغ مزبور اضافه شود. ایشان گفتند شرطی بس دشوار است، لیکن اگر مبلغ هنگفتی در حدود ۴۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ لیره پرداخت کنیم شاید مجوزی بیابد تا در شرایط کار، مادهای گنجانده شود که "کارها با رضایت انگلستان انجام گیرد" و اضافه کرد آنچه که اینک میخواهد، مبلغ ناچیز بین ۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ لیره است که هزینه دولت را در نیاب و تأمین کند. از این رو آیا عالیجناب برای اثبات دوستی خود باز هم نمیتواند بانک شاهی را وادار کند تا با قبول درخواستش و راهین امتنان خود گرداند. من با کمال حسن نیت پاسخ دادم که دولت انگلیس نمیتواند یک بانک خصوصی را با انجام معامله وادار کند که قانونی بودن آن مورد تردید اعلام شده است. وانگهی شرطی که عنوان کرد مام بیشتر جنبه اسمی دارد تا واقعی. چه عملاً احداث سد اهواز تنها هنگامی میسر است که با موافقت ما باشد. هیچیک از سندیهای هلندی یا بلژیکی با علم باینکه ساکنان بومی ممکن است بآنها خصومت ورزند و کشور خارجی دیگر که نفوذ و حقوقش در نواحی جنوبی ایران حجت است یا پروژه مورد نظر مخالف میباشد، حاضر نخواهد گشت در یک چنین طرحی سرمایه گذاری کند. (۱)

این نامه تا پایان خواندنی است و قیافه واقعی سیاست مستعمراتی بریتانیا در ایران را تا حد زیادی روشن میکند و نشان میدهد که این دولت چگونه خود را بر زمین ایران، مختار مطلق بالاستحقاق میدانسته و از هر فرصتی برای دلیل تر کردن ایران و کشاندن بیشتر آن در ریفه اسارت خویش استفاده میکرد. خواننده، دست وزارت

خارجۀ بریتانیا را در تمام معاملات عمدۀ بانك شاهنشاهی با وضوح كامل مشاهده میکنند . می بیند که نمایندۀ مختار این دولت از چه وسائلی و با چه شیوه‌ای نیرنگ آمیزی برای دور کردن دست هر رقیبی در جنوب ایران استفاده میکند تا آنجا که پای تهدید به حراب — کاری از طرف " ساکنین بومی " و در حقیقت روساء دست نشاندۀ قبایل و عشایر را میماند میگذرد . در سطور بعدی این نامه ، خواننده مشاهده میکند که مسیو نوز رئیس کل کمرگات ایران هم شریک دزد بود هاست هم همراه کاروان . هم " شغال روسها " (اصطلاح پرفسور ادوارد براون ، ترجمۀ فارسی تاریخ انقلاب ایران) بود هاست و هم همدست عمال سیاسی بریتانیا در ایران که در بسیاری از دزد و کلکها و زد و بندها و تحریکات آنها در این سرزمین شرکت داشته است . آنچه در نامه بالا بروشنی برمیآید آنستکه مسیو نوز از طرفی خود مبتکر نقشۀ دریافت پول از محل تسعیر حق الامتیاز پنجاه ساله بانك بوده و هم از جانبی در رد این پیشنهاد و نیز در مسئلۀ واگذاری امتیاز کاروان با انگلیسیها دست داشته و حتی قبلاً پروژه اینکار را تهیه و تسلیم وزیر مختار انگلستان کرده است . با وجود تمایل عین الدوله باین معامله اما شاه که از عکس العمل دولت تزاری در قبال اعطای چنین امتیازی به دولت بریتانیا نگران بود این پیشنهاد را رد کرده و در نتیجه پولی از این محل بدست نیامد . همین عین الدوله بار دیگر متشبث به وام داخلی شد و اینبار بهتر تر نیب بود کار را با وام داخلی روبراه کرد و ساز و برگ سفر را آماده ساخت . تمامی جریان تا این لحظه از مردم پوشیده بود و کارها را پرده میگذاشت . در اوائل فروردین ۱۲۸۴ ناگهان اعلامیه‌ای از طرف دولت انتشار یافت حاکی از اینکه ذات‌هماینی در کار تجدید سازمان نیروهای انتظامی کشور است و همچنین بقصد زیارت آستان رضوی به مشهد می‌رود .

تجدید سازمان نیروهای نظامی ایران کاری بود که نه کسی قصد انجام آن را داشت و نه در این راه گامی برداشته شد . در مورد عزیمت موكب ملوكانه به مشهد نیز طولی نکشید که خبر عبور شاه از آستارا به روسیه بقصد زیارت مجدد اروپا با اطلاع مردم رسید . چنانکه اشاره کرد ه ایم در این هنگام دیگر زمام فعالیت‌های وسیع انقلابی کم و بیش در دست گروهی از انقلابیون راستین افتاده بود که اکثریت قریب باتفاق آنها را ایرانیان تربیت شده در مکتب انقلابی قفقاز تشکیل میدادند . آنها با تمام نیروی خود میکوشیدند انقلاب را بین توده‌های مردم ببرند و طبقات مختلف مردم را از کاسب و بازرگان وارد میدان نبرد سازند و این جریان میدان فعالیت مناسب برای آنها فراهم آورد . در تهران بازارها را برای مدت یکماه بستند . عدۀ زیادی از بازاریان بشاه عبدالعظیم پناهنده شده و در آنجا علیه این مسافرت‌های هوسبازانه و زیان انگیز و قراردادهای تجارتي اسارت با رزبان به شکوه و شکایت کشودند . این نخستین تظاهرات آشکار ناراضائی مردم

از دولت بود *

مقارن همین اوقات نماینده مسیونوز وارد بوشهر شد که مقررات نوین گمرکسی را بموقع اجرا بگذارد * اما حتی بازرگانان آن نقطه در افتاده از مرخص کردن کالاهای خود از گمرک امتناع کرده و اعلام داشتند که از آن پس از هرگونه تجارت خارجی خودداری خواهند کرد * در چنین گیر و داری آفت ملخ دامنگیر کرمان شد و خطر بروز قحطی و بی‌اعتنائی اولیاء تشنجات زیادی بین مردم پدید آمد و ماده را بیشتر مستعد انفجار کرد * شاه با پولهای بریاد داده و دستهای تهی بایران بازگشت و آنچه در پیش روی خود دید کشوری آشفته ترا همیشه، مردمی عاصی و جان بلب رسیده و سررشته‌ای از هم گسیخته بود در ره رسو *

عین الدوله شاهزاده جاهل و مغرور با طرز تفکر قرون وسطائی خود در صد درآمد با نیروی سرنیزه مردم را سرکوب و آرام کند * این لجاجت بر تشنج عمومی افزود * و مخصوصاً در تهران واکنش سختی ببار آورد * آنچه بروسخت این جنب و جوش عمومی افزود آن بود که در آنروزها عدوهای از روحانیون بنام و معتبر و خاصه سید محمد طباطبائی که به پرهیزکاری و بی‌غرضی شهرتی داشت و همچنین سید عبدالله بهبهانی که از اصحاب حکومت اتابک شمرده میشد و مخالف صد ارت عین الدوله بود و همچنین چند تن از واعظین و خطبای مورد توجه عامه از قبیل سید جمال اصفهانی، ملک المتکلمین و دیگران در مساجد و معابر، مردم را بپایداری در برابر ظلم و بمبارزه برای تحصیل آزادی و استقرار عدالت میخواندند *

داراجتماعات و تظاهرات بالا گرفت * عین الدوله بر شدت عمل افزود و سرنیزه را در برابر مردم قرارداد * برخورد های متعددی بین مردم و نیروهای مسلح دولت بوقوع پیوست و منجر بدان شد که روحانیون و تجار در شاه عبدالعظیم متحصن شوند * در این هنگام خواستهای آنها جنبه عمومی‌تر و مشخص‌تر بخود گرفته بود * آنها طلب میکردند عین الدوله برکنار شود * بین شاه و مردم امکان تماس مستقیم برقرار گردد * نوز و دیگر گهرکچیان بطر بیکی از کار برکنار شوند و مهم‌تر از همه اینکه حکومتی برپا شود که مردم بتوانند در آن مستقیماً شرکت کنند * (۱)

۱ - رجوع شود به نامه‌های ستاد اف و زیرمختار انگلیس * استقرار مشروطیت ص ۲۹

یکی از پدیده‌های نوین در جریان این تحولات انقلابی، جنب و جوشی بود که پس از قونیه رخوت و سکوت بین زنه‌ها بوجود آمد. این مسترّه‌های درون حرم سراهاکسه نمیبایست صدایشان بگوش نامحرم برسد اینک بمیدان نبرد کشانیده میشدند. آنها را می‌بینیم که در تظاهرات عمومی بنحو موثری شرکت میکنند. جلو کالسکه شاه رامیگیرند و انجام خواسته‌های "علمای دین" را از او میخواهند. بخانه روحانیون میروند و آنها را از خانه بیرون می‌آورند تا از خواسته‌های مردم پشتیبانی کنند. با سربازان گلاویز میشوند. بمحاصره شدگان در مسجد آب و نان میرسانند. تا آنجا که عین الدوله بقوای مسلح خود دستور میدهد که از بیرون آمدن و اجتماع آنها جلوگیری نکنند و نمیتوان تصریح کرد که ایمن فعالیتهای دامنه دار چیزی تصادفی و خودرو بوده و سازمان رهبری کنندهای نداشته است.

برخوردها ادامه داشت و سرانجام روحانیون وعده کثیری از بازارگانان، تهران را ظاهراً بقصد عتبات ترک گفتند ولی چون به قم رسیدند در آنجا رحل اقامت افکندند تا بتوانند با خاطر آسوده‌ای جریان نهضت را نظارت کنند.

بحران، اکثر شهرستانها را فراگرفت. منسویین بخاندان سلطنت و درباریان فاسد دمار از روزگار مردم بر می‌آوردند. محمد علی میرزا ولیعهد در آذربایجان با مردم رفتاری اواشانده داشت. برادرش عضد السلطان خود را مالک الرقاب رشت میپنداشت و راهزنانه هست و نیست مردم را تاراج میکرد. عموی آنها ظل السلطان در اصفهان بیش از آنکه حاکم باشد قصاب خلق بود. شعاع السلطنه پسر دیگر شاه در فارس عرصه راحتی بر مالکین هم تنگ کرده بود. آصف الدوله در خراسان رفتاری را معمول میداشت کسه از بدترین ایلغارگان خارجی انتظار میرفت. در همه جا مردم سربه عصیان برداشته بودند. نمونه مشخص ذکر میکنیم:

در شیراز در اوائل سال ۱۲۸۰ در اثر شکایات متعدد مردم، شعاع السلطنه از کار حکومت برکنار شده بود. پس از دو سال با تعهد باینکه دست از اجحافات خود بردارد، مجدداً بحکومت شیراز منصوب گردید. اما این تعهد پشتوانه نداشت و اینبار بیش از بار نخست بر مردم سخت گرفت. در این زمان علیه وی بلوائی در شیراز روی داد که چگونگی آنرا در اعلامیه بازارگانان خطاب بنمایندگان سیاسی خارجی منعکس می‌بینیم. در ایمن اعلامیه پس از شرح مقدمات چنین آمده است: "تاکنون فرماندار (شعاع السلطنه) علی‌رغم مقررات موجود از همه دهات و حوزة‌ها مالیاتهای مختلف دریافت میدارد و علاوه بر آن بر جاده‌ها هم مالیات سسته است. همه این اقدامات به تجار لطمه میزنند."

مالیاتهای وضع شده با توسل به اسلحه و تهدید و تاراجگری گرفته میشود. ساکنان این شهر اکنون مدت پنجاه روز است دست از کار و زندگی کشیده بوسیله علماء برای رفع این بیداد گریها تظلم کرده اند. لیکن بجای اینکه شکایات مارسیدگی شود چند تن از فرزندانمان کشته و زخمی شده اند. . . . و در پایان نهادید کرد هاند که اگر چاره ای بکار آنها نشود ترك یار و دیار میگویند.

از این داد خواهیها هیچ چیز حاصل نشد و نتیجه رادنامه کرانت داف وزیر مختار انگلیس منعکس می بینیم. وی ضمن گزارش مفصل مورخ هیجده ژوئن ۱۹۰۶ به وزارت خارجه انگلستان مینویسد:

" در چند ماه گذشته در شهرهاییکه نام میریم اغتشاشاتی در گرفته است که کمابیش وخیم بوده است. تهران مشهد سیستان کرمان همدان کرمانشاه شیراز رشت. دوتن از شاهزادگان بنام شعاع السلطنه و عضد السلطنه توسط مردم شیراز ورشت اخراج شده اند. جلال الدوله پسر برادر شاه (پسر ظل السلطان) از فرمانداری کردستان حلح گشت و چیزی نمانده بود بدست مردم بقتل برسد. . . ." (۱)

بدینسان مشاهده میشود که در سراسر ایران بتدریج حالت انقلابی نضج میگیرد و با ژرفا و گستردگی بیشتری تظاهر مییابد. این ژرفا و گستردگی در چهارچوب اندیشه های محدود فراماسونری نمیگنجد و از حیطة نفوذ و تمایلات این فرقه تجاوز میکند و در هر گام که انقلاب به پیش میگذارد سر رشته کار از دست زعمای این فرقه بطور خود به خودی خارج میگردد و آنها برای اینکه بتوانند خود را در رأس کارها نگه دارند و در موقع مناسب انقلاب را براهی که خود میخواهند بکشانند ناگزیر میشوند افتان و خیزان بدنبال مردم بروند تا بتوانند در هر فرصت نقش ترمز کنند خود را بازی کنند.

بست نشینی

در این روزها که رهبران جنبش در قم بسر میبردند پدیده های ناروا در برخی محافل سیاسی و اجتماعی ایران رخنه کرد که بعد ها درباره آن بحثهای زیادی برانگیخته و نتایج نادرستی از این بحثها گرفته شد. و آن عبارت از متحصن شدن مردم بود در سفارت بریتانیا. هنوز هم نمیتوان بطور یقین گفت که آیا مردم بمقتضای يك سنت دیرینه بست نشینی که از دیرگاه در ایران معمول بود باین کار مبادرت ورزیدند یا کسانی آنها را

برانگیخته بودند • این احتمال را نمیتوان منتفی دانست که دست‌هایی در این میان بکار افتاده و برخی از عمال بریتانیا و فراماسون‌های درباری که طبعاً در این زمان خود را به میان انداخته بودند از روی اعتقاد یا بقصد فراهم کردن زمینه برای گرفتن نتایج معین مردم را باینکار تشویق کرده باشند • اما بهر حال نظم و انضباطی که يك توده چهارده هزار نفری بازاری و کاسب و بازرگانان در درون سفارت بریتانیا در بین خود برقرار ساختند، بصیرتی که در کار تقسیم وظایف تشکیل کمیسیونهای مالی، تهیه خواربار، آماده کردن غذا از خود نشان دادند، هشیاری و آگاهی در جلوگیری از ورود افراد ماجراجو در بین خود، مورد تحسین خود عمال سفارت قرار گرفت • کسروی مینویسد :

” چیزیکه در خور خرسندی است آنستکه همه به آرامش و سامان رفتار میکردند • چنانکه خود انگلیسیها ستایش‌نوشته‌اند • در کتاب آبی مینویسد رفتارشان بسپار ستوده و بسامان میبود و این نیکی و بسامانی در کارها در میان خودشان نتیجه بیداری سرانشان میبود که یکسانیکه گمان آشوب طلبی میرفت بمیان خود راه نداده بودند • ” (۱)

نکته شایان توجه در جریان این بست‌نشینی، حیثیت‌کاذبی است که عاملین بریتانیا و برخی نخبگان لژ فراماسونری کوشیدند در زمینه برخورد با جنبش انقلابی ایران برای دولت مزبور دست و پا کنند و آن دولت را بعنوان موجد یا پشتیبان انقلاب ایران در نقطه مقابل دولت تزاری قرار دهند و تمام مسئولیت شکست انقلاب را منحصرآ پای دولت تزاری بنویسند، یا مطلب را بنحوی پیچ و تاب دهند که خواننده خواه و ناخواه بچنین نتیجه‌ای برسد • با استفاده از جریان بست‌نشینی، بدست‌دارندگان اندیشه‌های ناسالم، از ادوارد براون انگلیسی و جانشین او خانم پروفیسور لمپتون گرفته تا تقی‌زاده ” انقلابی ” ایرانی بوده‌است که این تحریف بزرگ در تاریخ انقلاب مشروطیت رخ داده است • متأسفانه این اندیشه، موش که برای ترویج آن بین مردم تلاشی مستمر و گسترده مبذول شده، درد اوری بسیاری از کسانیکه درباره انقلاب مشروطیت آثاری تدوین کرده‌اند بدرجات مختلف سایه افکنده است تا بد آن حد که حتی صاحب نظری چون کسروی هم نتوانسته است بدلی از تأثیر این تبلیغات برکنار بماند • برای روشن کردن چگونگی کار، يك بررسی واقع‌بینانه، خونسردانه و عاری از پیشداوری در اینباره ضرورت

دارد . اینچنین بررسی مستلزم آنستکه قبلا موقعیت عینی بریتانیاراد را بران وانگیزه —
هائیکه آنرا بگشودن در سفارتخانه به روی بست نشینان واداشت و بهره برداریهای
را که از این رهگذر بسود بریتانیا انجام شد مورد تجلیل قرار دهیم . آنگاه به تشریح
موقعیت عینی دولت روسیه در ایران بپردازیم تا زمینه‌های برای مقایسه منطقی اسلوب کار
هریک بدست داده باشیم .

”بریتانیای د مکران” و انقلاب ایران

بریتانیای کبیر در قبال انقلاب ایران وضعی داشت از جهات بسیاری در نقطه مقابل
دولت تزاری ، موقعیتی بخرنج تر و پیچیده تر از اینکه بتواند از همان بد و امر قاطع ،
روشن و بدون پیچ و خم در قبال مشروطیت ایران عمل کند .
پیش از هر چیزی این نکته را باید در نظر داشت که در رأس امپریالیزم بریتانیای کبیر ،
از دیرگاه یک حکومت بورژوائی تجربه دیده و کهنه حریف قرار داشت . این نوع حکومتها
بطور کلی ترجیح میدهند مقاصد استعماری خود را در زیر نقابی از د و روشی تعقیب کنند و
کار خود را پوشیده و با نرمش از پیش ببرند . نرمشی که با همه نرمی خود ده بارتبهکارانه تر و
بیرحمانه تر و بُرنده تر از سرنیزه است . و سرنیزه را آنگاه بمیان گذارند که راههای ” نرم ”
احراز سیادت بر آنها بسته باشد . و در این حالت از هردرنده ای درنده تر میشوند ،
چنانکه سراسر تاریخ توسعه نظام استعماری و امپریالیستی در همه جا و همه وقت این
واقعیت را فاش میسازد . از اسپانیا و پرتغال و بلژیک و هلند و روسیه تزاری و فرانسه
گرفته تا بریتانیا و ایالات متحد ه ، هر یک بر حسب شرایط و احوال خود .
بریتانیا بر جنوب ایران مسلط بود . فقدان تمرکز سیاسی و نظامی در ایران ، بُعد
مسافت بین نواحی ساحلی جنوبی با مرکز و فقدان طرق مواصلاتی ، آن مناطق را عملا از
مرکز کشور جدا ساخته بود و بعمال سیاسی بریتانیا امکان میداد تا با استفاده از تجارب
وسیع چند صد ساله خود در ایران ، در این نواحی ، آشنائی کافی با وضع محلی ، برقراری
رابطه نزدیک با شیوخ و حکام ، بدون نیاز به دخالتهای پر جنجال نظامی و پرداختن به
نمایشات قدرت نمایانه ، سلطه خود را هر روز بیش از روز پیش توسعه دهد . اینک دیگر
سالها میگذشت که بریتانیای کبیر پایه سیادت خود را بر سواحل جنوبی و شمالی خلیج
فارس و در اکثریت عظیم شیخ نشینهای عربی استوار کرده و آنها را در حلقه اتحادیه های
مصنوعی رنگارنگ زیر لوای خود گرفته بود و مجموعه روابط خارجی این شیخ نشینها تحت
نظارت مستقیم و بر مبنای سیاست امپریالیستی بریتانیا حل و فصل میشد . خلیج فارس را

اینک دیگر "دریاچه بریتانیا" مینامیدند. سواحل جنوبی ایران در شمال خلیج کمابیش همین حال را داشت. نفوذ سیاسی بریتانیا تا بد آن حد در جنوب ایران مستقر بود که نمایندگی سیاسی آن در بندر بوشهر بمرکز حل و عقد کلیه امور در سراسر خلیج فارس تبدیل شده بود و کنسول بریتانیا در بوشهر فرمانفرمای نواحی پیرامون خلیج شمرده میشد.

بمروء در نواحی جنوبی در سواحل خلیج، وضع خاصی بوجود آمده و تکامل یافته بود. عده زیادی از آمانای محلی و مأمورین دولتی بتدریج عملاً وابسته بمرکز فرمانفرمایی بریتانیا در خلیج شده و بعنوانهای گوناگون جزء وظیفه خواران شرکت هند شرقی درآمدند. در واقع یکنوع حالت نیمه اشغالی غیررسمی و بی سروصدا از طرف بریتانیا در این نواحی برقرار شده و بمثابه یک امر مقدر مورد پذیرش تسلیم آمیز دولت مرکزی قرار گرفته بود.

عمال بریتانیا با استفاده از مجموع این شرایط و از راه سازش با منحط ترین نیروهای فئودالی و قبیلهای موفق شده بودند جنوب را همچون یک دنیای در بسته که همیچگونه منفذ و مفری بخارج نداشت در شرایط قرون وسطائی بچهارمیخ بکشند. جنوب برعکس شمال تقریباً وضع یک گنهای داشت. یعنی از هر سو با مظاهر یک دست امپریالیزم بریتانیا محاصره شده بود. در اکثر نقاط جنوب ارتباطات قبیلهای و پدشاهی شیرازه بند حیات اجتماعی شمرده میشد و بریتانیا تمام نفوذ خود را برای نگهداری این ارتباطات و حفظ موقعیت فئودالها و روساء ایلات بمثابه ابزار کار خود بکار میبرد و از آنها در زیر نقاب آزادی - خواهی حمایت میکرد. با وجود برخی بنگاههای عمده بازرگانی و کشتیرانی بندر عباس، باز بطور کلی سرمایه داری نتوانسته بود باندازه نواحی شمالی نضج بگیرد و مقداری از این موسسات نیز وابسته شرکت هند شرقی بودند.

با وضعی که جنوب داشت، جزر و مد انقلابی که شمال کشور را پیوسته در حال غلیان و جوشش نگهداشت، در صفحات جنوبی تنها انعکاس ضعیفی میتوانست پیدا آورد. در نواحی جنوبی تر، این انعکاس ضعیفتر میشد و در مناطق ساحلی بحد اعلائی ضعیف خود میرسید. با اینهمه بریتانیا خطر گسترش انقلاب ایران را با پیوست و گوشت خود احساس میکرد. این کاملاً صحیح است که هرگونه گسترش امواج انقلابی در ایران نمیتوانست در در سرزمین بریتانیا، که یک قاره تمام، آنرا از ایران جدا میکرد بازتابی بوجود آورد و برای نظام سیاسی و اجتماعی آن تولید درد سر کند. خاصه اینکه انقلاب ایران بویژه در مرحله نخست خود انقلابی بود بسیار ملایم و نیم رنگ از طرف یک بورژوازی تجاری ناتوان، در کشوری عقب مانده که بر فرض پیروزی تنها میتوانست یک نظام فئودال - میلیتاریستی را مانند

آنچه که در روسیه حکمفرما بود متشنج و دچار خطر کند. ولی هنوز از د مکرسی بهره‌روائی بریتانیا ی صنعتی فاصله‌ای بس دراز داشت.

اما گسترش انقلاب ایران از لحاظ داخلی امتیازات وسیع و گوناگون بریتانیا را بخطر می‌افکند و از آنجمله امتیاز نفت‌راکه برای آینده امپراطوری بریتانیا اهمیت حیاتی داشت، از لحاظ تأثیر خارجی این انقلاب، نظام مستعمراتی بریتانیا و منافع و مصالح استعماری آنرا در سراسر آسیا از بین و بن متزلزل میکرد. زیرا بیم آن میرفت که این "بیماری واگیر-دار" انقلاب، دامن سرزمینهای دیگر تحت استعمار بریتانیا را فراگیرد و آنها را برای بدست آوردن استقلال بتلاش برانگیزد. این "خطر" هند وستان را بیش‌توازن نقاط دیگر تهدید میکرد. در آن شرایط بطور عمده از راه ایران بود که بیم سرایت چنین خطری در آن سرزمین میرفت و این برای بریتانیا از خطر نفوذ دولت تزاری که پیوسته در حال گسترش بود گرانتر و جبران‌ناپذیرتر میشد. زیرا گوگها میتوانند سرانجام برای دریدن و تقسیم بره، بنوعی باهم کنار آیند و یا یکدیگر را کنار بزنند، ولی بدان روز که بره‌ها نیرو بگیرند و دندان گوگهارا بشکنند.

بدین ملاحظات بود که بریتانیا با انقلاب ایران همانقدر خصومت میورزید که دولت تزاری. تنها با این تفاوت که از دولت تزاری محتاط‌تر و واقع‌بین‌تر بود و نیز بادشواریه‌ها پیچیده‌های سر و کار داشت. سازش با این نهضت در حالت اصیل آن برایش محال بود. در عین حال بعلمت تفوق کاملاً قابل ملاحظه‌ای که دولت تزاری بردبار و دولت ایسران داشت، بریتانیا نمیتوانست برای درهم شکستن نهضت بی‌محابا و بدون تدارکات لازم، برای استقرار موضع خود دست در دست دولت تزاری بگذارد. به تعبیری، بین آب و آتش گیر کرده بود. جنبه گرفتن مشخص و قاطع و بی‌حجاب در بد و امر برایش مخاطرات و مشکلات فراوان تولید میکرد. زیرا در آن حالت اگر احياناً انقلاب پیروز میشد طبعاً بریتانیا و دولت تزاری بیکسان مورد خشم يك انقلاب پیروزمند قرار میگرفتند. در صورت سرکوب انقلاب، بعلمی که خواهیم دید، میوه این پیروزی يك سر بدامن دولت تزاری میافتاد. باین معنی که سبب تمرکز هرچه بیشتر قدرت حاکمه در دست پادشاهی میشد و ایستاده بد دولت تزاری. در آنصورت بریتانیا بازی را به حریف میبخت. انقلاب میبایست درهم شکسته شود. اما بنحوی که بریتانیا نیز باند از روسیه از ثمرات این شکست برخوردار گردد. اگر احياناً انقلاب راه پیروزی میبمورد، میبایست آنچنان زمینه و مقدّماتی فراهم گردد که زمام کار بدست "دوستان" بریتانیا بیفتد و آنها در رأس انقلاب قرار گیرند. تمام پیچ کار و همه بخرنجی مانور در این بود که هر يك از این دو شق که پیش‌آید بچه نحو بسرانجام برسد. تمام عشووها و اطوارهای سیاسی بریتانیا در جریان انقلاب مشروطیت،

و همه آن تغییر موضع دادند از همین بغرنجی کارناشی میشد. بهمین جهت می بینیم
برخورد بریتانیا با انقلاب ایران مراحل مشخصی را از سر گذرانید.
حتی کسانی که قیومست و مامائی بریتانیا را در مورد این انقلاب جد اُرد میکنند گناه
دستخوش این پندار میشوند که گویا بریتانیا در اوائسل امر، بعزل معینی طرفسدار
انقلابیون و مشروطه خواهان بود. اما اسناد و مدارک خود وزارتخارجۀ بریتانیا، بما
چیز دیگری میگوید. بموجب این مدارک دراوائل امر و ناآنگاه که این نهضت هنوز يك
امر جدی بحساب نمیآید. عمال بریتانیا در ایران بانفی وانکار به آن برخورد کردند. سند،
نخست روزهای رادبر میگیرد که شاه برای سومین بار، بارسفر فرنگستان می بسست و
بازرگانان در شاه عبدالعظیم متحصن شده بودند. این سند، نامه محرمانه ای است از
هارد نیک سفیر بریتانیا بوزیرخارجۀ آن کشور. در آنجا چنین میخوانیم:

" آنها (بازرگانان متحصن) نمایندگانی بسفارت شاهنشاهی فرستادند و از این
جانب خواستند اجازه دهم تلگرافهایی از طریق خط تلگراف فی هند و اروپا به اصفهان
شیواز بوشهر مخابره کنند و درخواست آنها را برای برکناری مسیونوز به شاهنشاه
تسلیم نمایم. محتاج بتوضیح نیست که اینجانب از یزد برفتن هرد و خواهش خود داری کردم
... " (۱)

سند دوم نامه دیگری است از هارد نیک به وزارتخارجۀ بریتانیا:

" پیامی از رهبر علمای تهران دریافت نمودم مبنی بر اینکه مردم برای سرنگون
ساختن دولت کنونی مهیا شده اند. و اینکه اگر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل
بدادن کمک مالی باشد اینک وقت آنست. چنانچه تصویب نمایند پاسخ خواهیم داد که
سفارت انگلیس نمیتواند بهیچوجه از جنبش علیه دولت کنونی حمایت کند. " (۲)
سومین سند پاسخ وزارتخارجۀ انگلستان است باین نامه:

۱ - استقرار مشروطیت ص ۱۹ - ۲۰

۲ - استقرار مشروطیت ص ۶۳ - این نامه سید عبدالله بهبهانی که حاکی از طمع
ورزی و سود جوئی او است، نه تنها گرد بدنامی بردامن خود او نشانیده، بلکه میدان
بدست برخی کومه نظران داده که با استناد به این موضوع، نهضت را اساس خود
تخطئه کنند.

”پیشنهاد شما مربوط به پاسخی که باید بر رهبر علما^۱ بدید تصویب میشود.“ (۱)
آنگاه میرسیم بنامه کرانت داف به سید عبدالله ”رهبر علمای تهران“:

”مرقومه شریفه مورخ نهم ماه جاری آن عالیجناب عزّ و صول بخشید • جواباً بـه
استحضار عالی میرساند که برای سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان هرگز امکان
ندارد از نهضتی که بر ضد اعلیحضرت همایون باشد حمایت نماید.“ (۲)

رائین، نویسنده انجمنهای سری مینویسد هنگامیکه در غیاب شاه حاجی میرزایحیی
دولت آبادی شخصاً برای دریافت کمک سفارت بریتانیا مراجعه کرده گواهام، یکی از
اعضای سفارت با جواب میدهد که ”در مدت غیبت شاه هنگامیکه او در سفر اروپا است هر
هیجان و جنبشی که از طرف ملاها برپا شود در واقع خیانتی خواهد بود که علیه سلطنت
ایران صورت میگیرد نه دولت ایران • وی همچنین بحاجی میرزایحیی تذکر میدهد که
احتمال دارد کسانی که در چنین توطئه و عملی شرکت بچینند بسر نوشت قوام الدوله که
به کلات تبعید شد گرفتار شوند.“ (۳)

نامه دیگر کرانت داف بوزارت خارجه بریتانیا از جهت معینی جالب توجه است:

”... با چنین اوضاع و شرایطی بخود اجازه میدهم ابراز عقیده کنم که بجای است
اگر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تصمیمی در اینمورد اتخاذ نموده و برای جلوگیری از
بروز وضعی ناگوار در این کشور به اسرع وقت بکار بندد • • • برقراری یکنوع کنترل خارجی
در این مملکت بزودی ضروری خواهد گشت • حال آیا چنین کنترلی باید منحصر بدست
انگلیس و روس باشد قابل مطالعه است.“ (۴) (تذیه از ما است.)

اینهمه انکار و امتناع در قبال نهضتی که در ایران در حال رشد بود و این دعوت بـه
برقراری کنترل خارجی بمنظور جلوگیری از بروز ”وضعی ناگوار“ مربوط بروز هائی است
که هنوز در کرانه افق مبارزات خلق روشنائی آمیدی برای حصول پیروزی نمیدرخشید •
نیروی نهضت مجهول و سرنوشت آن مبهم و حتی تیره بود •

۱- استقرار مشروطیت صفحات ۶۱ و ۸۵

۳- انجمنهای سری ص ۷۷

۴- استقرار مشروطیت ص ۵۸

امامی بینیم همین کرات داف پس از چندی دچار تردید و تعلل میشود . با گسترش و ریشه دار شدن نهضت ، لحن قاطع و سرتاپا مخالفت آمیز او ملایتم میشود . در نامه دیگویی بوزارت خارجه اش مینویسد :

" در کشوری نظیر ایران تشکیل مجلس منتخبی در شرایط فعلی غیر قابل تصور است . اما شکی نیست که مردم به نیروی خود پی برده مصمم شده اند خود را از ستمگران خلاص کنند . مهمتر اینکه عده کثیری تحریک کنندۀ قفقازی در تهران هستند . و مردم مسیر تحولات روسیه را بدقت مراقبت میکنند " (تکیه از ما است .)

جانشین کرات داف سراسپرنیک رایس ، که با مبارزات تکامل یافته تر و منسجم تری در ایران مواجه بود نهضت انقلابی ایران را بهتر ارزیابی میکرد . وی در نامه خود به سر اد وارد گوی چنین نوشت :

" . . . بدین کمترین تردیدی این امر نشانه تحولات عمده ای است که در ایران سر مینماید . از چیزهاییکه میشنوم اینطور درک میکنم که روحیه وطنپرستی جان گرفته و ممکن است پایدار باشد . . . قدرت و ارزش واقعی نهضت هر چه باشد باید بگویم که نباید آنرا از نظر دور داشت . . . " (۱)

اما جریان در این حد نیز محدود نماند . گسترش بیشتر نهضت او را بتأمل بیشتری واداشت . اکنون دیگر او خوبی میدید که ادامه روش منفی سابق چه خطری متوجه سیت ایرانی وزارت خارجه اش خواهد ساخت . اینست که وی لازم دید وزارت خارجه راهش داری واقع بینانه بدهد . در نامه دیگویی چنین نوشت :

" اینجانب وقتی از نقطه نظر ایران این موضوع را بررسی میکنم لازم می بینم تذکر بدهم که ظاهراً وقت آن فرامیرسد که این سفارتخانه بایستی یا از همکاری با عمال روسیه امتناع نماید و یا در یک مبارزه علنی علیه احساسات ملی ایران که ممکن است عواقبی بس وخیم داشته باشد تشریک مساعی نماید . . . " (تکیه از ما است .)

آری، پس از دوره تحاشی و انکار، آنگاه که دیگر روشن میشود نهضت آن بازیچه‌های که ابتدا تصور میشد نیست، انکار جای خود را به اگر و مگر میدهد. با توسعه بیشتر نهضت ابراز نگرانی جای اگر و مگر را میگیرد و کک در آستین آقایان می‌افتد و متوجه میشوند که مبارزه علنی "علیه نهضت ممکن است عواقبی بس وخیم داشته باشد". دوران مخالفت علنی بدین نحو پایان میدهد و مرحله نوین سیاست امپریالیستی بریتانیا فرامیرسد که با بازگذاشتن در سفارت بروی مردم مشخص میشود. طراحان سیاست استعماری دولت بریتانیا چرا این شیوه را پیش گرفتند؟ آیا با انقلاب ایران آشتی کرده بودند؟ هرگز، مع هذا این مانور تازه عدوهای از نویسندگان ایرانی را دچار درهم اندیشی تأسف آوری کرده است. نمونه‌ای ذکر کنیم:

رأین که بنحو ناگزیری نهضت انقلابی را پدیدهای اصیل میدانند و تأیید میکند که انقلاب ایران را کارخانه انقلاب سازی بریتانیا بوجود نیامورد، در این مورد چنین اظهار نظر میکند:

"با شروع تحصن اصناف، بازاریان، بازرگانان و ملایان در سفارت انگلیس، ناگهان رنگ قیام و انقلاب تغییر کرد. تا آنروز کسی نمیتوانست ادعا کند که ناراضیها و مردم انقلابی از انگلیس الهام میگیرند. ولی تحصن در سفارت و حمایت علنی انگلیسها در تهران و لندن از انقلابیون چهره شورش و انقلاب را عوض کرد و از این پس مرجع عیسن و دشمنان آزادی، انقلابیون و مشروطه خواهان را متهم بطرفداری از انگلیس میکردند که ما اینکه تا زمان کنونی نیز بعضیها این انقلاب را ساخته و پرداخته انگلیسها جلوه داد هاند." (انجمنهای مخفی، ص ۸۷)

خود همین نویسندگان در جای دیگر میکوشد در زیر این بنای سست شمعکی زده باشد:

"البته نباید انکار کرد که در آنزمان در مقابل حمایتی که تزاران روسی از قدرت استبداد در ایران میکردند انگلیسها که بجز اخراج روسها از دربار و دستگاه حاکمه ایران آرزوی نداشتند برای نیل به هدف خود علناً از آزاد یخواهان حمایت نمودند. لیکن این امر دلیل آن نیست که ادعا شود مشروطیت ایران در کارخانه انگلیسها ساخته شد است."

وقتی با این تأکید و تکرار صحبت از "حمایت علنی انگلیسها از آزاد یخواهان"، میان میآید طبعاً این پرسش در برابر خواننده قرار میگیرد: آیا این نحوه برخورد بموضوع صرفاً ناشی از آشفته فکری نویسندگان و بعثت داشتن یک تصور بسیار سطحی از چگونگی امر و بی اطلاعی او از انگیزه های باطنی در بازیچه‌های پس پرده است، یا اینکه این خود اسلوب پوشیده ترو ظریفتری است برای تلقین این اندیشه نادرست که گویا در دوران

معین بریتانیا گرچه خود بنیانگذار مشروطیت نبود ، اما بواقع پشتیبان مشروطیه و مشروطه خواهان بود هاست و تذکار اینکه " حیر ، مشروطیت ایران در کارخانه انگلیسها ساخته نشده " تنها برای آنستکه اندیشه کمک آنها بمشروطیت بهتر به دل بچسبند ؟ انگیزه واقعی او راسا بر برداشتهای وی از دیگر مسائل مورد بحث روشنتر میکند و ما در جای خود بتشریح و تحلیل آنها خواهیم پرداخت .

اما متأسفانه اعتقاد به " حمایت بریتانیا از مشروطیت ایران ، اشتباهی است که حتی دامنگیر آنچنان نویسندۀ موشکاف و صاحب نظری مانند کسروی شده و اینجا و آنجا در نوشته های وی رسوب یافته و ته نشین شده است . در حقیقت از همان سالهای آخر دوران انقلاب یک نبرد تبلیغاتی دراز مدت و بدون گسست آغاز شد تا بریتانیارانسه تنها یار و پشتیبان انقلاب بلکه موجد انقلاب و دایه مهربان تراز مادر انقلابیون ایران و آموزگار و قیم آنها جلوه دهد که گویا " یک حرف و دو حرف " بر زبان مردم ، الفاظ مشروطیت و آزادی نهاده و گفتن آموخته است .

سنگ بنای این تبلیغات بدست پروفسور براون در کتاب " انقلاب ایران " وی نهاده شد و تقی زاده و مرید و دست پرورده او که عمری مستقیم و غیرمستقیم مروج این اندیشه بود سرانجام پیروانه سر بعنوان آخرین پادگار خود ، آخرین خشت را بر روی این بنائی که اینک دیگر از پایه سست شده و در حال فروریختن است گذاشت . وی ضمن خطابۀ خود " تاریخ اوائل انقلاب مشروطیت " با سوگند های غلاظ و شداد " قول شرف " میدهد " اقصی درجه سعی کرد هام آنچه میگویم و میکنم بی کم و بیش عین حقیقت باشد که صدق و حقیقت و تمام حقیقت را گفته و هیچ چیز برخلاف حقیقت نگفتم . " (۱)

ویکی از این حقیقتهای " عین " اینستکه گویا " کتاب انقلاب ایران تألیف براون بهترین آنهمه تألیفات است " که در ایران و خارج از ایران درباره انقلاب مشروطیت ایران نوشته شده است . " (۲)

این " بزرگترین پشتیبان مشروطیت " در کتاب " انقلاب ایران " با تودستی یک شعبده باز کوشیده است بوسیله فدیۀ های کوچک دروغهای بزرگ را آسانتر در مغز خواننده رسوخ دهد . مثلاً وی بظاهر انتقادات شدید ولی معنا بسیار کم ضرری را علیه برخی محافل ارتجاعی و مطبوعات بریتانیا ردیف میکند تا به کسانی مانند تقی زاده زمینبدهد ، وی را بزرگترین پشتیبان مشروطیت ایران در خارج " بقلم بدهند " ، اما در این میانه بسیار آرام و معصومانه آب طهارت بر سر سیاست اسارتبار بریتانیا مبریزد و مینویسد :

”بریتانیای کبیر بحساب اینکه سفارتش چهارده تا پانزده هزار نفر رادرتابستان ۱۹۰۶ بهسفارت پناه داد و این امر منجر باعطای مشروطیت از طرف مظفرالدینشاه گردیده بود در میان ایرانیان محبوبیتی بسزا کسب کرد.“ (۱) و همچنین ”ایرانی باید خوب مواظب باشد • هرچند انگلستان دست کم بطور غیرمستقیم مشروطیت را برایش فراهم ساخت و طبعاً نسبت به نیت مشروطه خواهان همراهی مینمود ولی البته نمیتوانست کمک مادی کند • شکایاتی از طرف مشروطه خواهان شده است که انگلستان نمیایست در بدست آوردن مشروطیت کمک کرده باشد مگر اینکه بتواند کمک خود را ادامه دهد • این درست نیست که تصور کنیم نمیتوانستند ، ولی اگر او مجلسین و همچنین ایران راد برابر شاه مسلح میکرد برهان قاطع مداخله گرفته میشد.“ (۲) (تکیه روی عبارات از نگارنده است •)

سرتاپا و جمله بجمله سفسطه است و ثقلیب، روشن نیست براون بکدام مشروطه خواهان اشاره میکند که مطالبی چنین نادرست مطرح کرده و زمینه بدست اوداده اند تا حقایق رامسوخ کند و سیاست مستعمراتی بریتانیا راد چنین پرده زربفتی از سفسطه بپوشاند • ولی چرا این آقای پروفیسور ایران دوست خود را با این واقعیت آشنا نمیسازد که در همان حین که بازی بازگداشتن در سفارت (بعد ابا این نکته خواهیم پرداخت) از طرف بریتانیا آغاز شده بود ، پانصد میلیون نفوس بشری در زیر یوغ اسارت این دولت ”دمکرات” رنج میکشیدند و برده برده داران بریتانیائی بودند ؟ چرا چشم خود را با این واقعیت می بندد که دولت مزبور در تمام آن دوران و دوران پس از آن بیسرمانه تریسین مداخله هاراد رکرا ایران میکرد تا آنجاکه ایران رامجاز نمیدانست در جنوب امتیاز سد اهواز رابدولت ثالثی بدهد و کار را به تهدید میکشاند و مانند صاحب خانه تحکیم میکند؟ چرانمیخواهد بداند که سیاست مستعمراتی بریتانیا راد ایران بیش از سرنیزه تزاری ، مشروطیت رابشکست کشانید • (این راتا حدی باتفصیل در جای خود باز خواهیم نمود •) بزرگترین حجت بدعیان پشتیانی بریتانیا از انقلاب مشروطیت ایران ، از پروفیسور براون آغاز کرده تا تقی زاده تا برسد به نویسندة انجمنهای مخفی و خاتم پروفیسور لمپتون ، همانا مسئله بست نشینی است • مسئله بازگداشتن در سفارت در حقیقت یکنوع زمینه گروکشی و شانتاز بود از طرف دولت بریتانیا بمنظور ایراد فشار بروسیه تزاری و وادارساختن آن به تحدید مناطق نفوذ •

۳- انقلاب ایران، صفات ۱۷۵ و ۱۷۶

۴- انقلاب ایران، صفحه ۱۹۴

چنانکه در بررسی وضع دولت تزاری و نحوه برخورد آن با انقلاب مشروطیت خواهد آمد ، این دولت در ایران دارای موقعیت بسیار ممتازی بود . دربار اردستان داشت ، خواهان آن بود که نفوذ خود را بسوی جنوب بسط دهد و بریتانیا میخواست آنرا در نقطه معینی میخکوب کند . اینکار از طریق تقسیم کردن ایران و تحدید مرز نفوذ دولت تزاری میتوانست انجام پذیر باشد . در جای خود به تفصیل و با ارائه مدارک خواهیم دید چگونه از دیرباز بریتانیای کبیر نقشه تقسیم ایران را در میان نهاد و با ابرام تمام به دولت تزاری برای گرفتن موافقت فشار میآورد و چرا دولت اخیر در آغاز با چنین تقسیم بندی مخالف بود . بازگذاشتن در سفارت هد فهای معینی را تعقیب میکرد و یکی از آنها اینکه بدولت تزاری فهمانده شود هرگاه با خواستهای بریتانیا موافقت نشود و سرگردانی ادامه یابد انقلاب ایران در پیش است که دودش در درجه اول بچشم دولت تزاری خواهد رفت . چنانکه در عمان لحظه هائیکه در سفارت بریتانیا بروی بست نشینان بازبود ، در سطح بالاتر و عرصه پهناتری بین دو قدرت استعماری برای تقسیم سراسر آسیا - و البته از جمله ایران - معامله تبه کارانه ای در شرف انجام بود و آنگاه که این معامله انجام گرفت بریتانیای دموکرات مصلحانه دست در دست دولت مستبد تزاری ، انقلاب را بطور طعنه شکست کشانید .

XXXXXXXXXXXX

متأسفانه تحریفها و قلب حقایق در باره تاریخ انقلاب مشروطیت با اینجای پایمان تمیید بود . در عین حال تلاش فراوانی مبذول شده است تا از این بست نشینهاد رزمینه های دیگری هم بهره برداری شود و آن اینکه ایرانیان گویا پیش از بست نشستن در سفارت و یا در قسولخانه بریتانیا چیزی از مشروطه و پارلمان نمیدانستند و آنچه در این زمینه آموختند گویا از مشاوران خیراندیش سفارت ، در روزهای بست نشستن یاد گرفتند . يك نمونه برجسته از ادعایان این اندیشه از بین خود ایرانیانی که شخصی دستی در کسار داشته اند سید حسن تقی زاده است . وی در مجله یغما مینویسد :

” در اثنای اقامت مردم در قسولخانه انگلیس تبریز زبانها باز شد و از صبح تا شام نطقهای زیادی از طرف ناطقین میشد و آنان با کمال آزادی و نهایت شدت از استبداد انتقاد و مردم را بیدار میکردند . بطوریکه ، در آن یک هفته مردم تبریز بقدر همسال پیش آمده در مدرسه قسولخانه تربیت شدند . (تکیه روی عبارات از نگارنده است . ن)

نویسنده کتاب "انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت"، تقی‌زاده را بدان سبب که از مکتب قفسولخانه سخن گفته و اصالت نهضت را تخطئه کرده است شدیداً مورد انتقاد گویند، قرار میدهد.

کسیکه باندیشه‌های ابراز مخالفت میکند قاعدتاً باید تمام دلائلی که اقامه میکند و هر مدرکی که ارائه میدهد مبتنی بر رد آن اندیشه باشد و پایه‌های آن را درهم فرو ریزد. اما قسمت عمده اسنادی که نویسنده چه در اینمورد خاص و چه در سایر موارد نقل میکند آنچنان یکطرفه، آنچنان بدون توضیح و آنچنان رابطه منطقی اش با تمام زمینه‌های مطلب بریده است که خواننده خالی‌الذهن را خواه و ناخواه گمراه میسازد و این پندار را در او پدید میآورد که "خوب، معلوم میشود انگلیسیها اگر خودشان هم برای ما مشروطه نیاورد هاند اما بالاخره باین یا آن دلیل پشتیبان نهضت بوده‌اند." (رجوع شود به صورت تلگراف روحانیون تبریز در صفحه یکصد و چهار و همچنین مدارک نظیر آن) و جالب است که خود نویسنده هم در صفحه ۸۹ کتاب این پندار را با صراحت میآورد و نتیجه میگیرد که:

"البته نباید انکار کرد که در آنزمان در مقابل حمایتی که تزاران روسی از قدرت استبداد ایران میکردند انگلیسیها که بجز اخراج روسها از داریار و دستگاه حاکمه ایران آرزوئی نداشتند برای نیل به هدف خود علناً از آزاد یخواهان حمایت نمودند. لیکن این دلیل آن نیست که ادعا شود مشروطیت ایران در "دارخانه انگلیسیها" ساخته شده و مشروطه خواهان ایرانی در مکتب انگلیس تربیت شده‌اند."!

در اینجا هیچ چیز با ثبات نرسیده و تنها این پندار در خواننده تلقین شده که انگلستان پشتیبان مشروطه بود هاست!

نویسنده در مورد دیگر به جر و بحث پرسر و صدائی با تقی‌زاده میپردازد بر سر اینکه مثلاً لفظ "مشروطیت" اول در کجا و بتوسط کیها بکار رفت. وی در مقام رد ادعای تقی‌زاده مبنی بر اینکه گویا او نخستین کسی بوده که "جرأت کرده" و این کلمه را بکار برده است، در بین مدارک متعدد یکی را انتخاب و نقل میکند و آنهم عبارتست از نامه متحصنین قفسولخانه رشت بقفسول انگلیس که "شخص شخیم، اعلیحضرت قوی شوکت پادشاه انگلستان و امپراطوری کل ممالک وسیع هندوستان" پناه آورد هاند و از آستان او تقاضا میکنند که برای آنها مشروطه بگیرد! یعنی متحصنین قفسولخانه انگلیس، پیش از تقی‌زاده اما با الهام گرفتن از انگلستان از مشروطیت سخن گفته‌اند!

در حقیقت برای اثبات این اندیشه که گویا مشروطیت ایران اگر هم از طرف انگلیسیها برای ایران تدارک نشده اما از طرف آنها پشتیبانی و نگهداری شده، کمتر کتابی بنظر

نگارنده این سطور رسیده است که با انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت برابری کند •
و چون مندرجات کتاب همه چاپیروایه ای از مخالفت در بردارد برای خوانندگان سطحی
و کم اطلاع و غیروارد میتواند فریبنده و وسوسه انگیز باشد •

هر دو قسمت این اندیشه سراپا دروغ و مبتذل است • کسروی بد رستی مینویسد :

" اینک گفته اند دو سید و دیگران از مشروطه آگاه نمیبودند و در عبد العظیم
یاد سفارتخانه دیگران آنرا بزبانشان انداخته اند سخنی است که از دلهای پشاک
نتراویده ••• سرجنبانان در ایران از سی سال پیش معنی مشروطه و چگونگی زیست
توده های اروپائی را میدانستند و سالانه کسانی بارویا میرفتند و باز میگشتند و آگاهیهایی
از آنجا میآوردند و از سالها بازگفتارها درباره قانون مشروطه از روزنامه های فارسی نوشته
میشد •" شواهد مشخصی ذکر میکنیم :

الف - میرزا علیخان امین الدوله با همه ضعفهایی که از او در کتابهای تاریخ آمده
است مینویسد :

" اگر دولت قانونی ایران دارای مجلس ملی بشود برای هر حرف نا حسابی روس و
انگلیس و عثمانی نمیتوانند مقاصد جا برانه خود را بخلق دولت ایران فروکنند • امروز ما را
جاهل و بی تربیت و بی علم حساب میکنند • ایرانی با اینکه معارف و مدرسه ندارد به
واسطه عبور و مرور فرنگیها و مسافرت بخاک آنها بیدار شده • ایرانی امروز ایرانی زمان
فتحعلیشاه و اواسط ناصرالدینشاه نیست • حرفهایی بگوشش خورده ، زندگی دیگران را
دیده ، تدریجاً میخواهد برای خود زندگی صحیحی درست کند و با عدالت و قانون زندگی
کند • سلاطین مشرق زمین تصور میکنند اگر مملکت آنها قانونی باشد مشروطه نشود قدرتی
از دست آنها بیرون میرود • عجب اشتباه بزرگی است • برعکس پادشاه مقامش ثابت و محکم
میشود • مسئولیت با وکلای ملت و وزرای دولت خواهد بود • (تکیه روی عبارات از نگارنده
است • ن •)

ب - و هنوز سال ۱۲۸۴ و پیش از اوج گرفتن نهضت تاجحد انجمنها بود که عینا -
الدوله دستور داد سید جمال واعظ از تهران تبعید شود و حاضر شد هزار تومان پول و یک
کالسکه برای مسافرت بخارج از تهران لارا احتیاج را و بگذارد • او تن در نمیداد • سید
عبدالله بوی گفت اگر نرود جانش در خطر خواهد بود • پاسخ سید جمال بس دلیرانه بود •
گفت اگر بداند با مرگ او مردم دارای مجلس شورای خواهند شد مرگ راباجان و دل پذیرا
خواهد بود • سید عبدالله بوی جواب داد که هنوز موقح برای بمیان کشیدن این خواست ،
مقتضی نیست و باید قدم بقدم پیش رفت •

ج - درد و نامه از شاد روان طباطبائی یکی بعنوان مظفرالدین شاه و دیگری به عین‌الدوله باصراحت نسبی از استقرار مجلس که قدرت مطلقه را محدود کند سخن بمیان آمد هاست.

د - میرزا عباسقلیخان آدمیت در آنزمان که رشته کارهنوز در دست ماسونها بود ضمن نامه‌ای به مظفرالدین شاه چنین نوشت :

"حقوق ملت و ادای خد است و تأخیر و تعطیل آن بیش از این جایز نیست و واجب است که اذعان صریح بحقوق قاطبه ملت ایران بفرمائید و دستخط مختاریت و تأسیس مجلس شورایی را صادر بفرمائید." (۱)

ه - ناصرالملک اشرفزاده "مودب" که با سراد و ارگوری در یک دانشگاه تحصیل کرده بود با اشاره عین‌الدوله نامه‌ای بطباطبائی مینویسد که سرپای آن ناسزا ب مردم و اصرار در اینستکه مردم استحقاق داشتن مجلس و قانون اساسی ندارند و این نامه بحوسی نشان میدهد که از همان آغاز دعوا بر سر چه بوده است. وی در اینجا چنین مینویسد

"امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون و مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله آنطور که در تمام ملل متمدن و سعادت مند وجود دارد در ایران همان حدایت تازیانه زدن و ران شتر (بد همان بیمار) چپاندن است. این حرفه‌ها که در تمام دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است بعقیده بنده در ایران مایه هرج و مرج و خرابی و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگر خواهد بود.

و - در بین تعداد زیاد یازاسناد وزارتخارجت بریتانیا که به اصالت نهضت انقلابی ایران گواهی میدهد ذیلا جمله‌ای از اسپرینگ ریس وزیر مختار بریتانیا در ایران نقل میکنیم :

۱ - آدمیت با همه تأکیدی که درباره حقوق ملت و تأسیس مجلس شورا ابراز میداشت با هر روش انقلابی برای دستیابی باین حقوق از ریشه مخالف بود. تفاوتی که او با ناصرالملک - که هر دو از سرجنبانان فراماسونری بودند - داشت آن بود که او بعلمت موقعیت اجتماعی خاص خود خواهان آن بود که مشروطیت و مجلس شورا بمنزله یک موعبت ملوکانه از طرف شاه ب مردم داده شود و سپس شاه و درباریانش با حسن نیت مردم را قدم بقدم ارشاد کنند و جلوسیرند. در حالیکه ناصرالملک اشرافزاده و مالک باز بعلمت موقعیت خاص اجتماعی خود در اساس با چنین امری مخالف بود. و خواهیم دید که در مراحل بعدی انقلاب و در قبال گسترش انجمنها که ارکان توده‌های انقلاب بودند، هر دو آنها و همه ماسونها هر یک بشکلی در ورطه ضد انقلاب علتیدند و داغ باطله برایشانسی هر دو خورد.

” اینجانب باین عقیده عستم که آنچه او (سرآرتور هاردینگ) در آنزمان نوشته امروز هم صادق است. آنچه او در گزارش خودش پیش بینی کرد و بعد تحقق یافته است، یعنی بیداری مردم و اعتراض بفروش ایران توسط مقامات فاسد بیک دولت بیگانه (منظور در اینجا هردولت دیگه است بجز خود بریتانیا. مأمورین بریتانیسا خودشان رادرایران صاحبخانه میدانستند نه بیگانه. ن. ۰) و مد اوای ضد عفونی که از آن نام برده اینک در ایران آغاز گشته است و نه برپایه توافق انگلیس و روس بلکه بدست خود ایرانیها آغاز گشته است. ” (تکیه بر روی عبارات از نگارنده است. ن. ۰)

پیش از این در تعریف تزاریسم روسیه بعنوان يك دولت فئودال میلیتاریستی عقب افتاده که در داخل جلااد حلقه‌های خودی بود و در خارج ژاندارم آزادی کشورهای در حال نبرد علیه استعمار، سخنانی گفته شده است. این دولت با همه عظمت و مهابت خود، در جنگ علیه کشور کوچک ژاپن، دچار شکست افتضاح آوری شد و انتقام این شکست را با درندگی تمام از زحمتکشان روسیه کشید و نهضت انقلابی سال ۱۹۰۵ را با خون شست و داد. اما بلافاصله با جریان نهضت ایران - کشور دیوار بدیوار روسیه - مواجه گردید. نحوه برخورد پراز خشم و کین چنین دولتی با انقلاب ایران تنها از جنبه میلیتاریستی آن ناشی نمیشد، بلکه بطور عمده معلول يك رشته عوامل عینی تاریخی، اقتصادی و سیاسی معین بود. این عوامل را بررسی کنیم:

الف - مرکز ثقل نهضت در سرزمینهای شمالی این کشور قرار داشت. شعله‌های انقلاب در کلیت خود در این نواحی که پایتخت کشور نیز در آن قلمرو قرار داشت، زیانه میکشید. قیام مسلحی که در مرحله دوم انقلاب در گرفت و از لحاظ طولانی بودن مدت آن، تاریخ معاصر تا آنگاه نظیر آنرا بخود ندیده بود. و نیز قیامهای دهقانی در این مرحله، در شمال ایران وقوع یافت. در اینجا بود که بورژوازی تجاری با رشد نسبی خود جسم ناتوان خویش را خزان خزان بجلو میکشید و آگامهای سنگین بطرف تکامل میرفت و در کنار تولید فئودالی و اقتصاد طبیعی روابسط پولی سرمایه داری، برای خود در جامعه فئودالی جایی باز میکرد. در این نواحی بود که نهضت انقلابی ایران بشدت تحت تاثیر حوادث انقلابی روسیه قرار میگرفت. بسیاری از مورخین ایرانی خواسته اند بچگونگی امر توجه کنند، حتی شاد روان کسری که با شور زیاد از کمکهای عملی انقلابیون روسیه به ایران سخن میگوید، به تاثیر معنوی و ایدئولوژیک این انقلاب در ایران از همان بدو امر توجه ندارد. اسپرینگ رابردر نامه خود مورخ ۲۳ ماه مه ۱۹۰۷، بنحونستگوییائی از این موضوع سخن میراند. در این نامه چنین میخوانیم:

"... رهبران این نهضت نامعلوم میباشند. ظاهر این مقاومت از ناحیه شمالی و شاید از قفقاز الهام میگردد. نواحی جنوبی نسبتاً آرام است و بطور کلی نسبت بدولت مرکزی وفادار میباشند. لیکن مسافری که از جنوب بشمال سفر میکنند، متوجه میشود که هر منزل از سفر خود که طی میکند، لحن سخن مردم آزاد تر و نظرشان نسبت بشاه و دولت خصمانه تر میگردد. و خارجیهها بر حسب ارتباطات خود با دولت کنونی، محبوب یا نفورند. احساسات استقلال خواهی با وسیعترین مفهوم ملی خود

و نیز احساسات نسبت به داشتن حق ایستادگی در برابر پیدادگری و سپردن کارهای مردم بدست مردم بسبب ریشه می‌دواند * (تکیه روی عبارت، ارها است * ن)

این احساسات در آذربایجان از هر جای دیگر شدیدتر است و در پایتخت خیلی قوی است * بطوریکه ملاحظه مینمائید، يك مشابهت فامیلی زیادی بین جنبشها اصلاح طلبی در ایران و روسیه مشاهده میشود * همان ناشناس بودن رهبران، همان نفرت نسبت به دولت و همان پنهانی بودن کارها، از جمله وجوه مشابه بین نهضت‌های این دو کشور است * تفاوت عمده داخلی اینست که دولت ایران نه پول دارد و نه ارتش و از این رو قادر به مقاومت نیست * لیکن اگر مقاومت کند، بیم آن میرود که این نهضت بصورت يك تعرض، بهمان شدت که در شمال بحر خزر درآمده است، درآید و اگر دو دولت این کشورها هم علیه خود اقدام مشترک بنمایند، تعجبی ایجاد نخواهد کرد" (۱)

همین آقای اسپرینگ رایس ضمن نامه دیگری جریان ملاقات و گفتگوی خود را با محمد علی شاه بدین شرح به سراد وارد گری گزارش میدهد :

"... به اعلیحضرت عرض کردم من شخصا چند سالی در روسیه اقامت داشته و شاهد گسترش و رشد احساسات انقلابی بوده ام * اینک در ایران نیز آثار و علائمی نظیر آن مشهود می‌باشد * شواهد و دلائل فراوانی وجود دارد که نشان میدهد این نهضت از قفقاز بشمال ایران سرایت کرده است * در اینجانبان نیز همان رویه انجمنهای مشکله در روسیه پیروی میشود، یعنی بمنظور نابودی سلطنت، و عمال او قبلاهدم ردی و موافقت مردم را جلب مینمایند *... (۲)

این "مشابهت فامیلی" بین نهضت‌های این دو کشور، کیفیتی بود که در وهله نخست و مستقیما دودش بر چشم دولت تزاری میرفت و آنرا شدیدا علیه انقلاب مشروطیت برمی‌انگیخت *

ب - نواحی شمال و مراکز اصلی نهضت انقلابی ایران در يك خط مرزی بضول بیش از دو هزار کیلومتر در همسایگی دیوار بدیوار سرزمینهای روسیه قرار داشتند * بهمان نحو که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نهضت انقلابی ایران را بدنبال داشت، متقابلا نشو و نمای پویش انقلابی در ایران و هرگونه پیروزی آن در درجه اول و مستقیما نظام فئودال میلیتاریستی دولت تزاری را بخطر جدی دچار میساخت * خاصه که همکاری و ارتباط همه جانبه ای که بین انقلابیون دو کشور وجود داشت و در دومین مرحله انقلاب باوج خود رسید، ارکان نظام مزبور را میلرزانید و این خود برای تمام قدرتها

استعماری سحت مایه نگرانی بود . لنین در مقاله خود " حوادث بالکان و ایران تاثیر متقابل این نهضت‌های انقلابی را مورد بررسی قرار میدهد و مینویسد :

" نه - تی یکی از کشورهای که خود را دمکرات میخواند ، نه حتی یکی از احزابی که خود را دمکرات ، مترقی ، لیبرال ، رادیکال و غیره میدانند ، کوچکترین تلاش صادقانه ای برای پیشبرد انقلاب ترکیه مبذول نداشته است . برعکس ، همه آنها از پیروزی این انقلاب بیم دارند ، زیرا نتیجه اجتناب ناپذیر آن عبارت خواهد بود از اینکه از سوئی تمایل با استقلال طلبی و دمکراسی اصیل بین تمام ملل بالکان تقویت شود و از طرف دیگر پیروزی انقلاب ایران تضمین گردد ، روح تازه‌ای در کالبد مبارزات نهضت های آسیائی دمیده شود ، نبرد در هندوستان برای حصول استقلال قوام یابد و سازمانهای آزاد در سراسر مرزهای طولانی روسیه بوجود آید و بالنتیجه منجر بایجاد شرایط نوینی گردد که سیاست ارتجاع سیاه تزاریسیم را متزلزل سازد و وقوع انقلاب را در خود روسیه تسهیل کند . " (۳) (تکیه بر روی عبارات از نگارنده است .)

بدین ترتیب جز این نمیشود انتظار داشت که دولت تزاری مستقیما و راستاد ر سرکوب انقلاب ایران ، آنهمه جدیت بخرج دهد و این مساله را بمثابة شرط بقسای خویش با شدت تمام دنبال کند .

ج - عامل عمده ، دیگری که بشدت در نحوه برخورد دولت تزاری با انقلاب ایران اثر میگذاشت ، مزایای فراوان و موقعیت متفوقی بود که دولت تزاری در ایران بدست آورده بود . این چنین موقعیتی از يك سو باعث میشد که دولت مزبور خود را در موضع قدرت ببیند و با دست باز بدون هیچ پیچ و خم ، بدون احساس احتیاج به سالوس و ریا و عشوه های سیاسی که با صبیعت خشن و صریح فتودالی آن جور در نمی آمد ، از همان اوائل کار داورتهای خود را رو کند .

نخست آنکه ، از اواخر سلطنت ناصرالدینشاه و الغای امتیاز توتون و تنباکو - لوطه و نفوذ بریتانیا در دربار ایران روی بضعف نهاد ، در حالیکه نفوذ دولت تزاری بطور روز افزونی در تمامی دستگا همای حکومتی ایران بسط مییافت . تعداد زیادی از درباریان از ولینعمت دیرین روی گردان شده ، رو بشمال بنماز ایستاده بودند ، گویا اینکه هنوز بسیاری از آنها همچنان رو بجنوب قامت میبستند . مهمتر از همه آنکه محمد علی میرزا ولیعهد نا مغز استخوانش به تزاریسیم روسیه وابسته بود . مظفرالدینشاه ، شاه علیل ، عنقریب جان خالی میکرد و نوبت سلطنت بمحمد علی میرزا میرسید .

دوم آنکه ، بریگاد قزاق ایران ، یعنی یگانه نیروی مسلح با انضباط بوسیله افسران

روسی تشکیل شده بود و عملاً در زیر فرمان آنها قرار داشت و آنان دستور کار خود را از مرکز فرماندهی قفقاز میگرفتند . بودجه این سازمان از طرف بانک استقراضی روس بحساب دولت ایران ، مستقیماً به فرماندهی این بریگاد پرداخت میشد و دولت ایران در آن نظارت نداشت .

سوم اینکه ، دولت تزاری از طریق پرداخت سه فقره قرضه به مظفرالدینشاه ، ایران را در واقع بزیر رهبری مالی و اقتصادی خود کشیده و جایگاه خود را در این هردو زمینه استوار کرده بود .

چهارم اینکه ، گمرکات و مالیه ایران را يك هیات بلژیکی تحت ریاست نوزاداره می کرد . صحیح است که هنوز نوزاداره گمرکات مقتضی میدید ، از انگلستان هم دلی بدست می آورد ، چنانکه نمونه آنرا بهنگام سومین مسافرت شاه بفرنگ مشاهده کردیم . ولی بطور عمده وابسته بسرمایه داران روس بود . تعرفه های گمرکی میبایست با دست او تدوین شود و او وظیفه خود را در برابر سرمایه داران روسی فراموش نمیکرد . برای این دولت با این موقعیت مرجح ، يك پادشاه مستبد فاتح بر روی تخت شاهنشاهی که تماماً بدان وابسته بود - کمال مطلوب شمرده میشد . بدست اینچنین پادشاهی ، سلطه دولت تزاری در ایران میتوانست هر روز از روز پیشراستوارتر گردد . و چون تا آن زمان حد و مرزی برای بسط نفوذ هیچیک از طرفین در ایران تعیین نشده بود ، حفظ و تقویت استبداد سلطنتی میتوانست بهترین وثیقه توسعه باز هم بیشتر قلمرو نفوذ روسیه باشد .

باین دلائل ، برای تزارسم روسیه در زمینه برخورد با نهضت انقلابی ایران ، هیچگونه تردید و تاملی وجود نداشت . تکلیف از همان آغاز روشن بود - پشتیبانی بی حجاب و بی دریغ از استبداد سلطنتی در ایران .

خوانندگان اینک متوجه اختلاف عظیمی که بین جنوب و شمال ایران وجود داشت شده اند . جنوب ، دریائی بود در بسته ، محصور با مظاهر امپریالیسم بریتانیا با ماهیت یکدست . در شمال ما با دنیای دو گونه ای روبرو بودیم . يك قدرت دولتی جبار ، جلاد آزادی و پشتیبان بی نقاب استبداد مطلقه سلطنتی . و در عین حال يك روسیه انقلابی که با ایران انقلابی " قرابت فامیلی " داشت و آنگاه که موقع مناسب فرا رسید ، برای دفاع از انقلاب مسلح ایران گروه گروه داوطلبان فدائی خود را بایران اعزام داشت .

بریتانیای کبیر ، آنگاه که در برابر نهضت انقلابی ایران قرار گرفت ، خطر آنرا تا ریشه جان خود احساس کرد . اما با موقعیت از هر باره نامطلوبی که داشت ، خود قادر به خاموش کردن این شعله نبود . در عین حال نمیتوانست رضا دهد که بدو

تدارك مقدمات مناسب، پيشتر از تعيين مرز نفوذ هريك از طرفين، اين نهضت را سا
 بدست دولت تزاری در هم کوبیده شود، زیرا در آنصورت بیم آن میرفت که شاهود ربار
 او و اشرافیت فتودالی بطور تام و تمام زیر سلطه دولت تزاری قرار گیرد و نفوذ این
 دولت تا سراسر مرزهای جنوبی ایران گسترش یابد. بدین جهت از طریق شانتاژ و
 گروکشی، تمام نیروی دیپلماتی خود را بکار برد تا قبلاً مساله تقسیم ایران و تحدید
 حدود نفوذ هريك از طرفين را بدولت تزاری بقبولاند و آنگاه با فراغت خاطر آنرا در
 سرکوب کردن نهضت یاری دهد.

x x x x x

۱- فرمان مشروطیت صادر میشود.

عین الدوله در قبال تظاهرات روزافزون مردم همچنان سرگرانی نشان میداد. اما
 تداوم اوج روزافزون نهضت، ایجاد تشنجات بدون گسست در سراسر کشور، افتضاحی
 که بهر حال بعثت پناهنده شدن مردم در يك سفارت بیگانه دامن دولت و سلطنت را
 میگرفت، تحاشی برخی از واحدهای مسلح از تیراندازی بسوی مردم و پیوستن واحد
 های دیگری بصوفه تظاهرکنندگان، دشمنی شدید محمد علی میرزا با عین الدوله
 که مخالف ولیعهدی او بود، کشمکشهای شدید بین خود درباریان، صف بندی عده
 ای از آنان با سردمداری میرزا نصراله خان مشیرالدوله علیه عین الدوله، همه اینها
 باعث شد که شاه عین الدوله را معزول کند و مشیرالدوله را بجای او بنشاند. شاه
 امیدوار بود که کار بهمین جا خاتمه یابد و با قرار گرفتن مشیرالدوله بر مسند صدارت
 سروصداها بخوابد و مردم بی کار خود بروند. (۱)

۱- مخالفت مشیرالدوله با عین الدوله که هر دو از اعضای لژ فراماسونری بودند، يك
 جنبه خصوصی داشت. وی که بمنظور کسب نام و مال از تائین با پای پیاده بقصد تهر
 راه افتاده بود، در اینجا خدمات دولتی را با ماهی سه تومان مواجب شروع کرد و زیرکت
 کاردانی و مردم داری پله های ترقی را بسرعت پیمود و با پرداخت مبالغ هنگفتی در صدر
 وزارت خارجه قرار گرفت. چندی بعد ارفع که خواهان این مقام بود، تعهد کرد هشتاد هزار
 تومان پیشگاه قبله عالم و بیست هزار تومان به عین الدوله تقدیم بدارد و وزارت خارجه
 منسوب گردد. عین الدوله موضوع را بمشیرالدوله پیام فرستاد و اضافه کرد که خود او حاضر
 است از بیست هزار تومان بگذرد، اما هشتاد هزار تومان قبله عالم باید تقدیم شود.
 مشیرالدوله از پولهای ضعیب و ظاهریا سخاوت تمام یکصد هزار تومان به عین الدوله
 پرداخت، اما فرزندان مال اندیش او تذکر دادند که عین الدوله تاکنون چنین شروتسی
 را در نزد ما سراغ نداشت و بعد از این بدون شك هر روز ما را به ... بقیه در صفحه بعد

اما نهضت اینک بدان حد از رشد خود رسیده بود که فریب این بازیها را نخورد . مردم و انجمنهایی که مردم را راه میبردند خواهان تغییر نظام حکومتی بودند . پس از کشمکشهای بسیار سرانجام در دهه دوم مرداد ماه شاه دستخطی صادر کرد و توسط میرزا حسنخان مشیرالملک پسر مشیرالدوله برای متحصنین فرستاد که در آن گفته میشد :

" از آنجا که حضرت باری تعالی جل الشانه سر رشته ترقی ممالک محروسه ایران را بکف کفایت ما سپرده . . . رأی همایون ما بدان تعلق گرفت که . . . "

این دستخط از طرفی تشکیل " مجلس شورای ملی " را " عطیه ای " می شمرد که " شخص همایون " شاه بسا ثقه نیات عالی خود بر عایای خویش اعطا کرده بود و از جانبی مطلب در آن روشن نمیبود و تصریح نمیکرد که این مجلس مرکز اجتماع منتخبین قاطبه اهالی کشور است و نه تنها اهالی تهران ، بنا بر این نتوانست رضایت مردم را جلب کند . دو روز بعد در خانه مشیرالدوله در بیرون شهر جلسه ای مرکب از نمایندگان متحصنین و مشیرالدوله تشکیل شد و نمایندگان حواست مردم را که تشکیل مجلسی منتخب از طرف عموم مردم باشد ، در میان نهادند . اما مشیرالدوله که خود چیزی از عین الدوله کم نداشت ، این بار از کلمه " ملی " عدول کرد و گفت که باید مجلس شورای اسلامی باشد . یکی از نمایندگان بنام سید حسن پروجردی با لحن بازاری ولی قاطع و صریح خود گفت : " ملت خواستار مجلس شورای ملی است ، ما شورای ملی را خواهیم گرفت و بقوه ملت خواهیم گرفت . "

سرانجام مجلس " شورای ملی " پذیرفته شد . روز بعد که دستخط مکمل فرمان اولی صادر گردید ، ابهام اول رفع شده و در آنجا از " منتخبین ملت " و " شرکت عموم اهالی و افراد ملت " سخن رفته و در حقیقت برای نخستین بار در تاریخ این کشور بود که بدینسان نامی از " ملت " بعنوان عنصر تعیین کننده نظام حکومتی در یک فرمان شاهی بمیان آمد . اما در یک مورد مشیرالدوله نظر خود را اعمال کرده و عبارت " مجلس شورای اسلامی " را گنجانیده بود . منتهی چون در فرمان نخست عبارت " مجلس شورای ملی " صراحت داشت ، مردم فرمان دوم را پذیرفتند و بدینسان روز چهاردهم مرداد بعنوان روز اعطای مشروطیت در تاریخ انقلاب باقی ماند و نخستین مرحله

مانده زیر نویس از صفحه قبل . . . بهانه ای خواهد دوشید . پس از مشاوره زیاد راه چاره را در رفتن زیر پای عین الدوله یافتند . چون باد به پرچم مشروطه خواهان وزید ، این عنصر بی رنگ و همه رنگ خود را بمیان مشروطه خواهان افکند و عنوان " رجل صدر مشروطیت " را برای خاندان خود بمیراث گذارد .

- نبرد مردم بسامان خود رسید .
- این پیروزی نسبتاً بسیار آسان و بسیار ارزان را عوامل گوناگونی باعث گردید :
- ۱- ضعف روزافزون دولت فتودالی و ناتوانی آن در ادامه نظام حکومتی موجود .
 - ۲- اختلافات و دو دستگی های شدید بین خود طبقه حاکمه و گرویدن برخی از آنها بسوی مشروطه خواهان با این هدف که بتوانند جا و مقام خود را در صورت تغییر نظام حکومتی نگه دارند ، بخصوص فراماسونرهاى مورد حمایت پرتانیا که سعی داشتند خود را منشأ این تحول بشمار آورند .
 - ۳- فقدان يك نیروی منظم و کارای نظامی که بتواند نهضت را سرکوب کند . بسا انضباط ترین و کاراترین نیروی نظامی بریگاد قزاق بود ولی مظفرالدینشاه آن جرأت را در خود نیافت که این نیرو را بجنگ مردم بفرستد .
 - ۴- کشمکشى که بین دو قدرت مسلط استعماری در ایران جریان داشت و یکی از آنها را وادار کرد که بمنظور کشانیدن رقیب بعرصه سازش برای تقسیم ایران با نهضت بیازی موش و گربه بپردازد . قطع نظر از هدفی که از این کار تعقیب میشد ، انقلابیون در بین این تناقضات راه به پیروزی بردند .
- مهدا این " انقلاب ناقص بود و محصول انقلاب نیز ناقص بدنيا آمد " (۱) در آنزمان برای بورژوازی ناتوان مسأله تصاحب قدرت دولتی که اساسی ترین مسأله هر انقلاب است ، مطرح نبود . دستگاه دولتی موجود همچنان دست نخورده و مسلط باقی ماند و با اینهمه این پیروزی درخشان ترین پیروزی مردم بود در برابر دستگاه فرمانروا .

تیریز در مسیر انقلاب

فرمان مشروطیت صادر گردید ، بدون اینکه کوچکترین تغییر ماهوی در سازمان دولت فتودالی وارد آید و دو سیدی که رهبری انقلاب را در دست داشتند ساده تر از آن بودند که باین اساسی ترین مسأله بپندیشند . آنها با صدور يك فرمان کار را تمام شده فرض میکردند ، در حالیکه دشواریها تازه پس از صدور فرمان آغاز میشد .

در خود تهران علیرغم کارشکنی های نهانی مشیرالدوله ، کار انتخابات سروسورتی گرفت . اما این خلف عینالدوله نه تنها دستور انتخابات ولایات را صادر نکرد ، بلکه تا توانست از اشاعه خبر مربوط به تحولات انقلابی مرکز در شهرستانها جلوگیری کرد و حتی خطوط تلگرافی شهرستانها را زیر نظارت قرار داد . با اینهمه طرفداران نهضت در خود تلگرافخانه خبرها را بدوستان خود در ولایات مخایره میکردند و تلاش

سران دولت نوین را عقیم می‌گذاشتند . با وجود این ، حکام محلی با روش دیسرتین حکومت ، از هر گونه فعالیت برای انتخابات جلو می‌گرفتند و کوشندگانی را باز داشته ، بزیر تازیانه می افکندند . بعنوان مثال در تنکابن یکی از روحانیون بنام شیخ محمد در صدد تشکیل انجمن نظار برآمد ، ولی امیر اسعد فرزند سپهدار دستور توقیف او و همراهان وی را داد و پای شیخ را بفلک بست . چون از طرف نمایندگان حاضر در تهران باین عمل اعتراض شد ، مشیرالدوله صاف و ساده جواب داد که " شیخ محمد هدرزه بود . امیر اسعد تنبیهش کرد . "

بگفته شاد روان کسروی مشروطه گرفته شده بود ، اما خیزش دیگری میبایست تا کارد ر شهرستانها نیز روان گردد و این خیزش در تبریز ، مقرر فرماندهی محمد علیمیرزا ولیهد ، انجام یافت .

در آستانه انقلاب مشروطیت در تبریز چند گروه سیاسی گوناگون فعالیت میکردند که از آن میان دو گروه شایان تذکر است . یکی از آنها در پیرامون سید حسن تقی زاده گرد آمده بود و دیگری گروه علی مسیو را تشکیل میداد .

گروه اخیر با همکاری سوسیال دمکراتهای ایرانی مقیم قفقاز که از آنجا بعد ایایران اعزام شده بودند ، تشکیل گردید . کسروی همه جا از آنها بعنوان افراد ورزیده و جانفشان یاد میکند که تا پایان در همه کارهای انقلابی پیشگام بودند . از آنجا که طی حوادث آینده ، در موارد متعدد باین دو نام برخورد میکنیم ، سزاوار است که آنها را بعنوان نمایندگان دو جریان ، دو خط مشی بکلی متباین ، یکی جازم و قاطع و انقلابی و دیگری متزلزل و سازشکار ، در داخل نهضت معرفی کنیم .

علی مسیو مردی بود که در آنزمان سنین متوسط عمر را میگذرانید . وی منسوب بگروه همت و سازماندهی توانا و در عین حال ساده و صمیمی و بقدر کافی با راه ورسم مبارزه علنی و مخفی و نحوه در آمیختن این دو با هم آشنا بود . با دستیاری حیدر عمو اوغلی ، حاج علی دوا فروش ، صدقیانی ، سید حسن شریفزاده و چند تن دیگر ، سازمانی بنام مرکز غیبی تشکیل دادند .

سازمان دیگری بنام سازمان مجاهدان در زیر سرپرستی مرکز غیبی بوجود آمد که يك مرکز علنی مسلح بود و خیلی زود تبدیل بکتابی برای تربیت کردن نامدارترین فعالین و رهبرانی گردید که از بین آنها ستاره درخشانی بنام ستارخان پدید آمد و بعد ها در رأس قیام مسلح علیه محمد علیمیرزا قرار گرفت . کسروی در جریان حوادث بعدی در رثاء حاج علی دوا فروش که در سال ۱۲۹۰ بدست دشمنان تزاری ببالای دار رفت ، می نویسد :

" ایستادگی تبریز نتیجه دلیرها و جانبازیهای ستارخان و مجاهدان ، و اینها

میوه کوشش بخردانه و غیرتمندانه حاجی علی و یارانش بود . ”

علی مسیو در تمام مدت فعالیت سیاسی خویش يك انقلابی پرشور بود و تا پایان چنین باقی ماند . مبارزی بود مصمم و پیگیر و مؤمن به هدف والای انسانی خود . وی نه تنها همه هستی خویشتن را بر سر مبارزه بخاطر آزادی از دست داد ، بلکه همچنین سه فرزند نو جوان و برومند او بخاطر تأمین آرمانهای انقلابی پدر خود قربانی شدند ، که یکی از آنها بهنگام اعدام فقط ۱۶ سال داشت .

اما تقی زاده . او را از هر سو بنگریم ، میتوان در نقطه مقابل علی مسیو قرار داد . او برجسته ترین نماینده يك جریان سازشکارانه در داخل نهضت انقلابی ایران بشمار است و در سراسر جزر و مد حوادث انقلابی آن دوران ، وی در رأس این جریان قرار داشته است .

آنگاه که قدم بعرضه برد سیاسی گذارد در عقوان جوانی بود . وی از عمری بس طولانی و آمیخته با کامروانی بهره برد و در همه حال شاغل مشاغل عمده بود . از جهاتی میتوان او را از افراد عادی برتر دانست . مردی بود با تدبیر ، با هوش ، موقع شناس ، مؤدب ، نطّاق ، با نیروی بیانی شایان توجه ، اما بسیار فرصت طلب ، متخصص در حسابگری تا بعد يك معامله گر کهنه کار . بعلت شخصیت مرموزی نمیتوان از چگونگی و هنگام ورود وی بچرگه فراماسونری به آسانی پرده برداشت ، اما فراماسون بود و تا پایان عمر يك فراماسون وفادار و در حلقه فراماسونری وابسته به بریتانیا باقی ماند و با تمام هوش و راییت خود در خدمتگزاری سیاست استعمار بریتانیا پیش رفت و بسه پاس خدمات خود ، عنوان استاد مادام العمر لژ فراماسونری را بدست آورد .

وی تمایلات لیبرالی در حد يك فراماسونر وابسته به بورژوازی تجاری ایران داشت . از جهت کلی ، مبارزات او در مسیر عمومی سیاست مستعمراتی بریتانیا در ایران پیش میرفت . برای او مسأله انقلاب ایران بصورت پیروزی جناح انگلیسی طبقه حاکمه ، خاصه وابستگان لژ فراماسونری ، بر جناح رقیب مطرح بود . وی از برکت تلاشی که در نقاب آزاد یخواهی در این زمینه مبذول داشت ، توانست در بستر افتخارات قهرمانان راستین ، همچون علی مسیو و یارانش بخزد و از راه پرده کشیدن بر روی خدمات این انقلابیون حقیقی - کاری که از زمان نگارش کتاب ” انقلاب ایران ” بدست بر او آغاز شد و سپس دستگاههای تبلیغاتی بزرگی در مدت نیم قرن بآن ادامه داد - شهرت ناسزاواری بدست آورد .

بهر حال ، این دو گروه از همان فجر نهضت انقلابی ، هر يك بسبب خود دست به فعالیتهای انقلابی زد . طولی نکشید که در پرتو تلاشهای شبانه روزی علی مسیو و یارانش ، بزرگترین سازمان انقلابی علنی ایران در تبریز بوجود آمد ، که چیزی بود از برخی

جہات شبیہ به شوراهائی که در جریان انقلاب ۱۹۰۵ در سراسر روسیه بوجود آمد
و این کاملاً درست است که بین این دو "قرابت فامیلی" وجود داشت .
محمد علی میرزا ولیعهد که چند ماه پیش بعثت خصوصت با عین الدوله تظاہر به
طرفداری از مشروطه خواہان میکرد ، اینک کہ عین الدوله از کار برکنار شدہ و دیگری
بجای او آمدہ بود ، موجبی برای مدارا با انقلابیون نمیدید و با تمام قوا از انجام
انتخابات جلو میگرفت و خبرچینان خود را بمیان مردم فرستادہ و زمینہ بگیرو بنند
را تدارک می دید .

تقی زادہ ی ہوشیار و گوش بزرگ متوجہ شد کہ اگر بخواہد در تبریز بماند ، یا
باید همچنان بمبارزات خود بسمت یکفرد مشروطہ خواہ ادامہ دہد ، کہ اینک دیگر چنین
کاری مستلزم طرف دعوا شدن با مرد درندہ ای مانند محمد علی میرزا بود و این کار احتمالاً
خطر داشت و خطر را بجان خریدن کار عنصر عاقلی چون تقی زادہ نمیبود ، و یا می
بایست بیکبارہ مبارزہ و سیاست را ببوسد و کنار بگذارد و این نیز با طبیعت بلند پرواز
و جاہ طلب او جور در نمی آمد .

او عاقلانہ راہ دیگری برگزید . بہتر آن دید مبارزہ های داغ را کہ میتوانستند
مورث خطر باشند ، برای دیگران بگذارد و تبریز را ترک کند و پس از چندی سمرقند
تہران در آورد . خود وی ضمن خطا بہاش در باشگاہ مہرگان میگوید : "دومین وکیل
و لایات من بودم کہ از تبریز انتخاب شدہ و در اواسط شوال ۱۳۲۴ وارد مجلس شدم .
من قبل از انقلاب ، بعثت یاس از وضع تبریز ، در ماہ رجب از آنجا بسوی تہران حرکت
کرده بودم ، ولی بعثت طول مسافرت در قفقاز و داغستان در روز سوم رمضان وارد
رشت و در دہم رمضان بتہران رسیدم ." (تکیہ از ما است .)

این انقلابی گریز پای "بعثت یاس از وضع تبریز" ، روی از نبرد برتافت و میدان
مبارزہ ای را کہ اینک حالت جدی بخود گرفتہ بود ، ترک گفت . ولی مبارزہ جانبازانہ
مرکز غیبی و انجمن ملی تبریز همچنان ادامہ داشت . کار بر محمد علی میرزا تنگ شد .
وی در صدد برآمد نہضت را با نیروی سرنیزہ در ہم بشکند . ولی بناگہان مواجہ
با پدیده ای گردید کہ چند ماہ پیش در تہران رخ دادہ و یکی از موجبات بزاندور
آمدن شاہ و عین الدولہ را فراہم ساختہ بود . در اینجا نیز عدہ ای چند صد نفری از
سریازانی کہ ولیعهد تمام امید خود را بانہا بستہ بود ، از اجرای دستور تیراندازی
بروی ملیون سریاز زدہ ، بانان پیوستند . محمد علی میرزا ہراسان و درماندہ بناگزید در
اوائل مہرماہ فرمان انتخابات را صادر کرد و کار بپایان رسید .

در بحبوحہ این کشمکشها بود کہ حادثہ بست نشینی در کنسولگری انگلیس کہ
تقی زادہ از آن بعنوان "مدرسہ قنصلخانہ" یاد کرد ، پیش آمد و سید ہاشم دوچی

عده ای از مردم را برای تحصن بآنجا کشانید و بدین وسیله زمینه کارهای آینده خود را تدارک دید. پس از گذشت بیش از شصت سال، تقی زاده چشم بروی تمام زمینه های اصیل جنبش انقلابی بست، اقدامات و فداکاریهای مرکز غیبی و فعالین آنرا قلم بطلان کشید و یکهفته بست نشینی را بعنوان "مدرسه قنسولخانه" بجای همه آنها قرارداد.

در مقابل ببینیم کسروی که آنچنان مورد خشم کین توزانه تقی زاده بود (بخطابه تقی زاده در باشگاه مهرگان رجوع شود) در این زمینه چه مینویسد:

"در تبریز مرکز غیبی به نگهبانی برخاسته آنرا (سپهت را) هشیارانه راه می برد. ابزار جنگ بدست مردم پراکنده دادن مایه هرگونه بیم تواند بود. برای جلو گیری سردستانان و هشیار میباید که از آشوب و خونریزی جلوگیری کرد و کار را به انجام رسانند. آن کانون این شایندگی را از خود نشان داد. این کانون به پدید آوردن يك دسته جنگجویانی بنام مجاهد میکوشید و راستی را يك سپاهی از توده می آراست." (۱)

۱- تاریخ مشروطه ایران، صفحه ۲۳۷

توضیح: تقی زاده ضمن خطابه خود در چند مورد شدیداً به کسروی میتازد و کتاب اورا بی ارزشترین کتابهایی میشمارد که درباره تاریخ مشروطیت ایران نوشته شده است. گناه کسروی آن بود که نیمرخ از تقی زاده واقعی در کتاب خود ترسیم کرد، و جالب است که عمده ترین موارد اعتراض تقی زاده درست مربوط به قوی ترین جنبه های کتاب مزبور است که وی آنها را "سیاست بافی" نام میگذازد و نگارنده در جریان بررسی خود به برخی از آنها خواهم پرداخت.

من انتقادات معینی را بر کسروی وارد میدانم و در واقع برای او شخصیت دوگانه ای قائم. او در دو اثر خود "تاریخ مشروطه ایران" و "تاریخ هیجده ساله آذربایجان" دچار سهل انگاریها و لغزشهایی شده است. در کتاب نخست علیرغم این لغزشها بسیاری از آراء وی بسی هوشمندانه و انقلابی و واقع بینانه است. در کتاب دوم این واقع بینی و روحیه انقلابی روی بضعف می رود و در حساس ترین لحظه گوئی طوفانی بر این فروغ هوشمندی انقلابی میوزد و آنرا خاموش میکند، ولی پس از شهریور ۱۳۲۰ و بسر چیده شدن استبداد رضاشاهی، بار دیگر این فروغ انقلابی در او نیرو میگیرد و با بسر داشتهای مترقی نوینی بمیدان می آید. اینکه آیا داوریهای نادرست او صرفاً معلول برخورد ذهنی وی بمسائل است یا يك انگیزه نیرومند ناشناخت علیرغم خود او وی را به این لغزشها میکشاند، فعلاً روشن نیست. از سوی دیگر جریان ترور وی، طرفداری.

پس از انجام امر انتخابات، محمد علی میرزا که از انجمن ملی هراسی مرگبار داشت،
خواستار تعطیل آن شد و استدلال وی آن بود که انجمن بمنظور نظارت در امور
انتخابات بوجود آمده و اینک که انتخابات انجام گرفته، علت وجودی انجمن از بین
رفته است و وجودش از آن پس مخلّ آرامش خواهد بود و باید تعطیل شود. عده ای
از اعضاء هیأت مدیره انجمن در صدد تعطیل کردن آن برآمدند، ولی مرکز غیبی که
با چشم باز جریانها را زیر نظر داشت، پیامی در رشت به هیأت مدیره فرستاد و آنها
نیز بکار خود ادامه دادند. این پایداری در برابر ولیعهد، بر حیثیت و اعتبار انجمن
افزود و این سازمان مبدل بیک مرکز مقتدر انقلابی شد در برابر ولیعهد. در حقیقت
اینک دیگر در تبریز قدرت دو گانه ای بوجود آمده بود. تمام تلاشهای محمد علی میرزا
برای برهم زدن انجمن عقیم ماند. انجمن نه تنها تن بانحلال نداد، بلکه در صدد
توسعه دادن و استوار ساختن سازمان مجاهدان برآمد. تنها زمان و جریان حوادث
آینده بود که نشان داد این دوران دیشی انقلابی چگونه در یأس آمیزترین لحظه ها
انقلاب را از زوال نجات داد و در مسیر نوی افکند.

۷- مجلس شورا برپا میشود.

علیرغم تمام کارشکنی ها، انتخابات ولایات انجام و مجلس شورای ملی تشکیل شد.
این مجلس بزرگترین مسوولیت تاریخی را بعهده داشت. میبایست وظایف يك مجلس
مؤسسان را انجام بدهد، میبایست در بجنوبحه مخالفتها و کارشکنیهای آشکار و نهان
در ریاریان در مرحله نخست موجودیت خود را بر آنها بقبولاند، به تدوین قانون اساسی
بپردازد. بدین منظور کمیسیون مختلطی مرکب از چند تن در ریاری از قبیل مخبر السلطنه،
محتشم السلطنه، میرزا حسنخان مشیرالملک و برخی از اعضاء مجلس از جمله صنیع الدوله
رئیس مجلس مأور شد که را بسامان برساند. يك قانون اساسی که میبایست بدست اینگونه
عناصر که هنوز تحت تأثیر سنتهای کهن در ریاری قرار داشتند و با تمام وجود خود بدریار
سلطنتی وابسته بودند، تدوین شود، هرگز نمیتوانست يك قانون انقلابی و کامل باشد.

مانده زیر نویس از صفحه قبل ... عجیب دوتن از عاملین سرشناس بریتانیا، یعنی هژیر
وزیر دربار وقت و سید محمد بهبهانی از قاتل او، هیچیک از اینها اتفاقی و ساده بنظر
نمیرسد و پژوهنده راد برابر معنائی قرار میدهد که حل آن جز با ارائه مدارک معتبردشوا
است. با احتمال قوی میتوان گفت که اختلاف شدید تقی زاده با کسروی که او را اینچنین از
جاده انصاف و عقل سلیم در مورد کسروی دور کرده است، ارتباطی با همین جنبه مهم
حیات کسروی دارد و بنا بر این سرکلاف آنرا باید در لژ فراماسونری جست. اگر این حدس
درست باشد، بیگمان دست قاتلین کسروی با خواست و طبق نقشه فراماسونری که ...

بدست آنها قانونی بی رنگ و بی رفق و با محتوی بسیار سازشکارانه تدوین گردید که در مورد بسیاری مسائل عمده ساکت بود. با وجود این، تدوین همان قانون اساسی ناقص، بلندترین قدمی بود که ایران پس از قرنهای سکوت و رحوت بسوی جلو برداشت. مبنائی بود برای تکامل آینده. برخی آزادپه‌های اجتماعی، آزادی قلم و بیان واجتماعی در آن تاحدی تضمین شده بود. نکات پیشرفته و مرقی در آن وجود داشت.

همینکه طرح قانون اساسی با موافقت درباریان و هیأت‌نماینگی مجلس آماده گردید، آنرا برای تصویب نهائی بمجلس بردند تا پس از تصویب مجلس بصفحه شاه برسد. کسروی در این باره مینویسد:

"چنانکه گفتیم، نظامنامه یا قانون اساسی نوشته شد و برای دستینه شاه به دربار فرستاده گردیده بود و درباریان چون همیشه بجلوگیری از کار مشروطه مسی کوشیدند و آنرا نگه داشته باز نمیگردانیدند. سپس چون فشار مجلس را دیدند، دربار برخی از بندهای آن گفتگو پیش آوردند. از جمله دربار مجلس سنا بگفتگو برخاستند و خواست درباریان آن بود که مجلس سنا را چنان گردانند که دارالشورا زیر دست او باشد و ارجح بیشتر را آن مجلس دارد. نمایندگان خواست آنها را دریافتند، پاسخهایی می دادند." (۱)

این قسمت از نوشته کسروی دقیق و کامل نیست. طرح قانون اساسی پیش از اینکه برای امضاء شاه بد دربار فرستاده شود، میبایست بتصویب مجلس برسد. بعلاوه، جریان مخالفت با اصل مربوط به مجلس سنا صورتی داشته است جز آنکه کسروی مینویسد. این جریان را در نامه اسپرینگ رایس به ادوارد گری منعکس می بینیم. وی مینویسد:

"شاید بی مناسبت باشد که شرح واقعه و خصوصیات و کیفیت آخرین مرحله اعطای قانون اساسی و مشروطیت ایران را اینطور که یکی از کارگردانان اصلی واقعه بنا بتقاضای اینجانب برایم تعریف کرد، برای ضبط سابقه در اینجا شرح دهم. وی اظهار داشت: در پایان جلسه که طی آن با هیأت‌نماینگی مجلس توافق بدست آوردیم، چنین پنداشتیم که تمام اشکالات مرتفع و کار تمام است. لیکن وقتی همسراهیأت‌نماینگی مجلس به مجلس شورا باز گشتیم و تصمیم متخذه در باره قانون مربوط به مجلس سنا را اعلام کردیم، نخست سکوت برقرار شد و آنگاه یکی از میان جمعیت تماشاچیان فریاد زد "بمجلس خیانت شده است." و مجلس بشدت متشنج گردید که بجمعیت خارج از مجلس نیز سرایت کرد و بزودی واضح شد که مردم پیشنهاد ما مانده از زیر نویس صفحه قبل... از عوامل معین استفاده کرده، علیها و بکار افتاده است.

را نخواهند پذیرفت. بین ما و نمایندگان مجلس جر و بحث آغاز شد و گمان کسر دیم که این شکاف بین ما خیلی بزرگتر از آنست که باین آسانی رفع شود. لیکن عده‌ای از مجتهدین و علما گفتند از اختلاف و کلنجار رفتن ما تنها دشمنان آزادی استفاده خواهند کرد و از اینرو ما موافقت کردیم پیشنهاد ما را تغییر دهیم. (۱)

(تکیه روی عبارات از نگارنده است.)

چنانکه مشاهده میگردد، نهضت اینک گام در مرحله‌ای از رشد خود گذارده است که از حوزه نظارت فراماسونری خارج است. "رهبران ناشناس" هسته‌های اولیه سازمانهای استوار توده‌ای را در قالب انجمن‌ها بوجود آورده‌اند. مردم در مکتب این رهبران راستین با بسیاری از اصول انقلابی آشنا شده‌اند و آنها هستند که شروع کرده‌اند مجلس و نمایندگان را گام بگام با خود پیش برانند و آنها هستند که در محافل با اصل مربوط بمجلس سنادر شکل نخستین آن پیشگام میشوند و بافته‌های هیأت نمایندگان مجلس را پنبه میکنند.

چگونگی کار روشن است. کمیسیون تدوین قانون اساسی که عموماً از درباریان تشکیل شده بود، در طرح نخستین در زمینه تشکیل مجلس سنا اصلی تدوین کرده و بتصویب هیأت نمایندگی مجلس نیز رسانیده بود که در صورت نخستین خود از آنچه که بعداً مورد تصویب قرار گرفت، ارتجاعی تر و تحمل ناپذیر تر بود. هنگام عرضه کردن آن به مجلس، نمایندگان آنرا با سکوت تلقی کردند، ولی صدای اعتراض از بین مردم حاضر در مجلس بلند شد. در آن زمان مردم و نمایندگان انجمنها و دیگر سازمانهای توده‌ای در جلسات مجلس حضور مییافتند، در باره مسائل گوناگونی که مطرح میشد نظر میدادند و مخالفت و موافقت آنها در تعیین سرنوشت نهائی تصمیمات مجلس تأثیر بسزائی داشت. آنها بودند که در درجه اول احساس خطر کرده و تنحیص دادند که "بمجلس خیانت شده است." این نخستین ضررتی بود که از جانب این سازمانهای توده‌ای که مسائل را نسبتاً بد رستی درك میکردند، بر اساس هد فهای محمد علی میرزا وارد گردید و نگذاشت این سنگربان صورتی که در طرح نخستین داشت، بتصرف شاه درآید. پایه خصومت آستی ناپذیر شاه و جناح ارتجاعی با این سازمانها از همان هنگام پی ریزی شد و فاصله بین این سازمانها و گروه سازشکار ماسونرها گشاده تر گردید.

در اینجا يك نکته مبهم مانده است. کداميك از "کارگردانان اصلی" با سفارت بریتانیا سرو سری آنچنان نزدیک داشت که شخصاً مذاکرات را به سفیر انگلیس

گزارش دهد؟ در نامه سفیر این نکته مبهم مانده است، ولی نوشته کسروی ما را در شناختن این گزارش دهنده کمک میکند. وی مینویسد:

”محمد علی میرزا، حاجی محتشم السلطنه و مشیرالملک را (هر دو عضو کمیسیون تدوین قانون اساسی بودند) از سوی خود بمجلس فرستاد که بیایند و درباره برخی از بندها گفتگو کنند. ایشان نیز بیشتر در زمینه مجلس سنا گفتگو کردند و هر چه بود، آن را بپایان رساندند.“ (۱)

بنابراین گزارش دهنده به سفارت را باید بین این دو تن جستجو کرد. با احتمال قریب بیقین مشیرالملک، مشیرالدوله بعدی.

قانون اساسی بدین نحو تدوین شد و از تصویب مجلس گذشت و سپس برای توشیح شاه فرستاده شد. و بار دیگر در ایران بکارشکنی پرداخته و از توشیح آن جلوگیری کردند. انعکاس خیر خودداری شاه از امضای قانون اساسی، بار دیگر مردم را با شدت بیشتری از پیش بجوش و خروش واداشت. روشن بود که لجاجت بیشتر اساس سلطنت را دچار خطر میکند. شاه تسلیم شد و قانون اساسی را امضا کرد و چندان طولی نکشید که بدین زندگی گفت و جای به محمد علی میرزا سپرد.

مجلس میبایست در هر گام با خیل دشواریهای رنگارنگ دست و پنجه نرم کند. سازمان حکومتی اینک خلاصه میشد در وجود شاهمی جوان، تیره درون و فاسد، مخالف راه و رسم نوین، بایک گروه سلطنت طلب سنتی و خیره رأی، اطرافیان مرتجع و کهنه پرست. هیچیک از طبقات قوی پنجه دیرین بعنوان ”طبقه“ از پای در نیامده و موضعی را از دست نداده بودند. در ارکان سیادت آنها بعنوان طبقات حاکم قناری رخ نداده و در نظام فئودالی تغییری حاصل نشده بود.

مجلس نوین و وظائف سنگینی بعهده داشت که اهم آنها عبارت بود از استقرار نظارت بر قوه مجریه — یادگاردوران خاقان مغفوری. تحمیل اصل مسئولیت وزیران در برابر مجلس و محدود کردن قدرت سلطنت بسود حاکمیت خلقی. اما در هر قدم با خیل دشواریهای رنگارنگ سروکار داشت. نمونه مشخصی از اشکال تراشیمهای دولتیان را ذکر کنیم: برای سرو صورت دادن بوضع آشفته بازرگانی و مالی، میبایست در کارهای مربوط به گمرکات و مالیه و خزانه دولتی که در قبضه مسیونوز بلژیکی بود، رسیدگی شود و دست وی از کارها کوتاه گردد. در مجلس برخی از نمایندگان بشدت او را مورد انتقاد قرار دادند و از او بعثابه یک عامل خرابکاری یاد کرده، از دولت توضیحاتی خواستند کسروی مینویسد:

" وزیر مالیه ناصرالملک که پس از چند بار درخواست سعدالدوله روز ۲۶ دی ماه بمجلس آمد ، میرزا ابوالحسن خان نماینده ی فارس از او پرسید "عایدات گمرک چقدر است ؟" ناصرالملک پاسخ داد " گمرک وزیر علیهمده دارد . باید این مطلب از او سؤال شود . چیزی که هست ، ما میتوانیم آنچه بما صورت داده اند بگوئیم ."

میرزا ابوالحسن گفت " چرا باید گمرک وزیر مخصوص داشته باشد و در تحت اداره وزیر مالیه نباشد ؟ ابد ملت اطمینان باین مطلب ندارد . " ناصرالملک پاسخی نداد .

گفت " مطلبی که راجع بمن باشد در جوابش حاضرم . " هرچه سعدالدوله و دیگران در این باره پرسیدند از گردن خود انداخت و پاسخ نداد .

چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس که شحصا در جلسات مجلس حاضر میشد و جریان را گزارش میداد ، در باره ی گفتگوی بین سعدالدوله و ناصرالملک اضافه میکند :

" سعدالدوله گفت " پس بگفته ی خود شما وزیر مالیه نیستید ، بلکه یک حسابدار میباشید . " وزیر مالیه نتیجتا گفته ی او را تصدیق کرد . سپس از وزیر مالیه خواسته شد تا برنامه ی اصلاحی برای وزارتخانه خود تنظیم کند ، اما وی از این کار امتناع نمود .

سپس موضوع گمرکات که در دست بلژیکها اداره میشد بار دیگر مطرح گردید و اصرار شد تا در مسئولیت وزیر مالیه قرار بگیرد . وزیر مالیه اظهار داشت " آنها (نمایندگان) سعی میکنند که از سیستم معمولی در اروپا تقلید نمایند . لیکن آنها باید در خاطر داشته باشند که اوضاع ایران با اروپا تفاوت فاحش دارد . " (۱)

میبینیم وزیر مالیه کشور ما با چه سماجتی میکوشد از قبول هر مسئولیت مشخصی سر باز زند . با بیانات پاد رهوا و آسمان ریسمان ، سر مجلس را بطاق بگوید و همه چیز را از آن مخفی بدارد تا بدان حد که بدون شرم و خجالت تصدیق میکرد که در قبال مسیو نوز وظائف وی بسمت وزیر دارائی از حدود یک حسابدار تجاوز نمیکند . اما همین وزیر دارائی سر قدم ساخته محرمانه ترین اطلاعات خود را در این زمینه داو طلبانه در اختیار سفیر بریتانیا قرار میداد .

اسپرینگ رییس در نامه ۲۵ مارس خود بعنوان وزارت متبوعه خویش مینویسد :

" وزیر دارائی بطور محرمانه بمن اطلاع میدهد که مسیو نوز در مورد مخارج اداره گمرکات اختیار نامحدود یا باصطلاح چک امضا شده سفید داشته و دولت ایران ابداد رفتار او هیچ نوع کنترل یا نظارت نداشته است . مسیو نوز در مقابل صدراعظم خود را مسؤل میدانست و بسرو صدراعظم این موقعیت و مقام مافوقی خود را ظاهرا بدین منظور بکار میبرد است که سهم خود را از این غنیمت و تاراج مطالبه نماید . " (۲)

سر پیچی ناصرالملک از بعهدہ گرفتن عادی ترین مسؤلیتہا و انجام ابتدائی ترین وظائف خود بحثی در بارہ حدود مسؤلیت وزیران در مجلس برانگیخت. مجلس ضمن نامہ ای از دولت خواست تا در آنجا حضور یابد و وزیران را رسماً معرفی کند و حدود مسؤلیت ہر یک را توضیح دہد، ولی دولت پیوستہ از حضور در مجلس با میکرد. از طرف دیگر در روزہای آخر سلطنت مظفرالدینشاہ از مجلس خواستہ شد کہ برای گرفتن وام اختیاراتی بدولت دادہ شود. چنانکہ دیدیم یکی از عمدہ ترین انگیزہہای نہضت، مبارزہ علیہ گرفتن وام از خارج و دادن ہرگونہ امتیاز بہ بیگانگان بود. مجلس شدیدا با تقاضای دولت مخالفت کرد. از همان روز موضوع تشکیل بانک ملی با سرمایہ داران ایرانی مطرح شد کہ با مخالفت جدی عاملین دو قدرت امپریالیستی و کارشکنی ہای مستقیم و غیر مستقیم دولت و دربار مواجه شد و سرانجام بجائی نرسید. در این زمان بار دیگر دولت برای گرفتن وام بتلاش برخاست. مشیرالدولہ نامہ ای بہ حاج محتشم السلطنہ نوشت کہ دولت بمبلغی احتیاج دارد کہ باید آنرا از محل گرفتن وام از خارج تأمین کند. شما بمجلس بروید و موافقت مجلس را کسب کنید. این نحوہ عمل موہن رئیس نخستین دولت مشروطہ کہ بمجلس بمثل یک شورای دولتی و یک ماشین رأی گیری مینگریست بر مجلس بس کران آمد. بین مجلس و حاج محتشم السلطنہ مشاجرہ شدیدی در گرفت.

مجلس سرانجام ازدولت طلب کرد تا صورت درآمد ہزینہ سہ سالہ اخیر را بہ مجلس تسلیم کند تا مجلس بتواند با آگاہی از چگونگی کار تصمیم بگیرد. واگردولت بواقعی نیازمند پول است، آنرا از منابع داخلی تأمین کند. اما نہ شاہ و نہ مشیرالدولہ وزیران او هیچیک با فرستادن چنین صورت حسابی بمجلس راضی نبودند. درعین حال لازمہ فرستادن صورت حساب و بودجہ سہ سالہ بمجلس، معرفی ہیأت وزیران بود کہ تمامی دستگاہ دولتی شدیدا با آن مخالفت میورزیدند. مشیرالدولہ کہ نظام مشروطیت را در وجود شخص خود خلاصہ شدہ می پنداشت، حاضر نبود چنین امتیازی بمجلس بدهد. چون مجلس کار را تنگ گرفت، مشیرالدولہ بدون اینکه بمجلس برود، نامہ ای بدانجا نوشت. ضمن نامہ وزیران را نام برده و در پایان نامہ چنین نوشت:

۲- استقرار مشروطیت، صفحہ ۱۲۵۸. خوانندگان اینک بتدریج با چہرہ واقعی آنها کہ "برای عتبہ بوسی و خبرچینی بسفارت انگلیس روی میاورند" (انجمنہای سری، صفحہ ۷۸) آشنا میشوند و درمییابند کہ موثرترین این عتبہ بوسہا را وزیران، نخست وزیران و صاحبان مقامات رسمی و فراماسونرہائی کہ دیروز بر سر اشغال مقام صدارت با اتابک و یاعین الدولہ ستیزہ میکردند و نویسندہ "انجمنہای سری" باآشفته فکری از آنها بعنوان "آزاد یخواہان معتدل" یاد میکند و افسوس میخورد کہ چرا زمام کار از دست آنها بدرفت، تشکیل میدادہ اند.

• آنها (وزیران) مسئول ذات اقدس همایونی هستند و هر وقت وجود آنها

لازم باشد، خودشان یا معاونین ایشان حاضر خواهند شد. •
استنکاف مشیرالدوله از حضور در مجلس و این تأکید در مسئول بودن وزیران
در برابر شاه، مجلس را متوجه ساخت که دشواری کار آن تازه آغاز میشود زیرا انقلاب
مشروطیت در سلب قدرت مطلقه شاه و در مسئول بودن وزیران در برابر مجلس خلاصه
شده بود که اینک دولت و دربار میخواستند این صلاحیت را از مجلس سلب کنند. مجلس
زبان با اعتراض گشود و محتشم السلطنه در حالیکه میکوشید با اعتراضات مجلس جوابهائی
با رویه قانونی بدهد، بدین غرض متعذر میشد که در قانون اساسی مسئول بودن وزیران
در برابر مجلس پیش بینی نشده است. اینک دیگر روشن بود که مجلس برای گرفتن
اختیاری که آنرا جزء صلاحیت ذاتی خود میدانست، نبردی سهمگین در پیش دارد. •
بویژه که بتدریج کارشکنی های شاه و هیأت دولت از پرده بیرون می افتاد و تمام پیرامون
مجلس را شبکه گسترده ای از توطئه و تحریک فرا گرفته بود و از همان زمان بیم فلج
شدن مجلس در برابر قدرت مطلقه شاه میرفت. • و مجلس کار را بر خود بس تنگ و دشوار
میدید. •

در چنین گیروداری بود که از انجمن ملی تبریز تلگرافی واصل گردید که مؤکداً
طلب میکرد شاه تازه باید صریحاً اعلام کند که اصول مشروطیت را می پذیرد - تعداد
اعضای کابینه باید معلوم و مشخص باشد و هیچ غیر ایرانی در هیأت دولت بعنوان وزیر
شرکت نکند، وزیران باید در برابر مجلس مسئول باشند. • در تمام ایالات و ولایات رسماً
انجمنهای ایالتی و ولایتی تشکیل شود و نوز و پریم از کار برکنار گردند. •
این تلگراف بمجلس دل داد. • آنها که خود را از پشتیبانی تبریز برخوردار می
دیدند، موضع خویش را بر استوار یافتند. • در برابر فشار افکار عمومی و ایستادگی
مجلس، دربار و دولتیان عقب نشسته و سست شدند. • مشیرالدوله ناگزیر شد که با
حضور عده ای از نمایندگان برای رسیدگی بحواستهای انجمن ملی تبریز، که اینک
در سراسر ایران پاد آوازی یافته و مرکز ثقل نیروی انقلابی شمرده میشد، جلسه ای
تشکیل دهد. • چون گفتگو از محدود بودن وزیران بعیان آمد، وی چنین پاسخ داد:
" دولت میخواهد هزار وزیر داشته باشد. • شما با وزرائی که دولت معرفی
میکند طرف هستید. • چکار دارید که دولت فلانقدر وزیر دارد. •"

در جواب وی گفته شد :

" در دولت مشروطه باید وزرا مسئول باشند. • مگر ما دولت مشروطه نیستیم؟ "

مشیرالدوله صاف و صریح جواب داد :

" خیر. • ما دولت مشروطه نیستیم. • دولت بشما مشروطه نداده. • مجلسی که

دارید، جهت وضع قوانین است .”

این بیان پرخاش جویانه نخستین صدراعظم دوران مشروطیت، تشنجی در جلسه ایجاد کرد . سرانجام مستشاران دوله گفت :

” حالا که دولت تکول میکند و میخواهد ملت را فریب بدهد، تکلیف ما غیر از اصلاح دادن بملت خودمان که در تلگرافخانه جمع و منتظر هستند نیست . مرخص بفرمائید برویم آنها را از انتظار برهانیم .” (۱)

مشیرالدوله متوجه شد که با همه دورانیشی و محافظه کاری قافیه را باخته و خطائی بزرگ مرتکب شده است . میدانست اگر نمایندگان با حالت تعرض جلسه را ترک کنند، تشنجی سخت سراسر کشور را فرا خواهد گرفت . بهرزیان بود حاضرین را راضی کرد که بمانند و بگفتگو ادامه دهند . نمایندگان نشستند، اما گفتگوهای بعدی هم بهیچ نتیجه مثبتی نرسید جز اینکه نمایندگان دریافتند صدراعظم تنها لحن خود را تغییر داده و قصد او طفره رفتن و مسائل را مجمل گذاشتن و از قبول خواسته‌ها سرباز زدن است . جلسه بدون اخذ نتیجه پایان یافت .

۸- انجمن‌ها و متمم قانون اساسی

کنش دامنه گسترده ای یافت . در تهران و شهرستانها بار دیگر اجتماع و تظاهرات سرگرفته شد و انجمنها و در رأس آنها انجمن ملی تبریز در این گیرودار اساسی ترین نقش را بازی کردند . (با انجمنهای ایالتی و ولایتی اشتباه نشود) . در اسناد رسمی وزارت خارجه بریتانیا، در موارد متعددی بمناسبات مختلف از این انجمنها سخن به میان آمده است و همه جا صحبت برسر تسلط و نفوذ روز افزون آنها است و تصریح میشود که تمام نازش جناح مرفقی مجلس باین انجمنها است که نقطه اتکاء و اجتماعی و توده ای مجلس را تشکیل میدهند . در گزارش شماره شش سفارت بریتانیا در تهران بوزارت خارجه آن دولت چنین میخوانیم :

” اخیرا انجمنهای مخفی خیلی زیادی مطابق بدل روسیه تشکیل شده است . برنامه بعضی از این انجمنها آنست که در صورت وقوع کودتائی از ادامه کار کلیسه د وایر جلوگیری کنند .” (۲)

کارتویک سفیر روسیه تزاری در ایران بوزارت متبوع خود درباره انجمنها، چنین مینگارد :

” از گزارش قبلی اینجانب بوزارت خارجه امپراطوری بخوبی مشهود است که

۱- کسروی، تاریخ مشروطیت، ص ۲۱۷-۲۱۸

۲- استقرار مشروطیت، صفحه ۲۵۲

انجمن هادارای چه قدرت بزرگی شده اند . در این اواخر آنها به‌آمورین دولست مانند عمال خود امر و نهی میکنند . از طرف خود دستورهای کلی میدهند . در امور داخلی هراداره ای دخالت مینمایند . " (۱)

سراسپربنگه رایش ضمن نامه خود به سراد واردگری مینویسد :
" در هر يك از استانها انجمنهای مستقلی وجود دارد که هرکاری را بخواهند بمیل خود انجام میدهند . انجمنهای مزبور نوعی از مدرسه برای تعلیم استقلال ملی است . " (۲)

همین وزیر مختار در گزارش دیگر توضیح بیشتری میدهد :
" در هر يك از استانها انجمنهای محلی مستقل وجود دارد که بدون مشورت با حاکم یا مجلس شورا در تهران اقدامات خود را بمیل خود انجام میدهند . حکامی را که مورد حمایت مردم نبودند ، یکی پس از دیگری برکنار نموده و مجلس تهران هم خود را قادر به مقاومت در مقابل این اقدامات نمیبیند . "
" یکی از صور هیجان کنونی بوجود آمدن انجمنهای سری است . دستجات فدائی در باکو و شمال ایران هستند که افراد آن سوگند یاد کرده اند که جان خود را در راه وطن خود و از بین بردن دشمنان آن فدا خواهند کرد . " (۳)
این انجمنها در بسیاری نقاط نقش درخشانی ایفا کرده و بحوشر بخشی در اداره امور عمومی شرکت میجستند . حتی در مواردی اجرای وظائف سازمانهای دولتی را اساساً نظارت میکردند . کدخداهای منشانه بحل و فصل امور حقوقی میپرداختند . مهملای مواد خوراکی را تنظیم و تثبیت میکردند و انبار گندم محتکرین را متصرف میشدند و این گندمها را ببهای مناسب بین نانوائیها تقسیم میکردند و آنچه را دریافت میداشتند بصاحبان گندم میپرداختند . در بین آنها چنانکه اشاره شد ، انجمن ملی تبریز از نمه انقلابی تر و مجهز تر و مسلط تر بود . در حقیقت خود منبع قدرتی در برابر قدرت دولتی شمرده می شد .

چون بار دیگر کشمکش بین دولت و دربار از طرفی و مجلس از طرف دیگر درگیر شد ، گروه مرکز غیبی برهبری علی مسیو برای اعتلای شور انقلابی توده های مردم اقدامات وسیعی بعمل آورد و با اطلاعی که از جریان برخورد دولت و مجلس بردست آورده بود ، بدین نتیجه رسید که قانون اساسی برای برآوردن مقاصد انقلابی نارسا میباشد و از

۱- به نقل از انجمن های سری ، تألیف اسمعیل رائین ، صفحه ۱۵۳

۲- استقرار مشروطیت ، صفحه ۲۲۹

۳- استقرار مشروطیت ، صفحه ۳۴۰-۳۴۱

- ۱۱۲ - اینجا فکرتدوین متممی برای قانون اساسی بمیان آمد و خیلی زود نضج گرفت . نتیجه آن شد که انجمن این موضوع را با مجلس شورا در تهران در میان نهاد و بدین نحو متمم قانون اساسی تدوین گردید و بعد از شورهای مکرر از طرف مجلس تصویب و برای امضاء شاه فرستاده شد .

۹- امین السلطان بر مسند صدارت

محمد علی میرزا که خود را بتنهائی در مقابله با گسترش نهضت انقلابی ناتوان می دید ، بفکر استفاده از امین السلطان افتاد . مشیرالدوله را معزول کرد و با امین السلطان اطناع داد که کرسی خالی صدارت در انتظار او است .
اتابك قبلا برای هموار کردن راه بازگشت خود بایران مقدامتی فراهم ساخته بود . از ناحیه دولت تزاری ، برخلاف ادعاهای مبتذل خود وی ، مانعی برای تصدی مقام صدارت در راه او وجود نداشت . آنچه ضرورت قصعی داشت ، جلب موافقت بریتانیا بود .

طبق گزارش چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس در ایران ، وی در ماه ژوئن به انگلستان رفت و روز ۱۶ آن ماه با لرد لاندون وزیر خارجه بریتانیا ملاقات کرد و در این ملاقات "کوشید تا خود را از داشتن احساسات ضد انگلیسی که باو نسبت داده میشد ، تبرئه کند ." (۱)

بعد ها به هنگام توقف در توکیو بدیدار سر باسی ماکدونالد وزیر مختار بریتانیا در ژاپن و کریسگم وزیر مختار پیشین آمریکا در تهران که به توکیو منتقل شده بود رفت تا آنها را بین خود و وزارت خارجه بریتانیا شفیع قرار دهد . چرچیل مینویسد :
" امین السلطان در پایان گفته است که . . . اینک باین نتیجه رسیده است که دوستی با انگلستان تنها راه حفظ استقلال کشورش در آینده میباشد . و ضمناً میپرسد که آیا انگلستان دوست او میباشد یا خیر . و میگوید هرگاه بالاخره بایران باز گردد ، از سیاست انگلیسی پیروی خواهد کرد ." (۲) (تکیه بر روی عبارات از نگارنده است .)

پس از دعوت نامه شاه ، وی از راه وین بایران بازگشت و در وین بمنظور محکم کردن کار خود بملاقات وزیر مختار بریتانیا و روسیه شتافت تا بآنها تضمینات لازم را بدهد و تعهدات لازم را بعهده بگیرد . چگونگی این تعهدات و تضمینات در گزارش کاچمن سفیر بریتانیا در وین و گزارش وزیر مختار روس بسفارت متبوعه اش منعکس است . کاچمن در نامه خود به سراد وارد گری مینویسد :

۱- استقرار مشروطیت ، صفحه ۲۵۶

۲- استقرار مشروطیت ، صفحه ۲۶۶ - ۲۶۷

"... نظریات او (امین السلطان) اینست که سیستم حکومتی پیشین بد بود و سیستم جدید هم با شتابزدگی خیلی زیاد برقرار شده است و از این رو نواقص بسیار دارد. حقیقت اینست که مجلس شورای ملی فرصت کافی نیافته تا حدود وظایف خود را تشخیص دهد و چنین مینداند که مجلس حق دارد قدرت بی منازعی را در کشور اعم از اناری یا قانونگزاری درید خود بگیرد. میگفت ریشه کن ساختن این فکرها غلط از وظایف نخستین صدراعظم جدید است."

"... ایشان یواش یواش سخن را باین موضوع کشانید که اگر ایشان پست صدارت را بپذیرند، آیا دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهد بود و امی با و پرداخت کند تا بتواند سرفرصت مناسبی در ایران بقرار سازد؟"

"... گفتم با توجه بآنچه شما درباره عدم توانائی دولت انگلیس بدان و ام بدون همکاری دولت روسیه اظهار داشتید معتقدم همین امر درباره ی دولت روسیه هم صدق میکند و باید از هر دو دولت تواما درخواست وام گردد." (تکیه هسا از نگارنده است.)

موضوع گفتگوی وی با وزیر مختار تزاری در اثریش در نامه سرا + نیکلس سفیر بریتانیا در پتروگراد خطاب به سراد وارد گری وزیر خارجه آن دولت منعکس است. وی مینویسد:

"مسئو ایزولسکی امروز بمن خبر داد که گزارشی از کاردار سفارت روس در روین دریافت داشته حاکی از اینکه اتابک درباره ی برگشتن بایران مذاکرات مفصلی با او سر کاچمن بعمل آورده و خواهش کرده است تسهیلاتی برای مسافرتش فراهم نمایند..."

وی (ایزولسکی) از گزارش کاردار سفارت روس چنین استنباط نموده است که اتابک کاملاً آماده است تا با اوضاع کنونی ایران مقابله نماید و با اینکه مایل است اصلاحاتی در ایران بعمل آید معتقد است امتیازات بیش از حد لزومی نسبت بدخواستهای نسبتاً گزاف جمعیت اصلاح طلب قائل شده اند."

با ایشان گفتم از شنیدن این خبر که اتابک بآرد یگر بکار دعوت شده است، خوشوقتیم. ضمناً اظهار امیدواری نمودم که این نکته بایشان (به اتابک) توضیح داده شده باشد که روزهای رقابت بین روس و انگلیس سپری شده (در این زمان دیگر نقشه تقسیم آسیا و از جمله ایران بد و منطقه ی نفوذ بین دولتین در اساس مورد موافقت قرار گرفته و خطوط اساسی آن روشن شده بود) و باید با توافق هر دو عمل نماید (تکیه ها از نگارنده است.)

بدین نحو می بینیم که بطور روشن و بکلی خالی از هرگونه ابهامی اتابک با جلس رضایت مشترک هر دو قدرت امپریالیستی که اینک حسابهای خود را با هم روشن کرده ،

زمینه قرارداد تقسیم ایران را تدارك دیده و برای سرکوب نهضت متحد شده بودند، خود را برای زمامداری مجدد در ایران آماده ساخته و متقابلاً در قبال هردو دولت دو مطلب را بطور مشخص بعهده گرفته است. نخست مقابله با اوضاع ایران، یعنی در حقیقت سرکوب انجمنها و ارگانههای توده ای و تبدیل مجلس بیک عضو فلج و فاقیدی اختیار. دوم عمل کردن در حدود توافق مشترك هردو دولت. با این زمینه سازیهما دور و دراز اتابك بجانب ایران رهسپار شد. در قفقاز حزب سوسیال دمکرات ایران که میدانست بازگشت اتابك بایران منشأ چه مفاسد و فتنه هائی خواهد بود، زمینه ترور او را بهنگام عبور از آنجا فراهم ساخت. ولی مأمورین ترور او دیگری را بجای او گرفتند و اتابك از میان جان بدر برد. این خود زنگ خطری بود که در گوش وی نواخته میشد. او که بحمايت شاه در داخل و به دو قدرت امپریالیستی از خارج متکی بود، خطر را بهیچ گرفته بسوی ایران رهسپار شد و در زیر بال حمايت سالداتهای روسی بوسیله يك کشتی روسی وارد آبهای انزلی شد. اما علیرغم سرنیزه مأمورین تزار، نیر و های ملی و انجمن مجاهدین از پیاده شدن او بساحل جلو گرفتند و تظاهرات زیادی علیه او انجام شد. در مجلس شورانیز علیه او سرو صداهائی برخاست، اما دسیسه ها پروردگان نعمت دیرین او و آنها که از طرف دربار خریداری شده بودند، حمايت همه جانبه ی صنیع الدوله رئیس مجلس و برادرش مخبر السلطنه و دیگران بر مخالفت مجلس چربید و مجلس تلگرافاً بانجمن ملی انزلی دستور داد که ورود اتابك در ایران بدون مانع است و انجمن بناگزیر برای مجلس گردن نهاد و اتابك آزادانه بسوی تهران رهسپار گردید.

صنیع الدوله رئیس مجلس و مخبر السلطنه که هردو از بستگان نزدیک اتابك بودند، وظیفه ی کارگردانی برای تهیه زمینه ی زمامداری او را بعهده داشتند. هردو متفقاً برای جلب موافقت مخالفین مجلس و غیر مجلسی به زمامداری او دست بیک رشته بند و بستهای نهانی زدند.

پس از رکنای میرزا نصر اللهمخان مشیرالدوله که بازی دو جانبه وی شاه رابا او بر سر غضب آورده بود، زمام امور دولت موقتاً بدست وزیر اکرم وزیر داخله سپرده شده بود. از آن روزها علیه سیاست خارجی دولت سرو صدای زیادی در مجلس بلند بود و رئیس مجلس برخلاف همیشه باین تعرضات میدان میداد. تا آنجا که پای استیضاح دولت بمیان آمد. در یکی از جلسات که اتفاقاً گفتگوها منحصراد ریاهه علاء السلطنه وزیر خارجه در میان بود، علیه او از هر سو حمله های شدیدی شد و نزدیک بود کار برآی گرفتن برای برکنار ساختن علاء السلطنه بکشد. اگر در ریاهه او رأی گرفته و او از کار برکنار میشد، قضیه صورت دیگری بخود میگرفت و موضوع استیضاح از دولت و سقوط دولت خود

بخود منتفی میشد. در این جا صنایع الدوله با استفاده از سمت و اختیارات خود مانع انجام کار شد و بعنوان اینکه در اساس امر پای استیضاح از هیأت دولت در میان بوده نه از شخص علاء السلطنه، موضوع اخیر را از دستور خارج کرد و استیضاح از دولت را مطرح ساخت و با زمینه سازیهایی که قبلاً از طرف شاه و پادوهای مجلسی در بار شده بود، اکثریت بوزیر اکرم نخست وزیر وقت رأی اعتماد نداد. دولت وی ساقط شد و بدین نحو دست محمد علیمیرزا برای اقدامات بعدی او باز ماند و زمینه زمامداری مجدد اتابک فراهم شد. در جلسه‌ی روز ۱۳ اردیبهشت مخبر السلطنه از طرف شاه بمجلس آمد و ضمن یک رشته بیانات دورویانه و خالی از محتوی بنمایندگان چنین گفت: "من سابقاً لفظ مشروطیت را بشما مژده دادم و اینک آمده ام تا معنای آنرا بشارت دهم." متعاقب این بیان نوشته‌ای از طرف هیأت وزیران خواند که همه آنها "شرف و ناموس خود را گرو داده بودند که از آن پس در تشبید اساس مملکت بکوشند."

سرانجام اتابک بزمامداری رسید و بابرگزیدن ناصرالملک، علاء السلطنه، مخبرالدوله و مهندس الممالک غفاری در جزء هیأت وزیران، در جلسه بیستم اردیبهشت بمجلس آمد و دولت خود را شناساند و مجلس که دیروز آنها علیه علاء السلطنه سرو صد کرده بود، اینک کلمه ای با اعتراض در برگزیده شدن وی بزبان نیاورد و طولی نکشید که به دست شاه و اتابک رشته تحریکات و توطئه‌ها گسترده شد و از جمله بگروهی از روحانیون که شیخ فضل الله در رأس آنها قرار داشت دستور داده شد که "بند متمام قانون اساسی را مورد ایرادات مذهبی قرار دهند و کار را بد رازا بکشانند تا در باربان بتوانند در این میان نقشه خود را از پیش ببرند."

از سوی دیگر محرمانه برخی از سران ایلات، خوانین، حکام و حتی روحانیون متنفذ را وادار کردند که بمنظور هر چه بیشتر آشفته کردن کارها و سلب آسایش و امنیت از مردم تاهرجا که بتوانند بقتل و غارت بپردازند. طولی نکشید که آذربایجان، فارس، اصفهان، خراسان و دیگر ایالات یکی پس از دیگری و هر یک بیک نحو دستخوش اغتشاش شدند. در آذربایجان رحیمخان چلبیانلو و اقبال السلطنه ماکوئی بتاخت و تاز برخاسته و دست بفجایعی زدند که تنها ایلغارگران وحشی خارجی ممکن بود در مورد یک سرزمین مغلوب مرتکب شوند. از طرف دیگر دولت عثمانی یک رشته تجاوزات و دست اندازیهارا در سرحد آذربایجان ترکیه آغاز کرد و دولت بنحو آشکاری در برابر آن راه مسامحه در پیش گرفت و بهیچ اقدام جدی برای جلوگیری از این تجاوزات برخاست. توالی این حوادث و خودداری دولت در مقابله با آنها بخوبی حکایت میکرد که سر نخ کلاف سردرگم این اغتشاشها را باید در دربار و در هیأت دولت جستجو کرد.

اسپرینگ رایسرد نامه خود به ادوارد گری مینویسد :

"سیاستی که مطلوب شاه واقع شده عبارتست از اشاعه شایعات مبنی بر وجود ناامنی جانی و مالی بر اثر از بین رفتن سیستم حکومت مطلقه، بازی با مجلس و خودداری از جدی گرفتن مصوبات آن و استتکاف از کمک بآن در امر قانونگذاری، جلب توجه مردم بعد از شایستگی مجلس، مرعوب یا مجذوب ساختن نمایندگان برجسته آن و جلوه گر ساختن خود بعنوان تنها زمامدار و مقام ثابت مملکت" (۱)

می بینیم سفیر بریتانیا با زبان بیزبانی و دیپلماتیک که خاص اینگونه افراد است، بدون اینکه صریحا بگوید محرك ناامنی ها که واقعیتهای دردناکی بودند و نه تنها شایعه، شخص شاه است، این نکته را روشن میکند که یکی از هدفهای عمده ای ایجاد ناامنی آن بود که وانمود شود گویا برقرار ماندن امنیت تنهاد رسایه همایون سلطنت مطلقه امکان پذیر است و مردم بقدری مورد فشار قرار گیرند که از مشروطه روگردان شوند و حاکمیت مستبدانهی شاه را با آغوش باز بپذیرند.

این بازی تبه کارانه شاه و اتابک که حاضر بودند حتی قوای بیگانه را بداخل کشور بخوانند تا مردم را بستوه آورند و آنها را از مشروطیت و از مجلس روگردان کنند، اثرهایی برعکس انتظارات شاه و اتابک ببار آورد. انجمنها که هدف اصلی این توطئه ها بودند، خیلی زود خطر را درک کردند. انجمن ملی تبریز دامنه فعالیتهای خود را گسترش داد. در تهران روزی که اتابک بمجلس رفت، تظاهرات گسترده ای علیه وی از طرف این انجمنها صورت گرفت. چرچیل دبیر شرقی سفارت در گزارش خود درباره رویداد مجلس چنین مینویسد :

"اتابک همراه با سایر اعضا کابینه در جلسه کمیته مالی شرکت کرده و هنگام تشکیل این جلسه نظاهر پرسرو صدا و شددیدی علیه اتابک و رئیس مجلس (صنیع الدوله) توسط مردم صورت گرفت و استعفای اتابک را تقاضا میکردند. رئیس مجلس که از اداره ی تلگراف بازگشته بود، کوشید تا با کمک مجتهدین مردم را آرام کند و تظاهرات کنندگان پنج تن را که نمایندگان انجمنهای مختلف و کمیته های تهران بودند بنمایندگی خود برگزید. طی مذاکراتی که صورت گرفت، اتابک را متهم نمودند که با روسها همدست شده و موسوالم تجاوزکاری ترکها میباشد. رئیس مجلس را نیز بهمدستی در این توطئه متهم کردند. این نخستین پدیده های مخالفت های علنی با اتابک و رئیس مجلس توسط حزب ملیون بود که با سرعت عجیبی گسترش یافت." (۲)

در همین روزها بین سراسپرینگ رایسر و شاه ملاقاتی رخ داد که وی جریان را گزارش داده و ضمن آن چنین مینویسد :

" ۰۰۰ در باره‌ی بی نظمی که در کشور وجود دارد ، شاه گفتند این اوضاع صرفاً نتیجه‌ی تغییر ناگهانی سیستم طرز حکومت میباشد . و ایشان (شاه) همیشه معتقد بوده اند سیستم مشروطه بهترین سیستم برای کشور است . لیکن نه مشروطه ای که وجود دارد . آنچه کشور بدان محتاج است يك مشروطه‌ی معتدلی است که ساز روی سیستم یکی از کشورهای اروپائی اتخاذ شده باشد ."

اتابك که از همان بدو ورود بداخل خاك ایران ضرب شصت سازمانهای خلقی ، انجمنها و اقتدار و سیطره‌ی مجاهدان را چشیده بود و بریشه‌ی نیرومند توده‌ای انجمنها پی برده بود ، اینك دیگر باین نتیجه‌ی قطعی رسید که مادام که این سازمانهای توده‌ای وجود دارند ، غلبه بر مجلس و حداقل زیر نفوذ گرفتن آن امکان پذیر نیست و باید پیش از هر اقدام علیه مجلس ، آنرا از این نقطه‌ی اتكاء استوار محروم وزیر پای آنرا خالی کرد تا در لحظه‌ی مناسب بتوان باینك تکان آنرا از هم پاشاند . وی به خوبی درك کرده بود که توفیق در این کار جز با ایجاد اختلاف بین مجلس و انجمنها میسر نتواند بود و این نیز در صورتی است که موقتاً بین شاه و مجلس و یا حداقل نمایندگان متنفذ و آماده به سازش مجلس علیه این ارگانهای حاکمیت توده‌ای اتحاد عملی بوجود آید .

کسانی کوشیده اند چنین استدلال کنند که گویا اتابك پس از برکناری خود از صدارت در زمان مظفرالدینشاه به " سیر آفاق و انفاس " پرداخته و در " ترکیه‌ی نفس " کوشیده و در خانه‌ی کعبه با خدای خود عهد بسته است که چون بار دیگر بصدارت برسد ، بخدمت مشروطه و آزادی کمر ببندد . میرزا ملکم خان ، مخبر السلطنه که خود و برادرش از دست پروردگان اتابك بودند ، محمود محمود نویسنده‌ی جنگ هشت جلدی " تاریخ روابط ایران و انگلیس " که اتفاقاً خود او بیشتر از هر کس دیگر مدارك خیانتهای اتابك را بروی دایره ریخته است و چندین تن دیگر با تأیید تمام این نظریات کج و معوج را ابراز داشته اند . تمام این افسانه‌های غریب از واقعیت از همان محاسبه‌ی تبهکارانه اتابك سرچشمه میگردد و بهمین جا هم ختم می شود . باتفاق مجلس علیه انجمن ها و با ازبای در آوردن انجمنها با تمام نیرو علیه مجلس . در گزارشی که چرچیل دبیر شرقی سفارت بریتانیا در باره‌ی ملاقات خود با اتابك و زمینه‌ی گفتگوی خود با او ، بسفارت مربوطه داده است ، این موضوع بنحو نسبتاً روشنی منعکس است . وی مینویسد :

" در جریان مذاکره جناب اشرف گفتند بار دیگر ناگزیر شده اند بطور کلی با

لحن جدی باشاه صحبت کنند . ایشان بشاه گفته اند : اکنون يك عامل سومی وجود دارد که دولت و مجلس باید جدا آنرا بحساب بیاورند و این عامل سوم عبارت از توده های مردم میباشد که کنترل آنها بسرعت از دست بدر میروند و برای مقابله با آنها همکاری دولت و مجلس کمال ضرورت را دارد .

اتابك گفت پس از ملاقات با شاه برای دیدن شما (سفیر انگلیس) بسفارت آمد ه اند لکن متاسفانه دریافته اند که شما به قلهك رفته اید . سپس بدیدن وزیر مختار روس میروند . (اتابك) گفتند بوزیر مختار روس گفتم شکی نیست که شما میخواهید از نظریات من آگاه شوید و من هم میخواهم نظر خود را صریحا اظهار کنم . مطلب اینست که يك عامل سومی که عبارت از توده های عوام نادان باشد در این میان عرض وجود نموده است که دولت و شاه و مجلس باید با آنها مقابله کنند . من اطمینان دارم که اگر مجلس و دولت در این زمینه همکاری نکنند نخواهند توانست با این عامل سوم که بسرعت کنترل آن دار از دست میروند مقابله نمایند . وزیر مختار روس گفت : کاملا باشما (با اتابك) هم عقیده میباشم . " (تکیه از نگارنده است . ن . ۰) (۱)

در خود مجلس زمینه ی کافی برای جلب مخالفت علیه انجمنها فراهم بود . نمایندگان منتسب به فئودالها و اشراف و وابستگان بورژوازی از توسعه فعالیت انجمنها ناراضی بودند تا آنجا که سید طباطبائی نیز از آنچه که در این انجمنها میگذاشت اظهار ناخوشی و نگرانی کرد . کسروی مخالفت او و دیگران را بدان علت میدانند که محمد علی میرزا ذهن آنها را مشوب نموده بود . بدیهی است شاه و اتابك آنچه که در قوه داشتند بکار بسته بودند تا مجلس را در برابر انجمن ها قرار دهند . اما مطلب عمده همانا دوگونگی طبیعت بورژوازی بود که انقلاب را معمولا در يك مرز معین غیر توده ای پذیرا میشود . اما از جنبه ی توده ای گرفتن آن سخت هراسناك است . نه تنها در این مورد بلکه در موارد دیگر هم خواهیم دید که اینگونه تردیدها و تزلزلهای نمایندگان بورژوازی که مجلس را راه میبردند ، چگونه کارها را بسازشرا میمون باشاه میکشانید .

۱۰ - سه نقطه اختلاف (۲)

در این میان شدیدترین کشمکش بین مجلس و دربار در جریان ، و موضوع کشمکش همانا متمم قانون اساسی بود که سرانجام با برخی چرخ و تعدیلات بتصویب رسیده و برای امضاء شاه فرستاده شده بود . شاه قاجار نمیخواست زیر بار این متمم بسرود .

۱ - استقرار مشروطیت ، صفحه ۳۳۴

۲ - مورد کنگره اختلافات بیشتر است . راجع به این موضوع در کتاب "تاریخ ایران" استفاده شده است .

اختلافات در پیرامون سه مسأله دور میزد :

- ۱- طرح پیشنهادی مجلس مبنی بر آن بود که اجزاء سه گانه قدرت حکومتی، یعنی قوای مقننه و قضائیه و اجرائیه از ملت ناشی میشود. در حالیکه محمد علی میرزا با تمام قوا میکوشید سلطنت را بمثابة منشأ این قواد ر متمم قانون اساسی بگنجانند.
- ۲- طبق نظر شاه سلطنت حقی بود خداداد که از جانب الهی پیا د شاه اعطا میشود، در حالیکه طرح مورد بحث سلطنت را ودیعه ای میدانست که ملت باراده خود بشاه تفویض میکند و مفهوم آن این بود که ملت حق استرداد این عطیه را دارد.
- ۳- شاه بهیچوجه حاضر نبود اختیار تعیین و عزل وزیران را از دست بدهد و زیر بار مسوئ ل بودن آنها در برابر مجلس برود. در حالیکه منشأ تمام اختلافات اخیر و آنچه که انجمن تبریز را بفکر انزوم تکمیل قانون اساسی بسود حاکمیت خلق از طریق تدوین يك متمم انداخت، همین بود که هرگونه اختیار از شاه برای عزل و نصب وزیران سلب شود.

در بحبوحه این بحران شدید بود که انجمن ملی آذ رایجان مدارکی حاکی از وجود ارتباط بین شاه و هیأت وزیران او با یاغیان گردنکش بدست آورد. انتشار و افشای این مدارك بحران بی سابقه ای در سراسر ایران پدید آورد، توده های وسیع مردم را بخشم و خروش هرچه بیشتر واداشت و تشنج دامنه بسیار گسترده ای پیدا کرد. این تشنج ها بخصوص در تبریز که در زمان ولیعهدی محمد علی میرزا مزه تلخی سیاهکاریهای او را چشیده بود، شدت بیشتری یافت. دسته دسته مردم بخیا بانها ریخته به تظاهر پرداختند. هر روز ده ها داوطلب بسوی انجمن روان شده تقاضا میکردند نام آنها در ردیف مجاهدان ثبت شود. تمرین روزانه این داوطلبان، بشهر سیماي يك اردوگاه را می بخشید. از هر گوشه ندائی برای آمادگی و تجهیز بگوش میرسید. تند ریج انتقادها و حمله ها از حدود دولت و صدارت تجاوز کرد و شاه بیصه مئابه منشأ تمام مفاسد برای نخستین بار مورد حمله قرار گرفت. در سایر ایالات و خا در تهران تظاهرات و میتینگهای پیاپی برپا شد. انجمن تبریز در پیشاپیش دیگر انجمنها با ارسال تلگرافهای شدید: للحن، امضای متمم را توسط شاه حواستار شد. همچنین برای نخستین بار جنبش وسیع پیگیری در میان دهقانان پدید آمد. این توده های عظیم انسانی که طی قرنهای با فقر و حقارت دست بگریبان بودند، اینك بخود آمده بیدار میشوند. گو اینکه این رستاخیز شکل پراکنده و غیر متمرکزی داشت، اما روشن بود که دیگر دوران خواب گران قرنهای بی خبری و احساس زبونی و فرمانبرداری بی چون و چرا دارد سپری میشود. در ماکو، طالش، گیلان، قوچان، سیستان، فارس آثار تحركات دهقانی مشاهده میشود و بیم گسترش آن میرفت.

- ۲۰ -
اما این قیامها فاقد مرکزیت و رهبری آگاه بود . حتی در آذربایجان مرکز سوسیالیست
د مکرسی ایران، همانطور که پروفیسور ایوانف تذکر میدهد ، سوسیالیست^{نهسته} مکرراتهانتوا
بودند یاد هقانان زبان مشترکی پیدا کنند و این یکی از عمده ترین نقاط ضعف نهضت
انقلابی در این سرزمین فتودالی بود که در شکست نهائی آن تأثیری ژرف برجای
گذارد . کارگران نیروی شایان توجهی بشمار نمی آمدند . با وجود این بتدریج به
میدان کشانیده میشدند و با دست زدن با اعتصابات و شرکت در تظاهرات نقش کما بیش
مؤثری در گسترش نهضت ایفا میکردند . بدوی ترین سازمانهای کارگری بتدریج بوجو
می آمد . اتحادیه های مانند اتحادیه حروفچین ها ، کارندان پست و تلگراف و کارگران
فرش باف شکل میگرفت .

شاه و اتابک سرگرم تحریکات خود بودند . آنها از سوئی بتوسعه دادن بدامنه
ناامنی میکوشیدند تا مردم را از مجلس و از مشروطیت مأیوس کنند و از سوئی مجلس را
اغفال میکردند و بآن وعده " قلع و قمع متجاسرین " را میدادند . اتابک مجلس را از لولوی
انجمنهای توده ای " عنان گسیخته " میترسانید و وامود میکرد که شاه را براه مشروطه
خواهی بسوی مجلس میکشاند و عنقریب با همکاری دولت و مجلس و شاه ریشه تمام
مفاسد از جمله هرج و مرج " توده های عوام و لجام گسیخته " برکنده خواهد شد و
کشور قرین امنیت و آسایش خواهد گردید .

اتابک با این مانور موفق شده بود عده ی بیشتری از مجلسیان را بسوی خود بکشاند
مجلس را بسوی دام پیش ببرد و اگر این وضع دیری میپائید ، دولت و دربار بعمده ترین
هدف خود دست می یافتند و پس از کوبیدن انجمنها ، مجلس بی پناه مانده را از تأثیر
می انداختند و برای خود بی ضرر میکردند .

اما انجمنها بیدار تر و هشیار تر از آن بودند که وقوع چنین فاجعه ای را مجال
بدهند . عصر روز هشتم شهریور ۱۲۸۶ اتابک بهنگامی که پس از يك جلسه آشتی
کنان مجلس را خام کرده و فریب داده بود و از آنجا باز میگشت ، دم در مجلس بدست
فدائی جوانی بنام عباس آقا کشته شد . نقشه این قتل بدست انقلابی برجسته ، حیدر
عمواوغلی چیده شده بود . با احتمال قوی وی با صوابدید کمیته سوسیالیست مکرراتهانی
ایرانی مقیم قفقاز زمینه این ترور را فراهم ساخت .

بسیار کسان کوشیده اند قتل اتابک را در پرده ای از رمز و ابهام بپیچند و از آن
نتایجی مطابق دلخواه بگیرند . محمود محمود ، سیاست بریتانیا و محمد علیمیرزا را یکجا
در تمهید زمینه ترور امین السلطان در کار میبیند و اتابک را یگانه کسی میشناسد که
گویا این بار میخواست مشروطیت را احیا کند و جلو سیاست بریتانیا را بگیرد ، ولی بریتانیا
بر او پیشدستی جست و وسائل قتل او را فراهم ساخت . در حالیکه چنانکه میدانیم وی

در جای دیگر، اساساً "جنجال" مشروطیت را گوشه‌ای از نقشه استعماری بریتانیا برای برده کردن ایران بشمار می‌آورد.

در کتاب "انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت" از زاویه‌ی دیگری در تبرئه اتابک کوشش شده است. نویسندگی کتاب که خود در چگونگی سازمانهای فراماسونری ایران مطالعاتی دارد، بنامه ملکم خان خطاب بیکی از هم مسلکانش، یکی از "حضرت نواب والا" ها که ظاهراً عین الدوله میبایست باشد، زیاد تکیه میکند و مینویسد: "میرزا ملکم خان بدوستان و همفکران خود توصیه کرده بود با او همکاری کنند و تضمین کرد که اتابک مانند امین السلطان، یعنی آن مرد مستبد قبلی نیست و قصد دارد اصول مشروطیت و مجلس شورای ملی پشتیبانی کامل کند." نویسنده بعنوان مدارک صحت ادعای خود، صفحه آخر نامه ملکم را گراور کرده است بشرح زیر:

"علی‌العجلاله بهزار درد و الم مختصراً عرض میکنم که وضع ایران چه در داخل و چه در خارج بمقامی رسیده که دولتخواهان با بصیرت باید در عزا باشند. نمیفهمم حضرت نواب والا که بصد رابطه طبیعی و دولتی از ارکان ناگزیر سلطنت هستند چرا این ایام بحران از آستان قدس همایونی اینطور دور نشسته اید؟ وقت است که جمیع (یک کلمه خوانده نشد) سلطنت یکدل و یکجهت بردور بندگان اقدس شاهنشاه روحتاً فدا جمع شده این کشتی را که محققاً مشرف غرق است نجات دهند. این خلاصی هنوز ممکن است و اشکال عمده برفهمیدن مطلب است."

"در صفای عقیده و در حسن اهتمامات ذات اقدس شاهنشاهی هیچ تردید ندارم. از طرف دیگر یقین دارم که حالا حضرت اتابک که در سرعت عمل و ادراک و در قسدرت چاره سازی عدیل ندارد بیش از هر کس محتاج و جویای همدستی رجال هنرمند شده است. و الان بحکم عقل و دین و بصد دلیل دیگر واجب شده است که جمیع بزرگان و ارباب شعور ایران اغراض پست را بوقت دیگر بگذارند و باتمام هستی خود بجهت استقلال دولت در آستان همایون حاضر جانفشانی باشند. و اگر فرضاً حضور نواب والا در تهران مشکل باشد پس از همان مقامی که دارید اقلابه نصیحت و تأکید و التماس محرک باشید و سایر بزرگان ایران چه در ولایات و چه در تهران به هم واحد مجاهد خلاص سلطنت ایران باشند زیرا محققاً و یقیناً همه چیز ایران بالاتر از آنچه تصور شود در خطر است." (۱)

در باره این نامه برخی ملاحظات شایان تذکر است:

نخست آنکه این نامه از قلم کسی صادر شده است که با اتابک سوابق اختلاف دیرین داشته و بر سر تقسیم غنائم با وی در افتاده و در رجه اول او را هدف حمله های خود قرار داده و در نوشته های حویش با رها با و عنوان استخفاف "قاطرچی" و "قاطرچی زاده" خطاباً

کرده و در یکی از نامه های خود خطاب باو مینویسد: " اگر چه سوار ایران شده اید و حق دارید مراد اخل آدم شمارید . . . خلاصه رفیق جان ببخشید ، جناب اشرف وزیر اعظم مطلب اینست که همه پیسی هائی که یکدفعه بر سر من آوردید یکدفعه تلافی بفرمائید . . . بجان عزیز شما که ول نخواهم کرد . . . همانطور که آخر عمر مرا سیاه کردید اول ترقیات شما را زیر و رو خواهم کرد . اینقدر سعی و تدبیر و افساد و جسارت و دیوانگی میکنم که سرکار ایران مدار ، چرچیل ، صاحب جمیع مناصب شما را در آن واحد بگیرد . و شما را بفرستد به بیت المقدس پناه دوستان موسوی و . . . "

نکته دیگر آنکه در نامه ملکم اساسا حتی کلمه ای هم سخن از پشتیبانی مشروطیت و مجلس شورای ملی در میان نیست . اینجا همه حرف بر سر حفظ اصول سلطنت است و لزوم اجتماع " حضرت نواب والا " ها برای حفظ اساس سلطنت . معلوم نیست نویسنده کتاب " انجمنهای سری . . . " پشتیبانی کامل از مشروطیت را از کجای این نامه استنباط کرده است . و نکته عمده آنکه این نامه پرنس ملکم خان خیلی دور از اینکه بتواند دلیلی برای تبرئه اتابک بدست دهد ، نمایشگر این واقعیت است که فراماسونری در این زمان بچه حضیضی از انحطاط سقوط کرده بود و با چه وحشتی به جنبه ای شده نیهضت مینگریست و چگونه برای جلوگیری از گسترش آن دست و پا میکرد .

عباسعلی خان آدمیت رئیس " مجمع آدمیت " بالحن بظاهر آراسته ی دیگری عین همین توصیه را بهمه " آدمیان " عضو مجمع میکند و ضمن نامه ای بآنها مینویسد :
" خدمت عموم آدمیان قرب سلطنت کبری تصدیق الفاء میدهد که بر حسب تعهدات اصول مقدس آدمیت که هر یک بزبان خود بقصد انشاء جاری فرموده اید بر همه متحتم و بر بنده یادآوری آن از فرایض حتمیه است که از قرب سلطنت کناره مجوئید که مبادا اخلای نخواسته و سوسه برخی بی خبران از عرصه پللیتیک وقت و ناپینسایان انوار نیک نامی رای پادشاه را از منهج حقیقی عدل و ترقی ایران و حفظ استقلال دولت و سعادت خدا داده منحرف نمایند . . . "

بسیار روشن است که در آنروزگار بزرگترین منشأ خطر برای سلطنت محمد علی میرزا و بطور کلی برای مجموعه ی ارتجاع ایران ، بزرگترین سد راه اعمال نفوذ استعمارگران همانا انجمنها و سازمانهای انقلابی توده ای بوده اند و هرگونه دست و پا و تلاش از هر سو مبتنی بر جلوگیری از بسط نهضت توده ای بوده است و این خود مستقیما مربوط بیکی از دو جزء تعهدی است که اتابک در برابر د و قدرت استعماری بعهده گرفت تا توانست موافقت آنها را برای زمامداری خود بدست آورد . و بهمین جهت است که می بینیم کنسرت طرفداری از اتابک حتی از جانب سخت ترین دشمنان دیرین وی ناگهان بترنم در میامد . در این نقطه ی معین اتابک ، شاه ، میرزا ملکم خان و عباسقلیخان ، سیاست

استعماری روسیه و بریتانیا بهم میرسند . همه در این نقطه بهم ملحق میشوند . اما بهر حال تمام این اظهار نظرهای مشوش که اکثر او بطور عمده مبتنی بر استنتاجات ذهنی مخدوش و استدلالهای ابتر و علیل میباشد ، در این حد جالب توجه است که جرو بحثی را بین " محققین " برانگیخته است . در باره اینکه قبلا کدام جناح هیئات حاکمه در قتل اتابك بیشتر ذی علاقه بوده ، کدام مقام از طریق جاسوسانی که احتمالاً در انجمنها داشته از تصمیم به ترور وی قبلا مطلع شده و در این زمینه پیشگویی هائی کرده است و کداميك از مدعیان خصوصی اتابك از قتل او استفاده برده است . حتی اسناد و مدارك مربوط بوزارتخا رجه بریتانیا در باره این ترور تا آنجا که در مجموعه " استقرار مشروطیت . . ." آمده است همه برد و در این مسائل پیش پا افتاده دور میزند و همه جا مسأله مرکزی و اساسی بکلی مسکوت مانده است و آن اینکه اتابك - چنانکه مدارك آن قبلا از نظر خوانندگان گذشت - با به عهد گرفتن و تعهد مشخص توانست موافقت مشترك دوسیاست استعماری مسلط را برای زمامداری خود جلب کند . نخست آنکه فرمانبردار سیاست مشترك آنها را بران باشد . و دوم اینکه انجمنهای ملی ، این سازمانهای انقلابی توده ای و اصیل را تا رومار کند . مجلس را از این یا رویا و مقتدر محروم سازد و سپس خود آنرا یا از هم بپاشد و یا بیک سازمان بکلی وابسته بد و دولت و بکلی جدا از خلق تبدیل کند و هیچیک از مشقوق فرضیات و استدلالات بالاد را این اصل اساسی تغییری نمی دهد .

تأثیر قتل اتابك در تسریع حوادث بعدی

کسروی که با بسیاری مسائل مربوط بنا بر تاریخ انقلاب مشروطیت ایران برخوردی واقع بینانه و انقلابی دارد ، در باره اهمیت این ترور مینویسد :

" کشتن اتابك يك شاهکاری بشمار است و چنانکه خواهیم دید این شاهکار دل در باربان را پراز بیم و ترس گردانید . جایگاه آزاد یخواهان را در دیدگاه بیگانگان و الا تر ساخت . . . اتابك با آن نیرنگی که در پیش گرفته بود جنبش آزاد یخواهی را در همان آغاز نا انجام گذاردی و آشوب در همکاری بسیار بمیان انداخته توده ایران را بیکباره بی آبرو گردانیدی . . . عباس آقا با خون سرخ خود آزاد یخواهان را روسفید گردانید . (۱)

عباس آقا پس از کشتن اتابك خود را در محاصره نیروهای مسلح دولتی دید . شاید بدین منظور که دستگیر نشود و در زیر شکنجه اعترافات از او نگیرند ، گلوله ای نیز بمغز خود خالی کرد و کف زمین بهارستان را از خون خود رنگین ساخت .

مأمورین نظمیه بسروقت او شتافتند و بکاو شد ر جیبهای او پرداختند * از جیب وی کارت بیرون آمد که روی آن نوشته شده بود : " عباس آقا صراف آذربایجانی - عضو انجمن نمره ۴۱ فدائی ملت " .

مراکز انقلابی توده ای با این روحیه عالی و با این قاطعیت میکوشیدند تا موانع را از پیش پای نهضت و مجلس بردارند و ریشه های فساد را قطع کنند * اما خود مجلس مست وعده های دروغ و نوازشهای مکارانه ای اتابک برای این روشها خرده میگرفت و بر مرگ اتابک نوحه میسرود * کار بجائی رسید که حتی دوسید رهبر اولیه انقلاب یعنی سید طباطبائی وسید عبداللهمبیلهانی، اولی بعلت ساد مدلی وموقعیت اجتماعی خویش ودومی بدانسبب که از روزگاران گذشته طوق ارادت اتابک را بر گردن داشت ، از این رهگذر دل آزرده گی نشان میدادند * روز بعد تلگرافی از طرف مجلس به شهرستانها در رثاء مرگ اتابک مخابره شد که نشان میداد بقول کسروی " اتابک بیشتر نمایندگان رازیر دست، خود گردانیده و مجلس را از نیرو انداخته بود * کاری باین نیکی رخ داده بود و مجلس بدان ارج نمی نهاد * "

ونیز مجلس تلگراف تسلیت آمیزی بنام مخابره کرد و مرگ اتابک را ضایعه ای بزرگ شمرد و از شاه خواست شخص مقتدری را بوزارت کشور بگمارد تا بتواند مرتکبین را کشف کند و آنها را بسزای خود برساند *

این بزرگترین خطای مجلس در اینمورد بود * طرفداران اتابک جان گرفتند * به دستور شاه اداره نظمیه بتکاپو پرخاست و یکی از فعالین انجمن آذربایجان راموسوم به صادق ظاهراز باتفاق چند تن دیگر باتهام عمدستی باقاتل توقیف کرد * جنازه عباس آقا تا مدت سه روز با حفت و خواری در گوشه ای افتاده بود و نظمیه اجازه نمیداد آنرا برده دفن کنند * حتی عده ای از بازاربان بعنوان ادای تکلیف شرعی در صدد دفن وی برآمدند و نظمیه مانع شد * وانگاه خود نظمیه جسد را شبانه در محل ناسناسی دفن کرد *

ولی این وضع پایدار نماند * در چهارمین روز وقوع حادثه صدای اعتراض بر این بگیر و ببند های خود سرانه از ناحیه مطبوعات بلند شد * نخستین کسی که بصداد آمد مدیر روزنامه روح القدس بود که در دوشماره پیاپی روزنامه خود به اتابک تاختن گرفت و خیانتها و دسیسه های او را بروی دایره ریخت و عمل عباس آقا را در ترویج کاری قهرمانانه و در حور ستایش شمرد * یخ سکوت شکست و آب شد ، در انجمن هانا طقین بفعالیت افتاده و مردم را بنکان آوردند * یکی از قاضیان عالی مقام داد گستری بنام قاضی ارداقی باتفاق دیگران بجستجوی مدفن عباس آقا برخاستند و با زحمت زیساد توانستند گور او را پیدا کنند * بلافاصله اقدام کردند تا قبر را با گچ و آجر بالا آورند و دور

آنرا گل و چمن بکارند . در عرض سه روز ، یمنی تا روز هفت مرگ عباس آقا و ورق بکلی برگشت . کاری که حقا میبایست بدست مجلس انجام گرفته باشد ، از طرف خود مردم بانجام رسید . در آن روز گروه گروه مردم بسوی مزار عباس آقا روان شدند و مزار وی را باد ههاد سته گل پوشانیدند . ملك المتكلمين و بهاء الواعظین گفتارهای مهیج راندند و از عباس آقا بمتابه يك قهرمان فداکار ملت یاد کردند .

در تبریز از همان بدو اطلاع از قتل اتابك مردم بچشن و شادی پرداختند و کوچه و بازار را چراغانی کردند و چون حبر مرگ عباس آقا رسید ، مجالس ختم مفصل برای او بر پا داشتند و در بزرگداشت او چیزی فروگذار نکردند . در سایر شهرستانها نیز جوش و خروش روزافزونی در گرفت .

صنیع الدوله رئیس مجلس ظاهراً بعنوان اعتراض بر " خود سری " و " عنان گسیختگی " سازمانهای انقلابی و در حقیقت چون خود و برادرانش سخت با اتابك وابسته بودند و این وابستگی اکنون آشکار شده بود ، از ترس جان دیگری در مجلس حاضر نشد . در غیاب وی تامدتی وظائف او را نایب رئیس مجلس انجام داد تا آنگاه که احتشام السلطنه بجای او برگزیده شد .

در آن شرایط مشخص تاریخی که دنیو در برابر هم قرار گرفته بودند و کشمکش آنچنان شدید بین آنها جریان داشت ، قتل اتابك دربار را بیش از حد بناتوانی کشانید و دل درباریان را پراز بیم و هراس ساخت ، چنانکه برای بدست آوردن دل مجلس به احتشام السلطنه متوسل شدند و در نتیجهی فرار و مداری که بین آنها و احتشام السلطنه داده شد یکعده پانصد نفری از مرتجعترین درباریان برای اینکه از آسیب ضرب شصت نیروهای توده ای مصون بمانند در مجلس حضور یافتند و مجلسیان نیز این گریه های غابد را با سلام و صلوات بسیار پذیرفتند . و کسانی چون جلال الدوله فرزند ظل السلطان ، امیر بهادر جنگ نوکر باوقای شاه ، آصف الدوله ، علاء الدوله ، سپهدار ، حاجب الدوله مدیر تشریفات دربار و دیگر همشان آنها در جلسه دیگری حضور یافته و نسبت به مشروطه و مجلس سوگند وفاداری خوردند و مجلس نیز آنچنان مسحور این تظاهرنا شد که تمام سوابق سیاه آنها را از یاد برد و بوعده آنها که حتی لحظهای هم قصد انجام آنها نداشتند دل بست و بدلجویی از آنها پرداخت .

در حقیقت اعتلای روحیه انقلابی توده ای بدان حد رسیده بود که درباریان نه تنها جان خود را بلکه اساساً بقای سلطنت را در قبال گسترش این روحیه در برابر علامت سؤال میدیدند و باینجهت در زمین حال بچاره جوئی برخاستند و چون در آن شرائط جز مدارا و شیوه اغفال و نیرنگ چاره ای نمیدیدند يك روز رایاتفاق احتشام السلطنه رئیس مجلس در خانه برادر او علاء الدوله که نخستین جنبشهای دوران انقلاب

علیه وی انجام یافته بود، گرد آمدند و نامه ای بشاه نوشتند که نموداری است از شرائط حاکم در آنروزهای پر جوش و خروش نظامی حاکمیت خلق، کسروی فسمتی از نامه را بدین شرح نقل میکند :

" بخدای احد واحد ابواب چاره ازهر سو مسدود است و سلطنت چندین هزار ساله در حال تلف، چاکران صحیح است که نمک پرورده دودمان سلطنت و پشت در پشت خانه زاد دولت جاوید آیتیم، اما در اینکه زاده این وطن و شریک این آب و خاکیم تنگی و حرفی نیست." و در پایان از شاه خواسته بودند که هیأتی مرکب از وزیران کابینه و چند تن از نمایندگان مجلس برای حل و فصل مسائل مورد اختلاف تشکیل شود. شاه که بیشتر از ریاریان دچار بیم و هراس شده بود پاسخ چرب و ترمی باین " عرضه داشت" داد و بیا یک دست نوازش مجلس را رام کرد.

گرچه تمام اینها از حدود رویه کاری و نیرنگ خارج نبود، اما همین عقب نشینی موقت شاه و در ریاریانش موجب بهم خوردن جمعیت مخالفین که شیخ فضل الله در رأس آنها قرار داشت گردید. شیخ فضل الله که بنا بنوشته نماینده سیاسی بریتانیا در ایران روزی صد لیره از شاه دریافت میداشت و خود و پیروانش در شاه عبدالعظیم بست نشسته و در کار تصویب نهائی و امضای متمم قانون اساسی آنهمه مشکلات فراهم ساختند، چون اینک دیگر خود را بی پشت و پناه میدیدند و آن شرائط پولی با و نمیرسید، با واسطه برانگیختن سید طباطبائی و سید بهبهانی سر و صورتی بکار خود داد و بخانه خود رفت و پیروان او نیز پراکنده شدند.

مهمتر از همه اینها آن بود که سرانجام شاه خود را ناگزیر از امضای متمم قانون اساسی دید. اما کار بسادگی بسرانجام نرسید. گسترش روحیه انقلابی در واقع نه تنها شاه و در ریاریان او را بهراسانگند بلکه موجب وحشت گروه بزرگی از نمایندگان مجلس شد. برای این گروه انقلاب و مشروطیت جز تعدیل نهائی در داخل دستگاه حاکمه و تغییراتی در چگونگی صف بندی های آنها نمیتوانست مطرح باشد. عصیانهای دهقانی، تظاهرات کارگری و سپس قتل اتابک نشان میداد که برخلاف خواست آنها انقلاب جنبه بسیار گسترده ای توده ای بخود گرفته است. آنها از طرفی بدون وجود سازمانهای توده ای موجود بیت خود را در خطر میدیدند و از سوی دیگر توسعه دایره نفوذ و اقتدار این سازمانها را نیز بصلاح خود نمیدانستند، باینجهت از نرمنی که محمد علی میرزا نشان داد، بحد اکثر ممکن استفاده کردند و قبل از اینکه زمام کار را بدست خود آنها خارج گردد، در صدد معامله باشاه برآمدند. از آنسوی شاه نیز با استفاده از وضع نااستوار مدعیان مجلسی خود صلاح خویش را در یک سازش موقت با مجلس دید. هر دو طرف بدادن امتیازاتی بهم راضی شدند. شاه حاضر شد در مقابل برخی خواستههای

مجلس عقب نشینی کند و متقابلاً امتیازات زیادی هم از مجلس گرفت. باینجهت است که میبینیم متمم قانون اساسی آمیزه ای است از مواد مناقض، از اندیشه های بسیار مترقی و بسیار ارتجاعی: از نیک و بد.

د ر مورد نقطه نخست مورد اختلاف کمیسیون حل اختلافات که جرأت عقب نشینی نداشت، پیروزی کامل بدست آورد. این پیروزی در اصل ۲۶ متمم قانون اساسی منعکس است و در حقیقت جوهر د مکرراتیک آنرا تشکیل میدهد:

" قوای مملکت ناشی از ملت است. طریقه استعمال قوای قانون اساسی معین مینماید."

برای حل نقطه دوم مورد اختلاف شکلی اختیار شد که تقریباً هردو نظر را در بر میگرفت، بدین شرح:

" سلطنت و د یعه ای است که بموهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه تفویض شده."

اما نقطه اختلاف سوم که اهمیت عملی فوق العاده دارد بطور صریح حل و فصل نشده و زبان گویائی جز با قرینه ندارد. ابهام نحوه بیان طبعاً زمینه مناسبی به دست شاه میدهد تا هر موقع خود را زورمند ببیند آنرا بدلدواه خود تعبیر و تفسیر کند. اصل ۴۶ که این موضوع را در بر میگیرد چنین است:

" عزل و نصب وزرا بموجب فرمان همایون پادشاه است."

بهریچوجه نمیتوان بانظر مفسرین که مدلول این اصل را عبارت از تفویض حق عزل و نصب وزیران بشاه میدانند موافق بود. چنین تفسیری هم باتمامی مقدمات امر که منجر شد وین متمم قانون اساسی شد، مغایرت تام دارد و هم یاچندین اصل دیگر از قانون اساسی ناسازگار است. بیاد داریم اختلاف بین دولت و مجلس از روزی جنبه حاد بنمود گرفت که میرزا نصرالله خان مشیرالدوله ضمن نامه ای وزیران خود را به مجلس معرفی کرد و در پایان نامه نوشت که آنها مسؤل ذات اقدس همایونی هستند. مجلس باین مسأله اعتراض کرد زیرا مشروطیت را عبارت از مسؤل بودن وزیران در برابر مجلس میدانست که مفهوم آن تفویض حق انتصاب و انعزال وزرا بمجلس میباشد.

همین اختلاف نظر بود که منشأ کشمکشهای ممتد بین مجلس و انجمنها بادربار سلطنتی شد و سرانجام بموجب تلقین انجمن ملی تبریز برای یکسره کردن کار پای تدوین متمم قانون اساسی بمیان آمد. د ر مورد عبارت " بموجب فرمان همایونی" که سبب چنین سوء تعبیری میشود میتوان گفت مفهوم عبارت از آنست که انتصاب وزیران از جانب مجلس هنگامی قوت قانونی بخود میگیرد که با فرمان شاه مسجل شود. شادرون دکتر مصدق در جریان محاکمه خود موضوع را براسم ازدواج تشبیه کرد که شما هنگامی

جنبه رسمی بخود میگیرد که در دفتر رسمی ازدواج به ثبت برسد و این بهیچوجه بدان مفهوم نیست که رئیس دفتر ثبت حق دارد خود سرانه کسی را بعد کسی در آورد .
 ازسوی دیگر اصول ذیل در قانون اساسی با تفسیر پیش گفته اختلاف ماهوی دارد :
 " اصل ۴۴ - شخص پادشاه از مسوئلیت میراست ووزرا و دولت در هر گونه امور مسوئل مجلسین هستند ."

بدیهی است هر اختیاری در برابر قبول مسوئلیت میسر است و آنجا که مسوئلیت نیست اختیار هم نمیتواند باشد . برطبق اصل ۴۵ هیچ فرمانی که از طرف شاه صادر شود قابل اجرا نیست مگر اینکه با رضای وزیر مسوئل برسد .
 اصول ۶۰ و ۶۱ با قاطعیت تمام تأکید و تکرار میکنند که وزیران بطور انفرادی و بطور تضامنی مسوئل مجلس و تحت نظارت مجلس هستند .

اما از طرف دیگر کمیسیون سازشکار که در برطرف ساختن اختلافات فیما بین شتاب داشت امتیازات زیادی برای شاه قائل شد . شاه فرمانده کل قوا شناخته شده است . اعلام جنگ و عقد قرارداد صلح با پادشاه است . گماشتن رؤسای کل در داخل و خارج باختیار او است . بنا بر این روشن است که حتی در مکرراتیک ترین شرایط ممکن شاه با همین دستاویزها میتواند در کارهای عمومی کشور نقد ر کافی دخل و تصرف کند .
 علیرغم تمام این نقصها تدوین و تصویب متمم قانون اساسی در آن هنگامه بسزرگ قدم بلندی بود بسوی جلو و پیروزی در رخشانی بود برد ربار و ارتجاع که افتخار آن در وحله نخست بسازمانهای توده ای و خاصه انجمن ملی تبریز الهام دهنده اندیشه تدوین این قانون میرسید . این متمم شامل قسمتها و فصلهای مترقی جالبی است . حقوق ملت ایران از اصل هشتم تا اصل بیست و پنجم ، قوای مملکت اصول ۲۶ تا ۲۹ ، حقوق اعضای مجلسین از اصل سی ام تا سی و چهارم . کاملاً روشن است که اگر تردید و تزلزل خود مجلس و طبیعت سازشکار نمایندگان بورژوازی نمیبود که از ترس گسترش نهضت بطرف سازش با شاه رفتند ، دستاورد هابسارجمند تر و پر دامنه تر میبود و تناقضی که اینک در متمم قانون اساسی وجود دارد پدید نمی آمد .

پس از قتل اتابك مشیرالسلطنه از طرف شاه مامور تشکیل کابینه شد . وی در اواسط شهریور ۱۲۸۶ افراد زیر را بهمکاری برگزید : سعدالدوله وزیر خارجه ، قوام الدوله وزیر مالیه (وی یکی از اعضای فراماسونری وهمان کسی بود که در ریخشر شینامه علییه اتابك در زمان مظفرالدینشاه شرکت داشت و بازداشت شد) ، میرزا حسنخان مشیرالدوله وزیر عدلیه ، مستوفی الممالک وزیر جنگ ، مشیرالملک وزیر صحیه ، مهتدیس الممالک وزیر فواید عامه . نظام الملک نیز از طرف شاه بحکومت تهران منصوب شد .
 هیأت دولت نوین از همان آغاز تشکیل مورد مخالفت جدی سازمانهای توده ای

قرار گرفت • چون سعدالدوله پس از مدتی تظاهر بمشروطه خواهی آشکار بسوی محمدعلیمیرزا روی آورد و بکلی از مردم و مجلس پرید و اینک بسیار بدنام شده بود ، کارکنان وزارت خارجه از همکاری با اوس راز زدند و چون درصدد برآمد سازمان نوینی بوجود آورد ، در اطاق رابروی او قفل کردند • در " استقرار مشروطیت " میخوانیم • " سعدالدوله با حمایت شاه در مقام تشکیل کارمندان تازه ای برآمد ، لیکن این عمل هم باشکست روبرو شد و تهران شاهد صحنه خیره کننده ای گردید که از وزیر خارجه ای از ورود بد فتر کارش جلوگیری شده است • "

چنانکه دیدیم صنیعالدوله رئیس مجلس درون خانه خزیده و از حضور در مجلس طفره میرفت و مجلس بلا تکلیف مانده بود • سرانجام احتشام السلطنه که روزگاری چند کلمه ای علیه استبداد سلطنتی و بسود مشروطه سخن گفته بود ، بیاس این کار بریاست مجلس برگزیده شد •

مخالفت با کابینه دامنه گرفت • انجمنهای توده ای با این نوا هم آواز شدند • مجلس تحت تأثیر افکار عمومی خود را با هیأت دولت ناموافق نشان داد • شاه برای اینکه قبل از محکم کردن زیر پای خود دست بکاری نزده باشد ، در قبال این مخالفت ها موقتا سنوت کرد و در نتیجه مشیرالسلطنه استعفا داد و در اوائل آبانماه ناصر الملك از طرف مجلس بریاست دولت برگزیده شد و این همکاران را برای خود انتخاب کرد : مشیرالدوله وزیر خارجه ، موتمن الملك وزیر تجارت ، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه ، صنیعالدوله وزیر معارف ، مستوفی الممالک وزیر جنگ ، آصفالدوله وزیر داخله • و حیرت انگیز است که این بار مجلس در قبال این فروشنده دختران قوچانی بکلی ساکت ماند •

بخش سوم - ضد انقلاب

۱- قرارداد تقسیم ایران

دو قدرت بتوافق میرسند •

محمد علی میرزا اضطرا را تن بعقب نشینی داد • اما این عقب نشینی برای او جنبه موقت داشت • از نبرد پنهانی دست نکشید • بتحریکات خود پایان نداد • تنسها در انتظار فرصت ماند و این فرصت را خیلی زود بدست آورد •

از مدتی پیش بموازات حوادثی که در ایران میگذشت ، یکرشته رویداد هاد ریس پرده اصلی سیاسی بمقیاس جهانی وقوع می یافت که مستقیماد رایران تأثیری ناسزاوار بخشید و موقعیت شاه را استوار و او را به برانداختن مجلس مصمم کرد و آن عسارت از رسیدن بریتانیای کبیر و دولت تزاری بتوافق نهائی بود برای تقسیم ایران و آسیا •

کسروی در باره هدف این قرارداد برخورداری روشن بینانه دارد • وی مینویسد :

" این بی گفتگو است که اینان (روسیه و بریتانیا) میخواستند ایران را بین خود بخش کنند • چیزی که هست میخواستند نام ایران بماند و يك دولت ناتوان و دمانده ای پایدار باشد و این بهر چند نتیجه بود • یکی آنکه دولتهای اروپا نخرو شدند و زبان بگله باز نکنند • دیگر آنکه در درون ایران جنبش هائی پدید نیاید و هر گاه کسانی پس پرده را دریافته جوشیدند با دست همان دولت ناتوان بر سرش بکوبند •" (۱)

ولی وی در دوزمینه بخطا میرود • نخست آنکه این قرارداد رازمینه سازی برای تقسیم ایران میداند ، در حالیکه خود وی در موارد دیگر باین واقعیت توجه نشان میدهد که سالها پیش از انعقاد قرارداد این دو قدرت در ایران روبروی هم قرار داشتند و از آخرین دهه قرن گذشته هر يك از آنها در قسمتی از ایران مستقر شده بود و در حقیقت تقسیم ایران بین آن دو عملی انجام یافته محسوب میشد با این تفاوت که یکی از د و وضع متفوقی داشت ، در حال توسعه و تجاوز بود و پیوسته روی بسهم طرف مقابل پیشروی میکرد • دیگری بانعام قوا میکوشید این پیشرفت را سرانجام در نقطه ای متوقف سازد • قرارداد ۱۹۰۷ تنها اثری که از لحاظ ایران داشت ، آن بود که با تعیین يك مرز معین بین این دو يك امر واقع را رسمیت بدهد و وضع موجود را تثبیت کند •

خطای دیگر کسروی در آنست که این قرارداد را نتیجه حواست و ثمره تلاش دولت روسیه تلقی میکند و می نویسد :

”بریتانیا در اوایل با نظر دولت روسیه مخالفت میکرد ، اما چون در زمان جنگ در افق سیاسی اروپا نمایان شد ، انگلستان در اروپا خود را نیازمند سپاه بیسما روس دید و به پاس سیاست اروپائی خود از سیاست آسیائی چشم میپوشیدند و برای دلجوئی از روسیان جلو آنها را باز میگذارند .“ (۱)

این نظریه کسروی با واقعیت مغایرت تام دارد . در صفحات گذشته ی بررسی حاضر موقعیت متفوق روسیه در سالهای آخر قرن گذشته و سالهای اول قرن حاضر در ایران تا حدی تشریح شده است . در این سالها روسیه در واقع قدرت مستولی تر ، قدرت متجاوز و پیوسته در حال پیشرفت بسمت جنوب بود و میکوشید هر چه بیشتر ممکن باشد جای بر حریف تنگ کند و آنرا بسمت جنوب و باز هم جنوب عقب بنشانند و خود جای آنرا بگیرد ، خود را بحلیج فارس برساند و در آنجا برای بحریه خود پایگاهی بدست آورد . خود کسروی بنحو مشوشی باین واقعیت توجه دارد ولی از اینجابه نتیجه بکلی نادرستی میرسد و مینویسد ؛ ” دولت روسیه خواستار تقسیم ایران بود و انگلستان از بهر آنکه از نزدیکی روس به هندوستان جلو گیرد ناخشنودی مینمود .“ این نحوه استدلال پرسشی در برابر ما قرار میدهد . اگر بواقع انگلستان خواستار این بود که از نزدیک شدن روسیه به هندوستان جلو گیرد (که مسلماً چنین بوده است) راهد رستگار کدام می بود ؟ - اصرار در تقسیم ایران و باین وسیله میخکوب کردن روسیه در یک مرز معین یا مخالفت با این تقسیم بندی و باز گذاشتن دست دولت تزاری برای هرگونه پیشروی ؟ تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ و تحدید مرز پیشرفت روسیه در طول مدت تقریباً ده سال یکی از هدفهای عمده سیاسی بریتانیا را تشکیل میداد . این تأکید و پیگیری از دو انگیزه عمده ناشی میشد . انگیزه نخست همانست که کسروی تشریح میکند . انگیزه دوم از مسأله نفت و لزوم حفاظت انحصاری منابع نفتی منطقه خوزستان سرچشمه می گیرد که فوق العاده مورد توجه اولیاء دولت بریتانیا بوده و مراقبت دولت تزاری در این زمینه موجبات نگرانی آنها فراهم میساخت . دولت تزاری با حواس جمع چشمی به جریانی که در این منطقه میگذشت دوخته بود . کنسولهای روسیه در بغداد ، بصره و کرمانشاه مبرگام شرکت نفت را زیر نظر داشتند و در هر مورد گزارشهای تفصیلی بدولت متبوع خود میدادند .

در سال ۱۹۰۳ ” فرست اکسپلوریشن کمپانی “ بوجود آمد . در سال ۱۹۰۵ ، بین این کمپانی و حوانین بحتیاری رابطه ی بسیار نزدیکی برقرار شد و شرکت بسرای

خوانین بختیاری سالیانه سه معز را لیره مقرری تعیین کرد و بعلاوه موافقت کرد که سه درصد از درآمد آینده خود را بآنها بپردازد. این شرکت تمام امور محلی خود را مستقیماً با خوانین بختیاری و شیخ خزعل حل و فصل میکرد و در عین حال حلقه واسطه ای بود بین آنها. دخالت دولت بریتانیا در تحکیم وضع شرکت اینک دیگر يك امر روشن و آشکار بود. کمیسر سیاسی انگلیس در خلیج فارس بطور رسمی از جانب کمپانی باخوانین بختیاری و شیوخ خوزستان ملاقات و مذاکره میکرد. مأموریت جلب موافقت شیخ خزعل برای احداث پالایشگاه آبادان بعدها بمعهد سرپرستی کاکس کمیسر سیاسی مقیم بریتانیا در خلیج فارس واگذار شد. روی در سال ۱۹۰۹ با تضمین اینکه حاکمیت خزعل و وارثین وی در خوزستان مورد پشتیبانی بریتانیا خواهد بود، موافقت مستقیم او را با ایجاد پالایشگاه بدست آورد بدون اینکه نیازی بمراجعه به دولت مرکز باشد. در مقابل تمام اینها حفاظت منطقه عملیات و آرام نگهداشتن آن منطقه بمعهد خوانین بختیاری و شیخ خزعل واگذار شد. یکی از هدفهای عمده بریتانیا در ایران آن بود که دنیای جنوب را همچنان در بسته نگهدارد، دست رقیب سرسخت خود دولت تزاری را از آن منطقه کوتاه سازد و راه نفوذ آنرا بخلیج فارس سد کند و منابع نفتی را که اکنون دیگر آماده بهره برداری بود، از هرگونه تعرض احتمالی مصون بدارد، زیرا دولت بریتانیا هیچگاه خود را در ایران از آسیب رقیبان و در وجه اول روسیه مصون نمیدانست. سرآرنولد ویلسون در یادداشتهاش روزانه اش راجع به دزبان خدمتش در جنوب ایران این موضوع را سخت مورد توجه قرار داده است. آنچه وی در این زمینه مینویسد به روشنی نشان میدهد که اولیاء دولت بریتانیا برای نفت جنوب چه اهمیتی قائل بودند و مأمورین رسمی آن تا چه وسعتی در کار کمپانی دخالت و شرکت داشتند:

" مأمورین کمپانی از اطلاعاتی که در اختیار من میگذاشتند معلوم بود که در آینه محصول نفت این قسمتها تا چه اندازه زیاد خواهد بود. بی شبهه يك لوله نفت به ساحل شطالعرب کشیده خواهد شد. ما اطمینان داشتیم که با سران ایل بختیاری و شیخ محمره قرار این کار را خواهیم داد. اما مشکوک بودیم که سرمایه لازم در دست خواهد بود. بعلاوه ب فکر ما در این عمل کمی تردید بود.

آیا آمریکا با علاقمندی که دارد، بیا هلند و روسیه حاضر خواهد بود يك معدن نفت که رقیب آنها خواهد گشت رونقی بگیرد؟ آیا آنها ایجاد موانع نخواهند کرد؟ (۱)

۱- درباره توافق با شیخ خزعل وی مینویسد که چون سرپرستی کاکس از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران برای جلب موافقت شیخ بخوزستان آمد ویلسون بسمت منشی او

هیچ چیز دیگر و هیچ راه دیگر نمیتوانست بریتانیا را از هرگونه نگرانی راجع به نفت و راجع به هرگونه مشکلات دیگر برهاند جز تقسیم ایران در چهار رچوب تقسیم سراسر آسیا و محدود کردن مرز نفوذ روسیه. دو وزیر خارجه بریتانیا لرد لانزداون و فینانشین او سر ادوارد گری با پشت کار تمام دنبال این هدف را گرفتند و از هیچ تلاشی در راه انجام این کار خودداری نکردند. تقریباً تمام مأمورین آشکار و پنهان رسمی و غیررسمی بریتانیا که طی سالیان آخر قرن گذشته و سالهای اول قرن حاضر با ایران آمده و اوضاع را از نزدیک بررسی کرده اند حتی پیش از اینکه مسأله حفاظت منابع نفتی اینچنین جنبه حادى بخود بگیرد لزوم قطعی این مرزبندی را بدولت متبوع خود توصیه کرده اند.

سر هنری لاندورد در کتاب خود "سرزمین مورد غبطه" از مسامحه بریتانیا در مقابل ساختن پیشرفت روسیه بسوی جنوب شکوه میکند و فریاد میزند: "ما شمال ایران را از دست داده ایم. نواحی جنوبی نیز از دست ما خواهد رفت مگر اینکه آنرا ساخت و سفت در دست داشته باشیم." سروالنتین چیرول تذکر میدهد: "روسها در تمام شمال ایران دست یافته اند. بدون شك، بعزور، با حرکات سریعتر در تمام کشور جا بجا خواهند شد. و سعی خواهند کرد تا سواحل خلیج فارس و نزدیک هندوستان برسند." وی چاره کار را در وارد کردن روسیه به شناختن مرز نفوذ محدود شده ای میداند. لرد کوزن فرمانروای هندوستان بدولت بریتانیا خاطر نشان میسازد که "تصمیم بگیرند تا کجا همرازی خواهید شد روسها بطرف جنوب ایران تجاوز کنند و شما در مقابل آنها مقاومت نکنید." راندولف چرچیل دبیر شرقی بریتانیا با صراحت تمام و با ذکر بسیاری از سوابق امر نشان میدهد که تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ مشخص آرزوی دیرین بریتانیا بود و

مانده زیر نویس از صفحه قبل تعیین شد. کا کمرضمن مذاکره اهمیت فوق العاده آینده نفت را که تمام منافع تجارتي و سود آورد دیگر را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد بوی خاطر نشان ساخت و متذکر شد که دولت مرکزی در چنان حالتی در صدد خواهد بود که نظارت خود را در منطقه ای که تا آنگاه تحت نفوذ شیخ بوده است برقرار سازد. شیخ بوی پاسخ داد که موافقت با احداث لوله نفت برای او بمثابة خودکشی خواهد بود مگر اینکه بریتانیا از او حمایت و حقوق موروثی و عمومی او را در خوزستان تضمین کند. پس از کسب اجازه از دولت بریتانیا، کا کمر بوی چنین تضمینی سپرد و اعلام کرد که این تضمین شامل وارثین او نیز خواهد بود. چون از این رهگذر اطمینان حاصل شد شیخ با احداث لوله نفت موافقت کرد و زمین های لازم (برای اینکار) را بجا فروخت.

— رجوع شود به تاریخ روابط ایران و انگلیس، تألیف محمود محمود، جلد ۸

قرارداد ۱۹۰۷ را یکی از پیروزیهای درخشان سراد وارد گری بشمار می‌آورد. (۱) - ۱۳۴-

در همان روزهایی که خبر انعقاد قرارداد با ایران رسید روزنامه حبل المتین چاپ تهران در یکی از سلسله مقالات خود در این زمینه چنین نوشت :

" تلگراف دیروز که همه نقل آراء روس و انگلیس است مفهوم میشود که صرفه این کار با انگلیسها است . روزنامه جات آنها خیلی اظهار مسرت و شادمانی می نمایند و بعکس چراید روس آنقدرها سرور و خوشحالی ندارند . دیگر علت مسرت آنها و مسرور نشدن اینها هنوز درست معلوم نیست؟ هرچه بگوئیم از باب حدس است نه یقین . اینست مجملی از تلگرافات که کمپانی تلگراف خبر میدهد .

" روزنامه تایمز در ضمن مقاله عمده چنین مینگارد که عهدنامه بین دولتین انگلیس و روس موجب رضایت عامه انگلستان منصف گردیده زیرا که عهدنامه اسباب اطمینان و استحکام حقوق حقه دولت انگلیس در ممالک ایران و افغانستان تشبیه گشته و دولت روس آن حقوق را رسماً بعهده خواهد شناخت .

" روزنامه استاندارد در اینخصوص مینویسد که هرچند عقد این قرارداد نوع عهد نامه موجب رضایت و اطمینان دولت و ملت انگلیس گردد دولت معظم باید از تهیه و تدارک وسائل حفظ و حراست حدود هندوستان بهیچوجه کوتاهی و مضایقه ننماید .

" روزنامه دیلی تلگراف مینویسد اگرچه هنوز مفاد عهدنامه بالکلیه معلوم نیست ولی خود اختتام آن دلیل است برفتح نمایان پلیتیک انگلیس . " (۲)

قطعاً اکنون دیگر برای خوانندگان روشن شده است که اصرار یکی در این تقسیم بندی و انکار دیگری هر یک دلیل مشخص و هدفهای استعماری هر یک از این دولت راد ریشتر سر خود داشت و از شرائط معین موقعیت هر یک از آن دو ناشی میشد . یکی از علل پشتیبانی بی پرده دولت تزاری از محمد علی میرزا آن بود که امید داشت با دست وی بهد فهای توسعه طلبانه خود در ایران دست یابد و بریتانیا بنوبه خود به همین دلیل با سلطنت محمد علی میرزا روی خوش نشان میداد که او را ابزار دست خیر میدانست . محمائی که بریتانیا با آن رویو بود چنین خلاصه میشد ، چگونه از شر محمد علی میرزا گریبان خود را برهاند که ثمره آن عاید " انقلابیون حقیقی " نشود و چگونه انقلاب راد رهم بشکند که میوه آن در دامن روسیه نیفتد .

دولت تزاری تا در بحبوحه قدرت بود و تا آنگاه که حریف خود راد رست بگریبان دشواریهای فراوان و از جمله جنگهای ترانسموال میدید نفوذ سیاسی و تجارتي خود را

۱- برای این مدارک و مدارک دیگر رجوع شود بتاریخ روابط ایران و انگلیس ، جلد ۷ و ۸

۲- به نقل از ترجمه ی فارسی تاریخ ایران ، تألیف پراون ، صفحه ۱۸۹

بسیوی جنوب گسترش میداد . اما طولی نکشید که ورق برگشت و عوامل داخلی و خارجی چندی آن دولت را ناگزیر ساخت که با تقسیم ایران موافقت و به نیمی از آن اکتفا کند .
۱- آنگاه که دیگر دولت بریتانیا قیام ترانسوال را سرکوب کرده بود و بوضع خود سروسامانی میداد دولت تزاری دچار مصائب جنگ با ژاپن شد . شکست فلاکتبار این دولت قوی پنجه از يك کشور آسیائی در وضع روسیه تأثیر شگرفی برجای گذاشت و از اعتبار جهانی آن بمیزان زیادی کاسته شد . در عین حال به ملت‌ها و کشورهای که در معرض تاخت و تاز دولت تزاری قرار داشتند دل داد و امیدواری بخشید .

۲- آنچه بر وخامت اوضاع این کشور افزود انقلاب بزرگ ۱۹۰۵ بود که ضربه شدیدی بر ارکان استبداد مطلقه تزار وارد آورد . این انقلاب در هم شکست اما دولت تزاری ناگزیر شد مقداری از وصایای انقلاب را خود بنحو دست و پا شکسته ای عملی کند و ببرخی تغییرات و اصلاحات نیم بند تن در دهد . اما چون خود را پیوسته در برابر دینمای يك موج انقلابی وحشت انگیز میدید ناگزیر مناسب دید که گریبان خود را از درد سرها و کشمکشهای خارجی برهاند . باختلافات خود با حریف پولاد بازویی پایان دهد تا بتواند با فراغت بال تمام نیروی خود را برای سرکوب نهائی انقلاب در داخل بکاربرد .

در چنین گیروداری دو عامل خارجی نیز پیدا شد که دولت تزار را وادار کرد تا پیشنهادات بریتانیا را برای تقسیم ایران مورد قبول قرار دهد و تسلیم خواست آن دولت شود :

۱- توسعه نهضت انقلابی در ایران که بطور جدی بیم سرایت آن بدیگر سرزمین های آسیا میرفت . همانطور که پیش از این تشریح شده است دولت تزاری هم موجودیت و نظام حکومتیش بطور مستقیم در معرض تهدید این انقلاب قرار داشت و هم منافع استعماریش در دیگر سرزمینهای آسیا . بریتانیا که خود در آن سردنیا واقع و بيك دولت پیشرفته بورژوازی بود از لحاظ موجودیت نظامی و سیاسی خویش هیچگونه بیمی از این انقلاب نداشت . اما منافع مستعمراتیش سخت بخطر می افتاد و چون از دولت تزاری واقع بین تر بود بعقل معینی صلاح نمیدید سرنوشت خود را با شاه و دربار سلطنتی پیوند دهد و با اینجهت دست بباری چند جانبه ای زد که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است .

۲- عامل مؤثر دوم عبارت بود از خطر توسعه دولت نوخاسته و جوان آلمان در خاور میانه و در ایران . خطر سیاست توسعه طلبانه این امپریالیزم بلند پرواز و پسر نیرو ، تسلط آن بر امپراطوری عثمانی ، رخنه آن در ایران ، تلاش خستگی ناپذیر آن برای گرفتن امتیاز و رخنه دادن سرمایه مالی خود در این کشور ، همه ی اینها تهدید

آمیز بود و باینجهت هردو قدرت امپریالیستی و خاصه بریتانیا را که مستقیماً مورد تهدید آلمان بود بیش از حد نگران کرد. در همان نیمه اول نخستین دهه قرن حاضر بقدر کافی روشن شده بود که درگیری خونینی در اروپا بین قدرت‌های امپریالیستی اجتناب ناپذیر است. موضوع برد و باخت در چنین جنگی برای امپراطوری بریتانیا که مستعمراتش در چهار گوشه جهان پراکند و چشم‌طمع آلمان‌نوا خاسته‌بدانها دوخته شده بود اهمیت حیاتی داشت. حصول پیروزی در این جنگ مستلزم صف بندی نوین و اتحادیه‌ی تازه‌ای بود.

انگلسان نخست خود را بفرانسه نزدیک کرد و بدین نحو پایه یک اتحادیه تازه‌ای برای مقابله با جنگ آینده‌ای پی‌ریزی شد. اما این صف بندی بدون الحاق دولت تزاری نمیتوانست آینده اطمینان بخشی داشته باشد. بریتانیا برای حل و فصل اختلافات خود با دولت تزاری در مورد مسائل آسیائی بدولت فرانسه متوسل شد و آنرا واسطه قرارداد.

ولکاسه وزیر خارجه فرانسه که بعزت شکست‌های گذشته با آلمان کینه می‌ورزید در نزدیک کردن این دو دولت و رساندن آنها بتوافق برای انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ نقش بسیار موثری ایفا کرد و بدین نحو اتحاد مثلث مسلحی مرکب از بریتانیا و فرانسه و روسیه بمنظور درهم شکستن آلمان در جنگ اجتناب ناپذیر آینده بوجود آمد. میبینیم که قرارداد ۱۹۰۷ تنها عبارت از تقسیم آسیا و منجمله ایران بین دو حریف تیز چنگ نبود. بلکه هدف گسترده تری را در عرصه جهانی تعقیب میکرد و براساس آماده شدن برای جنگ قرارداد داشت.

در باره خطای کسروی که دولت تزاری را مبتکر نقشه قرارداد تقسیم آسیا از جمله ایران میداند، بهرمال میتوان چنین تصور کرد که وی از وجود کوهی از اسناد و مدارک در باره سوابق این نقشه بی اطلاع بوده است.

اماد در مورد پروفیسور براون ممدوح تقی زاده چنین فرضی از اساس منتفی میباشد. غیر قابل تصور است که بگوئیم این محقق دانشمند که خود یکی از صراخان سیاست خارجی بریتانیا بود، از اینهمه سوابق بی اطلاع بوده است. غیر قابل قبول است که بگوئیم وی از هدف عمده و اساسی تدوین قرارداد که معطوف بآمادگی جنگی در برابر آلمان بود چیزی نمیدانسته است. اما میبینیم وی با منطق خالص سفسطه گران حتی از این قرارداد اسارت آور برای ایران مقداری وسائل مشاطه گری میسازد تا چهره امپریالیزم بریتانیا را آرایش بدهد و از آن سیمائی مظلوم و انسان دوست و عدالت گستر بسازد. وی چون بموضوع قرارداد ۱۹۰۷ میرسد پس از مقداری به نعل و میخ زدن و عبارات دوپهلوی بقالب ریختن بمنظور آماده کردن ذهن خواننده، یا

بهبتر بگوئیم برای تحمیق خواننده بدواً مسأله بست نشینی را که طی مدتی پیش از ۶۰ سال مایه دست عمده مداحان رنگارنگ سیاست بریتانیا در ایران بوده است و کسانی نظیر تقی زاده تا آخرین روزهای عمر از میدان باین بوق باز نایستادند، پیش میکشد و از آن به مثابه عامل تعیین کننده اعطای مشروطیت سخن میگوید تا ایسن نظر را بر کرسی بنشانند که گویا بریتانیا یا رویا و مشروطه خواهان بود و باینجهست محبوبیتی عظیم کسب کرده بود. پس از این مشاطه گری بدولت تزاری میپردازد و انصافاً در اینجا سنگ تمام میگذارد و بد رستی مینویسد: " روسیه کاشانه استبداد بی لگام، دشمن دیرین آزادی در تمام شئون، نابودکننده اینهمه مللی که قبلاً آزادی داشته اند، از طرف مشروطه خواهان مانند پرکینه ترین و بی عاطفه ترین دشمن پنداشته میشد و اگر انگلستان در بند دوستی با وی بود چگونه میتواند دوست قابل اعتمادی ملحوظ گردد. " (۱)

این آقای پروفیسور با مهارتی که خاص خود او است میکوشد بریتانیا را با آب طهارت بشوید و نیت آنرا مبتنی بر رعایت خیر و صلاح و حفظ و استقلال ایران جلوه دهد. توجه کنید: " نه تنها بریتانیای کبیر بتوسط وزیر مختاران خود احتراز از مداخله در شئون داخلی ایران را پیوسته اذعان داشته، بلکه روسیه نیز بدانسان خود را معصوم میدانست. هیچ چیز از بیان و وصف هدف بدولت هم پیمان در این قرارداد صریح تر از این نکته نیست که نه تنها احتراز از هرگونه بهانه ای در مداخله خواهند کرد، بلکه دیگری را هم به بهانه تأمین منافع اجازة مداخله نخواهند داد.

" پس انگلستان احترام آنرا نه فقط از لحاظ رفتار خود ضمانت کرده بلکه در باره رفتار روسیه نیز ب فکر تعهدات ابلهانه ای افتاده است زیرا اگر روسیه پیمان خود را بشکند انگلستان چه میتواند کرد. انگلستان محققاً نمیتواند یا بدشواری خواهد توانست برای تخلف از یک قرارداد وارد جنگ گردد. "

میبینیم براون با تردستی ماهرانه میکوشد تا این اندیشه را در فکر خواننده رسوخ دهد که بریتانیا در بستن این قرارداد گویا خواستش تضمین استقلال ایران بوده است و مانند کودکی صداقت داشته ولی افسوس که فریب دولت روسیه را خورده و دست خود را بسته است! تمام ایرادات براون بدولت متبوعه اش در این مورد، بروی این محور میگردد که چرا میبایست بعلمت حسن نیت خویش در دام فریب حریف افتاده باشد! بدتر از این: آقای پروفیسور تا آنجا که موضوع مربوط بدولت بریتانیا میشود،

در پشت سر این قرارداد هیچ انگیزه‌ای جز تلاش برای تأمین صلح نمی بیند! توجه کنید
آنچه از بررسی درباره ارزش مناطق نفوذ در این قرارداد بر می آید کاملاً
بر پایه ای مبهم نهاده شده است و در واقع چنین بنظر می آید که این قرارداد تا
آنجا که مربوط بحکومت برتانی است ۰۰۰ کوئی بقرار زیر دیکته شده باشد :

" ۱- آرزوی پی ریزی يك صلح عمومی

" ۲- تمنای صلح ویژه ای بر پایه افزایش صلح با روسیه از لحاظ برآمد بیشتری

میان انگلیس و فرانسه

" ۳- بدین نیت ابیاسی که چیزی بر مسئولیت های امپراطوری بریتانیا که

اخیراً سنین شده است افزوده ندرد

" ۴- بمنظور صرفه جوئی در هزینه ارتش ۰۰۰ " (۱)

چنین است توجیهات سرایا سفسطه اد وارد براون از قرارداد ۱۹۰۷ ، و یا یقیناً
تصدیق کرد که خدمات سر پوشیده و در لفاظه پیچیده عاملی مانند پروفیسور براون
در پیشبرد سیاست جهانی امپریالیزم بریتانیا ، از خدمات آن گروه از ادعیان سیاست
استعماری آن دولت که نقاب ضخیم این پروفیسور را بر چهره ندارند بسی موثر تر و
ارزش تراست . با همه اینها اگر نحوه برخورد دولت و مقامات رسمی خود ایران را
در مورد این قرارداد در نظر بگیریم ناگزیر باید قبول کنیم که گناه بیگانه ای همچون
پروفیسور براون گناه کبیره ای نبوده است !

انتشار خبر انعقاد این قرارداد بین توده های مردم و سازمانهای انقلابی و
خلق تأثیری بس ناگوار بخشید و بر آشفتگی افکار عمومی علیه این قرارداد تابدان حد
بود که مقامات انگلیسی مقیم ایران را دچار نگرانی کرد .

اسپرینگ رایس سفیر بریتانیا در ایران در یکی از نامه های خود مورخ ۲۴ سپتامبر
۱۹۰۷ می نویسد :

" نتیجه این قرارداد همانطور که در چندین مورد قبلاً با ستحضار عالی رسانیده ام
احتمال می رود موجب تولید احساسات خشمگین خیلی شدیدی بر ضد انگلستان و
انگلیسیها بشود که به مراتب از آنچه بر ضد روسیه وجود دارد شدیدتر خواهد بود زیرا
روسیه متهم به پنهان کردن سیاست خود یا نظاهر کردن بدوستی نسبت به مردم ایران
یا ابراز علاقه به سعادت ایران نمی یابند " (۲)

دراواسط آبانماه ۱۲۸۶ قرارداد در جلسه مجلس مورد بحث قرار گرفت ۱۰ این بحث

۱- به نقل از ترجمه فارسی "انقلاب ایران" ، تألیف ادوارد براون ، صفحه ۱۹۳

۲- استقرار مشروطیت ، صفحه ۶۴

مقارن بود با تغییر نماینده سیاسی بریتانیا در ایران. اسپرینگ رایس که نماینده سیاست کجدار و مریز دولت بریتانیا بود دیگر در آنش سیری شده بود و بجای او چارلز مارلینگ باقیافه خشن تری که به سیاست واقعی بریتانیا نزدیکتر بود مأمور ایران گردید. در مجلس احتشام السطنه با استفاده از سمت ریاست خود مقدمات لازم را فراهم آورده بود تا جلسه هر قدر ممکن باشد بی سروصدا تر بگذرد. صنی از همفکران خود در مجلس فراهم آورده بود تا سر رشته با اصطلاح مخالفت با قرارداد رادردست بگیرند و مجال "جارجنجال" به مخالفین "افراطی" ندهند تا بتوان بدین نحو سروه قضیه را زود بهم آورد. اگر خیلی خوش بین باشیم و نگوئیم که رئیس مجلس در اثر تلبانی با دوسفارت خانه با صواب دید مقامات انگلیسی دست بآن حيله پارلمانی زد باید گفت این شیوه کار باندازه ای گویا وزیران دار بود که حتی مأمورین سیاسی خارجی در ایران نیز بدان بی توجه نماندند. چنانکه چارلز مارلینگ سفیر جدید بریتانیا به وزارت متبوعه خود چنین گزارش میدهد:

"در جلسه علنی مجلس که پیش از ظهر روز پنجم ماه جاری (اکتبر) تشکیل شد متن قرارداد روسیه و انگلستان فرائت و مختصری مورد بحث قرار گرفت. در واقع رئیس مجلس و بیشتر نمایندگان برجسته که شایق هستند از هر پیش آمدی بصورت تظاهرات خصمانه جلوگیری کنند پیش از وقت ترتیب کار را داده بودند." (۱)

اماد ریاره این بحث مختصر با همه تدابیر احتیاطی که از طرف رئیس مجلس و نمایندگان سازشکار گرفته شده بود باز برخی مخالفین قرارداد را بشدت مورد انتقاد قرار داده و آنرا منافی استقلال ایران شمردند. ناصر الملک بسمت رئیس دولت نمایندگان مجلس را به "رعایت نزاکت در روابط بین المللی" دعوت کرد و اظهار داشت:

"ما باید خیلی دقت کنیم تا بتوانیم روابط خود ما را با دول همجوار زیاد و محکم نمائیم. نه اینکه برخلاف آن اظهار و ابرازی کنیم. در این موضوع وزیر خارجه خواهند بیان فسرمود."

وزیر خارجه در این زمان میرزا حسنخان فرزند نصرالله خان مشیرالدوله بود که لقب و شغل پدر را پس از مرگ وی با رث برد و در رأس وزارت خارجه فرا گرفت. از بیانات وی میتوان بفد رکافی بروحیه محافظه کار او پی برد:

"نزاکت بین المللی از چیزهایی است که در همه جا معمول است و دول همجوار آنرا همه طور محترم میدانند. بعضی اوقات ملاحظه میشود که در ریاره پارهای از روزنامه جا پارهای عنوانات میشود که احتمال میرود اسباب رنجش گردد. و همچنین در مجلس"

مکرر خواستم از طرف مجلس د راین باب مراقبتی بشود • میدانید که مجلس واضع قوانین است و اجرای آن باقوه مجریه است • پس باید همیشه رعایت شرایط اجراء ملحوظ گردد • ”

این اظهارات از سوئی نموداری است از نحوه تلقی این زمامداران دولت مشروطه از مشروطیت و اصول پارلمانی و حقوق مجلسیان خاصه در موقعیت مجلس اول که در عین حال وظائف انقلابی مجلس مؤسسان را نیز بعهده داشت • و باید گفت این نحوه برخورد بوظائف مجلس اول چیزی بود در حدود درك محمد علی میرزا از مجلس مشروطیت و از طرفی نشان میدهد که این آقایان فراماسونر، بازیگرانی که چون نهضت مشروطیت پا گرفت و آنرا مغلوب نشدنی یافتند با مهارت تمام کسوت مشروطه خواهی در بر کرده و بصورت کبوترهای د ورجه برآمدند (۱) و در رأس دولت مشروطه قرار گرفتند، در زمینه مسائل مربوط بسرنوشت آینده و استقلال کشور چه می اندیشیدند و اینک که دولت بریتانیا را در این تجاوز صریح بحق حاکمیت ایران شریک میدیدند چگونه هم خود سر تسلیم فرود میآوردند و هم دیگران را به تسلیم و رضا میخواندند • استقلال و حاکمیت ایران در زیر پاشنه آهنین سیاست مشترک این دو قدرت متجاوز له میشد و آنها بنام ”حفظ نزاکت بین المللی“ قضیه را ماستمالی میکردند • آنگاه ابوالحسن خان نماینده شمیراز زبان باعترافش گشود و گفت خوب است حدود این نزاکت بین المللی روشن باشد • ”معلوم شود آیا تجاوز علیه حق حاکمیت کشور هم مشمول این نزاکت میباشد •“ زمام داران پاسخی جز سفسطه و مغالطه نداشتند • با همه اینها فشار افکار عمومی که در انجمن ها تظاهر مییافت و مجلس را خواه ناخواه بمقاومت میکشاند تا بدان حد گسترش داشت که دولت ناگزیر شد ضمن نامه ای همینقدر بیدولتین خاطر نشان سازد که ایران خود را مقید این قرارداد نمیداند و این نامه را که نموداری روشن از ضعف و زبونی دولت است کسانی ”شاهکار“ شیرالدوله بقلم داده اند •

درین توده های خلق جنبش و جوشی که با قتل اتابك بوجود آمده همچنان ادامه داشت • مراسم بسیار باشکوهی که روز چهارم مرگ عباس آقا قاتل اتابك بعمل آمد و تظاهرات گسترده ای که صورت پذیر شد بقول کسروی ”دلهای درباریان را پر از ترس میگردانید و هر کس بر زندگی خود بیم داشت •“

روزنوزدهم آبانماه خود شاه باتفاق وزیران بمجلس آمد تا مراسم ادای سوگند وفاداری با اساس مشروطیت و قانون اساسی را اجرا کند • روشن است که این اقدام شاه برای مجلسی که اینک روبه سستی میرفت و در رأس آن مرد سازشکاری چون احتشام السلطنه قرار داشت، چه لائیی خواب آوری بود و خواهیم دید این خواب

۲- توطئه‌ی نافرجام

شاه در قبال حوادثی که پس از قتل اتابك رخ داد ظاهراً سکوت کرده و سر به لاک خود فرو برده بود. و آنگاه که روشن شد دولتین بتوافق نهایی رسیده اند، بریتانیای کبیر امتیازات و تضمینات مورد نظر را بدست آورده و موجبی برای مخالفت و گروکشی باقی نمانده است، شاه دست خود را برای آغاز کار باز دید.

وی دست بکار شد. خیلی زود روشن گردید که باز دیگر دین پرده خبرهائی هست و دشمنائی برای ایجاد ناامنی در سراسر ایران بکار افتاده است و توطئه نویی برای از هم پاشاندن اساس مشروطیت جریان دارد. آذربایجان، شیراز، اصفهان، کاشان، رشت، کرستان، عراق، یکی پس از دیگری دستخوش تشنجات شدید شدند.

در آذربایجان باز دیگر ایلات شاهسون و مائو سر بر داشتند. اقبال السلطنه تاخت و تازهای خود را از سر گرفت. تاراج و تظاول رواج یافت و با وسعت و شدتی پیش از پیش مردم را در هم پیچید. در اثنای این گیر و دار فوج هشتصد نفری امیر بهادر که مأمور جلوگیری از تعرضات نیروهای عثمانی بود بعنوان اینکه وجودش در تهران برای حفظ امنیت ضرورت دارد از آذربایجان فراخوانده شد.

در تبریز چشم بیداری تمام رخدادها را در وراندیشانه در زیر نظر داشت. مرکز غیبی از طریق انجمن تبریز و یاد ست سازمان مجاهدان بر همه چیز نظارت میکرد. این انجمن با اینکه اکنون دیگر بر طبق مقررات متمم قانون اساسی تشکیل شده و تا حدی جنبه تشریفاتی رسمی بخود گرفته بود، اما در اثر نظارت بدون گسست مرکز غیبی هنوز انقلابی ترین و پرنحرک ترین انجمنها شمرده میشد و مخصوصاً نسبت به محمد علی میرزا که در دوران ولیعهدی خویش بعنوان غدارترین و خونخوارترین عنصر کفه بهیچ قول و قرارداد او اعتمادی نمیشد داشت، شناخته شده بود، بد گمانی کاملاً موجهی از خود ابراز میداشت و بد رستی معتقد بود که در هر دو سبب و تحريك باید دست او را در کار دانست.

چنانکه پیش از این اشاره شده است، مرکز غیبی از همان اوان کارها با مادگی خود برای مواجهه حوادث آینده سخت کوشا بود. در گریز از ارهای حوادث با شتاب تمام و بدون اینکه تحت تأثیر اهمال کاریها و خود فریبی های مجلس قرار گیرد بتوسعه سازمان مجاهدان و مسلح کردن آنها پرداخت. در جریان این تدارکات بود که نبوغ سازماندهی ستارخان امکانی برای بروز و ظهور یافت و از همان روزگاران وی بسمت يك فرمانده برجسته در میان دیگران شناخته شد و امتیاز خاص کسب کرد. اگر

در آذربایجان خطر منحصر به تجاوزات رؤساء تاراجگرایان نبود ریشه کن کردن آشوب برای مجاهدان اشکال زیادی نداشت. اما محمدعلیمیرزا که فکری جز قبضه کردن قدرت و سرکوب مجلس و مضمحل کردن انجمن ملی تبریز و مرکز غیبی و دیگر انجمنها و سازمانهایی که هنوز در سراسر ایران باقی مانده بودند نداشت و تبریز را بعنوان استوارترین سنگر نهضت شناخته بود، پارازیت حدود تحریکات در داخله کشور فراتر نهاد. در نهبان با سلطان عبدالحمید به بند و بست پرداخت تا امکان بدهد که قوای وی بدون مانع بسوی تبریز سرازیر شوند و مشروطه خواهان و مجاهدان را قلع و قمع کنند.

سلطان عثمانی شخصاً باین کار علاقه فراوانی داشت. مشروطه خواهان عثمانی برای احیای اساس مشروطیت دست به فعالیت وسیعی زده بودند. پیروزی انقلاب در ایران بنحویت ناگزیری موجب تقویت آنها میشد. بهمین دلیل مشروطه خواهان عثمانی با انقلابیون ایران روابط نزدیک داشتند. در همان حین که قوای عثمانی به تجاوز خود در خاک ایران ادامه میدادند شعبه های انجمن اتحاد و ترقی عثمانی که در برخی کشورهای اروپا دایر میبود بر علیه این تجاوزات اعتراض کردند. اعلامیه های زیادی از طرف آنها در این زمینه منتشر و در مطبوعات متمدنی اروپا منعکس گردید. در این گیرودار بود که مدتی بدست یک روزنامه نگار فرانسوی افتاد حاکی از وجود رابطه بین محمدعلیمیرزا و سلطان عبدالحمید و تبانی آنها علیه انقلابیون ایران. انتشار این مدرک سر و صدای زیادی در ایران برانگیخت.

از جهت سیاست خارجی این رابطه در وقت استعماری راکه برای ایران مسلط بودند نگران کرد زیرا هرگونه پیشرفت قوای عثمانی را تهدیدی برای منافع خود در ایران میدانستند. خطر در درجه اول منوجه دولت روسیه بود که آذربایجان در منطقه نفوذ آن قرار داشت و باینجهت نمیتوانست در قبایل تعرضات دولت عثمانی لاقید بماند بخصوص با توجه بروابط نزدیکی که بین عثمانی و آلمان وجود داشت و دولت عثمانی در حقیقت اینک بعنوان پر قیچی امپریالیست نوخاسته و توسعه طلب آلمان شناخته میبود. این تعرضات قرارداد ۱۹۰۷ را بخطر می افکند. در نتیجه در درجه اول دولت روسیه و سپس دولت بریتانیا خود را ناگزیر از دخالت دیدند و این خود زمینه دیگری شد برای اینکه بعنوان میانجی بین ایران و عثمانی پای پیش نهند و در کارها ایران بیش از پیش دست بیابند.

اینک دیگر همه جاسخن از عهد شکنی و خیانت محمدعلیمیرزا در میان بود. شاه برای اینکه سر و صداها را بخواباند بر حسب ظاهر فرمانفرما را مأمور جلوگیری از پیشرفت

قوای عثمانی کرد . بنا بنوشته بلوای تبریز انجمن " شش هزار تفنگ يك كرور فشننگ دوست و هشتاد هزار تومان پول برای مخارج جنگی در اختیار او گذاشت " و بر آن شد که نیروهایی از مجاهدان باتفاق وی بمیدان جنگ بفرستند . وی شرکت مجاهدان را نیز بیعت . بانفراخود روانه گردید و در برابر عثمانیها جز ناتوانی و زبونی از او هنری دیده نشد . بخصوص که شاه برخلاف وعده هائی که داده بود هیچ نیروی کمکی برای او نفرستاد . تنها نتیجه نهائی این اردو کشتی وی آن بود که تمام اسلحه ای که او باخود برده بود پس از چندی سر از " انجمن اسلامیه " در آورد و علیه مجاهدان مورد استفاده قرار گرفت .

از سوی دیگر صمدخان مراغه ای که شخصاً مردی توانا و جنگاور بود و بعنوان حاکم مراغه اسلحه و مهمات کافی در اختیار داشت با اینکه بخوبی میتوانست جلو تجاوزات کردهای عثمانی را بگیرد بناگهان مراغه را در برابر دشمن بدون دفاع گذارد و با خانواده خود بتهران گریخت . آنجا مورد تلافی شاهانه قرار گرفت و در برابر خیانتی که مرتکب شده بود از طرف شاه بلقب " شجاع الدوله " مفتخر گردید . این دلیل گویائی بود بر اینکه بادستور شاه مراغه را بدشمن سپرده است .

در مرکز یکی از اوباشان نامی وابسته بشاه بنام شیخ محمود ورامینی دارودسته هائی براه انداخت و در حوالی تهران شروع بتاخت و تاز کرد بدون اینکه از طرف دولت قدمی برای جلوگیری از او برداشته شود . و روشن بود که وی از طرف شاه حمایت میشود و بهمین جهت دولتیان در برابر او دست روی دست نهاده اند . مجلس بمنظور ایجاد تعادل بودجه کشوری مبلغ سیصد و هشتاد هزار تومان از بودجه سالانه دربار کاهش داد . باین معنی که این مبلغ قبلاً بابت مخارج دستگاه ولیعهد در تبریز که اینک از آنجا برچیده شده بود و پول جیب سالیانه مظفرالدین شاه و تأمین بودجه خلعت پوشانیهای وی پرداخته میشد . مجلس اینها را زائد یافت و از بودجه کشوری حذف کرد . اما محمد علی میرزا بمنظور اینکه هم این مبلغ را از دست نداده باشد و هم تمام اوباش و ارازل درباری را علیه مجلس و مشروطه شورانیده باشد از پرداخت حقوق استرداران ، زنیورکچیان ، شتریانان ، فراشان و نظائر آنها خودداری کرد و بآنها چنین فهماند که گویا مجلس حقوق آنها را از بودجه حذف کرده است .

اکنون دیگر کمتر محفل و مجلسی بود که در آنجا سخن از خیانتهای محمد علی میرزا در میان نباشد . سازمان های انقلابی سخت به جنب و جوش افتاده بودند . مطبوعات با صراحت کافی حقایق را بروی دایره میریختند . کار بجائی رسید که مجلس با همه بیخیالی دچار نگرانی شد و در یکی از جلسات خود (۷ آذر) که هیأت دولت

نیز حضور یافته بود چگونگی راز ناصرالملک رئیس دولت پرسید .
کسروی مینویسد که ناصرالملک پرده پوشی نکرد و آشکار گفت دستهایی برای
ایجاد بلوا و آشوب در کار میباشد . چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس که
مرتباد در جلسات مجلس حاضر میشد و جریان آنرا بسفارت مربوطه خود گزارش میداد
است موضوع را با دقت بیشتری نقل میکند . وی درباره آنچه که در جلسه ۷ آذر (۲۸
نوامبر ۱۹۰۷) در مجلس گذشت مینویسد :

” عقیده عمومی (مجلسیان) براین بود که شاه با حمایت سفارت روسیه موجبات
هرج و مرج در تهران و سایر ولایات را بمنظور بی اعتبار ساختن مجلس فراهم نموده
است .

نخست وزیر در برابر اصرار نمایندگان برای تأیید این نظریه سعی کرد از دادن
جواب صریح طفره برود و از مجلس درخواست نمود با و فشار نیاورند که آنچه را که همه
کس میدانند بتفصیل بیان کند و اگر مجلس از آنها (هیأت دولت) باز هم ناراضی
است او شخصا با کمال خوشوقتی حاضر است که این مأثوریت پر مشقت را ترک نموده کنار
بسرود . ” (۱)

اما می بینیم همین ناصرالملک که محرمان را اینچنین نامحرم میدانست و با این
سماجت در کتمان حقایق در برابر مجلس مردم میکوشید سه روز پیش از آن یعنی در
روز چهارم آذر ماه آنچه را که از مجلسیان مخفی داشت در خلوتگاه راز با سفیر انگلیس
در میان نهاده بود . بنامه مارلینگ مورخ پنجم دسامبر (۴ آذر ماه) خطاب به سر
ادوارد گری رجوع کنیم . وی مینویسد :

” در ملاقاتی که روز ۲۵ ماه گذشته با ناصرالملک نمودم آن عالیجناب تصویر
بسیار وخیم و اضطراب انگیزی از اوضاع سیاسی برایم ترسیم کرد . وی از هنگامی آغاز
مطلب کرد که روز ۱۲ ماه گذشته مجلس استقبالی عالی و صمیمانه از شاه بعمل آورد و
شاه سوگند وفاداری نسبت بهمکاری با مجلس یاد نمود . این مراسم از طرف شاه فقط
یک نمایش خالی از حقیقت و ساختگی بود زیرا دولت مدارک قطعی در دست دارد که
شاه با عملیات شرارت آمیزی بیشتر از هر وقت بد سیسه بازی مشغول میباشد .

” اعلیحضرت سعی کرده بود که روز نوزدهم ماه گذشته اغتشاشاتی در یک زمان
در تبریز و اصفهان پدید آورد . لیکن خوشبختانه موفق نشد . وی همچنین رؤسای
طوایف ترکمن را تشویق میکند تا پراهنزی و تاراجگری خود ادامه دهند . در تهران او
سعی دارد نیروی مسلحی متشکل از نگهبانان آذربایجانی خودش و نگهبانان پدرش

که در زیر فرمان امیر بهادر جنگ هستند تشکیل دهد ۰۰۰ همچنین شاه رحیمخان شرور و معلوم الحال را مورد عفو قرار داده است بدین امید که از نفوذش بر نگهبانان تبریزی در کار خود استفاده نماید .

”ناصرالملک معتقد شده بود که ماد رآستانه يك كودتائی قرار داریم و از این رو او و همقطاراناش با اطمینان باینکه با وجود دسته بند یهای شاه ادامه کار دولت غیر ممکن میباشد روز ۲۳ ماه گذشته استعفانامه های خود را تسلیم نمودند . لیکن پس از يك مذاکره بی نتیجه استعفای خود را مسترد داشتند ولی شاه صریحا مراتب تنفر خود را از مجلس بآنها ابراز داشته و علاقمندی خود را به رهائی از آن اعلام داشته است .

”نخست وزیر ادامه داد : دولت در وضع بسیار دشواری قرار دارد . چنین پیداست که شاه تصمیم دارد اغتشاشات جدی ایجاد نموده و در چنین اوضاع آشفته مجلس را مستقیما مورد حمله قرار دهد ۰۰۰” (۱)

برای شناساندن چهره واقعی این رجال و زمامداران عتبه بوس و غاشیه بردوش این نامحرمان محرم و محرمان نامحرم هیچ مد رکی از اسناد رسمی و لینعمتهای خود آنها نمیتواند گویاتر باشد و تفسیری نیز نمیتوان بر آن افزود . همین قدر باید گفت که این دو روئیها و تردید و وسواسهای ناشی از وابستگی طبقاتی این رجال از یکسو و بهم بستگی آنها با مرکز فراماسونری بریتانیا از سوی دیگر سبب میشد که آنها از هر گونه عمل و اقدامی که ممکن بود موجب گسترش نهضت بشود و زمام کار را از دست آنها بدر کند ده چندان بیشتر بیمناک بودند تا غلبه و تسلط شاه . بخصوص که در این مورد پای مقتضیات سیاست مستعمراتی بریتانیا در رین بود و تمامی این محافل خارجی و داخلی در سرکوب کردن نهضت اصیل توده ای و سازمانهای انقلابی منافع مشترک داشتند . تمامی این عوامل میدان تحریکات و دسیسه های محمد علی میرزا را گشاده تر میساخت و با و جرأت و جسارت بیشتری برای حمله و تجاوز میداد .

طولی نکشید که دسته های مختلف اوباش و اراذل بخصوص آنها که مجلس را سبب بریده شدن روزی خود مید انستند در میدان توپخانه اجتماع بزرگی برپا داشتند . بلافاصله فوج امیر بهادر که از آذ ریا بجان احضار شده بود بآنها پیوست . عسده ای از روحانیون مرتجع و د رباری نیز پای بمیمان نهاده بمیدان روی آوردند و آنجا را بيك مرکز ضد انقلابی مبدل ساختند . تعرض بر مشروطه خواهان آغاز شد و حتی کار بکشتار و خونریزی کشید . غائله رفته رفته بزرگ شد . عکس العملی که این اوضاع و احوال در بین توده های مردم بوجود آورد پس شدید و گسترده بود . مجلس از دو سو خود را زیر فشار میدید . سازمانهای انقلابی و مطبوعات پیوسته بر سست کاری مجلس

اعتراض میکردند. شاه و درباریان او که مرکز ارتجاع سپاه ایران را تشکیل میدادند و در عرض ضد انقلابی خود به پشتیبانی در قدرت امپریالیستی متکی بودند مجلس را از سوی دیگر تحت فشار قرار میدادند. مجلس در صدد برآورد این غائله را با آنها همه ریشه های عمیق و استوار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی از راه گفتگوهای دوستانه فرو نشاند. احتشام السلطنه با مجرای دید مجلس برادر خود علاءالدوله را با اتفاق چند تن برای گفتگو با شاه اعزام داشت. شاه دستور داد آنها را توقیف و زندانی کردند. سپس بی درنگ ناصرالملک رئیس الوزرا را بدربار احضار کرد. ناصرالملک که حتی دوستان ما و ماورا بحاروی در اسناد محرمانه خود از او بعنوان مردی نالایق، ترسو و ناتوان یاد کرده اند، از طرفی نمیخواست بدربار برود و سرنوشت خود را بدست شاه بدهد، از سوئی جرأت نمود از او امر شاه را در خود نمی یافت. سرانجام ترس برترید غلبه کرد و بدربار رفت. اما قبل از رفتن یکی از گماشتگان محرم خود را به سفارت انگلیس فرستاد و پیام داد که جان وی از ناحیه شاه در خطر است. سفارت انگلیس چرچیل دبیر شرقی را برای ابلاغ حمایت سفارتخانه از رئیس الوزرا بدربار فرستاد و شاه نیز اظطراراً او را آزاد کرد و به تبعید علاءالدوله فرمان داد. آقای رئیس الوزرا اینک دیگر جرأت آنرا نداشت که لحظه ای در ایران درنگ کند. جرأت آنرا هم در خرید نمیدید که بدون حامی و پشتیبان از تهران خارج شود. از سفارت درخواست کرد که پزشک خود را تا رشت با او همراه کند. سفارت ظاهر این عنایت را برای وی زاید دید و غلامباشی خود را هموراین کار کرد. عالیجناب ناصرالملک در زیر سایه این غلامباشی خود را به رشت رسانید. از آنجا نیز یکی از غلامان قنصلخانه او را تا سرحد ایران زیر بال حمایت خود گرفت.

شاه که اینک موقعیت خود را بقدر کافی استوار تصور میکرد، در صدد برآمد ضربه مستقیمی بر مجلس وارد آورد. نامه ای خشن و تند بعنوان مجلس فرستاد که محتوی نکات زیرین بود:

۱- مجلس با دخالتی خود در امور قوه مجریه از حدود صلاحیت خود خارج می گردد.

۲- انجمن ها ماهیه اغتشاش و هرج و مرج هستند و باید منحل شوند.

۳- هشت تن از نمایندگان که در ایجاد هرج و مرج دست دارند باید به

مأمورین شاه تسلیم گردند تا بکار آنها رسیدگی شود.

برخی از مجلسیان مرعوب شده بتکاپو افتاده چنین استدلال میکردند: "حسب

الامر خوب است اطاعت شود تا فتنه بخوابد." ولی در میان مردم تماشاچی و نمایندگان

انجمن ها و لوله افتاد. بار دیگر آنها بودند که فریاد اعتراض بلند کردند. مجلس

نیز که خود را در برابر فشار افکار عمومی دید این هرسه خواست شاه را رد کرد و پاسخ داد مادام که مقامات دولتی در نگهداری مشروطیت و آرامش ناتوانی نشان دهند مجلس از نظارت بر اوضاع ناگزیر است. در مورد انجمنها نیز گفت که آنها طبق قانون آزادند.

این پاسخ بر شاه گران افتاد و با سرعت بکار تدارک پرداخت. روز ۲۳ آذر ۱۲۸۱ نخستین تعرض آشکار گروههای اوباش و ارازل بمجلس آغاز شد. مجلس که بکوچکترین آمادگی برخاسته بود سخت بهراس افتاد. در آن لحظات حساس آنچه که خطر را از مجلس دور کرد وجود درسه تن از همان مردم عامی بود که باشم طبقاتی خود لحظه های خطیر را خوب درک میکنند. آنها با پول خرید اسلحه و فشنگ خرید بودند. با بتکار خویش خود را بمجلس رسانیده بنگهداری پرداخته بودند. مهاجمین هنوز اسلحه نداشتند. شلیک پیاپی چند تیر هوایی آنها راه را مسدود کرد و بتصور اینکه نیروی بزرگی از مجلس دفاع میکند روی بگریز نهادند و برای تبرئه خود در مقابل شاه، خود از استحضارات مجلس داستانها میپرداختند. بدون تردید اگر همان شب محمد علی میرزا نیروی مسلحی بسر وقت مجلس میفرستاد کار مجلس همان شب ساخته شده بود. اما چون داستانهایی که از قوای مدافع مجلس بگوش او رسیده بود او را مردد میساخت در صدد برآمد که قبلاً نیروی کافی تدارک ببیند و سپس بکار پردازد. محمد علی شاه فرصت طلائی را از دست داد.

فردای آنروز مردم از هر سو بمجلس روی آوردند. بسیاری از آنها اسلحه و ساز و برگ با خود داشتند. کسروی جریان را چنین ترسیم میکنند:

"پایداری دو روزه مجلس چنانکه میدانیم این پایداری فقط نتیجه مقاومت و فشار افکار عمومی بود. مردم دل داده بانجا کشانید. امروز شماره تفنگداران نیز بیشتر گردیده به صد ها و از صد ها به هزارها انجامید، چنانکه هنگام شام دو هزار و نه صد تفنگ میداشتند. امروز کارکنان تلگرافخانه و همچنین کارکنان واگون شهری و راه آهن عبدالعظیم دست از کار برداشته بنام دندردی بمجلس آمدند. ولی احتشام السلطنه آنان را باز گردانید که بکار خود پردازند. از هر باره شکوه نیروی آزاد یخواهی روی بفرزنی بود." (تکیه روی جمله هاز ما است. ن.)

پاد آواز حوادث تهران در شهرستانها مردم و انجمنها را بتکان آورد. در تبریز مرکز استوارترین و انقلابی ترین انجمنها که بر نیروی مسلح مجاهدان متکی بود و مرکز غیبی آنها همچنان راه میبرد هیجان شدت بیشتری داشت. انجمن باللهام گرفتن از مرکز غیبی بکاری سیاسی و انقلابی برخاسته و اعلام داشت که محمد علی میرزا سوگند وفاداری خریستن را نسبت باصول مشروطیت نقض کرده و دیگر صلاحیت

سلطنت ندارد • تلگراف زیر از طرف انجمن به مه شهرستانها مخابره شد : - ۱۴۸ -
 "از تبریز به مه شهرستانها • شاه موافق قانون مشروطیت ذکر قسم • و حالاً
 نقض عهد • ملت آذربایجان اورا بجهت این خیانت از سلطنت خلع و بقا سل و بسه
 نجف اطلاع شما هم اورا خلع و سفارتخانه ها را اطلاع دهید •"
 این تلگراف در همه شهرستانهای عمده حسن قبول یافت و از هر سو تلگرافا مورد
 تأیید قرار گرفت • اینها دل محمد علی میرزا را پراز بیم میکرد • وحشت او آنگاه در
 حد اعلاى خود رسید که سه تن از رهبران جهان تشیع در نجف که در لحظسات
 دشوار دست کمک بسوی مردم دراز کرده بودند با صدور يك فتوای پشتیبانی خود راز
 ملیون اعلام داشتند • جنبش و جوشش شهرستانها منحصر بصدور تلگراف نبود •
 گروههای مسلح بمجلس تلگرافا اطلاع دادند که برای پشتیبانی آن عازم تهران هستند •
 از قزوین که از سایر شهرستانهای عمده بر تهران نزد یکتا بود میرزا حسن رئیس المجاهدین
 با یکصد تنگدار بسوی تهران روانه شدند •

در این گیرودار جریانی رخ داد که بخصوص از جهت روشن کردن قیافه ضد
 انقلابی دولت فذیمه خامه یا روتسی که این سفارت بهنگام تخییر مسیر حوادث در پیش
 گرفت ذکر آن بی مناسبت نخواهد بود • شرح موضوع را در نامه مارلیک به سراد وارد
 گری منعکس میکنیم :

"در این مدت هواداران مجلس دوبار با اینجانب مراجعه کردند تا بدانند که
 آیا این سفارت خانه حاضر میباشد بنحوی از انحاء بمنظور پیشرفت اصلاحات کمک
 کند • اما من صریحاً جواب داده شك و تردیدی باقی نگذاشتم که چنین کاری نخواهد
 کرد و منتهای سعی را خواهم نمود که این سفارت بهیچوجه من الوجوه مجبور بشرکت
 در این مبارزه نشود •••

"••• بعد از ظهر روز بعد عده ای از ملاها و مجتهدین از من خواستند تا
 يك سلسله تلگرافاتی را بوسیله خطوط تلگرافی انگلیس مخابره کنم زیرا شاه تلگرافخانه
 درستی را تعطیل کرده بود • تلگرافها بعنوان علمای سایر شهرهای بزرگ ایران
 و علماء نجف ر کربلا نوشته شده وضع اینجا را برای آنها روشن ساخته بود • من از
 انجام این عمل ابا کردم و آقای باکرمدیر اداره تلگراف هند و اروپائی هم حاضر نشد
 درخواست آنها را اجابت کند" (۱) (تذیه روی عبارت از ما است • ن •)
 آیا سفارت فذیمه بواقع طرفدار بیطرف ماندن در حوادث داخلی ایران بود ؟
 خواهیم دید •

۱- استقرار مشروطیت، صفحات ۵۱۶ و ۵۱۷ (مثل روز روشن است که امتناع مدیر
 اداره تلگراف هم بدستور خود وی بوده است •)

در جریان کلی حوادث مربوط به تاریخ مشروطیت ایران برخی نکات عمده وجود دارد که حتی - در معتبرترین کتابهای نویسندگان ایرانی آنگونه که سزاوار است ، برجستگی نیافته ، تا آنجا که در کتاب " تاریخ مشروطه ایران " نیز تصویر روشنی از آنها ترسیم نشده است ، در حالیکه اسناد وزارت خارجه بریتانیا محتوی گزارش روزنامه‌های سیاسی آن درباره حوادثی که هر روز در ایران بوقوع می پیوسته این نکات را تا حدی روشن تر منعکس میسازد .

یکی از اهم این مسائل نفوذ گسترده و مستونی انجمنهای توده ای انقلابی میباشد که سر رشته تمام تحرکات را برای حفظ مشروطیت ایران از دستبرد دشمنان داخلی و خارجی در دست داشتند . پیش از این در این باره نمونه هایی بدست داده شده و ذیلاً به نقل برخی دیگر از این نوشته ها می پردازیم :

" مجلس و وزیران و سائلی برای کنترل انجمنهای انقلابی ندارند و همه تحت نفوذ آنها میباشد " (۱)

" مردم بر اوضاع حاکم و آماده هستند افراطی ترین اقدامات را علیه شاه بعمل آورند " (۲)

" مجلس منتهای کوشش را برای کنترل انجمنها بکار میبرد اما بظاهر کاری از پیش نمیبرد " (۳)

و درباره موقعیت شاه :

" از آنجا که مردم معتقد گردیده اند که حد اعلای بدگمانی آنها تأیید شده است موقعیت اعلیحضرت پیش از پیش در افکار عاده تنزل نموده است " (۴)

" مردم علناً از خلع و قتل شاه سخن میرانند یعنی واقعه ای که بحقیقت ما بس نزدیک است " (۵)

" شاه ترس جان خود را دارد و هواداران و پیشخدمتهایش هم او را ترک نموده میروند . بهر طرف که نگاه میشود یکی را میشنوید که میگردد اعلیحضرت حتی یکپخته نیز باقی نخواهد ماند " (۶) (تکیه از ما است . ن .)

آنگاه که کار بدینسان بالا گرفت و دیگر روشن شد که مدعیان اصلی قدرت مطلقه شاه انجمنهای انقلابی هستند ، مجلس را بین میان نقش درجه دوم را بازی میکند و آنچه که در پیشتر میباشد " خطر " پیروزی انقلاب اصیل توده ای است . آقای سفیر کبیر که با آن تأکید نوشته بود که " ما بهیچ وجه من الوجوه " در مبارزه بین شاه و مردم شرکت نمیکنیم ، بناگهان تغییر عقیده داد . جریان را باز هم از زبان خود اوبشنویم :

" بعد از ظهر بملاقات وزیر مختار روسیه رفته و اوضاع را مفصلاً مورد بحث و تبادل نظر قرار دادیم . نظر ما این شد که در حال حاضر موضوع مهم اینستکه شاه را بر تخت سلطنت نگاه داریم ."

" هر چند شاه از جهت حصایل اخلاقی فاقد ارزش می باشد (اهالی تبریز هم چون از خصوصیات اخلاقی او زمانی که فرمانفرمای آذربایجان بوده است آگاه بودند اینطور نسبت بوی شدیداً خصومت میورزیدند) مهذا تنها شانس جلوگیری از سقوط ایران در کام هرج و مرجی عمیقتر از وضع فعلی همانا نگهداری شاه بنظر میرسد ."

" در حال حاضر موضوع اساسی و مهم حفظ شاه بود . لیکن ما در اینجانبی توانیم کاری انجام دهیم . اگر بخوایم بوسیله یک عده معدودی افراد وابسته بدو سفارتخانه دربار را حفظ کنیم چنین عملی بدتر از حماقت می باشد . " (۱)

نویسنده سپس باریک دیگر بمسأله تأثیر وجود انجمن های پردازد و تصریح می کند آنها مانع هر اقدام و اعمال نفوذی از طرف سفارتین هستند . این آقای سفیر کبیر از خطر سقوط ایران در کام "هرج و مرجی عمیقتر" سخن میگوید اما کوچکترین نشانی از هرج و مرجی که ناشی از حاکمیت خلق باشد بدست نمیدهد . در عوض یکی از هم میهنان وی ، داوید فرایزر نویسنده " ایران و ترکیه در حال انقلاب " نظر دیگری ابراز میدارد : " آنچه بیک اروپائی شگفت مینماید آنستکه بانبودن ندیچگونه جلوگیری نه خون ریخته میشد و نه آشفتنگی در کارها رخ میداد . مردم بیکبار جدا سر میبودند . ولی آسایش و ایمنی نیز بحال خود میبود . اگر چنین حالی در یکی از کشورهای اروپا رخ دادی سراسر کشور بخون آغشته شدی و آشوب و شمشیر همه را از میان برداشتی . " (۲)

بر فشار دو سفارتخانه بر مجلس افزود . هر دو سفیر از یکسو میکوشیدند باریکی موقعیت را بمحمد علی میرزا که خود بقدر کافی دچار هراس شده بود گوشزد کنند و او را بمدارا بامجلس رواندارند و از جانبی مجلس را بانریسازش و مصانحه باشاه کنند . واسطه کار میرزا حسنخان مشیرالدوله بود که پیامها را سنجیده و پخته بمجلس می رسانید . کسروی در اینجا از نامه ای گفتگو میکنند که " دو سفارتخانه بادستیاری مشیرالدوله تهیه کرده و بمجلس فرستادند . " ولی چگونگی را توضیح نمیدهند . اسناد خود وزارتخارجهریتانیا که در زیر خواهد آمد چگونگی را روشن میکند . دخالت فعال دو سفارتخانه و مخصوصاً روشن شدن وجه نظر سفارت بریتانیا ، پای مقاومت آن گروه انقلابی

۱- استقرار مشروطیت ، صفحات ۵۲۵ و ۵۲۶

۲- به نقل از تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی ، صفحه ۵۰۲

نماها را که چشمشان بدهان سفارتخانه مزبور دوختند بود بیکبار سست گردانید و در - ۱۵۱ -
تغییر سیر حوادث پسوند بقای محمد علی میرزا بر تحت سلطنت تأثیری معجزه آسا
بر جای گذارد. تقی زاده و یارانشر بناگهان ۱۸۰ درجه تغییر موضع دادند تا
بدان حد که در جلسه عمومی مجلس بهنگامیکه یکی از نمایندگان سرگرم برشمردن
گناهان شاه بود، تقی زاده حرف او را برید و گفت: " این مذاکرات که میشود فعلا
لازم نیست. نتیجه در جلسه خصوصی گرفته و بهمه اطلاع داده میشود. "

با این نیزنگ پارلمانی بحث و مذاکره در این زمینه از زیر نظارت عموم مردم و
نمایندگان انجمنها خارج گردیده بجلسه خصوصی کشانیده شد. نتیجه هم از
آغاز روشن میبود - صلح و مصالحه نوین، مقداری سوگند های وفاداری تازه بتازه
و میدان دادن بر زمینه سازیمهای تازه محمد علی میرزا و تکوین توطئه های نوین.
در خلال این احوال موضوع آمدن شاه بمجلس برای یاد کردن سوگند وفاداری
پیش آمد. جناح نسبتا رادیکال مجلس این اندیشه را بمیان کشید که اول خود شاه
باید برای سوگند خوردن در مجلس حاضر شود. و دیگر اینکه این سوگند باید در
حضور تمام نمایندگان خارجی انجام شود و بدین نحو محمد علی میرزا در حقیقت
یکنوع وثیقه بین المللی برای وفای بعهد بسپارد. اگر کار بدینسان بسامان می
رسید، قطع نظر از اینکه تا چه حد میتوانست در حوادث آینده اثر بیخشد یا نبخشد،
ضرورت سختی بر سلطه انحصاری دوقدرت استعماری در ایران وارد میساخت.
میرزا حسنخان مشیرالدوله که وسیله ابلاغ پیامهای دو سفارت بمجلس بود، وظیفه
خود دانست که سفارتین را غیر مستقیم و از طریق سفارت فرانسه از جریان مطلع
سازد. مارلینگ، در نامه ۳۱ دسامبر خود (۱۰ دیناه ۱۲۸۶) مینویسد:

" اول صبح دوشنبه مسیود و فلما رتی بسفارت آمد و بمن خبر داد که اواخر
شب گذشته (تکیه روی عبارت از ما است. ر. نامور) مشیرالدوله رئیس دفتر خود
را بنزد او فرستاده است تا با او بگوید مجلس در عین اینکه از تلاش برای پایان دادن
نزاع شاه بامدت خود بسیار سیاستگرا راست لیکن حس میکند که تضمین بهتری برای
نظر خیر خواهانه شاه اینستکه اعلیحضرت هابونی در حضور کلیه نمایندگان خارجی
بطور رسمی سوگند یاد کند. ما تنگی نداشتیم که این پیشنهاد از ناحیه کاردار
سفارت آلمان تلقین شده است. لذا بید رنگ رهسپار سفارت روس شدیم تا تبادل
نظر بعمل آوریم. " (۱)

۱- استغرار مشروطیت، صفحه ۵۲۲ - خوانندگان توجه دارند که مشیرالدوله باچه
لحن دبیلماتیک و بظاهرمعصومانه ای به سفارتین هشدار داده و آنها را در جریان تصمیم
مجلسر گذارده است!

" در روزهای اول هفته در باره دعوت نمایندگان خارجی برای حضور در برگزاری آئین سوگند شاه در مجلس سخنان بسیاری شنیده میشد. وزیر مختار روس و اینجانب منتهای کوشش خود را بکار بستیم تا از وقوع این امر جلوگیری بعمل آوریم. ولی مجلس عدم تمایل بسیاری در قبول تضمین دو سفارت در باره حفظ آزادی ملی نشان داده است و گرچه این پیشنهاد واقعا رد نشده است ولی برای مادشوار بود که یک شبوه ای برای ابلاغ پیام خود بیایم که با طبع حساس مجلس موافق و سازگار باشد." (تکیه روی جمله از ما است. ر. نامور)

بنابراین، در این مرحله، دشواری عمده برای سفارتین نه خود اصل دخالت خشن حتی در این نوع مسائل، بلکه فقط یاغتن آنچنان فرمولی برای این دخالت بود که "با طبع حساس مجلس سازگار باشد". اینجانب نیز دست مشکل گشای میرزا حسنخان مشیرالدوله وزیر خارجه که ظاهرا علاوه برداشتن مقام وزارت خارجه، سمت مستشاری دو سفارت را هم داشته است، گره از کار گشود. بدنباله نامه توجه کنید:

"روز جمعه مشیرالدوله پیش نویس یک اعلامیه ای را که هدیك از ماد و نقر میبایست بعنوان رئیس مجلس ارسال داریم به مسیو دوهارتو تسلیم داشت. بر اساس این پیش نویس، مانامه ای بفرانسه تهیه کرده و روز یکشنبه به عالیجناب تسلیم نمودیم. ایشان یکی دو اصلاح کوچک پیشنهاد نمودند که ما پذیرفتیم و این دو نامه که مضمون هر دو یکی بود عصر روز یکشنبه تسلیم گردید."

این کاری نتیجه نماند. مسأله ارسال دعوت برای تمام نمایندگان خارجی موقوف شد. خود شاه هم اساسا بمجلس نیامد. هیأت وزیران نوین شران مهرشد های با سوگند نامه از طرف شاه بمجلس آوردند. اعضای دولت جدید اینها بودند که به مجلس معرفی شده و سوگند نامه شاه را تقدیم مجلس کردند:

نظام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر مالیه، آصف الدوله وزیر داخله، ظفر السلطنه وزیر جنگ، قائم مقام وزیر تجارت، مشیرالدوله کماکان وزیر خارجه، مشیرالدوله وزیر فواید عامه، مخبر السلطنه وزیر عدلیه.

چه درست مینویسد کسروی:

"این نمونه دیگری از بی ارجی مجلس میباشد که بجای آنکه از پیش آمد بهره جوید و محمد علی میرزا را از تخت برداشته ریشه آشوب را براندازد و از آنسوی دست بیگانگان را از کشور کوتاه گرداند. بدینسان افزاردست بیگانگان شده و این بدتر که آزاد بخواهان را فریب داده و این کار را در ریس پرده انجام داده است." (۱)

مأسفانه سپهر جریان دیگری رخ داد که مجلس را پیش از پیش به ضعف کشانید و صرف محافظت کارها و فراهم آوردن راه را داخل مجلس نیرومند گردانید. در اوائل بهمن ماه مجلس چند تن را بجای کسانی که در گذشته استعفا داده بودند به عضویت پذیرفت. - مستوفی الممالک، مؤتمن الملك برادر مشیرالدوله، حکیم الملك، حسین قلی خان نواب دارنده نشان سی بی، از انگلستان و برادر رش عباسقلی خان نواب رئیس اداره امور شرقی سفارت انگلیس و امان الله میرزا (ضیاءالدوله) افسر سابق بریگاد قزاق که از بین این جمع یگانه کسی بود که احساسات صمیمانه ای نسبت به آزادی و بمیهن داشت و بسزای این احساسات در رساله های بعد در آذربایجان کارش بخود کشی کشید!

انجمن تبریز و انقلابیون شهران که میدانستند این صلح و مصالحه در حقیقت بهترین فرصت را برای تدارک توطئه های تازه در اختیار شاه خواهد گذاشت با این سازش بشدت مخالف بودند. آنها از شاه تضمین میخواستند و مجلس خام فکرا نه سوگند شاه را بر رخ آنها میکشید. آنها فریاد میکردند چه اعتمادی بسوگند کسی که بارها عهد شکنی کرده و آنها اطمینان میدادند که گریه عابد شده است (بود را این میان شاه شتابزده تراز هر زمان سرگرم توطئه)!

قراری که چند تن از سردستگان او باش و مسؤولین برخی حوادث خونین توپخانه توقیف شوند و به مجازات برسند و شاه بانواع بهانه ها جلو میگرفت. در اثر فشار روز افزون سازمانهای توده ای مأمورین با جدیت بیشتری بکار پرداختند و نشان یکی از این سردستگان را در رحانه مجلل پیشخدمت باشی شاه یافتند و او را توقیف کرده و ^{توانستند} بدیگران بپردازند و شاه خواه و ناخواه باین امر گردن نهاد.

در اواسط دیماه مخبر السلطنه وزیر عدلیه از طرف شاه یاد ستورهای محرمانه بسمت والی آذربایجان روانه آنسماان گردید و نظام الملك بجای او نشست و همان روزها با صحنه سازی مضحکی که از طرف شاه و نظام الملك ترتیب داده شده بسود رحیم خان چلبیانلو یکی از سردستگان تاجگرایلات که از زندان آزاد شده بود به مجلس رفت، از کارهای گذشته خود اظهار پشیمانی کرد و بعهده گرفت با آذربایجان برود و راه را آنجا بکوشد. مجلس خام فکرا نه بوی اجازه داد و او باد ستورهای مخصوصی که شاه بوی داد روانه آذربایجان گردید و در آنجا با همدستی مخبر السلطنه مقادیر زیادی اسلحه و پول از انجمن گرفت که بجزنگ ایلات، سرکش که همه برانگیخته خود شاه بودند برود و او پول و اسلحه را برداشته و براهزنان و چپاولگران پیوست. باید توجه داشت که تاریخ عزیمت مخبر السلطنه و رحیم خان که بتوالی انجام گرفت در بهمن ماه سال ۱۲۸۶ صورت پذیرفت.

در آذربایجان بار دیگر دامنه ناامنی گسترش یافت و بدتر از همه آنکه تحریکات
داخل تبریز کنشنایده شد. سید هاشم دوچی که در تهران قرار بود اربکسای
خود را باشاه گذاشته بود به تبریز مراجعت کرده و این زمان دارودسته ای بدو در
خود فراغتم آورده و آنها را مسلح کرده بود و در صدد برآمدن سازمان مجاهدان
را از هم بپاشد. در نتیجه بین این دارودسته و مجاهدان برای نخستین بار در
داخل شهر تبریز جنگی رخ داد و برای نخستین بار نیروهای ارتجاعی ضربشست
مجاهدان را چشیدند و در نتیجه این جنگ بیست تن تلفات وارد شد که اکثریت
عظیم آنها را اوباش وابسته به سید هاشم تشکیل میدادند. این جنگ را کسروی
چنین ارزیابی میکند:

"این جنگ در تاریخ مشروطه ارجمند است زیرا بازیانهائی که رسانید يك
سودی در بر میداشت و آن اینکه مردم تبریز جنگ را دیده و از ترس بیجائی که در باره
آن داشتند بیرون آمدند. نیز مجاهدان جنگ را دیده آزموده گردیدند و برای يك
جنگ بزرگتر آماده شدند. در نتیجه این جنگ بود که پس از بمباران مجلس، چون
شاه سپاه بر سر تبریز فرستاد این شهر همچون دیگر شهرها دست و پای خود را گم
نکرد و آن ایستادگی را نشان داد. در این جنگ یکی از سردستگان ستارخان میبود
که چون کاردانی و دلیری از خود نشان داد، بنام و آوازه اش افزود. همچنین
مجاهدان قفقاز در این جنگ کاردانی از خود نمودند." (۱)

در عین حال تجاوز عثمانی ها بداخله ایران روز بروز گسترش مییافت. آنها اینک
ساروج بلاغ را نیز قبضه کرده بودند. فرمانفرما بنام جلوگیری از قوای عثمانی آنهمه
اسلحه و پول را از انجمن تبریز تحویل گرفته بود. و در این زمان شاه بوی دستور داد
که از هر گونه مقابله بانیهوهای عثمانی خودداری کند. پاسخ دولت یكسانی که باین
وضع اعتراض میکردند آن بود که دولت عثمانی هنوز با ایران اعلام جنگ نداد. هوسنیزه
کردن بانیهوهای عثمانی صلاح نیست! محمد علی میرزا اینک نیز همان هدف پیشین
را تعقیب میکرد. میخواست جلو نیروهای عثمانی را تا تبریز باز نگذارد، آنها را بیه
تبریز بکشاند و بادت آنها بر سر مجاهدان و مرکز غیبی بگوید. اما آنچه در آن گیر

۱- تاریخ مشروطه ایران، صفحه ۵۳۵- این دو جمله از نوشته های کسروی در حقیقت
نمودار عالیترین اندیشه های اصیل انقلابی اوست و در مقابل برخی آراء سست و نتیجه
گیریهای شبهه انگیز، اتفاقاً درست همین گونه اندیشه ها است که تقی زاده ضمن خطابه
خود در باشگاه مهرگان مورد تلخ ترین انتقادها قرار میدهد و با تحقیر کین تو زانها را آنها
بخوان سیاست بافی بی ارزش یاد میکند.

و دار آذ ربا یجان را از سربوشتی شوم نجات داد ، همانگونه که قبلاً اشاره شده است ، مخالفت شدید د ولتین روس و انگلیس بود که با توسعدهای نفوذ دولت عثمانی در ایران — که د ولتین آسرا پیشقراول نفوذ آلمان در ایران میسناختند مخالف بودند و باین جهت با تلاش تمام به میانجی گری پرداختند و در ماههای بعد قوای عثمانی عقب نشست . بدینسان دیده میشود که شاه روز بروز بر دامنه تحریکات خود می افزود و مجلس همچنان با خوشخیالیهای خود فریبانه با شاه آشتی میرفت و حوادث را بهیچوجه جدی نمیگرفت .

اما مردم بگونه دیگری اندیشیدند . سازمانهای انقلابی بلایدگان باز حوادث را تعقیب میکردند و روز بروز نسبت بشاه و درباریان و دولت که همه دشواریها و گرفتاریها از خود آنها ناشی بود بد بین تر میشدند و این بد بینی و بد گمانی عمومی در اسناد وزارتخارجیه بریتانیا (استقرار مشروطیت) بارها ذکر شده و از عواقب آن و عواقب کار شاه نگرانی شدید ابراز گردیده است . سازمانهای توده ای متوجه بودند که در برابر این تحریکات پرداخته — اکت نشستن و دست روی دست گذاشتن بلا یجان خریدن و خودکشی کردن است . باینجهت در صدد برآمدند مرکز فساد را از میان بردارند .

۳ — يك سوء قصد ناموفق

روز هشتم اسفند ماه ۱۲۸۷ هنگامیکه محمد علی میرزا عازم دوشان تپه بود ، دو بمب بسوی کالسکه او پرتاب شد که زنی چند از اطرافیان ویرا مجروح کرد و خود شاه جان بسلامت برد . این سوء قصد را انقلابی برجسته حیدر عمو اوغلی احتمالاً با تمویب کمینه ایرانیان مقیم باکو ترتیب داده بود . متعاقب آن با فشار شاه رئیس رنظمیه سه تن از همراهان ویرا با خود از توقیف کرد و آنها را برای با اصطلاح با زرسی به باغشاه بردند . ولی چون این کار مخالف قوانین بود عکس العمل شدیدی در افکار عمومی تولید کرد تا بدان حد که مجلس مجبور شد اعلام بدارد که با این نحوه عمل چندین اصل از متمم قانون اساسی نقض شده است و باید متهمین بداد گستری تسلیم گردند . پسر از کشمکش های زیاد شاه ناگزیر باین موضوع گردن نهاد و در داد گستری چون کوچکترین برگهای که دلالت بر شرکت آنها کند بدست نیامده بود ، هرچهارتن را مرخص کردند که این خود بردامنه اختلافات بین شاه و سازمانهای توده ای افزود .

در مورد این سوء قصد ما بساد و نضریه از بیخ و بن متباین رو برز هستیم . نخست آن گروه که صمن گفته ها و نوشته های خود بنحوی از انحاء کوشیده اند کودتا را توجیه و محمد علی میرزا را تبرئه کنند یا — حداقل از بار سنگین گناهان وی بکاهند . مسلماً این تلاش نه بخاطر خود محمد علی میرزا صورت میگیرد . در طی سالهای اخیر موج نیرومندی

از تبلیغات دامنه دار بمنظور ترویج "مکتب اعتدال" و فراخواندن مردم به سوی "تکامل تد ریحی، آرام و منطبق با آب و هوای ایران" سراسر کشور را فرا گرفته و داعیان میکوشید این اندیشه را در برابر هرگونه اندیشه انقلابی که حواستار تحول بنیادی در جامعه ایران است بگذارند و فعالیت‌های گسترده‌ی توده‌ای را "غوغای رجاله" نام بگذارند و نهضت اجتماعی را به عقل "عقلا"ی قوم محدود و منحصر سازند. بعنوان نمونه در اینجا نظریات دوتن را که ظاهراً رد و قطب مخالف قرار دارند ولی در اساسی ترین مسائل در کنار هم قرار میگیرند شاهد می آوریم. از بین مردان سالخورده و تجربه دیده، "معتول"، پخته، معتدل و پرطمأنینه و وقار "به تقی زاده و آخرین خنابا اودر بانگاه مهرگان که در حقیقت توتسه آخرت از بود وری با این سربار سنگین بر روی بارگانهان گذشته بناموشخانه گور آرمد، رجوع میکنیم. وی در این سخنرانی می گویند:

"در اواخر سال ۱۳۲۵ (ذی القعدة) وپس از کشاكثر زياد و زد و خورد های جزئی باز شاه تسلیم شد و پشت قرآن مهر کرده و قسم خورد که مشروطیت را تقویت نماید و پیمانی برای صلح بسته شد. . . . وپس از آن بتد ریح نزدیکی و گرمی بین مجلس و دولت و دربار حاصل گردید. تا آنکه بناگاه بمب اندازی بانوموبیل شاه همه رشته ها را پنبه کرد. قبل از این واقعه اخیر مساعی مستمر و متوالی بعمل آمد که روزی — روز میان مجلس و ملت و دربار و شخص شاه نزدیکی بیشتری حاصل شود و اقدامات موثری در این امر شد."

"بعد از حادثه بمب شاه خیلی ملول و آزرده شد و امید او از سازش با مجلس منقطع گردید. و در واقع کم کم مہیای بر طرف کردن مجلس و تغییر وضع شد. . . . ظاهراً اگر مدارای بیشتری با او میشد امکان سازش دستفی نبود. . . ."

"تغای ظاهری بین شاه و مجلس و ملت بعد از واقعه توپخانه در ذی القعدة ۱۳۲۵ تا اواخر محرم ۱۳۲۶ یعنی حادثه بمب انداختن بشاه دوام کرد و روز بروز بهتر میشد. تا اینکه آن واقعه و پیدانشدن مرتکبین آن بکلی وضع را عوض کرد و محمد علیشاه عاقبت مصمم به تغییر وضع شد. . . ." (تکیه روی عبارات ازنگارنده است. من.)
وی سپرد در جای دیگر لب مطلب را در میان میگذارد و برای اینکه عمل محمد علی میرزا را در کوبیدن نهضت موجه جلوه دهد و گسترش توده‌ای نهضت را تحت عنوان "غوغای رجاله" بیکباره بشوید و کنار بگذارد، میگوید:

"البته در مکرسی خام با مد بیران فاسد یا عواغریب و سوق شدن نهضت بظواهر ملی بادست غوغای رجاله و جوش و خروش افراطی یا منتهی شدن بخروج زمام امور از دست عقلا نیز متضمن مفاسد میتوانند شد که به ملت و مملکت سدمه

بیانات وی در مجموع این اندیشه را افاده میکند که گناه نهضت مشروطیت آن بود که زماش از دست "عقلا" خارج گردید و مبدل به غوغای رجاله شد. و این البته توجیه مناسبی است هم برای عمل محمد علی میرزا و هم برای مردود داشتن هرنهضتی که زماش از دست "عقلا" خارج گردد و ما خواهیم دید که این "عقلا" که میبایست کار در دست آنها باشد تا از آسیب کودتا مصون ماند کیها بودند و چه بر سر نهضت انقلابی مشروطیت آوردند .

از بین گروه جوان طرفدار این نظریه راین نویسنده کتاب "انجمنهای سری . . ." را انتخاب میکنیم . چنانکه اشاره شده است در بسیاری موارد مربوط بمسائل فرعی و درجه دوم وی با تقی زاده به جرو بحثهای پرهیاهویی میپردازد ولی در مسائل عمده و کلی هردو در کنار هم قرار میگیرند و سردریک بالین دارند . با این تفاوت که اولی راه خود را پیموده ، پخته شده و نیازی به تند گوئی و بیانات آتشین ندارد . ولی این یک جوان است و جویای نام آمده . دیری نمیگذرد که از گرد راه رسیده ، هنوز راهی دور در پیش دارد و باقتضای جوانی احساس میکند که باید تندتر براند و در مواردی خود را از تقی زاده انقلابی تر نشان دهد . توجه کنید :

"پس از صدور فرمان مشروطیت و افتتاح اولین دوره مجلس شورای ملی "آزادی" در ایران تا حدی جان تازه گرفت . این دوره از مجلس شورای ملی را بایستی دوران آزمایش اجرای حکومت پارلمانی در ایران نامید . مردمی که تشنه حکومت پارلمانی و عدالتخانه و "حکومت قانون و عدلیه" بودند یکسال بعد آزادی را بصورت هرج و مرج دیدند و بتدریج دودسته اعتدالی و "افراطی" از بین آزاد یخواهان مشروطه طلب بوجود آمد . در این دوره بود که "نیروی انقلابی" پایه گذاری شد و بمب سسازان قفقازی و گرجی که حیدر عمو و غلی یکی از سران آنها بود در آن شرکت داشتند .

"متأسفانه تند رویهای نیروهای انقلابی و دیگر دستجات افراطی صدمات بزرگی به مسیر مشروطیت ایران وارد آورد . چون در آن دوران هنوز حکومت پارلمانی نضج نگرفته بود هرگاه اعتدال بیشتری رعایت میشد قدرت استبداد بقاصله کمی بسه نیروی آزادی چیره نمیکردید و اساس آنرا موقتاً هم نمیربخت .

"آزاد یخواهان اعتدالی که اکثر آنها پیشروان آزادی قبل از صدور فرمان مشروطیت بودند عقیده داشتند که برای استحکام و قوام مشروصیت باید جانب اعتدال مراعات شود . . ." (عبارات در گیومه در اصل چنین اند . ن . ۰) (۲)

روح و جان این دو نظریه عینا یکی است . این آقایان تمام عوامل نافذ خارجی و داخلی و همه زمینه های عینی کودتا را بدست فراموشی میسپارند . برسر تمام تحریکات امیرنظامی برای برهم زدن اساس مشروطیت و یاکشانیدن آن در ورطه يك "مسیر معتدل" باب تمام مدعیان از بریتانیای عظمی گرفته تا دولت تزاری و دربار سلطنتی ایران ، از شخص شاه گرفته تا امین السلطان تا برسد باینگونه منادیان مکتب اعتدال آب طهارت میریزند . اینها خود را اساسا با این واقعیت آشنا نمیکنند که اگر این "نیروهای افراطی" نمیبودند كلك مجلس و مشروطه در همان آذرماه سال قبل کنده شده بود . راین که برسر اینکه کلمه مشروطه ابتدا کجا و از طرف کی بکار برده شد با تقی زاده (آنها هم آن صورتی که دیدیم) جروبحث راه انداخت ، چرا در اینجا گناه بزرگ و غیرقابل بخشش تقی زاده و همراهان وی را که این نیروها را خلع سلاح کردند و نهضت را دست بستند (و همین خطای حیانت آمیز بود که شاه را به پیروزی رسانید) اساسا نادیده میگیرد ؟ چرا تمام حمله ها به نیروهای "افراطی" و سازمانهای خلقی که بهترین یار و پشتیبان نهضت بودند متوجه میشود ؟ برای چه فعالیت آنها بیشتر حساب هرج و مرج گذاشته میشود یا چگونه است که در مورد این سازمانها اینچنین اتفاق نظر بین مقامات خارجی و داخلی ، بین رجال صدر مشروطیت و تازه رسیدگان از گرد راه برقرار است ، سازمان هایی که با وجود آنها موردی برای اعمال نفوذ وجود نداشت . چرا عهد فراموش میشود که "آزاد یخواهان اعتدالی که اکثر آنها از پیشروان آزادی قبل از صدور فرمان مشروطیت بودند" ، اکثریت قریب باتفاقشان را همان "عقبه بوسهای" سفارت انگلیس تشکیل میدادند که مشروطه را عبارت از سلطه جناح انگلیسی بر دربار سلطنتی میدانستند یا بر سر مقام و منزلت و صدارت بر سر و کله هم میزدند (۱)

از بین کسانی که نظری مخالف، این اندیشه ها دارند ، کسروی از صاحب نظران نسل پیش را انتخاب میکنیم . وی مینویسد :

"این (بمب اندازی بشاه) نمونه دیگری از کارهای حیدر عمواوغلی است و می رساند که او يك شورشخواه راست و شایانی میبوده و بکارهای بزرگ میکوشیده . پس از کشتن اتابک این دو مین تهاکرا او میبود که اگر پیش رفتی نتیجه های بزرگی در پی داشتی . این بمب اگر محمد علی میرزا را از بین برده بودی جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ دیگری بخود گرفتگی ."

۱- در اینجا تفسیری بر استناد نویسنده "انجمنهای مخفی . . ." به مصاحبه عضد السلطان برادر محمد علی میرزا برای تبرئه او نمی افزائیم . اینگونه گفته ها و نوشته ها بحدی مبتذل و حتی مسخره است که ارزش هیچ تفسیری ندارد .

ترور بخودی خود و بدون اینکه متکی بیک رینه عینی باشد، هرگز نمیتواند راه انقلاب و تحولات بنیادی را بگشاید. اما تردیدی نمیتوان داشت که در آن اوضاع و احوال خاص، در شرایط مقابله د و نیروی د رباری و ملی با آن آمادگی عمومی، با وجود مجلس، با وجود سازمانهای توده ای، با وجود سازمان مشکل مجاهدان تبریز با رهبری مرکز غیبی، کشته شدن محمد علی میرزا موجب تضعیف فوق العاده جبهه ارتجاع میشد، روحیه انقلابی بالا میرفت، انقلاب قدم بلندی بسوی جلو برمیداشت و جریان حوادث بکلی در مسیر دیگری می افتاد.

x x x x x

هیجان عمومی علیه شاه هر روز گسترش بیشتری مییافت. مقالات با شدت زیاد عهد شکنی های شاه را پروری دایره میریختند. انجمنها بر فعالیت خود می افزودند و چون احتشام السلطنه آتکرا را راه سازش باد ربار را در ریش گرفته بود تا آنجا که زمینها وزیر مختاری خود را در لندن تدارک میدید، فشار انجمنها برای برکناری او از ریاست مجلس تشدید یافت، بطوریکه در اسناد وزارت خارجه بریتانیا میخوانیم که "انجمنها موجبات استعفای احتشام السلطنه رئیس مجلس و وزیر مختار منتخب ایران را در لندن فراهم ساخته اند." (۱) و "تحولات سریعی در اوضاع اینجا واقع شده و احساس است هیجان آمیز مردم علیه شاه شکل بسجدی بخود میگیرد." و "مسئود و هارتویک نسبت بامنیت جانی شاه مضطرب میباشند. تلگراف به مسیو ایزوالسکی پیشنهاد کرده است که بسفارتخانه نمای روس و انگلیس دستور داده شود مشترکا بوزیر امور خارجه ایران اطلاع دهند که دول منبوعه آنها تعهد دارند دو دمان کنونی (سلطنت) را حفظ کنند." در سراسر این مدت شاه در تردید و تعلل بسر میبرد و جرأت دست زدن بیک عمل قاطع نداشت مگر آنکه از تاحیه هر دو سفارتخانه مساعدتهای "اخلاقی" معینی بوی بشود. تا آنگاه که دو وزیر مختار با مشیرالدوله ملاقات کردند و توسط او پیام درستی به مجلس فرستادند. و این رجل صدر مشروطیت علیرغم مسئولیت خطیری که در قبال حفظ استقلال کشور بعهده داشت با اطاعت برده واری این پیام را بمجلس ابلاغ کرد. این پیام از طرفی بشاه دل داد و او را ترغیب کرد تا بطور جدی دست بکار ببرد. و از جانبی دل مجلسیان را حالی کرد و میدان بدست د و روزه بازی کن ها و بقول کسروی "کبوترهای د و برجه" داد تا در برابر جناح رادیکال مجلس بود برابر انجمنها هرچه بیشتر وبا استدلال باینکه بیم دخالت نظامی روسیه می رود ایستادگی کنند.

کسروی در زمینه این ملاقات چنین مینویسد:

" در همین روزها روسیان بهمدستی دربار نقشه برانداختن مجلس را مسمی کشیدند . . . و میخواستند چنان باشد که آزاد یخواهان اندیشه ایسنادگی را رها کنند . سفیر انگلیس چون از این نقشه آگاهی نمیداشته همانا فریب همکار روس خود را حورده است ."

این یکی از موارد عمده لغزش کسروی در داوربهای او است که در رسته حوادث بعدی دنباله پیدا میکند و وی علیرغم اظهار نظرهای صائب و انقلابی خود و علیرغم اینکه بارها آنجا که صحبت از کلیات در میان است به "همدستی روس و انگلیس" اشاره میکند دچار اینگونه درهم اندیستی ها میشود . در حالیکه هرگونه تعطل و تردد بریتانیا کماکان معطوف بآن بود که کار یکسره بدست شاهلی که بازیچه حریف است، بیفتد .

در این زمان بریتانیا بطور کلی وضع خود را چه در دولت و چه در مجلس تحکیم بخشیده بود . او وزیرانی همچون مشیرالدوله و همدستان و همفکران ویرادر دست داشت . در مجلس نیز بقدر کافی رحنه کرده و علاوه بر عاملین قبلی، چنانکه دیدیم ، موفق شده بود "دوستان" دیگری را از سنخ حسنعلی خان نواب، حکیم الملک ، مؤتمن الملک ، به مجلس بفرستد . بدین ترتیب تا آنجا که مربوط به ساختمان این دو دستگاه بود بریتانیا میتواندست بدون نگرانی زیاد باوضع بنگرد و ناظر سقوط تدریجی مجلس در ورطه "اعتدالی" باشد که بتواند هم شاه را راضی کند وهم سفارتین را . اما موضوع اساسی مورد نگرانی عبارت بود از حاکمیت و تأثیر انجمنهای انقلابی توده ای . و در حقیقت آنها بودند که دربار و جناح ارتجاعی و محافظه کار رادرتنگای قرار داده و میکوشیدند انقلاب را همچنان پیش برانند . مانع جدی اعمال نفوذ دولتین ، این سازمانها بودند و اگر در آن حالت پیروزی نصیب آنها میشد ، چه بسا سر رشته بکلی از دست "عقلای قوم" و سازشکاران محافظه کار بد ر میفتد . در جلوگیری از این نیروی توده ای و حفظ و حمایت شاه در برابر آنها سیاست دو دولت کاملاً هم آهنگ بسود .

کسروی اوضاع را این چنین ارزیابی میکند :

"اگر راستی را خواهیم در این هنگام نمایندگان مجلس و سران آزادی بچند دسته میبودند . یکدسته دل از مجلس و مشروطه کنده و اینان نه تنها کاری انجام نمی دادند کارشکنی نیز مینمودند . همینانند که پس از برافتادن مجلس از شاه نه تنها گزندی ندیدند نوازش و پاداش نیز یافتند . یکدسته هم اگر بادربار بستگی نمیداشتند خود کسان بی رنگی میبودند و خود کامگی را بایک دیده میدیدند ناگزیر در این هنگام خود را بکنار میگرفتند . یکدسته مشروطه را میخواستند ولی جان خود را بیشتر دوست

میداشتند و در این هنگام تا نمیتوانستند کناره جوئی نشان میدادند • چند تنی نیز
افزاردست بیگانگان میبودند که در هر پیش آمدی جز پیروی از دستور آنان نمینمودند
(در ردیون مجلس نمیتوان از کسانی سراغ گرفت که با سفارت روسیه وابستگی میداشتند •
و این گروه اخیر راتنها "دوستان" بریتانیا تشکیل میدادند • ن •) تنهایك دسته
اندکی ازجان و دل مشروطه رامیخواستند و اینان نیز سررشته راگم کرده نمیدانستند
چه کنند • بویژه آنکه با آن دسته های دیگر آمیخته و جداسرو آزاد نمیبودند • • •
طولی نکشید که محمد علی میرزاکه پیامهای مشترك دو وزیر مختار بمجلس اوراد
کار خود دلیر و مصمم کرده بود تهران را بقصد باغشاه ترك گفت • يك فوج قزاق نحت
فرماندهی لیاخوف که همه جا باشمشیر آخته جلو کالسکه شاه میتاخت اوراتا باغشاه
بدرقه کرد • قوای قزاق بحالت آماده باش درآمد و از هر باره روشن بود که دسیسه
خونینی در حال تکوین است •
تهران برای مواجهه با چنین روزی آمادگی نداشت • در حادثه آذرماه سال پیش
مجلس خام فکرانه نیروهای مسلح را پراکنده ساخته هفتصد تنفگدار ساوهای و یکصد
تفنگدار قزوینی رامراجعت داده بدینسان خود را خلع سلاح کرده بود •

۴- ضرورت نهائی : کودتای خونین

روز هفدهم خرداد ۱۲۸۷ محمد علی میرزا خود سرانه دابینه راتغییر داد و دولت
نوینی پدید آورد باین شرح : مشیرالسلطنه رئیس الوزرا ، وزیر داخله ، علاءالسلطنه
وزیر خارجه ، محتشم السلطنه وزیر عدلیه ، مستوفی الممالک وزیر جنگ ، صنیع الدوله
وزیر مالیه ، میرزا حسنخان مشیرالدوله وزیر علوم ، برادرش میرزا حسینخان مؤتمن الملک
وزیر تجارت •

روز بعد شاه باتمام رخ در برابر مردم قرار گرفت • اعلامیه ای خشن و پرخاشجویانه
تحت عنوان "راه نجات و امیدواری ملت ایران" منتشر ساخت که در آن مشروطه خواهان
را "مشتی خائن خود غرض که بکلی از شرف ملیت دور واز حیثیت انسانی مهجو رند"
نام نهاد • انقلابیون را "دزد و آدمکش" نامید و بیپیمان شکنی متهم کرد و در پایان افزود :
"بهیچ وجه من الوجوه ممکن نیست بیشتر از این دولت و ملت را دوچار حوادث و انقلابات
دیده واز اعمال مغرضین صرف نظر فرمایم وملت خود را در تنگنای ظلم مفسدین ایران
حراب کن بگذارم • • •"

تازه در این هنگام بود که رهبران نسبتا صمیمی ترولی بکلی دوراز واقعیات بخود
آمدند • دو سید طباطبائی و بهبهانی که بدرجات مختلف صداقت داشتند اما بعلت
وابستگی طبقاتی خویش با تحركات توده ای میانه نداشتند و نیز پیش از آن از مقتضیات

زمان و شرایط و ماهیت نبرد های اجتماعی و سیاسی بدور بودند که در اینگونه موارد بتوانند پرچم مبارزه را افراشته نگهدارند . آنها در موقع خود بهرحال صلاهی نبردی در حدود منافع بورژوازی نوریان در داده و در مرحله نخستین انقلاب که نسبتاً آسان بسامان رسید پیروز شده بودند و جز تظاهرات مسالمت جویانه راهی برای بیرون رفتن از ششدر نمیدانستند . اکنون دیگر دوران آنها سپری شده بود . نهضت رهبرانی فعال و سازمان ده و منسوب به توده های مردم احتیاج داشت و از فقدان چنین رهبرانی صدمه مرگباری دید .

مجلس تاحدی علامت حیاتی از خود نشان داد . کمیسیونی بنام " کمیسیون نظام " پدید آورد . البته دیگر دیر شده و بسیاری چیزها از دست رفته بود اما همه چیز از دست نرفته بود . اگر زمام این کمیسیون بدست مردانی صادق و کاردان سپرده میشد جستن راهی به بیرون از بن بست دشوار نبود . امساک را اینجا نیز مجلس دچار خطای دیگری شد و سر رشته کار را بدست سردار معظم خراسانی (تیمورتاش بعدی) و تقی زاده سپرد و آنها بهیچ کار جدی برخاستند .

چنانکه میدانیم در تهران مواد خام کافی برای ایجاد سازمان مسلح و کارائی وجود داشت . و این دو نفر نه تنها کوچکترین قدمی در راه تشکیل نیروهای موجود برنداشتند بلکه چنانکه خواهیم دید تقی زاده عضو کمیسیون جنگ با اصرار و الحاح آنها را که آماده ی کار بودند متفرق کرد .

فرمان شاه در روزه دوشان تپه و در روزه شمیران مبدل به پایگاههای حملیه به مجلس و در هردو جا توپ مستقر شد . مردم گروه گروه در مجلس و مسجد سپهسالار اجتماع میکردند . بسیاری از آنها با پول خود اسلحه و ساز و برگ فراهم آورده دار طلب جنگ بودند .

شاه شخصی بنام غلامرضا سرهنگ قزاقخانه را بایست تن قزاق به مجلس فرستاد و پیغام داد که اجتماع انجمن های ملی در مدرسه و بهارستان استحضانی ندارد و مخصوصاً پارهای از جوانان مسلح میباشند . بهتر است اینهارا متفرق کرد تا ما خودمان با مجلس مذاکره کرده و کار را خاتمه دهیم . " مجلس که بکلی خود را باخته بود تقی زاده را همراه بهبانی مأمور کرد که مردم رامتفرق کنند . تقی زاده اصرار داشت که مردم بهتر است متفرق بشوند مبادا بهانه بدست شاه بیفتد ، مردم اطمینان میداد که گویا سوء تفاهم مختصری رخ داده که با مذاکرات دوستانه حل خواهد شد . مردم و نمایندگان انجمنها هشیارانه به آنها بیدارباش میدادند که شاه فریشان میدهد ، می خواهد آنها را از مردم جدا کند و در تنهایی به دام اندازد . تقاضا کردند بمانند و از مجلس دفاع کنند . امام گرم آنها در آهن سرد تقی زاده اثر نکرد . به گفته کسروی در اصرار مردم به بهبانی دودل گردیده " لیکن تقی زاده ایستادگی کرد و گفت " رازرهای در کار است و از همراهی که بود مردم را از آنجا پراکند . "

مردم بدون سرپرست ، بدون مرکز رهبری ، مویه کنان و اشک ریزان پراکنده شدند . اما نه بدون اعتراض . اعتراضی که در آنروز بعمل آمد جنبه استعاری داشت . یوزباشی مهدی مردی پهلوان و آزاده که دو سال پیش بعزت پیروی از دوسید مورد تعرض مأمورین عین الدوله واقع شد ، کودک خردسال او را در جلو چشم پدر و مادر تا بحد مرگ کتک زدند ، همسر وی در آن وهول و هراس دچار سقط جنین شد ، اینک یکی از بیشقد مسان داوطلبانی بود که آنروز بقصد حمایت از مجلس بدانجا آمد بود . برای او این حالت تسلیم قابل قبول نبود . او وارد براوان درباره او مینویسد : " در حالیکه اظهار میکرد نمیتواند نزد زش بخانه برگردد و بگوید که با آنها همه نمایشهای مردانه و سخنان دلیرانه روزگار گذشته ، بدون اینکه داوطلبان ملی ضرب شستی نشان دهند ، مجلس را ول کردند ، خود را کشتند . مهدی دیگر بسوی خانه ابدی خود روان بود . مردم در هم کوفته و نا امید میبایست دست روی دست منتظر فلاکتهای آینده باشند . تقی زاده بخود میباید که راه سازشکارانه او پیروز شده است و از شادی در پوست نمیگتجد که " ملت را آنارشیست قلمداد کرده بودند و میخواستند در میان مثل متمدنه بد نام سازند . حال دیگر نمیتوانند چنین کاری کنند . ملت مظلومیت خود را به عالم اثبات نمود . " روزنامه مجلس نوشت . " متفرق شدن عموم انجمنها . . . شکست فاحشی به مفسدین بی ایمان داد . . . بردوست و دشمن معلوم شد که ملت سر بلوا و آشوب ندارد . . . بلکه همانطور که از روز اول به گریه و زاری حقوق مسلوبه خود را خواسته و گرفته بعد از این نیز مظلومیت و افتادگی از بزرگان خود و شخص اعلی حضرت جبر و کسور وارده برده اصل از قانون اساسی را مسئلهت دارند . " و محمد علی میرزا اقبال

خود را سپاس میگفت که در این نبرد با انقلابیونی این چنین سروکار دارد و بدست آنها بزرگترین مانع راه او برطرف گردید و میدان تاخت و تاز او هموار شده است. در این هنگام دستور بگیر و ببند داد. قزاقها و سربازان در سراسر شهر پراکند شدند و به دستگیری افراد مسلح پرداختند. هر کس را با اسلحه یافتند اسلحه را از دست او گرفته خود را به سیاهچال زندان فرستادند. او و طلبانی که در جمع خود میتوانستند به نبردهای اعجاز آمیز دست بزنند بدون اینکه امکان دفاع بیابند خلع سلاح میشدند.

در داخل مجلس وضع از اینهم بد تر بود. دو جانب بازیکنها بین شاه و مجلس آمد و شد میکردند و پیام آنها را به هم میرساندند. ممتازالدوله رئیس تازه مجلس که از احتشام السلطنه دست کم نداشت میکوشید تا حقایق را از نظر مردم حتی از نظر جمع نمایندگان پوشیده نگهدارد. از انتشار خبرهای شهرستانها و شور و خروش مردم جلوگیری گرفت. در این مورد کسروی چه خوب اوضاع را تشریح میکند:

”تلگرافها را در مجلس نمیخوانند و بهیچیک پاسخ نمیدادند. آن بیزاری که تبریز و در دیگر شهرها از یادشاهی محمدعلیمیرزا مینمودند کمترین یادآوری در مجلس نیافت و نمایندگان همچنان روز میگذرانند و چون پیش از آنکه محمدعلیمیرزا به باغشاه رود و این کشاکش آغاز یابد کمیسونی بنام رفیع اختلاف برپا کرده بودند که مشیرالدوله و مؤتمن الملك و نیرالدوله و دیگران به مجلس آمدند و از این سوی مستشارالدوله و ممتازالدوله و لسه و دیگران با آنها مینشستند و گفتگوها میکردند، در این هنگام نیز امید بیشتر مجلس به آن گفتگوها میبود و از میانجیگری مشیرالدوله و مؤتمن الملك و مانند ایشان که جز سود خود در بند چیزی نمیبودند و هردو سوراخ فریب میدادند نتیجه مییوسیدند یک کشور بزرگی رشته خود را بدست آنان داده بود و آنان رشته خود را به این روبه کاران میسپاردند.“

و نیز مینویسد که مجلس خود از شاه فریب میخورد و مردم را فریب میداد. در اینک که زعمای مجلس که رشته کارها را در دست داشتند مردم را فریب میدادند نمیتوان تردید داشت. اما آیا آنها فریب میخوردند؟ فریب میخوردند در درجه اول از خودشان. آنها با شرکت نیم بند خود در قدرت مملکتی انقلاب را کامل و کار را پایان یافته مینداشتند. حاضر نبودند روشی در پیش گیرند که باعث گسترش خلقی انقلاب بشود. ترس از خطر انقلاب توده های آنها را بسوی شاه میکشاند و بخود میاورانیدند که شاه با خود آنها کنار خواهد آمد. و چون زمان فرارسید شاه مؤمن ترین آنها را مانند دستمال کشینی بد ورافکنند!

روز اول تبریز بود که محمدعلیمیرزا کابینه را ترمیم کرد. دولت تازه بشرح زیر بود:

مشیرالسلطنه رئیس الوزرا و وزیر داخله — علاالسلطنه وزیر خارجه — امیربها دروزیر جنگ —

قوام الدوله وزیر مالیه .- محتشم السلطنه وزیر عدلیه - مخبرالدوله وزیر پست و تلگراف -
مؤمن الملك وزیر قواعد عامه و تجارت - مشیرالدوله وزیر علوم و اوقاف . این آقایان
کابینه و کودتا را تشکیل میدادند .

صبح روز دوم تیر برای مردم آغاز يك روز مصیبت بار بود . دسته‌های مسلح قزاق
پیرامون مجلس را در میان گرفته بودند . در تمام خیابانهای که به مجلس منتهی میشد توپ
بکار گذاشته بودند . سربازان پیاده رو قزاق های سواره مکمل و مسلح با تاخت و تازهای
خود کوچه ها و خیابانها را میلرزانیدند . هوای شهر با هول و هراس اشباع شده بود .

آروز با مداد هرد رسید همپنین مستشاران دوله وعدهای دیگر شتابان خود را به
مجلس رسانیده وارد مجلس شدند . تقوی زاده روی پنهان کرد و بعد از پنجاه سال ضمن
خطابه خود در باشگاه مهرگان متعذر شد که گویا آنروز بیمار بوده است . از سوی دیگر
علیرغم آنچه در اثر اهمال و سست کاری و یا خیانت بر مردم گذشت باز در روزهای آخر که
خطر کودتا کاملاً محسوس بود چند گروه پراکنده از قوای ملی به صرافت طبع و بدون اینکه
از طرف به اصطلاح " کمیسیون جنگ " مورد رهبری و سرپرستی قرار گرفته باشند در مسجد
سپهسالار و بیمارستان گرد آمده بودند . مجموع آنها از ششصد تن تجاوز نمیکرد . از این
ششصد تن هم تنها یکصد نفر تفنگ داشتند . مجموع ذخیره فشنگ هر يك از تفنگداران را پنجا
عد نوشتند .

علاوه بر آنها در خانه ظل السلطان و نیز در آنجمن تبریز و گروه با افراد معدود به جنگ
علیه قوای دولتی پرداختند که عده زیادی از تلفات قزاقها با دست آنها وارد آمد .
حتی در چنین حالتی که سران و عقلا ی قوم حمایت این تفنگداران را از روی اضطراب
پذیرفته بودند آنها را بقید سوگند ملزم ساخته بودند که با افسران روسی تیراندازی نکنند
عنوان هم این بود که در صورت کشته شدن افسران روسی دولت روسیه بهانه برای اشغال
تهران بدست خواهد آورد . این گروه اندک با این کند و بندی که بردست و پای آنها
گذاشته شده بود با جانفشانی تمام از مجلس به دفاع پرداختند .

جنگ خونینی که میبایست سرنوشت مجلس را روشن کند آغاز گردید . بنا بگفته بر آن
آنوقت که فرمان آتش داده شد يك گروه پنجاه نفری از سربازان جامه‌های سرخ خود را
بدور افکنده به مدافعین پیوستند . حتی در مورد نیروهای قزاق نیز نزدیک بود چنین وضعی
پیش آید . عدهای از آنها از تیراندازی سرباز زدند . ولی افسران دست را بر آنها بلند کرده
چند تنی را بجرم نافرمانی از یاد آوردند و به احتمال قوی شخص لیاخوف نیز در این کشتار

قزاقان ایرانی دست داشته است. (۱) دیگران بناگزیراه اطاعت در پیش گرفتند و محرکه جنگ داغ شد. در دور نخست ملیون با همه نارسائیهائی که در کارشان بود پیروز شدند از کار درآمدند. عده‌ای از آنها بارشادتی شایان تحسین کمینگاههای خود را ترک گفته بسوی نزدیکیترین توپ دیدند تا آنرا تصرف کنند. اما دستور خود داری از تیراندازی بسوی افسران روسی کار را خراب کرد. این افسران که خود را از هرگونه گزند مصون میدیدند بادست باز مهاجمین را به رگبار گلوله بسته درو کردند.

بزودی توپها شروع به غرش کرد. پایداری معدودی مدافع با تجهیزاتی غیرکافی در برابر دشمن تاندان مسلح نمیتوانست بطول انجامد. با اینکه مدافعین حتی در این حالت چندتن از توپچیان را از یاد آوردند ولی فوراً توپچیهای دیگر جای آنها را میگرفتند. تفوق عظیم دشمن هم از لحاظ نفرات و هم از جهت سازمان، نظم و عملیات هماهنگ، هم از جهت اسلحه و مهمات و هم بد جهت که هیچ کس ویندی دست آنها را نمیتوانست جنگ را بفاصله چند ساعت بپایان مرگبار خود رسانید. محمدعلیمیرزا فاتح و مشروطیت پرچیده شد.

۵- زمینیه های شکست

درباره موجباتی که منجر به شکست ملیون و استقرار استبداد شد بطور عمده دو نظریه قابل ذکر است:

نخست نظر کسانی که شکست را نتیجه سست کاری مجلس، ضعف و بی لیاقتی و سازشکاری رهبران مجلس و روشن نادری است آنها در مورد تحریکات محمدعلیمیرزا میدانستند و معتقدند که اگر مجلس به موقع بخود جنبیده بود و خود را آماده میکرد بر شاه پیروز میشد. درین نویسندگان ایرانی کسروی و تاریخ مشروطیتش نمایندگانه نمونه و این نظریه است. زحمتها اشکال کار کسروی بطور کلی آنستکه به پایه های طبقاتی این سست رایش توجه ندارد و این واقعیت برای او روشن نیست که رهبران سازشکار نمایندگان بورژوازی و فئودالی بودند و به اقتضای موقع طبقاتی خود از خلقی شدن جنبش بیشتر ترس داشتند تا از استبداد مطلقه شاه، و آنچه آنها را به راه سازش سوق میداد این وابستگی طبقاتی بود نه خلیقات آنها.

۱- موضوع کشته شدن افراد قزاق بدست لیاخوف و افسران روسی در اسناد وزارت خارجه بریتانیا (مجموعه استقرار ۰۰۰) به نحو نادرستی منعکس شده است. بنابراین کشته سفارتخانه بریتانیا به وزارت خارجه آن دولت گویا کسانی باو گفته اند که لیاخوف این افراد را کشته است تا بهانه برای آغاز جنگ بدست آورد و در نتیجه در صحت اصل موضوع اظهار تردید شده است. در حالیکه کشتار سربازان بدست لیاخوف و دیگر افسران روسی صحت داشته و این کشتار بدون سبب رخ داد که آنها از تیراندازی بسوی مردم امتناع کردند و بیم آن بود که این نافرمانی بدیگران هم سرایت کند ولی افسران مهلت نداده با این کشتار دیگران را پراخ اطاعت کنند.

نظریه دوم مربوط است به يك گروه محافظه کار که از طرفی خود در زمره همان وابستگان به منافع بورژوازی بودند و از سویی زیده ترین آنها در لژ فرما سونری بریتانیا عضویت داشتند و از خطوط اساسی سیاست مستعمراتی آن پیروی میکردند و نمایندگانه نمونه و رایین گروه تقی زاده است که شخصا در بسیاری از جریانها وارد بوده و نقشهای معینی ایفا کرده است.

بنابراین نظریه او را در این مورد نه بعنوان نظریه يك فرد بلکه مانند موارد مشابه به عنوان انعکاس يك جریان ناسالم در داخل نهضت انقلابی ایران مورد بررسی قرار میدهیم. این بررسی از آنجا اهمیت دارد و ضرورت مییابد که ما اینک در برابر تکسریچهای تمدن تاریخ مشروطیت قرار داریم. پیچی که ممکن بود در مسیر دیگری بیفتد. تقی زاده مینویسد: اگر عقیده ما را بخواهید تاریخ گو و تاریخ نویس اصلا حکمی نباید بدهد مگر بر مبنای شهودی و قطعی. و حتی اگر آن حکم را هم پس از ثبت حقایق جزئی وقایع جاریه و روایات صد در صد قابل اعتماد و خالی از هر شك و شبهه و غیر مبتنی بر حدس و قیاس و احتمالات بشنوند و واگذار نماید اصلح است و میترسم که این طریقه رنزد تاریخ نویسان ما بسیار بسیار کم پیروی شده و میشود و شاهد آن اجتهادات مرحوم کسروی و سیاست بافی او است که لا اقل سه ربع کتاب او راست و دو از حقیقت ساخته است. البته ملاحظه فرموده اید که چقدر مجلس را انتقاد و ملامت کرده که ملامت و مدارا کردند و رنه پیشش میبردند و غالب میشدند. بعضی دیگر از تاریخ نویسان هم ساده لوحانه همینطور ادعا کرده اند و حقیقت آنستکه هیچ حرفی بیشتر از این از حقیقت و فراست دور نیست. خطاهای آن مرحوم از حساب خارج است و جز وقوع فلان حادثه و در فلان روز و ماه کمتر مطلبی در آن کتاب دارای اهمیت و کمتر تفسیری موافق عقل است.

و در جای دیگر میگوید:

”... به همچنین پیشروان مشروطیت صلاح در آغاز زد و خورد از طرف مشروطه طلبان نمیدانستند خصوصا که بلافاصله قبل از این واقعه یعنی دوم جمادی الاولی سفیر روس و انگلیس در شمیران به وزیر امور خارجه مشیرالدوله تلگرافی به زبان فرانسسه فرستادند که باید اورا ببینند و در آنجا گفتند برای مذاکره و ضاع فعلی که بنظر وحشت انگیز میآید. و وقتی آمدند بالحنی بسیار تند و تهدید آمیز اخطار کردند که اگر ملیون برخلاف شاه اقدامی کرده و موقع او را بخطر اندازند دولت روسیه مداخله خواهد کرد...“

روز بعد که شاه از شهر بیرون رفت و مشغول جمع آوری اردو شد و انجمنها قصد مقابله نمودند مابه آنها نصیحت دادیم که اقدام تجاویزی نکنند و در این نصیحت همه عقلاء و البته رئیس مجلس ممتازالدوله و مشیرالدوله موافق بودند و این عمل که ظاهرا شکستی در عاقلانه بودن آن نمیتوان کرد مورد ایراد و ملامت مرحوم کسروی واقع گردیده که در آن وقت خبری از جریان مشروطیت نداشت.

(روشن میشود که وقتی تقی زاده از عقلاء سخن میگوید علاوه بر شخص خود شرحه کسانی را در نظر دارد.)

تقی زاده نظریه کسروی را به این عنوان که "بر حقایق جزمی و روایات صد در صد قابل اعتماد و خالی از شک و شبهه" مبتنی نیست نادرست می شمارد و رد میکند. ولی خود او برای اثبات درستی آنچه که آنرا صد در صد عاقلانه می شمارد کوچکترین دلیل قانع کننده ای نه عقلی و نه نقلی ارائه نمیدهد مگر تأیید عقلائی مانند خود او. یعنی مشیرالدوله و ممتازالدوله. بنا بر این وظیفه ای در مقابل ما قرار میگیرد که موضوع را از جوانب گوناگون بررسی کنیم.

۱- آقای مشیرالدوله وزیر خارجه وقت چرا در برابر تهدیدات این دو سفیر بهر صورتی که بخواهیم آنرا قبول کنیم، هیچگونه واکنشی از خود نشان نداد؟ برای چه در برابر آنها مانند بره ای سر بریزد؟ و مانند یک منشی مطیع و وظیفه یک پیام رسان را انجام داد؟ آیا جز اینکه خود او نیز مردی سازشکار از جهت وابستگی طبقاتی ماهیتا عنصر ضد انقلابی و مطیع خواست و اراده دوستان بریتانیائی خود بود؟

۲- فرضاوی یارائی آنها در خود نمیدید که بدخالت آنها در مورد امور داخلی ایران اعتراض کند چرا برای آنها توضیح نداد که ملیون و نیروهای انقلابی را میتوان از پیشدستی در کار جنگ بازداشت اما نمیتوان بآنها گفت اگر شاه تعرض کرد دست بروی دست بگذارند و از خود دفاع نکنند.

۳- آیا اساسا بدخالت نظامی روسیه در تهران پایتخت کشور در شرایط آنروزها کاری شدنی بود؟ مسلما وضع پایتخت گوا اینکه در منطقه نفوذ روسیه قرار داشت اما برای همدو دولت مزبور بحدی حساس بود که امکان نداشت هیچیک از آن دو دولت رضا با اشتغال آن توسط دیگری بدهد. این نشدنی بود. بعد ها نیز در موارد حساس در حقیقت پسای چنین تهدیدی به میان آمد. اما خواهیم دید تهدید عملی نشد. چنانکه چارلز مارلینسکی در نامه های بعدی خود همین مطلب را تأیید میکند. و در این مورد بهترین پاسخ همان است که کسروی مینویسد گوا اینکه در این گفته تنها یک طرف را در نظر دارد یعنی روسیه را. و سفیر انگلیس را فریب خورده می شمارد.

”گیریم که سفیر روس چنین سخنی گفتی؛ آیا مختارالدوله و تقی زاده خورسنندی دادندی که تنها بایک پیم دادن آن سفیر دست از مشروطه بردارند؟ آیا پاسخ نگفتندی ” ما برای نگهداری مشروطه ناگزیریم بدخواهان را از دربار بیرون گردانیم؟ آیا دولت روس میخواهد ما بنگهداری مشروطه نکوشیم؟ ... روسیان اگر چه خواستندی در کارهسای درونی ایران دست دارند نیک رفتاری با محمد علی میرزا جلو آنرا نگرفتی. اگر نخواستندی یا نیارستندی برداشتن محمد علی میرزا از یاد شاهی یا بیرون کردن امیرسپهادر از دربار هیچ نتیجه بدی در پی نداشتی. ” (۱)

۴- تقی زاده میگوید: ”روز بعد که شاه بیرون رفت... و انجمنها قصد مقابله نمودند ما به آنها نصیحت دادیم که اقدام تجاوزی نکنند.” وی با تردستی زیاد دو مسئله بکلی متفاوت را با هم خلط میکند تا از آن نتیجه دلخواهی بگیرد. یکی بقول خود او ”اقدام تجاوزی” و یا پیشدستی در کار جنگ و یکی مسئله دفاع در صورت تجاوز طرف مقابل. فرضا این را قبول کنیم که پیشدستی در جنگ صلاح نبوده است. (نظری که بکلی مخدوش است.) پس جلوگیری از اقدام تدافعی، جلوگیری از آماده شدن برای دفاع مؤثر و شریخش چرا؟ آن عضو کمیسیون جنگ شدن چه بود و آن تلاش برای خلع سلاح کردن نیروهای ملی چه بود؟

بیاد داریم که در جریان حوادث آذرماه سال قبل از کودتای د او طلبان جنگ که به حمایت از مجلس گرد آمدند به چند هزار افراد مسلح بالغ شده بود. این به جز مجاهدینی بود که بعد از قزوین وساره وارد تهران شدند. چراتقی زاده و یارانش از آنها همه نیروهای حاضر و آماده استفاد نکردند؟ چرا آنها را سازمان ندادند، بلکه برعکس از تهران بازپس فرستادند و نیروهای آماده تهران را پراکنده کردند؟

در تبریز در اثر کاردانی و لیاقت علی مسیو وحید رعواعلی و یاران آنها و در پرتو نبوغ سازماندهی ستارخان آنچنان سازمان متمرکز و مجهزی از فدائیان بوجود آمد که در برابر تمام نیروهای محمد علی میرزا که از اطراف و اکناف مملکت ایران میرسید یازده ماه تمام مقاومت کردند. چراتقی زاده که بخوبی از جریان تبریز و سازمان مجاهدان آگاه بود در مقام عضویت ”کمیسیون جنگ” به آنچنان کاری برنخواست؟ از کجا معلوم است که اگر متلابادست

همان رئیس‌المجاهدین به تشکیل یک سازمان منظم مبادرت شده بود ازین آن نیروها یک ستارخان، یک باقرخان، یک حسین خان یا میرهاشم خان دیگر بوجود نمی‌آید؟
از اینهم بگذریم. چرا در همین روزهای اخیر و بحرانی داوطلبان را که تعداد آنها به چند هزار نفر رسید متفرق کرد و باعث شد که بسیاری از آنها یکی یکی خلع سلاح شوند و بهنگام ضرورت نتوانند به دفاع موثر از مجلس برخیزند؟ آیا جز این بود که تقی‌زاده و هم‌تاشان وی نیز از پیروزی یک انقلاب اصیل توده‌ای بیم داشتند، یعنی درست همان چیزی که در تمام اسناد وزارت خارجه بریتانیا با وحشت و دهشت از آن سخن بمیان آمده است. همان جنبه از نهضت که برای دولت تزاری و برای سیاست مستعمراتی بریتانیا و برای محمد علی میرزا بنحو یکسانی بمنزله بلای آسمانی بود؟

۵- ما از خود تقی‌زاده سندی در دست داریم که با صراحت کافی علت اصلی مخالفت او و دیگر عقلاء را با آمادگی نیروهای انقلابی برای مقابله با شاه روشن میکند. وی در همان روزها کاغذی بسفارت بریتانیا نوشته است که چند جمله از آنرا عیناً از "استقرار مشروطیت" صفحه ۷۵۹ نقل میکنیم:

"... مردم علی‌رغم روسها بر شاه برتری و سبقت چسته بودند."

"در واقعه اخیر مجلس که مرعوب تهدیدهای روسیه شده بود با توجه بخط مشی منفی انگلستان مانع گردید که ملیون به مخالفت مسلحانه متوسل گردند..." (تکیه روی عبارات از ما است. ن. ۰)

جان کلام در همین جا است. آنچه تقی‌زاده و همراهان او را وادار به اتخاذ آن روش تسلیم‌طلبانه و نسبت به نهضت انقلابی خائنه کرد در اساس خود تهدیدهای سفیر روس نبود. انگیزه نیرومند در این تسلیم‌طلبی گذشته از وابستگی‌های طبقاتی و وابستگی آنها به سیاست مستعمراتی بریتانیا بود. این سیاست ایجاب میکرد که نیروهای ملی و انقلابی ولو با دست یک شاه وابسته به تزار روسیه کوبیده و مضمحل بشوند و این "عقلاء" هم از این سیاست پیروی میکردند.

امیرخیزی نویسنده کتاب "قیام آذربایجان و ستارخان" تمایل زیادی به دفاع از تقی‌زاده نشان میدهد و مینویسد: "کسی بمردم نگفت بروند در خانه‌های خود بنشینند و در بروی خود ببندند و هر کس هر چه گفت از صمیم قلب بپذیرند. حاشا و کلا. بخلاف این د و نفر در آنجا نمانیده داشتند که همیشه با افراد در مذاکره باشند تا در موقع لزوم بفرماندگی برخیزند. بعلاوه این پراکندگی بیش از سه روز نشد. و روز چهارم بهمه ایشان اجازه داده شد که در مدرسه و مجلس حاضر باشند."

چقدر آسان است چوب بی‌لیاقتی و سازشکاری رهبران نالایق را بفرق مردم کوبیدن!

در حیوبه جوش و خروش مردم، در لحظاتی که روحیه انقلابی در هر آن اوج میگرفت، از هر سوا فرد مسلح و مصمم و فداکار روی بمجلس میآوردند، رهبران نالایق و هفت رنگ بجای سازمان دادن در کار آنها و تجهیز آنها، در پراکنده کردن آنها سماجت کردند، آنها را مایوس و سرخورده از میدان نبرد راندند و خود بازونی و خاری راه تسلیم پوئی شدند. بسیاری از این افراد جانفشان بدام پلیس شاه افتادند. یوزباشی مهدی را دیدیم که بدانسان خودکشی کرد. چقدر منطقی و عادلانه خواهد بود از مردمی بدانسان سرخورده، مایوس و بی مرکز رهبری منتظر باشیم که بخاطر پاسداری عزیز در دانه های سازشکار و رهبران گریزیا "در موقع لزوم بفاکارای برخیزند".

بعلاوه سه روزی که بدانسان از دست داده شد سه روز عادی نبود. سه روز فترت، بزرگترین و کاری ترین صدمه را بر جنبش انقلابی خلق وارد آورد. در زندگانی ملتها، روزهایی میرسد که چرخ حوادث در هر یک روز بقدر یکسال باشتاب میچرخد. در این فترت سه روزه آخرین فرصت برای حد اکثر آمادگی ممکن از دست رفت. در این سه روز قوه قورخانه و تجهیزاتی که رهبران مردم و جیون نگذاشتند فدائیان تصرف کنند، بین نیروهای شاه پخش شد. (۱)

در این سه روز قوای مردم بحد مرگ آوری تلف شد و نیروها خلع سلاح گردیدند. ضعف رهبری، سه روز تعیین کنند را از مردم گرفت و در پیش پای محمد علیمرزا افکنند. تازه مگر کار بهمین جا ختم شد؟ همان تعداد اندکی هم که با هر فلاکتی بود تفنگی و چند فشنگی دست و پا کرده به نگهداری مجلس برخاستند نیز دچار آفت مرگبار دستوره های ساده لوحانه این رهبران شدند. دست آنها در حقیقت بسته و فلج ماند. پیش از این گفته شده است که این "عقلاء" مدافعین را از تیراندازی بسوی افسران روسی منع کردند. بهمین جهت هنگامیکه عد های از آنها خود را تا نزدیکی توپ دشمن رسانیدند و خواستند آنها تصرف کنند، افسران روسی که بطور وضوح میدیدند از هرگونه تعرض در امانند یادست باز این عده را درو کردند.

۱- در روزهای نخست نیروهای فدائی چند بار در صدد تصرف قورخانه دولتی که کاملاً در دسترس آنها قرار داشت و باسانی میتوانستند آنها را اختیار بگیرند برآمدند. ولی آقایان رهبران بعنوان اینکه اینکار تحریک آمیز است و باعث برانگیختن شاه میشود، جلو آنها را گرفتند.

اینک ببینیم آنچه آنچنان کسی مانند چارلز مارلینگ سفیر بریتانیا در این زمینه چه مینویسد :

"تردیدند ارم که در جریان این حوادث از طرف ملیون متعمدا بسوی افسران روسی شلیک نشد . همه ایرانیان در این مورد متفق القولند که دستورات مخصوص در این زمینه صادر شد بود . و مسیو دوهارتویک شخصا این مطلب را بمن گفت که یکی از افسران روسی چنین تشخیص داده است . و اگر غیر از این بود با فاصله کم و پناهگاه عالی که ملیون از آن برخوردار بودند مصون ماندن افسران روسی باور کردنی نبود . وانگهی تمام افسران روسی در تمام مدت روز خود را بی محابا نشان میدادند . و یکی از نمایندگان مجلس بمن گفت بخصوص کلنل لیاخوف را میشد در هر آن هدف گلوله قرار داد . من فکر میکنم اگر افسران روسی کشته میشدند مسلما ماجرا غیر از این میبود . ولی آنها جان خود را مدیون این عقیده عمومی باید بدانند که کشته شدن نشان موجب مداخله روسیه را فراهم میکرد . از این رو افسران روسی توانستند به نحو اعجاز آمیزی انضباط نفرات خود را حفظ کنند"

و باز در جای دیگر مینویسد :

"مسیو دوهارتویک در اجراء سیاست خود در حفظ سلطنت محمد علیش از این عقیده شایع بین ایرانیان که روسیه بحمایت از دست نشاندۀ خود بمدخله مسلحانه دست خواهد یازید استفاده یا قمار کرده است ."

"جریان وقایع تا کنون نشان داده است که حسابش درست بود است . و کمترین تردیدی نیست که افسران روسی که روز ۲۳ ماه قبل کودتار را انجام دادند مصونیت آنها مرهون این عقیده است که مرگ آنها سبب حمله روسیه شده و انتقام گرفته میشود . یا اینکه اگر آنها کشته میشدند سرنوشت کودتا بشکل دیگری در میآمد و شاه در سفارتخانه روسیه پناهنده میشد " (۱) (تکیه روی عبارات از نگارنده است . ن . ۰)

مطلب بقدر کافی روشن است . آقای سفیر کبیرالحتی که بزبان دیپلماسی گویاتر از آن نمیتوان گفت افشاء میکند که مسئله امکان دخالت دولت تزاری در پایتخت ایران توهمی بوده که کارگذاران سیاست استعماری عهد ابین انقلابیون ایران شایع کرده اند . منتها وی مانند موارد دیگر میکوشد ضمن یک نامه رسمی شتر را تنها بردر خانه رقیب بخواباند . در حالیکه این شایعه از همان دیدار سفیران دو کشور از مشیرالدوله مایه گرفته و هیچگونه زمینه واقعی نداشته است . دوهارتویک ، با علم و اطلاع و تأیید کامل نماینده بریتانیا این شایعه را مایه دست قرار داده و دست بقمار زده که اگر گزارفا بعد را انقلابیون در نمیگرفت ،

بجای اینکه برنده باشد بازنده میشد. اوبی اطلاع نبوده که وابستگان سیاست بریتانیا و رفیقان نیمه راه و سازشکار با الهام گرفتن از سیاست کلی بریتانیا این توهم راه‌چسه بیشترنایح میکنند و برای جلوگیری از هرنوع تحرك انقلابی آنرا دستاویز خود قرار میدهند و اگر تلاش خائنه این گروه جلو عمل قاطع انقلابیون را نمیگرفت، هردود و ولت استعمارگر، ونه تنها بطور ساده دوهارتویك، بازنده این بازی میشدند و بجای اینکه تقی‌زاده بسفارت انگلیس پناه برد، محمدعلیمیرزا در زیر سایه پرچم تزار قرار میگرفت -- همانکاری که یکسال بعد انجام شد.

آیاتعام اینها برای اثبات درستی نظر کسروی در این زمینه که تقی‌زاده آنرا "سیاست بافی ساده لوحانه" میخواند کافی نیست، و آیا گناه تمام آنها که بخاطر پاس حرمت "روش منفی" بریتانیا نهضت انقلابی را بشکست کشاندند، در پیشگاه تاریخ بخشودنی است؟

اما نکته شایان توجه در این میان روش دوپهلوی خود آقای سفیر کبیر، این نماینده کامل سیاست چندپهلوی بریتانیای کبیر است. او در این نامه به نحوی حرف میزند که گویا تمام مسئولیت کودتا متحصراً بعهدۀ سفیر روس و سیاست دولت تزاری است. او فراموش میکند که بارها خودش ضمن نامه‌های خویش به سراد واردگری لزوم نگهداری شاه را بر روی تخت سلطنت تصریح کرده است. فراموش کرده است که در یکی از این نامه‌ها مینویسد که چون برای سلطنت محمدعلیمیرزا از ناحیه سازمانهای توده‌ای و انقلابی احساس خطر کرده به منظور اتخاذ تدابیری برای نگهداری او خود را بسفارت روسیه رسانیده و با دوهارتویك بمشورت نشسته است.

در حقیقت در اساس امر این خود چارلز مارلینگ بود که است که بمنظور "نگهداری محمدعلیمیرزابه تخت سلطنت" این اندیشه را بعناصری مانند مشیرالدوله و تقی‌زاده تلقین کرده و بوسیله آنها به رواج آن در بین مجلسیان کوشیده است و مسئولیت ترویج این اندیشه که امثال تقی‌زاده را در خلع سلاح کردن مردم و کشاندن نهضت به ورطه شکست دلیر گردانید در درجه نخست بعهدۀ خود او و سپس بعهدۀ تقی‌زاده و همفکران او است.

۶- حکومت وحشت و هراس

پس از شکست نیروهای مدافع، آن عده از نمایندگان مجلس که در داخل مجلس جمیع بودند خود را از دیوارهای پشت عمارت بیرون افکندند در آن بحبوحه خوف و هراس در صد یافتن پناهگاهی برای خود برآمدند. چندتن از آنها از جمله دوسید، امام جمعه خوئی،

حاجی ابراهیم آقا و چند تن دینار ریج دربارک امین الدوله فرزند میرزا علیخان امین -
الدوله که نزدیک مجلس بود گرد آمدند . امین الدوله از ترس آنکه مباد احواد مورد بازخواست
واقع شود جریان را بباغشاه اطلاع داد . عد های سرباز ، جلودار ، فراش و قزاق مأمور
توقیف این عد شده بنانه امین الدوله رفتند . در همان برخورد نخستین حاج ابراهیم
آقابدست آنها کشته شد و آنها دیگران را با کتک و خواری بسوی باغشاه کشاندند . در همان
هنگام عد های دیگر از دروخیمان ، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل ، ملك المتكلمین ، قاضی
ارداقی ، و عد های دیگر را هم گرفتار کرده و در باغشاه به زنجیر کشیدند . لیاخوف به سمت
حاکم نظامی تهران تعیین شد . وی ضمن اعلامیه غلاظ و شدادی هرگونه اجتماع را
غدغن کرد . به قزاقها و سربازان اجازه داد که از هر کسی "اهانت" ببینند اورا باتیر
بزنند . شکار انسانها آغاز شد . عد های زیادی بدست فراشان و سربازان افتادند و چند تن
از آنان که متأسفانه شناخته نشده اند بمحض رسیدن بباغشاه بدست قزاقان خشمگین
و عصبانی از جریان جنگ باقمه و قداره تکه تکه شدند . در زندان توهین و تحقیر و شکنجه
و مرگ در انتظار گرفتاران بود . ملك المتكلمین و صوراسرافیل را بدستور شاه از دیگران
جد اکرده در حضور وی بطناب افکندند . جریان شکنجه هارا کسروی از قول برادر قاضی
ارداقی که خود جز زندانیان و ناظریدادگری دروخیمان بوده است چنین میآورد :

" . . . چون مدبر روح القدس و ضیاء السلطان را گمان کرده بودند در قضیه ی
نارنجك انداختن بشاه آگاهی میدارند آنها را شکنجه گرفته هر شب بیرونشان
برده به سه پایه بسته بی اندازه میزدند و با آنکه فریادهای دلخراش ایشان باغشاه را
فرامیگرفت از آنها همه وزیران و امیران کسی بدادشان نمیرسید . ما را بد بختی خودمان یکسو
و حال جگر سوزاین بیچارگان یکسو . . . "

سردسته پاسبانان سلطان باقرنامی بود که شکنجه را هم او میداد . شبی به شیوه
همیشگی بیچاره مدبر روح القدس را برده با کتک سراپای تن او را خسته و کوفته و با اینحال
زیر بغلش را گرفته با طاق آورد و بر سر جای خود نشانید و خواست زنجیرش را بگردنش
اندازد . در این میان نندلند نموده دشنام داده گفت : " آخرش نگفتی " بیچاره مدبر
روح القدس باحالی که میداشت و نالان و ناتوان افتاده بود زبان به لابه باز نمود و گفت :
" جناب سلطان آخر چه میدانم که بگویم . " باقرخان از این سخن برآشفته دست بشلاق
برده بیست سی شلاق دیگر برتن کوفته آن بیچاره فرود آورد . سپس خشم خود را نخورده
روی بد دیگران آورد از هر چند تن یکی را شلاقهای نواخت . به حاجی محمد تقی ، بمبرادرم
فاضی ، به یحیی میرزا ، به میرزا داود خان ، به باقرخان .

در این شب یحیی میرزا حالی نشان داد که همه را بشگفت انداخت، زیرا تا چندی شلاقی که باقرخان بر سر او مینواخت خم برابر روی خود نیاورد. در این میان باقرخان پس رفته پاراگشاد تر گذاشت که این خود میرسانید کتک فراوانی خواهد زد. یحیی میرزا به آرامی سر خود را در زیر زنجیر پیچانید و روی بدیوار کرده پشت خود را بدام شلاق داد. در این میان باقرخان بیکارنا بستاده همچنان شلاق را فرود میآورد تا شصت هفتاد شلاق پیاپی نواخت. با اینکه جز پیراهن يك لا رخت دیگر بر تن او نمیبود مابینگمان بودیم که از خود رفت. ولی همینکه باقرخان کتک هزار زده از در بیرون رفت یحیی میرزا رو برگردانید با چهره گشاده و آرامی گفت "رفت آن نامرد" ما را از این حال شگفت گرفت و این شکیبائی و آرامی او مایه دلداری همگی شده نیمی از اندوه ما کاسته گردید. سپس وی لب بسخن باز کرده داستانهای ازرنج و فداکاری آزاد یخواهان فرانسه سرود و با این رفتار و گفتار خود آب بر آتش دلها ریخت.

سلطان العماء مدیر روح القدس را در حالیکه دیگر از شدت شکنجه رمقی بر تن نداشت مجروح و نیمه جان از چاهی آویختند که با درد و شکنجه جان داد. قاضی ارداقی را مسموم کردند. سید جمال واعظ بارنج فراوان موفق شد که خود را از تهران بیرون افکند، به همدان برساند. آنجا وی را شناخته به نزد امیر افخم حاکم بروجرود فرستادند و وی را با وضع فجیعی بقتل رسانیدند.

انجمنها غیر قانونی اعلام گردید. روزنامهها تعطیل شد. خانه و مسکن مردم تحت نظر مأمورین لیاخوف قرار گرفت. وضع شهرستانها از تهران بدتر بود. در جریان انقلاب و در مدت عمر مجلس اول نه تنها در صورت بندی اقتصادی و اجتماعی ایران تغییری رخ نداد بلکه وظائف يك شورش سیاسی نیز سرانجام خود نرسید. سران هیئت حاکمه همه برجای ماندند. نتیجه آن شد که قسمت اعظم حکمرانان و عمال دولت استبدادی نیز بدون تغییری برجای ماندند. اگر هم در مواردی جانشین برای برخی از آنها تعیین میشد این جانشینها از زمین افراد دیگر همان طبقه منصوب میشد که اکثر آنها سوابق سیاهی در بیدادگری و ستمگری داشتند. بعضی اینک ورق برگشت بار دیگر مبدل به جلادهای خلق شدند.

در ایالات و ولایات مقاومتی نشد جز در رشت و تبریز. مقاومت رشت بسیار کم دوام و بی پستوانه بود و پس از چند روز درهم شکست. در تبریز اوضاع و احوال متفاوتی وجود داشت. پایان کار مجلس، آغاز کار تبریز بود.

۷- درباره مجلس اول

پیروزی که بود تا میدان بدست بداندیشان سیاهدل داد تا در داخل و خارج زبان بطعنه بگشایند و از آنچه بادست و قدرت قهار امپریالیستی و با مباحثت شاه و دربار سلطنتی بر سر ایران و مشروطیت آمد ناشایستگی خلقهای ایران را برای زندگی آزاد و تمتع از اصول آزادی و دموکراسی نتیجه بگیرند. و فریاد بر آورند که آزادی و دموکراسی به مذاق مردم شرق سازگار نیست. آنها شایسته همانطور حکومتی هستند که دارند. یا با این عبارات سفسطه آمیز همه حقایق را درهم بریزند: "اگر ما بخواهیم حکومت پارلمانی خود را برای آنها تدارک ببینیم خدمتی در حق آنها انجام ندادهایم."

رواج این اندیشه که مردم شرق شایسته زندگی آزاد نیستند در طی دو قرن گذشته پیوسته برنده ترین حربه و سائط تبلیغاتی استعمارگران خارجی و فرمانروایان بیدادگر داخلی بود. است که کوشید هاند تحت این عناوین سیستم استعماری و یا نظام استبدادی را بنحوی از انحاء توجیه کنند و بمشابه پدیده های ابدی و تغیرناپذیر بخورد مسردم بدهند. در هر قدم کارشکنی کنند. خیلی از مشکلات کوه پیکر بر سر راه قرار دهند. کودتا برپا کنند. شمشیر و سرنیزه را بر مردم حاکم سازند و شکست نهضت ها را بحساب ناشایستگی خلقها بگذارند.

در مورد مجلس اول باید اعتراف کرد که شکست آن در برابر شاه با شرایط و احوالی که دیدیم امر شگفت انگیزی نبود. درست برعکس شگفت انگیز و حتی اعجاز آمیز همانا پیروزیهای درخشانی بود که این مجلس در اکثریت خود با تکا به اراده خلق و علیرغم آنها شرایط ناسازگار بدست آورد.

میتوان بد رستی ادعا کرد که مجلس اول از بسیاری جهات در بین اکثر مجالس مقننه جهان دارای موقعیت ممتاز و یکتائی بود. این مجلس کار خود را در وسط دریای طوفان زائی از دشواریها، کارشکنیها، و مخاصمت های تمام مصادر قدرت از شخص شاه گرفته تا درباریان فاسد که آشکارا با مشروطه دشمنی میکردند تا آنها که با کسوت مشروطه خواهی چوب لای چرخ این ارابه میگذاشتند، و یار هبران هفت رنگی که در هر حادثه آماده سازش و افتادن در دامن دشمن بودند آغاز کرد و دهی از فتنه و فساد دشمنان در امان نبود و در هر قدم میبایست با خیل مشکلات دست و پنجه نرم کند.

این مجلس در چنین شرایط و احوالی میبایست فصل نوینی در تاریخ اجتماع ایران آغاز و وظائف خطیر يك مجلس، مؤسسان را که در گذشته این کشور هیچگونه نمونه و

سرمشقی در برابر خود نداشت بردوش بگیرد و این بار را افتان و خیزان بمنزل برساند .
در هر رشته میبایست خود مبتکر باشد ، تجربه کند ، از سر بگیرد و به پیش براند . میبایست
بنحو اجتناب ناپذیری قسمتی از وظائف قوه مجریه را که پیوسته در اختیار شاه بود و سرار
اجرای وظائف قانونی خود باز میزد بعهده بگیرد و يك لحظه از نظارت در امور اجرائی
بازماند .

تصویب قانون اساسی ، و مهمترو عمدتتر از آن ، تصویب متمم قانون اساسی
را باید از گران قدرترین پیروزیهای مجلس اول بشمار آورد .
این مجلس که میبایست نخستین بودجه متعادل را که در ایران بکلی بیسابقه بود
بوجود آورد موفق شد بامتنقذترین شاهزادگان از قبیل ظل السلطان و شعاع السلطنه
و دیگران بزور آزمائی بپردازد و مقرری سالیانه آنها را که از سی هزار تومان تا یکصد
و پانزده هزار تومان بود درد وازده هزار تومان محدود کند . کسروی قسمتی از موفقیتهای
مجلس را در زمینه امور مالی بدین شرح بیان میکند :

" ۱- افزودن تفاوت عمل به درآمد . چگونگی آنکه دولت مالیاتهای
بدیهها و دیگر چیزها گزارده بود ، کتابچههای برای آن در دست میداشت . ولی حکمرانان
زمان بزمان به آن مالیاتها افزوده و خود کتابچههای دیگری پدید آورده بودند . و چون
مالیات را حکمرانان گرد آورده بدولت پرداختند اینان از مردم از روی کتابچه خودشان
گرفتند و بدولت از روی کتابچه خود آن پرداختند و آن فزونی را که "تفاوت عمل"
نامیده شدی بدبخش کردند . بخشی را بصدر اعظم و دیگران بعنوان پیشکشی دادند
و بخشی را خودشان برداشتند . کمیسیون چنین نهاد که همه این فزونیها بحساب دولت
درآید .

۲- برانداختن تیول - بسیاری از آبادیها به تیول داده شده بودند . بدینسان
که کسانی از درباریان و سرکردگان فوج و مانند اینها از دولت سالیانه یا ماهیانه
گرفتند . دولت بجای اینکه خود یکسره پردازد مالیات يك دیمه را با و واگذاردی که
خود از دیمهشینان بگیرد و این کسان چون سالیان دراز اینکار را کرده بودند آن دیمهها
را از آن خود میسر کردند . در اینجانب نیز فزونی در میان میبود . . . کمیسیون چنین نهاد که
تیول بیکیاره برانداخته شود . و همه آن مالیاتها بحساب دولت درآید .

۳- برانداختن تسعیر - چگونگی آنکه يك بخش مالیات دیمه غله بودی که میبایست
سالانه بانبار دولت بفرستند . ولی از سالیان دراز چنین میبود که بهای آنرا بدولت
مپردازند . از این نیز فزونی پیدا میشد زیرا آنانکه در زمان بسیار بیشتری این را بادولت
نهادند و بهای کمی برای غله گفتگو کرده بودند همیشه بهای کم آنزمان را میپردازند

در حالیکه بهای غله اکنون پنج یا شش برابر آن گردیده بود . ”

اینها است شعای از پیروزیهای مجلس اول .

اگر از نویسندگان بدانند یثرخارجی بگذریم در بین نویسندگان ایرانی که درباره ی انقلاب مشروطیت نظری ابراز داشته اند کمتر نویسند های باندازه محمود محمود ، گرد آورنده جنگ هشت جلدی ” تاریخ روابط ایران و انگلیس . . . ” آنهمه آشفته فکری درباره این انقلاب از خود نشان داده و تابدان حد آنرا نکوهش کرده است .
با اینهمه همین شخص رامینیم که آنجا که سخن از کارکرد مجلس اول در میان است با حیرت زدگی از موفقیتهای درخشان آن سخن میگوید :

” با اینکه اکثر آنها (نمایندگان مجلس اول) عوام بودند کارهای بسیار نیکوسی انجام دادند که اثرات آنها در تاریخ ایران زوال ناپذیر است . ” و ” حقیقتا اسباب حیرت است که در عرض دو سال با مخالفتهای جدی و موثر شاه و درباریان و دولت ظالم و جابر تزاری اینهمه کارهای اساسی صورت دادند . هرگاه دولت سفاک تزاری و مأمورین بیرحم آن مانند کنسول و وزیر مختار روس و صاحب منصبان قزاقخانه که در رأس آن لیاخوف قرار گرفته بود مانع نمیشدند ملت ایران بشاهراه ترقی افتاده بود و گلیم خود را در آن گیسو دار از آب بیرون میکشید . . . ” (۱)

کسروی بدرستی مینویسد :

” از آغاز تاریخ ایران تا زمان مشروطه حادثه های مهمتر از حادثه مشروطه ، روی نداده است . این پیش آمد ایران را بجوش و جنبشی دیگر برانگیخت و پس از قرنهایی که در بند استبداد بودند در سایه مشروطه و آزادیخواهی از آن بند رهائی می یافتند . این خود شگفت است که مردمی که قرنهای بی اختیاری بسر برده بودند چون ناگهان رشته اختیار بدست آوردند آنهمه شایستگی و پختگی از خود نمودار ساختند . بر زندگی کسی زمانی آشکار میشود که او را بکاری بگمارند . ایرانیان پس از قرنهایی برای نخستین بار رشته کار را بدست آوردند و انصاف را که بخوبی از عهده گذاردن آن برآمدند . تو گوئی این مردم قرنهای آزاد زیسته و در میدان زندگی ورزیده بوده اند که بدانسان پختگی از خود آشکار ساختند . ”

با اینهمه چنانکه پیش از این نیز خاطر نشان شده است نهضت انقلابی مشروطیت ایران بعلل شرایط معین تاریخی از نقصان های اساسی و عمده خالی نبوده برای این پایه گذاران اولیه این نهضت مسئله مرکزی هر انقلاب اجتماعی یعنی انتزاع قدرت از نمایندگان طبقات فرمانروای قبلی و قبضه کردن آن توسط طبقات انقلاب کنندۀ مفهوم نداشت. صورت بندی نظام فئودالی در اساس خود دست نخورده برجای ماند. این کاملاً صحیح است که بدست مجلس اول در بسیاری موارد بقدرت و نفوذ فئودالها و مالکین در اینجا و آنجا ضربتهائی وارد آمد. اما نظام فئودالی بعنوان نظام فرمانروا به زندگی سنتی خود ادامه داد. تمام مظاهر قدرت متعلق باین نظام همچنان بر رأس امور باقی ماندند. و کلیدهای قدرت را در دست خود نگه داشتند. نظام نوین کاری که انجام داد آن بود که در کنار این نظام فرتوت، و بدون درهم شکستن آن زندگی را آغاز کرده و براه خود روان شد. این نقص اصولی و اساسی به همراه دوروییها و سازش - کاریهای کسانی که بدون استحقاق در پرتو همین نقص درد رأس نهضت قرار گرفتند، چنانکه دیدیم راه انحراف و ناکامی راهموار ساخت.

توضیح از صفحه قبل

توضیح - نکته بسیار عمدۀ های که در نوشته های این نویسندۀ در زمینه مشروطیت بچشم میخورد آنستکه وی در هر جا که سخن از انقلاب مشروطیت بمیان میآورد آنرا "مخلوق سیاست بدخواهانه" بریتانیا معرفی میکند و میکوشد آنرا توطئه ای از طرف بریتانیا علیه ایران و نتیجه عمل و تحریکات ماسونرهای عامل بریتانیا بقلم بدهد. و صفحه بصفحه روی این پندار نادرست انگشت میگذارد که "ساحل نشینان تایمز" بمنظور نابود کردن استقلال ایران جنبش مشروطه خواهی را دایر کردند. و اینجاست که بنحوی ناگزیر سخن از موفقیت های درخشان مجلس اول در میان است تنها یک مسئول برای زوال و انهدام آن معرفی میکند: سیاست روسیه. نتیجه ای که از این نحو استدلال در ذهن خواننده عادی رسوب مییابد و ته نشین میشود چنین است. انگلیسها برای مامشروطیت آوردند. و روسها آنها را از ما گرفتند.

بخش چهارم

آذربایجان پیامخیزد

۱- قهرمان افسانه‌ها

شبح وحشت کودتای خونین محمدعلیمیرزا بردروازه آسمان ایران آویخته و آنرا تیره و تار کرده بود • سکوت مرگ بر همه جاسایه شوم خود را گسترده بود • ناگهان از جانب شمال غربی ایران از پس کوهساران پرغرور سبلان غریوی برخاست که خیلی زود به غرضی رغد آسا و سهمگین تبدیل شد و طولی نکشید که انعکاس آن در سراسر ایران و در جهان ظنین انداز شد •

در جریان انقلاب ایران دو دوران نوینی در حال تکوین بود • از میان خاکستر کاخ سوخته انقلاب بورژوازی و ملی ایران یک قیام بورژوا دموکراتیک تکامل یابنده شکل میگرفت که با شرکت توده‌های وسیعی از زحمتکشان مشخص میشد • ازین این توده‌های زحمتکش ^{بر} که شخصیت‌های انقلابی (قهرمانانی بانام و آوازه جاودان بر روی صحنه مبارزات خلقی ایران ظاهر شدند • مردم در مدتی اندک در سهای آموزنده‌های فراگرفته بودند • آنها آموخته بودند • امانه در مکتب قنسولخانه، بلکه در مکتب نبرد و تلاش صمیمانه برای رهایی از قید اسارت • مردانی که در تمام مدت عمر خود باییل و خاک انداز و چکش و شاهین ترازو سروکار داشتند در مدت کوتاهی فن استعمال تفنگ را آموختند • آنها که در همه عمر فرمان برده به تحمل ذلت خو گرفته بودند تحت تأثیر روحیه معجز نمون انقلابی گرد و غبار ذلت و زیردستی قرنهای گذشته را از دامن تکان داده راه سازماندهی رایساد گرفتند • آنها که هیچ تجربه‌ای از جنگ نداشتند مبدل به سلحشوران نامداری شدند • آنها که برای رهایی از چنگال ستم و استبداد حکام بقله کوه‌ها پناه می‌بردند به رهبران قیام مبدل گردیدند •

ستارخان قهرمان انقلاب مسلح، باقرخان دوست نزدیک و همکار اوحسین خان باغبان، که نامش تالی ستارخان و باقرخان بود و در عنفوان جوانی جان بر سر آرمان انقلابی خود گذاشت، میرهاشم خان که از پشت ترازوی نانوائی بمیدان نبرد انقلابی قدم گذاشت، دهها و صدها نفر دیگر همه ازین خلق برخاسته از کوره آزمایش گذاشتند و در رأس انقلاب قرار گرفتند.

ستارخان جو شان ترین سالهای پرغوغای جوانی را در آوارگی و سرگردانی بسربرد. پاره‌راه عصیان در پیش گرفت بارها برای اینکه بکار و کسب عادی بپردازد بشهر بساز گشت ولی هربار تعدیها و تجاوزات مأمورین او را بار دیگر به دل بیابانها و بر فراز کوهها فرستاد.

وی چند بار بخارج از آذربایجان سفر کرد. به تهران مشهد و عتبات رفت. یکبار بجستجوی کار رهسپار قفقاز گردید. چند سالی در ایستگاه راه آهن ایروان و بعد ها در باکو بکار پرداخت و به عضویت گروه سوسیال دموکرات درآمد. آنگاه که نهضت مشروطه مردم ایران را از خواب گران قرون بر میانگیخت ستارخان در تبریز بسر میبرد. همراه با اوج گرفتن این نهضت زندگی او در مسیری تازه افتاد. از طرف مرکز غیسی که بخصال استثنائی و شگرف اوی برده بود بسرپرستی گروهی از مجاهدان گماشته شد و خیلی زود گوهر تابناک استعداد ذاتیش شروع به تلالو کرد و موقعیت برجسته ای در بین مجاهدان برای او فراهم آورد. و بتدریج قریحه و نبوغ او در کار سازماندهی انقلابی او را در قلب نهضت جای داد. او فرزند خاص زمان، میوه شرایط مشخص محیط و کودکی لحظاتی آبدستن دچار در زده انقلاب و پاسخ معین به نیاز خلق بود. مواد خام خصایص برجسته و مختارش در زیر آفتاب گرم انقلاب تخمیر شد. در هیچ آب و هوای دیگر بجز آب و هوای انقلاب و در زیر هیچ آسمان دیگر جز آسمان طوفان زای انقلاب ممکن نبود چنین میوه ای بشمرسد و اینچنین مرغ طوفانی بیروبال بگشاید. در عین حال هیچکس دیگری در آن شرایط شرایط نمیتوانست در رأس قیام مسلحی قرار گیرد که ایران تا آن زمان نظیر آن را بخود ندیده مگر اینکه يك ستارخان باشد: با همان خصایص، با همان خمیرمایه، با همان سجایای روحی و اخلاقی.

محمد علی میرزا چند روز پیش از کودتای رابطه‌ی تلفنی بین تهران و ولایات را قطع کرد. ولی انجمن از تصمیم شاه برای کودتای اطلاع نماند. گروهی چند از مجاهدان از جمله گروه ستارخان و باقرخان را و طلب رفتن بکمک مجلس شدند. آنها هنوز بر دروازه‌ی تبریز بودند که خبر کودتای تبریز رسید. از آنسوی محمد علی میرزا پیروزی خود را به میرهاشم تلگرافاً اطلاع داد و از او خواست که در تمشیت کارهای تبریز وسرکوب کردن "باغبان"

دست بکار شود. انجمن اسلامی که یکی از کارگردانان عمده آن میرهاشم بود اینک خود را در وضع متفوقی میدید. از یکسو میرزا حسن مجتهد و امام جمعه که بعطت کارشکنیهای خود در کار مشروطیت قبلاً از طرف انجمن تبعید شده به تهران رفته بودند پیش از کودتا با واسطه محمد علی میرزا در نزد سیدین و پیادرمیانی ساد و لوحانه هردو آنها اجازه مراجعت به تبریز یافته و بمحض ورود به انجمن اسلامی ملحق شده بودند. از سوسوی دیگر شجاع نظام مرندی و بینوک خان پسر رحیم خان چلیپانلو با عده کثیری تفنگداران تاراجگر بآنها پیوسته و صف آنها را استوار کرده بودند. بمحض وصول تلگراف محمد علی میرزا تعرض انجمن اسلامی علیه نیروهای مشروطه خواه آغاز شد. انجمن ملی بلا درنگ نامه‌ای بستارخان نوشت که در آن گفته شده بود: "کارشهر وارونه شد. باران بلا باریدن گرفت. چنین شهر منظم را که در عرض سه ماه با مثل متحد هم عیار بوده پر آشوب نمودند. خودتان را برسانید."

ستارخان و باقرخان شتابان برای دفاع از انجمن به تبریز رفتند.

در این زمان محمد علی میرزا حکمداری مطلق العنان بنظر میرسید. تهران خفسه شده بود. ولایات در بیم و هراس بسر میبردند. مشروطیت، قانونیت و آزادی گفتمانی رویایی بود مربوط بگذشته دور. در بین تمام ایالتها آذربایجان و در آذربایجان، تبریز دست بمقاومتی ارزنده زد و تبریز هم چنانکه دیدیم یکپارچه نبود و نیمی بیشتر از آنرا دولتیان و اسلامیة نشینان در دست داشتند. مرکز ارتجاعی نیرومندی در برابر مجاهدان و انجمن قرار داشت. بدینسان تاخت و تاز مرتجعین اسلامیة نشین هر روز گسترش مییافت. ولی نیروهای اسلامیة در هربار که علیه امیرخیز مرکز ستاد ستارخان حمله میبردند و ضرب شصت او و یاران او را میچشیدند جای خالی کرده واپس میکشیدند. در محله‌های دیگر هرجا دستشان میرسید کارشان کشتن و تاراج کردن بود.

آوازه مقاومت ستارخان و نیروهای مجاهد وی در شهر انعکاس گستردهای بوجود آورد. بزودی تبریز دریافت که سازمان مجاهدان، این میوه ارزنده گاردانی حیدرعلی اغلی و بصیرت ولیاقت علی مسیو و دیگر یاران آنها اینک وظیفه‌ای سهمگین در برابر خود نهادهاست. وظیفه نبرد با محمد علی میرزا و بازگرداندن مشروطیت بایران، اینکاری بود که بسیاری آنرا غیر ممکن میشمردند. اما مرکز غیبی و گردانندگان آن میدانستند که زمان در اینجهت کار میکند و همه عوامل عینی برای یک قیام مسلح توده‌های موجود است.

ستارخان جازم و منعم سررشته کار را در دست گرفت.

علاوه بر او باش مسلح عده‌ی زیادی از عمال شاه در سراسر شهر پراکنده شده بودند. غالب آنها در لباس تاجرو کاسب روحانی و پتخم هراس در بین مردم میپاشیدند و میگفتند

این ماجراجویان دیوانه مردم را بمصیبت میکشانند. مقاومت امرگ و نیستی ببار خواهد آورد. بدین نحو میکوشیدند مردم را علیه مجاهدان برانگیزند.

مجاهدان از هر سودر زیر فشار بودند. عده‌های از اعضای انجمن نیز از ترس رخ پنهان کردند. تنه‌پشتیان و یاری دهندۀ مجاهدان علی‌مسیو و یارانش بودند که رهبری ایدها و لوژیک این سازمان مسلح را بعهده گرفتند. ستارخان و باقرخان سازمان دادن مقاومت پرداختند.

اما طولی نکشید که خود رحیم‌خان با اسلحه و تجهیزات فراوان و دوعراده توپ که همه را مخبر السلطنه در اختیار او نهاد، بود یاری اسلامیه نشینان رسید و سررشته جنگ با ستارخان را خود بدست گرفت. محمدعلیمیرزا بمنظور اینکه برابست و اعتبار او بیفزاید تلگرافا اورا بحکمداری تبریز منصوب داشت و موکد ابوی دستور داد که هرچه زودتر این "مشتی ماجراجویان بی‌سروپا" را بسزای نافرمانی برساند و "امنیت و آرامش" را به تبریز بازگرداند.

تبریزد چاره‌راس گردید. بوم ترس و ناامیدی بشهر سایه افکند. باردیگر عوامل توطئه و تحریک نیز بکار پرداختند. افراد ظاهرالصلاح ازین آنها با سران قیام تعاس گرفتند. بنام دلسوزی و رستن از بیم‌گزند، آنها را نصیحت کردند که بر خود و بر مردم رحم کنند و اسلحه را بر زمین گذارند. مجتهد در اسلامیه اعلامیه‌های صادر کرد و مومنین را با طاعت از شاه خواند. از اسلامیه بمحله‌های دیگر پیام فرستاده شد که هر کس تسلیم شود جان او در امان خواهد بود. هزاران پرچم سفید با علامت اسلامیه بنقاط مختلف شهر مخصوصاً محله‌هایی که در کنار مقاومت بودند فرستاده شد که هر کس بخواهد در امان بماند یکی از آنها را بردارند. خود بیاویزد. بزودی این مظاهر خواری و زیونی بر سر در هزاران خانه برافراشته شد.

این یکی از بحرانی‌ترین لحظات مقاومت بود. چنین مینمود که وجدان انقلابی خلق در معرض آزمایشی دشوار و سنگین قرار گرفته است. حتی بسیاری از مجاهدان سرخورده و مأیوس اسلحه خود را بر زمین گذاشتند. کاریجائی رسید که حتی باقرخان در میان امواج ناامیدی و تمایل عمومی به کناره گرفتن از حوادث، دچار تزلزل شد. او اسلحه خود را بر زمین گذاشت اما جایگاه خود را ترک گفت و در انتظار حوادث نشست. بدینسان عده‌ترین نواحی شهر تحت سلطه رحیم‌خان قرار گرفت. دشمن اینک تا بد آن حد خود را چیره، مجاهدان را زبون، و کار را پایان یافته مینداشت که با اطمینان کامل تلگرافا بعرض شاه رسانید که "ریشه آشوب و هرج و مرج" برکنده شده است.

محله امیرخیز تسلیم‌ناپذیر باقی ماند. در این لحظات بحرانی حسین خان باغبان و چند تن دیگر از گردان قیام بدانجا آمده به ستارخان پیوستند. در این زمان ایران،

بیماری مسموم و مشرف بمرگ رامینمود که سم تمام اجزای بدن آنرا از کار انداخته و تنه‌ها قلب آن ضریبان دارد. امیرخیز اینک قلب ایران انقلابی و نبض آن دردست ستارخان بود که میکوشید این قلب را در حال ضربان نگهدارد. تا بار دیگر خون سالم از آنجا بدیگر نقاط بدن برسد.

اینجا بزنگاه تاریخ قیام بود. سرپیچ تندی بود که میبایست با شایستگی از آن گذشت و تاریخ را در مجرای درست خود به پیش براند. آیامیشد دست بروی دست گذاشت تا همه چیز در پرتگاه سقوط فرو افتد و سالها بگذرد و عوامل نوینی برای رستاخیز دیگری فراهم آید. اینک ستارخان و گروه او میبایست حرف آخر را بزنند. آنها حرف خود را زدند. قبا‌ی تسلیم بر قامت رسای آنها نابراز است. این یکی از موارد متعدد و شاید تعیین‌کننده ترین موردی بود که ستارخان شخصیت یکتا و ایمان خلل ناپذیر و شهادت و همت والای خود را بمنصه ظهور رسانید.

۲- يك شاهكار

وی پس از آنکه نخستین حمله عمومی و شدید دشمن را در هم شکست تصمیم گرفت کسه بیرقهای سفید را فرود آورد. کسروی با ارزیابی درست خود اینکار را شاهکاری از طرف ستارخان میدانند. "کاری که فهم و کاردانی او را با دلیری و مردانگی یکجا نشان داد." وی سپس مینویسد: "ستارخان میخواست با خواباندن آنها (بیرقها) مردم را دوباره بشوراند و این یکی از شاهکارهای او بود. چنانکه گفتیم مجاهدان به گرد سر او کسم میبودند. ولی بیگمان شماره شان به بیست تن نمیرسید. و با این دسته اندک بیرون آمدن او بکوچه جز بیباکی شمرده نشدی زیرا چنانکه گفتیم سواران و سربازان در شهر میبودند که دولتیان برای گرفتن او بهر کوشش برخاستند. . . . همینکه او در کوچه ها نمودار گردید و مردم خواست او را دانستند با نبوهی پی او را گرفتند و آواز بزنده باد بلند کردند."

کاری که ستارخان آنروز انجام داد کاری بود حماسهای و پرماجرا. اما تا آنجا که ارتباط بخود او داشت سراسر زندگانی این گرد نامدار جزیک ماجرای حماسه آمیز نبود. با عقل مجرد نبری راه بمقصود. اینجا است که دیوانگی ای نیز بیاید. شعرا و شوق الدوله است. طبق مفاد این شعر خود وی با امضا قرار داد ننگین ۱۹۱۹ دست بیك دیوانگی سیاسی که زمینه آنرا امپریالیزم بریتانیا فراهم آورده بود زد که برای خود او ننگی زایل نشدنی و برای ایران مصیبتی فلاکت بار بار آورد. "دیوانگی" ستارخان شرف و حیثیت ایران را باز خرید و تاریخ قیام را در مجرای نوینی افکند. مسلمانین "دیوانگی"

بهیچوجه در زمینه خالی انجام نگرفت و الا در همان قدم اول وی با همه رشادت و جلالت خویش با سرزمین میخورد. انبار باروت انقلاب خاصه در تبریز که دشمنی آشتی ناپذیر با محمد علی میرزا داشتند بحد کافی متراکم شده و تنها جرقه‌ای لازم بود تا انفجار رخ دهد. افتخار تاریخی ستارخان است که با ششم طبقاتی خود موقعیت را تشخیص داد و در پرتو کاردانی و لیاقت خود اینکار را با شایستگی بسامان رسانید و این جرقه را برافروخت و مشعل را تا پایان بردست گرفت.

در همان روز تعداد کثیری از مجاهدان که جای خالی کرده بودند شرمزده و پیشیمان یا شورانقلابی مضاعفی بمیدان نبرد بازگشتند. باقرخان و همراهان وی بصف برادران مسلح و مصمم خود پیوستند و دوش بدوش هم تا پایان این راه خطیر و دشوار را پیمودند. هر روز که میگذشت تعداد تازه‌های داوطلب پاینها ملحق میشد.

طولی نکند که شور انقلابی قسمت عمده تبریز را فرا گرفت و دوران نوینی در جریان نبرد آغاز شد که نقطه عطف آنرا شاهکار ستارخان در خواباندن بیرقهای سفید تشکیل میداد. چه نیکو موثر مینویسد کسروی هر جا که پای جانبازیهای گردانه و گردن‌فرازانه سلحشوران انقلاب مسلح در میان است:

"این ایستادگی ستارخان کار بزرگی میباشد. در تاریخ مشروطه ایران هیچکاری باین بزرگی و ارجداری نیست. این مرد عامی از یکسو اندازه دلیری و کاردانی خود را نشان داد و از یکسو مشروطه را بایران بازگردانید. مشروطه از همه شهرهای ایران برخاسته و در تبریز باز میماند. از تبریز هم برخاسته تنها در کوجه امیر خیزباز سیستان ایستادگی را مینمود. در سایه دلیری و کاردانی ستارخان بار دیگر همه کوههای تبریز بازگشته و سپس نیز همه شهرهای ایران بازگردید. آن لکه سیاهی که در نتیجه زبونی و کاردانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادخواهان تهران بدامن تاریخ نشسته بود این مرد جانباز با جانبارزی خود پاک گردانید." (۱)

این شاهکار ستارخان توجه توده‌های پائین رابسوی او معطوف داشت. خیلی زود در پیرامون او شبکه گسترده‌ای از افسانه‌ها تنید شد. نه افسانه‌هایی صرفاً مولود وهم و خیال. بلکه افسانه‌هایی که تار و پود آنها در واقعیت بافته شده بود. مردم ساد و عادی که ستارخان از بین آنها پدید آمده بود باین اعتقاد گرائیدند که او را خدا فرستاده و کمر او را امامان بسته‌اند. بخصوص که در چند مورد بین او و مرگ موئی فاصله بود و او بنحو

معجز آسائی از خطر جهید • مردان خدا خواب نداشتند و از این خوابها که مولود وهم و خیال و آرزوهای درونی آنها بود داستانها پدید آختند • ظهور او موجد ادبیات انقلابی وسیعی شد • سخن سرایان درباره او و درباره قیام داستانها سرودند • شاعران انقلابی نشیده های حماسه آسا انشا کردند این رشته ادبیات انقلابی از طرفی منعکس کننده حماسه قهرمانیهای مردمی است که در یکی از تیرمترین ساعات زندگی این سرزمین پیا خاستند و باستم و ستغری صلا ی نبرد در دادند • از سوی دیگر نشان میدهد که توده های وسیع مردم عادی چگونه بدون اجبار و تکلف مادقانه و صمیمانه ، بدون انتظار پاداش از قهرمانان خود یاد میکنند • سرایندگان این نشیده های افتخار را ترس از کین زورمندان یا ضعف به کیسه زر توانگران و ادار بسرو ن نکرد • این سرودها از دل های حساس و پاک تراوید هاست که بیاد وطن بخاطر آزادی و پیاس فداکاری پاسداران آزادی میتپد • اینها منعکس کننده درك مردم است از انقلاب ، بازتاب احساس آنها است نسبت بکسانیکه آیت نجات خود را در چنین تابناك آنها میخواندند • (۱)

وجه مشخصه مرحله انقلاب مسلح در عین حال گسترش جنبه توده های آن بود • کارگران با وجود قلت عدد از طریق ترتیب دادن اعتصابات و تظاهرات بنحو موثری در مبارزات سیاسی شرکت جستند •

انجمن تبریز که اینك افراد کار د ان تری آنرا راه میبردند تحت تلقینات مرکز غیبی و سوسیال دموکراتها برای نخستین بار در ایران شعارتقسیم زمین بین دهقانان را بمیان کشید • گرچه این شعاری علت نداشتن ارتباط منظم بطور وسیع بین دهقانان انتشار نیافت و انجمن با پیگیری آنرا تعقیب نکرد و راه عملی برای انجام آن نشان نداد ، اما حرف بمیان کشیدن این شعار سبب شد که تعداد زیادی از آنها به تبریز آمده بمجاهد پیوستند • از طریق سازمان مجاهدان بین کارگران و دهقانان یکنوع همکاری ولسو در باریکه معینی و برای مدت کوتاهی بوجود آمد •

۱- گرچه نمونه هایی از این سرودها اینجا و آنجا بطور پراکنده یافت میشود ، اما ایسن کافی نیست • در یخ است که این رشته ادبیات انقلابی اصیل در ایران ناشناخته بماند • شایسته است آنها که صلاحیت دارند در جمع آوری این آثار کمر همت بندند • تا هم سیمای تابناك قهرمانان راستین انقلاب را بمردم بشناسانند و هم نمونه هایی از حق شناسی مردم نسبت بانهار ایدست بدهند •

در این مرحله از انقلاب خط فاصل روشن تر و خواناتری جناح محافظه کار را از جناح رادیکال جدا میساخت. این امر در بین زمره روحانیون نژاد آشکارتر از پیش دیده میشد. در این ایام یک گروه تازه ولی وسیع از رهبران دینی و روحانی منسوب بطبقات متوسط و بورژوازی کوچک در نبرد شرکت فعال جستند و بسیاری از آنها متحمل مصائب فراوان شدند و چند تنی نیز جان خود را بر سر این کار گذاشتند. از قبیل شیخ علی اصغر لیلیاوانی که در دشوارترین روزهای نبرد با شمشیر برنده زبان بمیدان آمده مردم را به پایداری میخواند. ضیاء العلماء، شیخ سلیم، ثقه الاسلام، که داستان شهادت آنها در جای خود خواهد آمد.

هر روز که میگذشت ستارخان در کوره حوادث آبدیده ترو به رموز سیاست و جنگ و رهبری مبارزه بیناتر میشد. پس از حصول پیروزیهای نخستین در جنگ بسمت یک پیشوای خلاق و سازمانده درصد برآمد بکار شهر سامان بخشید. و در اینکار علی میو و یارانیش با تمام امکانات خویش بمدد سردار کمر بستند. این مرد خردمند و آهنگین که بقول امیر خیزی "نه از ته دید میترسید و نه تطمیع او را آرام میساخت" در زمینه کار سازماندهی بهترین یاور ستارخان بود.

ستارخان که اینک رهبر مسلم قیام شناخته شده بود با یآوری همه جانبه مرکز غیبی بچند کار عمده پرداخت و نخستین مهمی که سرانجام یافت تجدید سازمان انجمن تبریز بود و چون عدهای از رهبران آن از ترس غضب دولتیان کناره گرفته بودند و در بحبوحه جنگ نیز انجام کار انتخابات ممکن نبود جای گریختگان به افراد داوطلبی که در آن گیر و دار پای مردی پیش گذاشتند واگذار گردیده حسین خان باغبان با پرچمی آراسته و شکوه تمام برای نگهداری انجمن از آسیب تاخت و تاز دشمن فرستاده شد.

آنگاه ستارخان به تمشیت کار مجاهدان که هنوز از سازمان منظمی برخوردار نبودند پرداخت. افراد را بگروههایی تقسیم کرد و هر گروه را تحت نظریک فرمانده قرار داد. برای هر گروه کشیک نوبتی تعیین کرد که نه میدان نبرد خالی بماند و نه افراد از استراحت محروم باشند.

برای اداره امور شهر نظمیة توسعه و نظم بیشتری یافت. بلدیة و عدلیه ای بوجود آمد و مقدمات ایجاد یک بیمارستان از طرف ستاد رهبری فراهم شد.

چون تا آنگاه کار وصول اعانه صورت صحیحی نداشت از مرکز ستاد کمیسیونی برای جمع آوری اعانه و تأمین مصارف جنگ بوجود آمد و ستوراکید صاد رشد که جزا طریق کمیسیون و جز در برابر قبض رسمی کمیسیون دیناری بهیچ نام و عنوان نباید بکسی پرداخت شود و این کاری بود که ایمان مردم را بدستگاه رهبری بیش از پیش استوار کرد.

نگارنده وظیفه پرداختن بجزایان جوادث جنگ، فداکاریها و ازجان گذشتگیها و قهرمانیهای نیروهای مجاهد و بحث درباره مشقتها و رنجهای راکه آنها و بهمهراه آنها مردم تبریز در طی مدت نزدیک بیگسال متحمل گردیدند در برابر خود قرار نداد است. در اینجا ضرورتا بذکر برخی نکات اکتفا میشود.

نبرد مجاهدان تبریز تا واسط مهرمه جنبه دفاعی داشت. در این مدت محمد علی میرزا تمام نیروی خود را برای درهم شکستن تبریز قهرمان بکار برد. علاوه بر نیروهای داخلی و ایلات و عشایر خود از رایجان، عین الدوله بعنوان والی باتفاق سپهدار با سپاهی گران بسرکوب تبریز مأموریت یافتند. ولی تمام حملههای دامنه دار آنها علیه غم و وحشت و دهشتی که در برداشت، درهم شکست. ایستادگی قهرمانانه مجاهدان و پیروزیهای پیاپی آنها بر نیروهای بیشمار دولتی هیچان فوق العادهای در بین مردم تولید کرد و جنبه توده ای نهضت باز وسعت گرفت. تا بدان حد که تعداد کثیری از زننها و حتی گروههای چندی از کودکان در کار جنگ شرکت جستند. آنها در جریان جنگ نه تنها در کارهای پشت جبهه از قبیل تهیه غذا، کمک ب جنگجویان، در پر کردن پوکههای فشنگ شرکت داشتند بلکه بسیاری در لباس مردانه و تعداد زیادی با همان لباس زنانه به سنگرها رفته و در نبرد با دشمنان آزادی شرکت جستند و تعدادی از آنها در خون خود در غایتیدند. از قول پاولویچ نویسنده تاریخ مشروطیت میخوانیم:

”عکس یکدسته شخصیت نفری از زنان چادریسرایرانی تفنگ بردست در اختیار ما است. اینها محافظ یکی از سنگرهای تبریز بودند.“

در روزنامه حبل العتین آمده است در یکی از روزهای بین اردوی انقلابی معروف ستارخان بالشکریان شاه بین کشتگان انقلابیون، جنازه بیست زن مشروطه خواه در لباس مردانه دیده شده است. این میتواند بود که در ذکر تعداد زنان کشته شده بسی دقتی بکار رفته است. در کمتر یکی از نبردها تلفات مجاهدان بآن حد زیاد بود است که تعداد زنان مقتول بین آن به بیست تن رسیده باشد. اما بهر حال تردیدی در شرکت وسیع زنان در این جنگ انقلابی نمیتوان داشت. طاهرزاده بهزاد داستانی بس شور انگیز در این زمینه آورده است:

”دختری که لباس مردانه بتن داشته در یکی از جنگها زخمی میشود. چون مجاهدان میخواهند برای پانسمان زخم لباس از تن او بیرون کنند مانع میشود. معلوم میگردد دختر است نه پسر. ستارخان وقتی از چگونگی امر مطلع میشود میگوید: ”دخترم مگر من مرده بودم، توبه جبهه رفتی.“

شرکت کودکان و نوباوگان در جریان نبردهای تبریزی دیگر آثار ژرفا و گسترده‌تری روح انقلابی در بین نوجوانان مردم است. کسروی مینویسد: "در آن زمان کودکان نیز با تفنگ‌هایی که از چوب ساخته شده بود به مشق نظام پرداختند." علی‌امیرخیزی برادر کهترشاد روان اسمعیل امیرخیزی داستان هیجان انگیز دیگری از فعالیت این کودکان نقل میکند که خود شاهد و ناظر آن بوده و در آن شرکت داشته است. وی میگوید: در آن زمان کودکان بین سنین دوازده تا پانزده شانزده ساله گروه‌های مختلفی تشکیل داده بودند و وظائف معینی بعهده می‌گرفتند. چون وارد کردن سرب برای مصارف جنگی. توأم با دشواریهای زیادی بود یکی از وظائف این گروه‌ها آن بود که تا میتوانند گلوله‌هایی را که بر درود یواری نشیند بکنند جمع کنند و بمراکزی که برای اینکار معین شده بود تحویل بدهند تا آنها را از سرنویریزند و در پیوکه‌های فشنگ کار بگذارند. می‌گویند سردسته ما نوباوه شجاعی بود بنام سید رضا. روزی در همین گشت و گذار خود در محلی که جنگ شدیدی در آنجا میرفت متوجه شدیم که تعداد زیادی گلوله بر درود یواری در کنار سنگری نشسته است. چون تیراندازی همچنان ادامه داشت نزدیک شدن با آنجا بس خطرناک بود. ولی سید رضا بدون اعتنا بخطر جست‌وجوی زده و در میان هیاهوی ماکسه می‌خواستیم او را بازداریم خود را بکنار یواری افکند و مشغول بیرون آوردن گلوله‌های شد. کار بپایان میرسید که در همان لحظه گلوله‌های بشانه‌اش خورد و از بالای سینه بیرون رفت. و اندکی بد یواری نشست. ما شیون کنان بسوی او دویدیم. با دست‌هایی که رمق خود را از دست میداد گلوله را با تعجب فراوان از دیوار بیرون آورد و با داد و گفت: آنرا بیادگار من نگهدارید به ستارگان بدهید و با این آخرین کلام چشم از زندگی بر بست. با این روحیه انقلابی عالی بود که توانستند در برابر فشار خردکننده دولتیان با آن همه ابزار جنگ و تجهیزات و نفرت‌پایداری کنند و کار جنگ را بپایان پیروزمانندی برسانند.

۳- روسیه دیگر

پایداری و ایستادگی تبریززمینهای داد برای اینکه نیروهای مترقی جهان بتوانند دست‌یاری بسوی آن دراز کنند. شعبه‌هایی از انجمن اتحاد و ترقی عثمانی که در برخی کشورهای اروپا برپا بودند چون آوازه این قیام را شنیدند از هیچ جانب‌داری معنوی فروگذار نکردند. علیه تجاوزات مرزی دولت متبوعه خود بد اخل خاک ایران زبان اعتراض گشودند. درستایش از قهرمانان انقلاب مقاله‌ها منتشر ساختند. در شناساندن

انقلاب ایران مردم اروپا کمکهای شایانی انجام دادند. مطبوعات مترقی اروپا نیز از پشتیبانی دریغ نگفتند.

اما پادشاه اصلی از همان سرزمینی رسید که زهر میلیتاریزم تزاری را بر بیکرانقلاب ایران پاشیده بود. در حقیقت در مقابل اتحاد مثلث خونین بین دولتین بریتانیا، روسیه و محمدعلیمیرزا يك اتحاد برادرانه نزدیک بین سوسیالی دموکراتهای قفقاز و انقلابیون ایران بوجود آمد. مطبوعات سوسیالی دموکرات بلشویکی و روزنامههای مترقی روسیه به دفاع پر حرارتی از قیام پرداختند. گروه سوسیالی دموکراتهای ایرانی مفیم باکوسوسیالی دموکراتهای قفقاز و گرجستان تعداد زیادی را و طلب تربیت کرده با اسلحه و مهمات به تبریز گسیل داشتند.

تودههای مردم ایران اینک به آشکارا امید دارند که روسیه تنها آن نیست که نمایندگان استعماری و جلادهای تزاری خود را با ایران میفرستد. لیاخوفها و شاپشالیهای خود را در اختیار محمدعلیمیرزا قرار میدهند تا برای سرکوب انقلاب مورد استفاده قرار گیرند. در کنار این روسیه تزاری خونخوار، روسیه دیگری وجود دارد که فرزندان خویشتر را که در داخل روسیه با تزار در نبرد مرگ و زندگی هستند بیاری انقلابیون ایران گسیل میدارد. آنها امید دارند در برابر روسیهای که بحق ژاندارم آسیا لقب گرفته و فریاد آن بلند بود هاست که "دفاع از حقوق پادشاه فرانسه دفاع از حقوق تمام سلاطین است" يك روسیه انقلابی بوجود آمده است که فریاد میکند "دفاع از حقانیت انقلاب ایران دفاع از حقانیت تمام انقلابهای نجات بخش است."

این ندای روسیه انقلابی، روسیه لنین و حزب بلشویک بود که از همان فجر نهضت انقلابی ایران بیاری و پشتیبانی آن کمربست و تاپایان، چه در عرصه اید هاولوژیک و چه در میدان عمل یارو یاور آن باقی ماند. در اکثر مقالهها و رسالههایی که لنین در طی سالهای درگیری انقلاب ایران درباره نهضت‌های آسیایی برشته تحریر کشید از ایران و از نهضت انقلابی ایران گفتگو می‌رود. لنین از تمام عوامل خارجی و داخلی ضد انقلاب در ایران با خشم انقلابی سخن میگوید. جوهر و هدف اصلی و نهائی تمام اسلوبها و همه طرق فعالیت ضد انقلابی استعمارگران را بروی دایره میریزد. روشن میکند که چرا و بسود کدام محافل عالی و اقتصاد ی بود که قدرتهای استعمارگر و دهها و صد ها هزار تن مردمان مستعمرات را با آتش میکشیدند تا بتوانند تودههای مردم این سرزمینها را بر بنجیر بردگی بند نهند. وی این واقعیت را به گشادگی مورد گفتگو قرار میدهد که فشار مستعمراتی، ملل مستعمره را پیوسته در حالت عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی نگه میدارد تا بتواند آنها را با بیرحمانهترین اسلوبی مورد بهره‌برداری

قرار دهد. وی همه جرات آکاید میکند که در شرایط دنیای معاصر، پیروزی انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته به پیروزی نهضت‌های نجات ملی در سرزمین‌های مستعمره و وابسته وابستگی مستقیم دارد و از این رو نهضت‌های مزبور در هر جا که جنبه ضد امپریالیستی و ضد فتودالی دارند باید مورد پشتیبانی همه سوسیالیست‌های واقعی قرار گیرند. در مقاله بیداری آسیا وی مینویسد:

” بدنبال نهضت ۱۹۰۵ روسیه انقلابات دموکراتیک سراسر آسیا را فراگرفت. ترکیه، ایران، چین، مایه انقلابی در هندوستان در حال تخمیر است. آنچه جلب توجه میکند گسترش انقلاب دموکراتیک است در هندوچین در جاوه و دیگر مستعمرات هلند که جمعیتی در حدود چهار میلیون نفر را دربرمیگیرد. سرمایه‌داری جهانی و نهضت ۱۹۰۵ روسیه سرانجام منجر به بیداری آسیا شد. صد‌ها میلیون مردم لگدمال شده و در تیرگی جهالت مانده آسیا از خواب رکود قرون وسطائی بیدار شده و تجدید حیات میکنند. برای دفاع از حقوق ابتدائی انسانی خود و از دموکراسی بیامیخیزند. کارگران کشورهای پیشرفته جهان با علاقه شورانگیز به رشد نیرومند نهضت نجاتبخش در کلیه اشکال آن در هر نقطه جهان مینگردند.” (۱)

وی در رساله ”اروپای عقب مانده و شرق پیشرو” این بهم پیوستگی سرنوشت پرولتاریا و رزمندگانه غرب و نهضت‌ها و انقلابات مشرق را روشن تر نشان میدهد و مینویسد:

” در آسیا همه جا جنبش دموکراتیک نیرومندی رشد مییابد و برگسترش دامنه آن افزودن میشود و بر استواری آن میافزاید. شوق زندگی، آزادی، فرهنگ، درصد‌ها میلیون نفر بیدار میشود. این جنبش جهانی چه وجد و شوقی در قلوب کلیه کارگران آگاه که میدانند وصول بسوسیالیسم از دموکراسی عبور میکند تولید مینماید. چه هم‌ردی نسبت با آسیای جوان وجود دموکراتیک‌های شرافتمند را فرا گرفته است.

• و اروپای ”پیشرفته” چین را چپاول میکند و بدشمنان دموکراسی مدد میرساند. در عوض تمام آسیای جوان یعنی صد‌ها میلیون مردم زحمتکش آسیا در وجود پرولتاریای کلیه کشورهای متعده، متحد طبیعی خود را مییابند. هیچ نیروئی در جهان بجلوگیری از پیروزی این پرولتاریا که هم‌ملتهای اروپا و هم‌ملتهای آسیا را آزاد خواهد کرد، قادر نخواهد بود.”

چقد ريسود نهضت انقلابی ايران تمام شد مقارنت آن با چنان موقعيت عمد های در روسيه * يعنی با اوج روز افزون دوران لنینی تکامل مارکسیزم * این مقارنت از جهات متعدد در سير تکاملی انقلاب و خاصه در مرحله قیام مسلح آذربایجان تأثیر عظیمی بجای گذاشت . چنانکه اشاره شد آغاز نهضت انقلابی در ايران مقارن بود با شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسيه و دوران فوق العاده دشواری که پس از آن برای انقلابيون آن کشور بوجود آمد * این روسيه انقلابی اینک با همه درگیریهای خود در داخل ، وظیفه دفاع از انقلاب ايران را بعهده گرفته و طبق تعلیمات لنین دست یاری بسوی انقلابيون ايران دراز میکرد * کسروی در تاریخ مشروطه بالحن ستایشگرا از این یاوریهها سخن میگوید و در یکجا تحت عنوان دبستگیهای ایرانیان قفقاز بمشروطه چنین مینویسد :

” ایرانیان در قفقاز بسیار میبودند * گذشته از بزرگانان و پیشهوران ، گروه انبوه کارگر در کانهای نفت باکو کار میکردند و بارنج و خواری بسیار روز میگذرانیدند * در سایه کمی کار و فزونی ستم در کشور خود ماندن نتوانسته بشهرهای بیگانه پناه برده بآن روزگار سخت تن در داده بودند . . .

” زیان ناتوانی دولت ايران را آنان بیشتر در می یافتند و این بود چون آگاهی از جنبش مشروطه و برپا کردن دارا لشورا بایشان رسید بیش از دیگران شاد گردیدند و بیاد خانه و خویشان خود افتاده بیازگشتن امید مند شدند . . .

” پیش از جنبش مشروطه چون روسیان و ارمنیان و گرجیان و دیگران هر يك دستهای میداشتند ، کسانی از اینان نیز دستهای پدید آورده بودند که از همشهریان خود نگهداری کنند و اینان در نهان با کوشندگان تبریز پیوستگی میداشتند و از حال همدیگر آگاه میشدند * از بنیاد گذاران آن نریمان نریمانوف ، سوچی میرزا ، میرزا جعفر زنجانی ، مشهدی محمد علی عمو ، محمد تقی شیرین زاده سلماسی ، حاجی خان ، نوراله خان یکانسی ، میرزا ابوالحسن خان تهرانی ، اکبر اسکویی ، حسین سرابی ، مشهدی باقر خان ارومیه ای و مشهدی محمد علی میامی بودند * پس از مشروطه اینان چون مردان آزموده و آگاهی بودند اینک میدانستند مشروطه ايران که با آرامش گرفته شده به آرامش و آسانی پیش نخواهد رفت و ناگزیر به کوششهایی نیاز خواهد افتاد * باین شدند که به همشهریان خود همدستی نمایند و فرستادگانی بشهرها فرستادند .

” به تبریز نخست مشهدی اسمعیل و سپس محمد علیخان و حاجی خان و دیگران آمدند * اینها هستند که بنام مجاهدان قفقازی شناخته شدند * چون از قفقاز آمده بودند و رخت قفقازی بتن میکردند بآن نام خوانده گردیدند و گرنه خود ایرانی میبودند . . .

آمدن اینان بدلیری آزاد یخواهان افزود و چون مردان آزموده و کار دیدهای میبودند و در هر کاری پیشقدم میشدند و راه بدیگران مینمودند و کسانی از اینان به سخنگویی میپرداختند و به آگاهانیدن مردم میکوشیدند ۰۰۰ انبوه آزاد یخواهان بآنان ارج میگذارند و از آمدنشان خوشنودی نمودند ۰ به پیروی از اینان بود که علی مسیو و همدستان او دسته مجاهدان را در تبریز دید آوردند و همان دستور نامه ایشان بود که بفارسی ترجمه کرده بدست مجاهدان دادند ۰

از هرباره ایرانیان قفقاز یاوری به پیشرفت مشروطه میکردند ۰۰۰

کسروی سپس به کمکهای خود قفقازیان و سوسیال دموکراتهای قفقازی نسبت به انقلابیون ایران میپردازد ۰

گذشته از اینان خود قفقازیان از دلسوزی و یاوری باز نمی ایستادند و روزنامههای آنان از ارشاد که احمد بیک آقاییوف مینوشت و از تازیه حیات که هاشم بیک مینوشت و از ملانصرالدین که میرزا جلیل و چند تن دیگر از قفقازیان و ایرانیان مینوشتند به جنبش ایران ارج مینهادند و آنچه در ایران رخ میداد در روزنامههای خود نوشته پیرامون آن سخن میراندند باز در جای دیگر مینویسد :

”ایرانیان در اینجا با همادی (حزبی) بنام ”اجتماعیون“ داشتند که پیشوای آن نریمانوف میبود و این با هماد است که دستههایی از باشندگان خود را برای پیشرفت دادن به جنبش مشروطه به تهران و تبریز و دیگر جاهها فرستاده بود که هم اکنون یکدسته از آنها بنام مجاهدان قفقازی در تبریز جنگ میکنند ۰ از این رو با هماد به جنبش مشروطه خواهی ایران هرگونه دل بستگی میداشت و چون ایستادگیهای تبریز را شنید جوان مردانه بکوششهایی برخاست ۰۰۰ این کوشش با هماد به نتیجههای روشن و سودمندی رسید ۰ زیرا کسانی از آزاد یخواهان قفقاز که جزایرانی میبودند بیاری تبریز شتافتند ۰

گذشته از اینها با هماد سوسیال دموکراسی روسی که از سالها در آن کشور پدید آمده و در راه برانداختن دستگاه خود کامگی رومانوفها که بکوششهای سختی برخاسته و قربانیهای بسیار داده بود و این زمان یک با هماد نیرومندی بشمار میرفت و در شهرهای قفقاز شاخهها میداشت باین شد که بشورش ایران پشتیبانی نشان دهد و دست همدردی بسوی تبریزیان دراز گرداند ۰ هنوز پیش از اینکه با هماد اندیشهای در این باره بیرون دهد بسیاری از کارگران که بستگان این با هماد بودند خود خواهش میکردند که بیآوری تبریز فرستاده شوند ۰ این بود که هیئت نوشتههای بیرون داد که از کارگران و دیگران یکدسته

از آنان که سپاه دیگری کرده اند و جنگ آزموده میباشند و همچنین از کسانی که از آفراسیاب و بمب سازی آگاهند با تفنگ و فشنگ و دیگر آفراسیابی تبریز فرستاده شوند .
" در نتیجه این نوشته کمیته تقویس صد تن کما بیش از گرجیان را آراسته روانه گردانیدند . اینان تا مرز ایران باراه آهن آمدند و از رود ارس نهانی گذشته خود را بخساک ایران رسانیدند و چون از آنجا تا تبریز که هیچد فرسنگ راه است پراز هوا خواهان دولت بود ناچار گردید پیاده از پیراهروان گردیدند و جای خوشنودی بود که بی آنکه بزد و خورکی برخوردارند خود را به تبریز رسانیدند .

* آمدن اینان از چند راه مایه دلگرمی مجاهدان گردید . از یکسو دانستند که در همه جا باین کوششهای جوانمردانه ایشان ارج گذاشته میشود و آگاه گردیدند که در میان گرجیان و روسیان و دیگر توده ها همردانی میدارند و این کشاکش میان آزادی و بردگی در همه جا پیش میرود .

* از یکسو این چند تن گرجی هر یکی مرد جنگنده و دلیری میبود که در جنگها کاردانی بسیار نشان میداد . گذشته از این ، گرجیان لا براتوار بمب سازی همراه داشتند و چنانکه گفته ایم بمبها در این جنگها بسیار کارگرمیافتاد "

و آنچه بگفته کسروی در زمینه این ارتباطها باید افزود تأثیر وجود شخص حیدر عموغلی در جلب همه این همراهیهای گرانبها میباشد . وی در حقیقت شیرازه رابطه بین انقلابیون ایران و قفقاز بود . بیش از دیگر رهبران مرکز غیبی با انقلابیون قفقاز آشنائی داشت . بهمین جهت بعنوان نماینده این مرکز بفقاز سفر کرد . بارهبران سوسیال دموکراسی تعاسر گرفت . اوضاع و احوال را برای آنها تشریح و کمکهای بیشائبه آنها را جلب کرد . و چنین بود که کمیته مرکزی سوسیال دموکراسی قفقاز و گرجستان گروه گروه داوطلب قفقازی و گرجی را که در رأس یکی از آنها اورچونیکیدزه رهبر نامدار سوسیال دموکراسی گرجستان قرار داشت تجهیز میگرد و به آذربایجان و بعدها به گیلان اعزام میداشت .

او چونیکیدزه آنگاه که بایران اعزام شد ، مأموریت یافت تا فعالیت انقلابی قفقازیان و گرجیان و دیگر سوسیال دموکراتهای سرزمین روسیه را که برای دفاع از آزادی خلقهای ایران باین کشور آمده بودند در زیر نظر بگیرد .

وی در گیلان مستقر شد و برای ترجمه "مانیفست کمونیست" با اقداماتی دست زد . اینکار آغاز شد . ولی پس از بازگشت وی از ایران دنباله کار گرفته نشد .

ب- بازپسین بینگ دفاعی تبریز

در کتاب "قیام آذربایجان و ستارخان" نامه‌ای از ستارخان بعنوان عین الدوله مندرج است که برای پی بردن بروحیه شکست‌ناپذیر و ایمان استوار ستارخان مدرکی است گویا. قسمتی از این نامه را ذیلا نقل میکنیم:

"... بهتراست حضرت والا دست از این جنگ برداشته با مردم آذربایجان از در مخالفت در نیایند. دیگر اینکه این خادم ملت بر حسب وظیفه ملیت و ایرانی بودن قدم بعرصه مجاهدت گذاشته‌ام. اگر خدای نخواسته - که نخواهد خواستد حضرت والا غالب شوند برای من مایه ننگ و ندامت نتواند بود. زیرا جای تعجب نیست که حضرت والا با آن همه قدرت و شوکت به ستاره قره داغی غلبه جویند.

و اگر انشالله بنده غالب شوم - و البته خواهم شد - حضرت والا مادام العمر مورد ملامت و تمسخر قرار خواهید گرفت و هر کس خواهد گفت شا هزاره عین الدوله با سی هزار قشون جرار از ستاره قره داغی شکست خورد هاست."

در برابر نامه ستارخان تلگراف شاه را خطاب به عین الدوله و سپهدار فرار میدهیم:

"روز اول سلطنت دستخطی که در اعطاء مجلس دارم لفظ مشروطه مشروعه مطابق قانون محمدی بود. بعد لامذهبان بنای خود سری گذاشتند. خواستند دین و دولت را از میان ببرند. هر چه بدلائل و نصایح خواستم آنها را متقاعد کنم نشد تا اینکه - بفضل اله و کمک حضرت حجت عجلاله فرجه بطوریکه لازم بود قلع و قمع مفسدین دین و دولت کردم. حالا... چهار مفسد رجاله اسم خودشانرا مشروطه گذاشته اند در تبریز علم خود سری برافراشته اند. حالاً من بآنها تعلق بگویم که مشروطه دارم و برای سلطنت خود، رفتن دین و آئین مسلمانی را ننگ تاریخی بگذارم؟ معاذ اله! نخواهد شد..."

و در پایان تلگراف مؤکد از عین الدوله و سپهدار طلب کرد که در عرض یکی دو روز یاغیان را کتف بسته بحضور قبله عالم بفرستند! متعاقب این تلگراف عین الدوله اتمام حاجتی به مدت چهل و هشت ساعت بانجمن فرستاد که یا در ظرف این مدت تسلیم شوند یا شعله آتش غضب شاهانه خشک و تر را خواهد سوخت.

صبح روز سوم مهرمدت مهلت بپایان میرسید . یکی از وحشت انگیزترین جنگهای دوران دفاعی تبریز آغاز شد . بعلت تأثیری که این جنگ در حوادث بعدی برجای گذاشت چگونگی را از زبان کسروی نقل میکنیم :

" این جنگی است که دولت آگهی آنرا از پیش پراکند . سرکردگان که این زمان شاید پیش از سی تن از ایشان در پیرامون تبریز فراهم میبودند امروز داد دولتخواهی دارند دو ساعت بظہر از سرخیابان گرفته تا پل آجی جنگ و شلیک آغاز شد . شجاع نظام که همیشه در جنگها پیشآهنگ میشد با پانصد سواره سرباز از مرندیوشا هسون با طیل و شیبور بسنگر بازار که بیش از چهل و پنجاه پاسبان نمیداشت پرداختند در همان هنگام لشکرهای دشت شاطرانلو از سرما رالان و بالاخیابان فشار سختی میآوردند از اینسو و امیر خیز که پیش از همه بایستی با آنجا پردازند و از میان بردارند از دوسو تاختهای بیمناکی با آنجا میشد یکی از سوی پل آجی که سپاهیان ماکوه همچون سیل راهی گردیده بسوی پل آجی پیش میآمدند . دیگری از سوی دوجی که بازار چند راه از جلو و از چپ بفشار پرداخته دیوارها را شکافته تا نزدیکی انجمن حقیقت پیش آمده بودند و آنچه زور میداشتند بکار میبردند

در گرما گرم این کشاکشها سالار ارفع بادستههای خود از سواره و سرباز همراه تفنگداران قراء ملک و اسکوا از راه هکماوار پیش میآمدند . . . پشت سر آنان دستههای دیگر میرسیدند و هر کویچه که دست مییافتند تاراج میکردند . "

کسروی سپس میافزاید :

" این خود نشدنی است که ما بخواهیم حال شهر را امروز چنانکه بود بستائیم . سی هزار تن از یکسو و پانزده هزار تن از سوی دیگر بجنگ پرداخته گلوله برسریکدیگر میبارانیدند دست کم در هر دقیقه چهل هزار تفنگ تپه میشود و غرشهای توپ و آوای نارنج نیز در آنها میآمیزد "

چنانکه دیده میشود نیروی مجاهدان که روزی تنها به بیست تن میرسید از برکت ایستادگی سلحشوران ستارخان اینک به پانزده هزار تن مردان از جان گذشته بالغ رسیده میشود ولی هنوز این معادل نیمی از تعداد مهاجمین بود . جنگ مرگبارین دویسوی نابرابر پیش میرفت . تبریز در التهاب جنگ میسوخت . ولی در پایان روز، پیروزی از آن مجاهدان شد و برد ولتیان شکستی فاحش و خردکننده وارد آمد .

یکی از نتایج این شکست تزلزل و کناره گیری سپه دار بود . وی پیامی بسردارو سالار

فرستاد که از آنساعت گرد جنگ باملت نخواهد گشت و سپس نفرات خود را جمع کرده با انبوه جنگاوران پس نشست و بسوی تنکابن روانه شد .

برای بازگشت سپهدار و کنار مجوئی او از جنگ انگیزه‌های چندی ذکر کرده‌اند . آنچه مسلم است این فتودال بزرگ و مرتجع که در همه عمر با هزاران دهقان و کشاورز جزیریان چوب و فلک و کند و زنجیر سخن نگفته بود نمیتوانست با مشروطه و مشروطه‌خواهان دلیکی دارد . چنانکه تمام کارهای او در سالهای بعد نیز این را روشن کرد . و انگیزه را میتوان در این فسخ عزیمت از جنگ موثر دانست . سپهدار خود را رقیب عین‌الدوله می‌شمرد و کم‌از او نمیدانست . بر سر مسئله فرماندهی با او اختلافاتی پیدا کرد و از کار دل‌سرد شد و مهم‌تر اینکه شکستهای پی‌پی اردوهای دولتی او را نسبت به پایان کار باندیشه واداشت . بخصوص که اینک دیگر با همه سانسورد ولتی خبره‌هایی از برخی تحریکات انقلابی در سایر شهرستانها جسته جسته شنیده میشد . وی صلاح کار خود را در کناره جوئی دید .

اما انگیزه باطنی او هر چه بود این کناره‌گیری بطور عینی گشایشی در وضع مجاهدان پدید آورد . مدافعین تبریز پرویالی گشودند و دل دشمنان سخت بهراس افتاد . سردار که با جنگ را اندکی سبک دید در صد د تصفیه داخل شهر و کوتاه کردن دست اسلامیه نشینان که هنوز بعضی محله‌ها را در دست داشتند برآمد . در روز نوزدهم مهر سال جنگی چند ساعته اینکار با موفقیت پایان رسید . مصیبت بزرگی که آنروز بر مجاهدان وارد شد مرگ حماسه آمیز حسین‌خان باغاباد بود که اتفاقاً بتهنئائی در محاصره عدای از سواران دوره‌چی قرار گرفت و پس از دفاع مردانه از پای درآمد . کسروی مینویسد : " امروز که حسین‌خان کشته شد چهل روز بود که بخانه خود نرفته شبی را در یستر بسر نبرده بود و در آن روزها فرزندی برایش زائید شد که روی او را ندیده چشم از زندگی پوشید . "

اسلامیه بکلی برهم خورد . سراسر تبریز آزاد شد . اردوی ظفر نمون دولتی دچار فتسور گردید . عین‌الدوله از پیرامون شهر واپس کشید و به باسمنج رفت و تا چند ماه بهیچ نبردی بر نخاست . رحیم‌خان با کسب اجازه شاه بقراچه د اغ رفت تا چنانکه در تلگراف خود گفته بود راه آذوقه را بشهر ببندد . شجاع نظام بمرند بازگشت و به پیشه دیرین خود که چپاول و راهزنی بود پرداخت . دخول هر نوع خوار و بار را بشهر جلوگیری کرد . یک دوران فراغت کوتا مدت برای مجاهدان و تبریز آغاز شد و در طی این دوران شهرهای مختلف آذربایجان یکی بعد از دیگری بتصرف مجاهدان درآمد .

با تدبیر و رایت انقلابی برجسته حیدر عمو اوغلی زمینه انهدام شجاع نظام مرندی که در حقیقت کار رسیدن آذوقه بشهر تبریز را دشوار ساخته و شهر را در تنگنا افکنده بود فراهم گردید . شجاع نظام مقداری از جواهرات بتاراج برده را در نزد یکی از روحانیون

تبریز با سم سیف الاسلام با امانت سپرده بود. حیدر قلم و او قلی که اینک در تبریز سر میبرد و با ستارخان همکاری نزدیک داشت از جریان اطلاع یافت و دست بشکاهکاری دیگری زد. مهران سیف الاسلام را بدست آورده بسته‌های از مواد منفجره را بنام امانتی که در نزد سیف الاسلام بود برای او فرستاد. آنگاه که شجاع نظام خواست سر بسته را بگشاید بسته منفجر شد و خود وی با یکی از پسرانش کشته و دوسه تن دیگر زخمی شدند و بدین نحو مرند نیز به روی نیروهای مجاهد گشوده شد.

۵- یاد آواز پیروزیها

آوازه قیام تبریز و پیروزیهای درخشان سردار و سالار و انعطاف جریان تاریخ نهضت انقلابی ایران بدست این دوسردار نه تنها غلیرغم تمام تلاشهای مأمورین شاه و سانسور شدید تلگرافات بتدریج در سراسر ایران طنین می افکند، بلکه در جهان خارج نیز نحو گسترده‌ای منعکس میشود. اینک دیگر نام ستارخان و باقرخان زینت بخش صفحات اول بسیاری از روزنامه‌های اروپا بود. برخی آنها را بعنوان راهزنان، غاصبین، تبهکاران و هرج و مرج طلبان مورد دشنام قرار میدادند و معدودی بالحن ستایش از آنها و خدماتی که در راه آزادی خلق انجام داده بودند یاد میکردند. خبرهای راجع باین قیام درد و جابا حساسیت بیشتری برخورد میشود، در روسیه و در انگلستان.

مطبوعات متعلق به محافل ارتجاعی، خشن تر در هردو کشور، با شدت تمام قیام و قیامیون را میکوبیدند و زهرخشم خود را با این دشنامها و ناسزاها بیرون میریختند. تایمز انگلستان روزنامه نیمه رسمی دولت بریتانیا و نوویه ورمیا، ارگان نیمه رسمی دولت تزاری در سرسلسله اینگونه مطبوعات قرار داشتند.

در نقطه مقابل آنها بانگهای دیگری با محتوی های مختلف و بنام دفاع از آزادی و مشروطیت ایران از طرف دو مرکز در این دو کشور بلند شد. در روسیه از طرف محافل سوسیال دموکراسی و شخص لنین و در انگلستان از طرف "کمیته ایران".

تقی زاده باپادرمیانی سفارت بریتانیا توانست با خاطری آسوده از ایران عازم پاریس و از آنجا راهی لندن شود. بطوریکه خود او میگوید در لندن با تفاق معاضد السلطنه (و چندین دیگر) فعالیت وسیعی برای دفاع از ایران و از مشروطیت آغاز کرد و نوشتن مقاله هایی برای برخی از روزنامه ها و ایراد سخنرانی در برخی مجالس که زمینه همدردی رشته را پروفیسور ادوارد براون فراهم ساخته بود پرداخت.

طولی نکشید که بعلت گسترش دامنه تبلیغات و اهمیت موضوع لازم آمد بفعالیت هایی که در این زمینه مبدول میشد نظم و ترتیب و سروصورت بهتری داده شود. بدینسان زمینه تشکیل کمیته ای برای ”دفاع از حقوق ایرانیان“ بنام ”کمیته ایران“ فراهم گردید که از ایرانیان تقی زاده و معاضد السلطنه در آن شرکت داشتند و بقیه اعضا آن از یمن معارف لیبرال های انگلستان از جمله پروفیسور ادوارد براون و لرد لامینکتون انتخاب شدند.

دانستن اینکه چرا اساساً این چنین کمیته ای در لندن تشکیل شد و چگونه بود که دستگاه دولتی بریتانیا اگر هم در ظاهر از آن پشتیبانی نمی کرد در برابر آن سکوتی توأم با رضاد در پیش گرفت، با توجه به همه سوابق کارد شوارنخواهد بود. واقعیت چنین است که مجموعه فعالیت تقی زاده و یاران وی و این کمیته با هدف های اساسی بریتانیا ساخت مطابقت داشت. اساسی ترین خصیصه عمومی و مشترک در تمامی این سخنرانی ها و مقاله ها و فعالیت های تبلیغاتی همانا جنبه بکلی یک طرفه آنها بود. باین ترتیب که مسئولیت تمهید ضد انقلاب در ایران مطلقاً و منحصراً بعهده دولت تزاری گذاشته میشد. فجایعی که عمال آن دولت در ایران مرتکب شده بودند بنحو وسیعی انعکاس می یافت و برجستگی کافی پیدا می کرد که این در جای خود صحیح بود. اما درباره نقش معین بریتانیا، شرکت کاملاً مساوی و مشترک آن در تدارک ضد انقلاب، مباشرت مستقیم آن در سرکوب هر گونه آثار و علائم جنبش انقلابی در جنوب ایران واقعیت سیاست اسارت بارو استیلاگر آن در ایران و در سراسر مشرق، موضوع بسکوت برگذار میشد و اگر غرورتانامی از دولت بریتانیا میسران می آمد همچنان صورت دوستانه داشت و مبتنی بر این بود که چرا مثلاً آنچنان دولت آزاد و دموکرات و طرفدار حقوق ملل ضعیفه ایران را در برابر مظالم روسیه تنها وی یار و یاور گذاشته است.

این دفاعی غیر مستقیم ”معصومانه“ و رندانه در عین حال ظریفترین و مؤثرترین شیوه تبلیغاتی بود برای تظہیر و تیرئه سیاست مستعمراتی بریتانیا در پیشگاه افکار عمومی

مردم انگلستان، فریب توده‌های آن کشور و کشاندن آنها بدنبال این سیاست اسارت‌بار، تقی‌زاده در این شیوه کار نابدان حد پیش‌رفت که حتی قرارداد ۱۹۰۷ را نیز زیر سرزی که ارتباط با سیاست بریتانیا داشت بطور ضمنی تبرئه کرد. خود وی در سخنرانی کذائی خویش در باشگاه مهرگان میگوید که براهنمائی پروسوراد وارد براون به "اداره روزنامه" تأییز رفته و آنجا سخن گفتیم و از تحریکات روس‌ها در ایران برای برانداختن مشروطیت و یاری و همراهی آنان با مستبدین با وجود عهدنامه‌ای که با انگلیس داشتند و تعهد عدم مداخله در مقابل یکدیگر نسبت با مورد اخلی ایران، حرف زدیم. صاحب‌سبب تا میسر رسید آیا دلیلی برای این اظهارات دارید؟ خوشبختانه من اسنادی داشتم. از آنجمله عکس تلگرافی که شجاع نظام از تبریز به محمدعلیشاه کرده و تقاضا کرده بود به قنصلگری روس در تبریز از طرف سفارتشان دستور داد شود که بیست هزار فشنگ مازور بقشون دولتی بدهند. (تکیه روی عبارات از ما است. ن. ۰)

مشاهده میشود که علاوه بر یکطرفه بودن این فعالیت‌های تبلیغاتی تقی‌زاده از قرارداد ۱۹۰۷ بمثابه پشتوانه و ضامن استقلال ایران و بمثابه تعهد عدم مداخله گفتگو میکند. منتها پشتوانه‌ای که گویا فقط یکطرف یعنی دولت تزاری این را نقض و بسی اعتبار کرد. ما بیاد داریم برخورد اد وارد براون در کتاب انقلاب ایران نسبت به قرارداد مزبور عینا بر همین پایه قرارداد و در آنجا پروسور براون معصومانه دست برد سست میساید که اگر یکی از عاقدین قرارداد تعهد خود را نقض کند از دولت بریتانیا چه کاری ساخته است؟ آیا بخاطر نقض قرارداد میتواند وارد جنک با طرف بشود؟

می‌بینیم در همان زمان که تقی‌زاده در لندن بسر میبرد و در حد و دیکسال پیش از اینکه براون دست بتالیف کتاب خود بزند تذکریه‌ای از طرف "کمیته ایران" با مضامین لورد لامینگتون رئیس اچ بی، لینچ رئیس کمیته اجرائی، اد وارد براون معاون رئیس و گره تون دبیر افتخاری کمیته ایران بعنوان سراد و اردگری فرستاد همیشه که عین همین مفهوم را افاد میکند. ضمن نامه چنین میخوانیم:

"..... این حقیقت که بریتانیا ی کبیرو روسیه مقاوله‌نامه‌ای را امضا کرده‌اند که مبین روش آنها نسبت با ایران میباشد، ظاهرا هر دو وی این کشورها را مسئول علی‌خواهد کرد کمیکی از آنها در ایران انجام میدهد. مثلا اگر قرار شود روسیه در شمال ایران مداخله نماید و اگر بطوریکه محتمل میباشد، یک چنین دخالتی حوادث و خیمی بیار آورد بریتانیا سهم خود را در این مسئولیت بایستی بعهده بگیرد."

اینجا علاوه بر اینکه دولت تزاری بعنوان مسئول منحصر بفرود کودتای محمدعلیشاه

معرفی میشود این پرسش مطرح میشود که اگر بریتانیا بخواهد نقض قرارداد نمیتواند دست بجنگ بزند سهم خود را در این مسئولیت بچه شکل میتواند بعهده بگیرد؟ لابد با اشغال جنوب، در حالیکه بطوریکه خواهیم دید نخست این بریتانیای دموکرات بود که ابتدا در داخله نظامی را در جنوب بعهده گرفت و آنگاه نوبت به اردو کشی دولت تزار در شمال ایران رسید.

در آن گیرودار، بمنظور هر چه گرم کردن بازار اینگونه تبلیغات یکطرفه، بین داعیان دفاع از حقوق ایران و روزنامه تایمز یکنوع مشاجره‌ای قلمی پرجنجال در گرفت. این داعیان پیوسته مظالم دولت تزاری را بروی دایره میریختند و روزنامه تایمز بعنوان دفاع از دولت تزاری بر این نوشته‌ها خرده میگرفت و باز مدعیان بر این خورد و گریه‌ها پاسخ میگفتند و نتیجه ناگزیر این مشاجره‌های قلمی تلقین این اندیشه در افکار عمومی بود که آنچه بر سر ایران آمده منحصر ابدست دولت تزاری وارد شده و بریتانیای کبیر آزاد یخواه و دموکرات کاری از دستش ساخته نیست.

بطور عمده در جریان فعالیت این کمیته بود که زمینه شهرت‌های بعدی تقی‌زاده تدارک شد. همکاران لندنی وی و موثرتر از همه خود براون از این گریزهای ناپایدار قهرمان انقلابی تمام عیاری پرداخته و شبکه‌ای از افسانه‌های دور از واقعیت برد و راتنییدند و او را بمثابه زبان گویای انقلاب ایران مردم شناسانند. در حقیقت تقی‌زاده از طرفی دوران استاژ خود را در مکتب ماسونیزم بمثابه ذخیره آینده میگذرانید و از جانبی از وجود او و یارانش برای فریب دادن افکار عمومی مردم انگلستان در جهت معینی استفاده میشود. زیرا مردم دیگر نظر او را درباره جریانهای مربوط بضر انقلاب در ایران حجت میشمردند. کسروی اظهار عقیده میکند که او وارد براون فریب تقی‌زاده را خورده و گزافه‌های او را درباره خودش باور میداشته است. ممکن است این حرف تا حدی صحیح باشد. با احتمال قریب به یقین میتوان قبول کرد که وی بسیاری از واقعیتها را درباره خودش تحریف کرده است. اما بهر حال تقی‌زاده اما مزاد های بود که بدست براون و هم‌لژهای او اما مزاد شده و در مکتب ماسونیزم تعمیم یافت.

خلاصه آنکه نقش واقعی وی در لندن نقش یک نفر انقلابی مدافع انقلاب اسیل و دموکراتیک ایران نبود بلکه نقش یک فراماسیونر ایرانی بود که با شرکای لندنی خود همکاری کرد تا افکار عمومی مردم انگلستان را درباره ماهیت سیاست دولت متبوعشان بفریبد و سياهکاریهای این دولت را در زیر پرده دودی از مویه وزاری بخاطر فجایع دژخیمان تزاری در ایران بپوشاند.

تقی زاده در تبریز

بعد از انجام این وظیفه بخرنج موی در اوائل آذرماه ۱۲۸۷ باهاله‌های از شهرت یکتن مدافع آزادی ایران برگرد سر، به تبریز بازگشت. میدانیم که در آن هنگام اردوی دولتی هنوز از پیرامون شهر پراکنده، مجاهدان پیروز و شهرهای آذربایجان بروی آنها گشوده بود. نه بیم‌جان بود و نه غم‌نان. وی فارغ از هرگونه نگرانی از همان بدو ورود علیه سردار و سالار دست بیک رشته تحریکات فتنه‌انگیز زد. کسروی این تحریکات را در اساس خود نتیجه حسادت وی نسبت باین دوسردار و محبوبیت کم‌نظیر آنها در بین مردم میدانند. بنا بر استنتاج وی این انقلابی‌گریزی انتظار داشت بمحض ورود بسسه تبریز بی‌اس‌فعالیت‌های وی در لندن با سلام و صلوات در رأس جنبش جایش دهند تا وی از برج عاج روشنفکری خویش نبرد ساکنین سنگرها را رهبری کند. اما چنین نشد و این مسئله او را از جای بدر کرد.

روشی که وی در قبال ستارخان و باقرخان در پیش گرفت گواینکه از چنین انگیزه‌های عاری نبود اما از انگیزه‌های اساسی‌تری ناشی میشد. از یکسو خصومت پیگیر او را علیه دوسردار باید در وابستگی طبقاتی او جستجو کرد. صحیح است که وی از یک خاندان متوسط برخاست اما جریان زندگی او را با طبقات ممتاز، به اشرافیت فتودالی لیبرال وابسته کرد. برای او و کسانی در ردیف او دشوار بود ببینند قهرمانانی از زمین توده‌های خلق پدید می‌آیند. از دلالی‌اسب یا بنائی یا باغانی یا نوانسی پیام‌بخیزند و در رأس جنبشی آنچنان حماسه آساق قرار می‌گیرند و بقیام آنچنان جنبه همگانی و توده‌ای میدهند.

از سوی دیگر وابستگی او را به فراماسیونری و سیاست عمومی بریتانیا باید در نظر داشت. کسروی باین نکته بی‌توجه نمانده اما آنرا به‌صوابه یک انگیزه فرعی و ثانوی تلقی کرده و مینویسد:

"باید دانست که تقی‌زاده و تربیت و چندتن دیگر گذشته از خود خواهی که دامنگیرشان شده بود و باین کارشکنیها و امیداشت انگیزه‌های دیگر در کارشان میبود. با آمد و رفتی که آنان بلندن میکردند و همچون کبوتر در ورجه گاهی در آنجا و گاهی در اینجا میزیستند ناچار میبودند پیروی از سهش‌های مردان سیاسی انگلستان بنمایند. و از بدگوئی از مجاهدان که یکدسته جانبا زانی میبودند دریغ نگویند."

وی گاه از منبر زهد و تقوا بالا میرفت و به ستارخان پیام میفرستاد که "فرج آقا" (مجاهدی که باعدهای ابواب جمعی خود مرند را گشود) در مرند شراب میخورد و سردار جواب میداد "این فرج آقا را برای پیشنما زی نفرستاده ام" و گاه به رفتارناهنجار این یا آن مجاهد خرد می گرفت و آنرا نسبت به همه مجاهدان تحمیم میداد. در اینجا ما رشته ی کلام را به کسروی میدهیم. وی با واقع بینی هوشمندانه مینویسد:

"اگر ما بخواهیم اندازه نیک رفتاری آزاد یخواهان را بد انیم باید بیاد بیاوریم که در این هنگام چهل هزار کما بیش بنام مجاهد در آذربایجان میبودند. در خود تبریز شماره شان از بیست هزار میگذشت. پیدا است که در میان این همه مردان کسان بد کردار و مردم آزار میبودند و ناچار میبود که برخی کارهای زشت از ایشان سرزند. چیزی که هست ستارخان و باقرخان و دیگر سردستگان و پیشروان نامیتوانستند جلو می گرفتند. سالار يك تفنگچی را که سی و چهار قران پول از کسی ستود بود پس از کيفردادن او را بیرون گردانید و پول را بخود آن کس پس فرستاد. مجاهدان قفقاز با آن جایگاهی که میداشتند یکی از ایشان دختری را فریب داده نگه داشته بود. چون دانسته شد مجاهدان بر او آشفتند و با دستور ستارخان دستگیرش گردانیدند. بانجمن سپردند که پس از رسیدگی تیرباران گردید. در سایه این نیکو رفتارها بود که ستارخان گاهی که بیرون میآمد مردم با شادی بسیار بتعاشا میایستادند و در چند جا گوسفند زیر پایش سرمیبردند."

در کتاب "انقلاب ایران" تألیف ادوارد براون نامه ای سراپا ناسزاد درباره ستارخان و باقرخان مندرج است. نویسندۀ کتاب پس از نقل عین نامه، مطالب مندرج در آنرا مورد تأیید تقی زاده می شمارد و چنین مینویسد:

"بحساب من شرح بالا وصف بجائی از ستار بوده و میدانم که تقی زاده هم با آن همراه است."

کسروی اظهار اطلاع میکند که این نامه را تربیت به تحریک تقی زاده بعنوان براون نوشته است. اینکه ادوارد براون تقی زاده را گواه درستی مطالب نامه می شمارد خود فرینه بلکه دلیلی است بر درستی نوشته کسروی. اما از طرفی ما با تکذیب صریح خود تقی زاده روبرو هستیم. در سال ۱۳۳۷ که وی در باشگاه مهرگان درباره تاریخ اوائل انقلاب مشروطیت خطابه های ایراد کرد درباره این نامه ازوی پرسشی شد. وی که در برابر پرسش مشخصی قرار گرفته بود و نمیتوانست طفره برود از هرگونه شرکتی در تدوین این نامه تبراجست و بنحونا گزیری بنا درستی تهمت ها و ناسزاهای مندرجه در آن گواهی داد. این انکار و تبار آسانی نمیتوان پذیرفت. توجه کنید:

۱- کتاب براون در سال ۱۹۱۰ برابر با ۱۲۸۹ شمسی نوشته شده است. بدون تردید تقی زاده از جمله نخستین ایرانیانی بوده که کتاب مرشد خود را دیده و مطالعه کرده است. چرا از همان بدو امر براون را که بگواهی وی متمسک بوده بنا برستی مطالب ناصواب آن درباره سنارخان و باقرخان توجه نداده است؟

۲- مفهوم مخالف این تحاشی وانکار تقی زاده آنستکه ادوارد براون اورابه دروغ شاهد گرفته است. در اینصورت چگونه است که تقی زاده تا آن حد ادوارد براون را میستاید؟ چرا بدانگونه مسحور و مفتون کتابی شده است که معلوم است از خطا و اشتباه و مطالب غرض آلود و پهلوی؟ چرا این چنین کتابی را بهترین کتابی میدانند که درباره انقلاب مشروطیت ایران نوشته شده است؟

۳- کسروی کتاب تاریخ مشروطه خود را چندین سال بعد از انتشار کتاب براون نوشت. ولی از هنگامیکه کتاب کسروی انتشار یافته و ضمن آن نگارش نامه با اطلاع و دستگیری تقی زاده شمرده شده بود تا آنگاه که تقی زاده در باشگاه مهرگان - مورد پرستش قرار گرفت بیش از بیست سال سپری شده بود. چرا در تمام این مدت تقی زاده در قبال نظر کسروی هم مهر سکوت بر لب نهاد؟ تهمت انتساب این نامه بوی تهمت کوچکی نبود. چرا مدت بیست سال چنان "تهمتی" را بجان خرید و دم بر نیاورد؟ اما درباره مندرجات نامه - عجالتاً در اینجا مایک جمله از آنرا نقل میکنیم و آنرا در پرتو واقعیتها مورد داوری قرار میدهیم تا در عین حال زمینه دیگری برای سنجش ارزش کتاب ادوارد براون بدست داده باشیم:

" ستارخان عنصری بیسواد نادان از مردم قره داغ است و پیشهاش داد و ستد اسباب است. ایدهاش درباره مشروطیت ما دون رحیمخان بوده است."

پاسخ سزاوار این ناسزاهارا در ماجرای زیر و زبانی خود ستارخان بشنوئیم. در حیجوجه دفاع تبریز روزهایی که تهاجمات پیاپی اردوی سلطنتی منجر به ناکامی و شکست میشد امیریهادر جنگ تلگراف اغواگر زیر را بعنوان ستارخان مخابره کرد:

"من اینک بشما مراجعه میکنم زیرا در همین اواخر بر حسب تصادف آگاه شدم که با شما نسبت خویشاوندی داریم. ما هردو از قبایل قراداغ هستیم و من چون به بستگان خود مهر میورزم و عادتاً آنها را محترم میشمارم بموجب حسن خویشاوندی که هر کس به بستگان خود دارد مصلحت می بینم که شما بدو تاخیر روشی را که در برابر حکمدار ما، (شاه) در پیش گرفتهاید کنار بگذارید. من بخدا سوگند میخورم و گفته خود را هم تضمین میکنم که اگر از ربا جانیها اسلحه بر زمین گزارند و راه متابعت در پیش گیرند اعلیحضرت

همایونی بلا تأخیر همراغفومیکند و شما نیز بعنوان صاحب اختیار آذربایجان در مقام خود تثبیت خواهید شد و اعلیحضرت بجای هرگونه مجازات فرمان "خان" را برای شما صادر خواهد فرمود و اداره املاک متعلق به حکمدار نیز شما محول میشود. فکر کنید ببینید چه آینده امید بخش و روشنی در انتظار شما است و بلا تأخیر بمن تلگراف کنید."

و اینک پاسخ "بلا تأخیر" ستارخان با میریها در جنگ :

"بسیار سعادت مند و سپاسگزارم که شخص بی نام و نشان و سرباز ساد های چون من افتخار خویشاوندی با شما را دارد و اینکه من در آینده مشمول مرحوم حکمدار ایران خواهم بود. حرف بر سر آنستکه ما و شما هر یک بر روی یک تخته جداگانه ایستاده ایم و همدیگر را نمیفهمیم یا نمیخواهیم بفهمیم. من در واقع همچون بیابانگر خواست مردم آذربایجان بمنظور رفع شر چپاول و قلداری از سر مردمی که میخواهند در آرامش زندگی کنند بپا خاسته ام اگر نه آن میباشد که قشون اعلیحضرت بنام تأمین آسایش مردم آذربایجان نقش چپاول و قلداری را ایفاء کرد ما هم اکنون خواست و آرمان خلق را بر آورده بودیم. حوادث بعدی و روش شش ماهه شاه بنام هائی مردم از انقلاب بر ما روشن ساخته است که عجاالتا موقع برای زمین گذاشتن اسلحه مناسب نیست. و از این رو بحال جناب میگویم ما را به الطاف و مرحامت شاهانه و اداره امور املاک او نیازی نیست. ما بشروطیت نیاز مندیم. ستارخان."

۶ - سوسیالیسم کراسی روسیه و

توطئه ضد انقلابی در مقیاس جهانی

پیروزیهای درخشان نیروهای انقلابی در تبریز همزمان با پیروزی مشروطه خواهان سرزمین پهنای عثمانی، تحریکات انقلابی در خاور دور، که مجموعاً حاکمیت مستعمراتی را در این سرزمینها بخطر میانداخت قدرتهای امپریالیستی نماینده منافع سرمایه داران را بچاره جوئی و امید داشت.

در همان زمان که لیبرالهای ظاهرالصلاحی از قماش پروسور براون باد ستیاری تقی زاده و ویاران وی تبلیغات پرسروصدائی علیه تجاوزات روسیه در ایران و حمایت تزار نیکلا از محمد علی میرزا براه انداخته سعی میکردند شتر ضد انقلاب ایران را تنه های درخانه تزار بخوابانند و بدین نحو بطور ضمنی و غیر مستقیم امپریالیسم بریتانیای رانگ و روغن بزنند، درست در همان اوقات زمامداران بریتانیا، روسیه، آلمان، اتریش، فرانسه و ایتالیا شش قدرت امپریالیستی درجه اول که جهان را بین خود تقسیم کرده

بودند برای خفه کردن تمامی این تحریکات انقلابی تو طئه طرح میکردند و زمینسه میچیدند. لنین در مقاله "حوادث بالکان و ایران" مینویسد:

"رقابت بین قدرتهای سرمایه داری که هر یک نگران آنست از مستعمرات لقمه های هر چه بزرگتر از دهان دیگری بریاید و قاپ بزند و بعلاوه ترس آنها از توسعه نهضت های دموکراتیک در بین سرزمینهای وابسته و "تحت الحمايه" و سنگ بنای سیاست اروپائی را تشکیل میدهد. ترکهای جوان بخاطر رعایت اعتدال و محافظه کاری مورد تحسین قرار میگیرند. انقلاب ترکیه بخاطر ضعف آن تعجید میشود. اما در عین حال تاراج ترکیه ادامه مییابد. ترکهای جوان بد انجهت مورد ستایش قرار میگیرند که (ضعف انقلابی آنها) امکان میدهد تا تاراج سرزمین آنها و سیاستی که مبنای آن تقسیم سرزمین ترکیه است بتواند همچنان ادامه یابد.

"... در ماه اوت و سپتامبر بلافاصله بعد از انقلاب ترکیه ی جوان آقای ایزوالسکی در کارلسپاد و مارین باد اد وارد هفتم پادشاه انگلستان و کلمانسور رئیس جمهوری فرانسه را ملاقات کرد. سپس نوبه دیدار بین فون هرننتال و تیتونئی وزیرای خارجه اتریش و ایتانیا فرارسید. پس از آن ایزوالسکی اهرنتال را دیدار کرد. بدنبال آن شاهزاده فردیناند بملاقات فرانترز جوزف شتافت. یار دیگر فون شوهن وزیر خارجه آلمان و بعد از او تیتونئی وزیر خارجه ایتالیا و همچنین پادشاه ایتالیا را ملاقات کرد.

"حقایق سخن میگویند. پیش از تحریکات اتریش و بلغارستان، در مورد تمام مسائل عده مابین سلاطین و وزیرای شش دولت - روسیه - اتریش - آلمان - ایتالیا

فرانسه - و بریتانیا بطور محرمانه و منسقیم توافق حاصل شده بود. بحث و مجادلاتی که بعد از این مذاکرات در مطبوعات در گرفت درباره اینکه آیا اهرنتال درست گفته بود که آلمان و روسیه به تصرف بسنی و هرزگوین از طرف اتریش موافقت کرده بودند یا خیر از ابتدا تا انتها مسخره و فریب محض بود. فقط میتواند دلیرالهای وامانده و سست نهاد را فریب بدهد. مدیران سیاست خارجی قدرتهای اروپائی ایزوالسکی ها و اهرنتال ها و دارودسته های راهزنان تاج بر سر و وزیران آنها این تکه استخوان (بحث و مجادله) را عدا بدهان مطبوعات افکنده و (بزبان حال یا آنها گفتند) آقایان مشغول باشید. بهم پرخاش کنید بر سر اینکه چه کسی فریب خورده و چه کسی مورد تهمت واقع شده (مجادله کنید) بر سر اینکه آیا اتریش روسیه را قاتل گذاشته یا بلغارستان اتریش را. بر سر اینکه چه کسی اول قرارداد برلن را نقض کرده است. لطفافکار عمومی را تا میتوانید باین مسائل مهم - آری بسیار مهم - معطوف و متمرکز کنید. این درست همان چیزی است که ما آن احتیاج داریم تا بتوانیم آنچه را که اهمیت واقعی دارد

در پشت این پرده پنهان کنیم. و آن اینکه ما هم اکنون بر سر مسائل اساسی با هم توافق کرده ایم. توافق کرده ایم علیه انقلاب ترکیه جوان، توافق کرده ایم بر سر تجدید نظر در قرار پیشین راجع به دارد ائل. توافق کرده ایم که ارتجاع سیاه تزاری انقلاب ایران را خفه کند. اینست جوهر حقایق، اینست آنچه که مار هبران بورژوازی مرتجع سراسر اروپا بآن نیازمندیم. بگذارید ساده لوحان لیبرال در مطبوعات و در پارلمانهای پاره کنند بر سر اینکه چگونه آغاز شد، چه کسی چه گفت و قرار نهایی برای تاراج مستعمراتی و خرد کردن نهضت‌های دموکراتیک به چه بهانه‌هایی سرانجام می‌تواند امضا و مهر شود و به افکار عمومی عرضه گردد. (تکیه‌ها از ما است. نه از نیند رجا) دیگر همین مقاله با خشم انقلابی

میا فراید: "قتل عام نوینی بدست قوای نیکلای خونخوار در انتظار انقلابیون ایران است. بدنبال لیاخوف غیر رسمی، اشغال رسمی آذربایجان صورت میگیرد و در آسیا همان کاری تکرار میشود که در سال ۱۸۴۹ نیکلای اول با اعزام قوا برای سرکوب انقلابیون مجارستان انجام داد. امروزه تمام دولت‌های بزرگ اروپا که جمهوری "دموکراتیک" کلمانسوی سرخ "از آن زمره خارج نیست به علت ترس مرگبار از گسترش دموکراسی در داخله که میتواند بحال پرولتاریا مفید باشد به روسیه کمک میکنند تا نقش جلاد آسیا را بازی کند. کوچکترین تردیدی نمیتوان داشت که آزادی عمل روسیه علیه انقلاب ایران، جزئی است از توطئه‌های ارتجاعی ماه سپتامبر که توسط اتریش، روسیه، آلمان، ایتالیا، فرانسه و بریتانیا طرح ریزی شد. مسئله مهم آنستکه توطئه ماه سپتامبر بین این

قدرتها واقعیتی است که هر روز که میگذرد اهمیت آن روشنتر میگردد. این توطئه‌ها است علیه پرولتاریا و دموکراسی. این توطئه‌ها است مستقیماً برای خفه کردن انقلاب آسیا یا حداقل فرود آوردن ضررهای غیر مستقیم بر آن. این توطئه‌ها است برای ادامه تارت مستعمراتی اشغال اراضی، امروزه بالکان، فداد ایران، سرانجام آسیای صغیر، مصر و غیره." (۲)

نین با این قاطعیت و شدت تمام بند و بست‌های پشت پرده مجموعه اردوگاه امپریالیستی برای خفه کردن هرگونه جنبش آزادی بخش در آسیا را بروی دایره میریخت.

- ۱- مجموعه نهضت‌های ملی رها ئی بخش - برزبان انگلیسی صفحات ۲۲ - ۲۳ - ۲۴
- ۲- مجموعه نهضت‌های ملی رها ئی بخش این مقاله در ماه اکتبر ۱۹۰۸ نوشته شد. در آن زمان قوای تزاری در مرز ایران متمرکز و آماده حمله شده بودند. اما بعللی که بعداً روشن خواهد شد این حمله تا ماه آوریل سال ۱۹۰۹ اجباراً تاخیر افتاد.

لیبرال بورژواهای ریاکار مثلاً بخاطر مظالمی که از روسیه بر ایران میرفت اشک تماشای میریختند و افکار عمومی مردم انگلستان را بآن سمت معطوف میساختند. بدون اینکه لحظه‌ای بر این واقعیت بیندیشند که دست سیاستمداران و ارکان دولت آنها بسوی همان نیکلای خونخوار و بسوی دیگر تاجداران دراز بود تا برای خفه کردن نهضت‌های آسیا و تقسیم غنائم از آنها مدد بگیرند. بنوشته‌ی لنین "مواد انفجاری در سیاست جهانی" توجه کنیم:

"در ایران ضد انقلابی بوجود آمده است. آمیزه‌ی عجیبی از انحلال دوما‌ی روسیه و ضد انقلاب او اواخر سال ۱۹۰۵ ارتش‌های تزاری که بنحوشرم‌آوری از ژاپونیه‌ها شکست خورد هاند با خدمتگزاری پر حرارت به ضد انقلاب انتقام‌خود را میگیرند. قزاق‌ها که در گلوله باران کردن دسته جمعی مردم... و غارت روسیه شرکت داشتند در ایران بتاخت و تازهای تازه مشغولند تا انقلاب را خفه کنند. این کاملاً قابل فهم است که نیکلای رومانوف رئیس نیروهای سیاه مالکین و سرمایه‌داران که از اعتصاب و جنگ‌های داخلی وحشتزده شده است خشم خود را بر انقلابیون ایران بریزد. این نخستین بار نیست که جنگجویان مسیحی روسیه نقش ژاندارم بین‌المللی را ایفا میکنند. اما اینکه بریتانیا سالوسانه خود را نسبت به مجموع جریان تطهیر میکند و در عین حال آشکارا روش دوستانه نسبت بارتجاع ایران و حمایت کنندگان حکومت مطلقه را در پیش میگیرد مطلب دیگری است. (این مقاله چند ماه پیش از تعرضات فعال قوای بریتانیا در جنوب ایران نوشته شده و باینجهت از این تعرضات طبعانامی در میان نیست. ن.) بورژوا لیبرال انگلستان که ارزش نهضت کارگری در داخله کشور به غضب آمده و ارزش مبارزه انقلابی در هندوستان دچسار وحشت شده است هرچه بیشتر و روشن تر و هرچه نفرت انگیزتر نشان میدهد که تمدن - ترین سیاستمداران اروپا و لوائیکه در عالیترین مکتب مشروطیت تربیت شده باشند آنگاه که باقیام توده‌ها علیه سرمایه‌دار و سرمایه و سیستم مستعمراتی سرمایه‌داری که نظامی است مبتنی بر برد کردن، غارت و تطاول، مواجه شوند به چه درندگانی مبدل میگردند."

و نیز درباره‌ی لیبرال‌های نظیر براون خواه در انگلستان و خواه در خود روسیه که میکوشیدند وابستگی ژرف و همه جانبه دولت متبوعه خود را به مجموعه سیستم مستعمراتی در زیر پرده‌ای از سالوس بیوشانند ضمن مقاله خود "حوادث بالکان و ایران" مینویسد:

"مجموعه سیاست لیبرال بورژوازی بالخاصه کادتهای مانفرت آورترین نوع ریاکاری، شیرانه ترین خیانت بمصالح واقعی ترقی و آزادی است. سیاست کادتهای روسی مانند بورژوالیبرال‌های اروپا بطور عموم عبارتست از سرفروود آوردن در مقابل

دولت‌های ارتجاعی دفاع از عظمت طلبی و غارتگری استعماری و مداخله در شئون کشورهای دیگر. سیاست کادتها از آنجهت بخصوص زیانمند است که در زیر پرچم "اپوزیسیون" اعمال میشود. باینجهت بسیاری اشخاص را بگمراهی میکشاند و کسانی که بهیچوجه بدولت روسیه اعتماد ندارند آنرا قابل قبول تلقی میکنند و این سیاست توده‌ها را فاسد میسازد." (۱)

در پایان این مقاله لنین تصریح میکند که "در حال حاضر بجز کادتها و بجز اکتیابریستها کس دیگری در مجلس مانعیتواند علیه اعمال تزار اعتراض کند. و اعتراضی هم که از طرف آنها بشود بمراتب بدتر از آنستکه اصلاً اعتراضی بعمل بیاید." (۲)

مجلس دومای روسیه عیناً شاهد اینچنین صحنه‌ای بود. میلیوکوف، رهبر حزب اپوزیسیون کادتها نطق اعتراضیه‌ی مفصلی ایراد کرد. تنها با این توضیح که بجای افشای سیاست امپریالیستی روسیه، تمام کاسه کوزه‌ها را بر سر شخص لیاخوف که ابزار کوچکی بود در ماشین غول‌آسای این سیاست شکست و "شدیداً بهوی حمله کرد." (۳)

نتیجه این حمله همان بود که لنین پیش‌بینی کرد. نیکولسون سفیر بریتانیا در پترزبورگ ضمن نامه مورخ ۲۸ دسامبر خود به سرادگاری توضیح میدهد که این حمله بسود لیاخوف تمام شد. و در پایان نامه اغافه میکند:

"متأسفانه باید بگویم اینگونه حملات به کلنل لیاخوف درد و مانع غرض میباشد و اخیراً احتمال برکناری او بسیار کاهش یافته است." (۳)

- ۱- مجموعه نهضت‌های ملی‌رها ئی بخش- گفته لنین در مورد کادتها ی روسی موبمو در مورد "لیبرال‌ها ئی" نظیر براون تطبیق میکند.
- ۲- این حمله شدید "میلیوکوف" را مقایسه کنید با "حمله شدید" ادوارد براون به روزنامه تایمز.
- ۳- استقرار مشروطیت صدفه ۰۹۷۰.

وظیفه سرکوب نهضت‌های آسیائی خاصه نهضت انقلابی ایران و تحریکات انقلابی در هند وستان باقتضای موقعیت عینی و قدرت امپریالیستی بریتانیا و روسیه خود بخود بآنها واگذار می‌شود. در هند وستان، بریتانیا سلطه مطلق و بی‌رقیب داشت. "صاحب اختیار" آن سرزمین شمرده می‌شد. هرگونه تحریک انقلابی در هند وستان منحصر و یا بطور عمده منافع سرمایه‌داران بریتانیا را تهدید می‌کرد. اجرای نقش دژخیم آزادی خلق‌های هند وستان مستقیماً و منحصر ابعده بریتانیا بود. لنین در مقاله "مسوا د انفجاری" "شعاعی در این زمینه مینگارد:

"برندگان بومی سرمایه‌داران "تمدن" بریتانیا در این اواخر موجب است نگرانی خاطر "اربابان" رافراهم ساخته‌اند. شدت عمل و شیوه چپاول که بنام "سیستم حکومتی بریتانیا" در هند وستان اعمال می‌شود حد و مرزی نمیشناسد. در هیچ نقطه جهان - البته باستثناء روسیه - نمیتوان مردمی را سراغ کرد که در چار این چنین مقرو فلاکت مذلت‌بار و گرسنگی مزمن باشند. لیبرالترین و رادیکالترین سخنگویان بریتانیای آزاد ... آنگاه که سمت مأموریت در هند وستان رامیابند به چنگیز خان‌ها و بدل میشوند که آماده‌اند تا برای آرام کردن مردم به هر وسیله متشبث بشوند ... تردید نباید داشت که راه ورسم دیرین تاراجگری بریتانیا در هند وستان و نبرد کنونی تعامی اروپائی "مترقی" علیه استقرار دموکراسی در ایران و هند وستان میلیون‌ها و صد‌ها میلیون خلق زحمتکش آسیا را برای مبارزه‌ای پیروزمند ... علیه متجاوزین، آب دید خواهد کرد. " میلیون‌کوف‌های انگلیسی نظیر ادوارد براون در قبال این فجایح بتوطئه سکوت متوسل میشدند.

ایران چنانکه میدانیم یک مستعمره و یایک کشور وابسته یك كاسه نبود . تحت نفوذ و قدرت مسلط امپریالیستی بسمیبرد ، سرنوشت نهائی نهضت انقلابی این کشور در نهایت امر بیایست طبق توافق بین دولت بریتانیای "دموکرات" ازیکسو و ولست فئودال میلیتاریستی روسیه ازسوی دیگر حل و فصل شود .

یا کودتای محمد علی میرزا تمام سازمانهای توده های در معرض شدید ترین تعرضات قرار گرفتند ، در سراسر ایران انجمنها که مایه اصلی نگرانی و مورد خشم کین توازانه شاه و متحدین خارجیش بودند به دست دژخیمان دربار و دولت منحل و صدها گردانندگان آنها به سیاهچالهای زندان کشیده شده بودند . در تبریز اما ، جای آن سازمانهای پراکنده و بدون انضباط و فاقد رهبری ، را ، اینك يك سازمان متشکل و منظم با سزویبرگ کافی و يك رهبری آبدیده و نیرومند گرفته بود با پشتوانه مقتدری که عبارت بود از چهارهزار فدائی ورزیده و مسلح شورومنگی به پشتیبانی قوای انقلابی نیرومند در همسایگی آن .

آذربایجان مرکز قیام مسلح توده های در قلمرو نفوذ دولت تزاری قرار داشت . وظیفه خفه کردن این قیام خود بخود و بنحوناگیری بعهده این دولت بود . برای بریتانیا هیچگونه دخالت نظامی در این قلمرو نمیتوانست مجاز باشد . در عین حال برای هد اخلات نظامی روسیه جلب موافقت همپیمان آن ، بریتانیای کبیر ، ضرورت قطعی داشت .

از بد و شروع قیام آذربایجان دولت تزاری با التهاب دیوانه وار بدنبال فرصتی بسود برای مداخله در کارایران و انهدام سازمان مجاهدان ، پیروزی نهائی این قیام در حقیقت ناقوس مرگ نفوذ قدرتهای استعماری در سراسر ایران بود .

اما خطر این پیروزی بعلت وجود خویشاوندی نزدیک بین دو انقلاب و ارتباط همه جانبه بین انقلابیون ایران و روسیه در وهله نخست و پیش از هر چیز موجودیت نظام فئودال میلیتاریستی روسیه را بخطر میافکند . آنگاه که قوای عظیم شاه در پشت دروازه های تبریز در برابر مجاهدان بزانو درآمده عقب نشستند مطبوعات ارتجاعی روسیه بجننگ روانی پرداختنهای علیه مجاهدان دست زدند و با شدتی بیش از پیش قیام و قیامیون را هدف دشنامها و تهمت های ناسزا و اقرار دادند و دولت تزاری قوای زیادی در قفقاز در پشت مرزهای ایران متعزز ساخت . لنین در مقاله "حوادث بالکان و ایران" مینویسد :

" . . . در روز هیجدهم اکتبر نووویهورمیا مقاله آتشیننی منتشر ساخت و ادعا کرد

که "هرج و مرج در تبریز بحد غیر قابل تصویری گسترش یافته است و شهزید ست انقلابیون نیم وحشی، نیمه ویران و تاراج شده است."

«بعبارت دیگر عصبانیت و جوش و خروش را این روزنامه نیمه رسمی روسی از آنجا ناشی میشود که انقلابیون، نیروهای شاه را در تبریز درهم شکسته اند. این روزنامه ستارخان رهبر قوای انقلابی را پوگا چف آذربایجان مینامد و مینویسد: "برای هر کس این پرسش پیش می آید که آیا روسیه میتواند این تاخت و تازها را که تجارت وسیع ما را در سرحدات ایران بخطر می افکند تا مدت نامحدودی تحمل کند؟ ۰۰۰ نباید فراموش کرد که ماورا قفقاز شرقی و آذربایجان از لحاظ نژادی یک واحد جغرافیائی را تشکیل میدهد ۰۰۰۰ نیمه روشن فکران تاتار در ماورا قفقاز فراموش میکنند که تبعه روسیه هستند و بی نظمیهای تبریز را با گرمی تمام استقبال میکنند و با وطلب بان شهر میفرستند ۰۰۰ آنچه در درجه اول اهمیت قرار میگیرد آنستکه آذربایجان که در مرز ایران قرار دارد امن و آرام باشد. گرچه اسباب تأسف خواهد بود، اما اوضاع و احوال موجود روز، ناگزیر میسازد که علیرغم تمایل شدید خود بحفظ بیطرفی این وظیفه را خودش بعهده بآید.»

ولی مشاهده میشود که بین تاریخ تمرکز قوای تزاری در پشت دروازه آذربایجان و انتشار مقالات اعتراضیه لنین علیه این اردو کشی تاروژی که قوای روس از مرز گذشته تبریز را اشغال کردند چندین ماه فاصله افتاده است. خواه و ناخواه در اینجا این پرسش مطرح میشود که این فاصله نسبتاً طولانی را کدام عامل سبب شده است.

در بخشهای گذشته درباره وضع متفوق دولت تزاری در ایران و بخرنج بودن و دشواری بودن وضع بریتانیا در قبال آن نکاتی بیان شده است. چنانکه دیدیم ولتین بریتانیا و روسیه بمنظور درهم شکستن انجمنهای توده های که از طرفی مایه قوام روزافزونی جنبه انقلابی نهضت بودند و از سویی مانع عمده کشاند شدن مجلس پورطه ابتدالی و سازش و تسلیم، ضد انقلابی در ایران با مابشرت شاه برای برهم زدن این کانونهای "خطر" تدارک دیدند. ضد انقلاب بنظر رسید. ولی این سه شریک و دستیار، ناگهان خود را با قیام آذربایجان و نیروی فزاینده و شکننده آن مواجه دیدند.

در آذربایجان نیروی بقدرت رسیده بود که تمام شرایط لازم برای اینکه مورد بغض و کینه دولتین و شاه و دربار باشد در خود مخمر داشت. خصلت اساسی آن جنبه توده ای از آنهم بیشتر جنبه طبقاتی آن بود که کاملاً از سوسیالیسم مکرسی ملهم میشد و سازمانی منظم متشکل و متمرکز و آگاه آنرا به پیش میراند.

در بین اسناد وزارت خارجه بریتانیا (مجموعه استقرار ۷۹۱۰۰۰-۷۹۵) نامهای از مارلینگبه وزارت خارجه بریتانیا وجود دارد که از جهت توجه آمیخته بانگرانی سیاسیون بریتانیا باین وضع شایان اهمیت است.

مارلینگ پس از مقدمات زیادی در تشریح اوضاع دربار و بیان ضمنی این موضوع که اگر شاه بهر حال بنوعی مشروطیت کم‌ضررتی تن درند هدمشکلات فراوانی رخ خواهد داد ، همه چیز با آنچه که در تبریز پیش خواهد آمد وابسته میسازد و مینویسد :

”بنقیده شخص من وضع آینده بیشتر بسته به توانائی شاه در تثبیت سلطه خود نسبت به تبریز خواهد بود . تلگرافهای غیر مرتبط از مستر استونسن نایب کنسول دریافت کرده‌ام که بظاهر موبد شایعاتی است که در اینجا بگوش میرسد . این شایعه حاکی است که مبارزه تبریز میزان زیادی جنبه مشروطه خواهی خود را از دست داده و رفته رفته بصورت جنگ طبقاتی درمیآید . . . بدون تردید هرگاه نیروهائی که اسما بحما نیست شاه مبارزه میکنند شکست بخورند نتیجه بصورت فیروزی حزب ملیون تعلق شده و موجب تقویت و تحرك آنها در سراسر کشور خواهد شد . در واقع وضع آینده نزدیک بستهبه نتیجه مبارزه در شهر تبریز است . . . ” (۱)

از این روی بود که اندیشه سرکوب قیام از همان آغاز کار برای تمام مدعیان بمشابه يك امر حیاتی در دستور روز و قدرت امپریالیستی قرار گرفت .
تقی زاده ضمن خطابۀ کذائی خود در باشگاه مهرگان میگوید : ” دوام استقلال ایران در یک قرن ونیم گذشته تا حدی مرهون علاقمندی بسیار شدید انگلیسها بمحافظت هندوستان و ماوراء و سرحدات آن از دستبرد دول دیگر و در نیم قرن اخیر در نتیجهی علاقه آنها به صیانت منافع خودشان در ایران و خاصه در جنوب این مملکت بوده است و همچنین کمک منفی آنها بمشروطیت در جلوگیری از مداخله خارجی برضد مجاهدین در تبریز و گیلان و سد راه رسیدن پول بمحمد علی شاه در عهد استبداد صغیر که کذ کشر گذشت باز از مقتضیات حقیقت گوئی است . ”

کمترا گفته‌ای از وی در زمینه تاریخ انقلاب مشروطیت تا بدین حد و در از حقیقت ، سفسطه آمیز و مبتذل است . در طول مدت یک قرن ، ایران عرصه کشاکش شدید بین دو قدرت استعماری برای استقرار سلطه مطلقه هر يك از آنها بود . در طول این مدت هر يك از طرفین علیرغم رقیب خود میکوشید داریه قدرت و تسلط خود را هر چه بیشتر بزبان رقیب توسعه دهد و در حد کوتاه کردن دست این رقیب از منطقه نفوذش ، ایران را بر سرپا نگهدارد . اما بهمانگونه که طناب دار کسی را بر سرپا نگه میدارد ، و آنگاه که بریتانیا متوجه شد که شیر بریتانیا نمیتواند لقمه را از دهان خرس قطبی برباید بلکه در برابر پیشروی حریف خود ناگزیر است پیوسته عقب نشینی کند سیاست نوینی برای تقسیم ایران

و تحدید مرز نفوذ حریف در پیش‌گرفت و با توسعه نهضت مشروطیت، بناگذاشته تقسیم بندی بنحوی انجام یافت که صورت ظاهری از استقلال ایران نیز بر جای گذاشت و اگر این راکرامتی از ناجیه بریتانیا بدو انیم باید عین این کرامت را هم درباره دولت تزاری قائل شویم *

در مورد انجام نشدن کار و ام‌گیری محمد علی میرزا، چنانکه پیش از این دیدیم این هشدار به باشهای پیاپی انجمن ملی تبریز و اقدامات مجدداً سازمان سوسیال دموکراسی ایران مقیم قفقاز بود که انگلستان را بر راه احتیاط سوق داد و دولت تزاری را مانع از رساندن پول بوی شد *

اما در زمینه "کمک منفی" و جلوگیری از مداخله خارجی علیه مجاهدان باید گفت در اینجا نیز تنقی زاده راه مخالطه را در پیش گرفته است زیرا نمیتوان او را از چگونگی کاری اطلاع تصور کرد. واقعیت اینست که در اینجا نیز د و گونگی وضعی که بریتانیا با آن مواجه بود در راه اجرای فوری امرانهدام این قیام از راه اشغال نظامی بوسیله نیروهای تزار در شوریهائی پدید می‌آورد. چنین مداخله‌های در کار ایران گرچه خشم و غضب عمومی را در درجه اول متوجه دولت تزاری میکرد اما از سوی دیگر موقعیت آنرا در برابر دولت ایران بیش از پیش استوار میساخت و برای آن حالت کاملاً تفوق آمیزی در ایران تدارک میدید. شاه با قدرت بدون منازعی که بدست می‌آورد پیش از هر چیز خود را مدیون دولت تزاری مییافت و کلاه بریتانیا خیلی بیشتر از سابق پس‌محرکه میماند *

سازمان مجاهدان و نهضت سوسیال دموکراسی تبریز بدون برو برگرد میبایست درهم شکسته شود. در این امر کوچکترین تردیدی برای هیچیک از ارکان اتحاد مثلث روان بود زیرا اینک دیگر تنها یک قیام ملی ضد استعماری طرفین را تهدید نمیکرد بلکه نهضتی با جنبه نیرومند طبقاتی در آستان پیروزی بود و همه چیز حکایت از آن میکرد که شاه و دولت وی توانائی ایستادگی در برابر آنرا ندارند و این شعله فروزنده تنها با دخالت یک نیروی خارجی یعنی در حقیقت دولت تزاری روسیه ممکن است خاموش بشود. اما نه پیش از آنکه بریتانیا برای تأمین منافع خود تضمین‌های کافی بدست آورد، نه پیش از اینکه وی در جنوب زمینه کار خود را استوار سازد *

در بدو امر آنگاه که هنوز احتمال داده میشد نیروهای شاه بر مجاهدان پیروز شوند بریتانیا ی کبیر نسبت به هرگونه مداخله نظامی رقیب در کار آذربایجان تابدان حساسیت نشان میداد که حتی مایل نبود افسران روسی بریگاد قزاق ایران هم شخصاً در این اردو کشیها شرکت بچینند. آنگاه که شاه در صد در صد برآمدیک فوج از بریگاد قزاق را به همراهی نیروهای مسلح دیگر بسروقت تبریز فرستاد سرادگری توسط سفیر خود

دردربار تزار پیامی به وزارت خارجه آن دولت فرستاد که در آن گفته میشد :

” دولت انگلیس هرگونه استفاده از افسران روسی در قلع و قمع جنبش مشروطه خواهی در تبریز را با منتهای نظر غیر موافق تلقی خواهد کرد ۰۰۰ اگر قرار است از سپاهیه قزاق استفاده شود همه فرماندهان آنها باید از افسران ایرانی باشند ۰ استفاده از افسران روسی بسیار قابل تأسف می باشد ۰۰۰ ” (۱)

گری در نامه دیگر خود به نیکولسن يك درجه تخفیف قائل شده مینویسد :

” اینجانب نه میل دارم از گسترش نفوذ روسیه در شمال ایران جلوگیری نمود ، موجبات تضعیف آنرا فراهم نمائیم و از این جهت حسادتی هم ندارم ، تنها چیزی که میخواهم اینست که روسها بنحوی از قدرت خود استفاده کنند که موجبی برای اعتراض افکار عمومی انگلستان بوجود نیآورند ۰ مثلاً نخواهند تا بدان حد نسبت به رژیم غیر مشروطه ی شاه پشتیبانی کنند که نیروهای مسلح خوبش را برای درهم کوبیدن انقلاب بکار برند ۰ ” (تکیه از نگارنده)

آنگاه که بتدریج مسلم میگردد که نیروهای شاه به تنهایی حریف میدان مجاهدان نیستند و بتدریج آثار و علایم تحركات دیگری نیز در نقاط مختلف کشور پدید آید ، اندك اندك لحن نهی و افکار وزیر خارجه بریتانیا قاطعیت خود را از دست میدهد و آنگاه که ایزولسکی برای جلب موافقت بریتانیا به انگلستان میرود از سراد وارد گری دیدن میکند ، وزیر خارجه بریتانیا جریان مذاکرات را بشرح زیر با اطلاع سفیر خود دردربار تزار میرساند :

” این نکته به ایزولسکی توضیح داده شد که بهیچوجه نسبت با استخدام افسران روسی در ایران حسادتی نداشته لحظه ای هم این فکر را بخود راه نمیدهم که بخواهم از نفوذ روسیه که در شمال ایران بدست آورده بکاهم ، بلکه بالعکس با امضا عهد نامه بر آن صحت نهاد ه ایم ۰ (تکیه روی عبارات از نگارنده است ۰ ن ۰)

(در حالیکه وزیر خارجه بریتانیا عاقد قرارداد ۱۹۰۷ با این صراحت اعتراف میکند که پایه قرارداد مزبور تقسیم ایران به منطقه نفوذ است بسیار عجیب و مضحك است که کسانی در تبرئه این قرارداد بکوشند) ۰ آنچه که ما میخواهیم اینست که عمل افسران روسی طوری باشد که وقتی در پارلمان از ما سؤال میشود بتوانیم آنرا توجیه نمود ، با سیاست عدم مداخله وفق دهیم ۰ ” (۲)

دولت تزاری با این بیان دیپلماتیک رقیب که زبان مشترک هر دو آنها بود طبعاً آشنائی کامل داشت. میدانست حریف برای چه از حالت نظامی وی در کارایران نگران میباشد. میدانست در پشت پرده عبارات ریاکارانه راجع به "جنبش مشروطه خواهی" و رژیم غیر مشروطه شاه چه سنخ مقاصد ی نهفته یا مثلاً در پارلمان انگلستان درست مانند دوما روسیه میلیوکف های انگلیسی چگونه پیرش می طرح میکنند و کدام جنبه از عمل "افسران روسی بواقع هدف انتقاد آنهاست. مثلاً ممکن است آنها بر افسرانی نظیر لیاخوف بعنوان یک عنصر مرتجع طرفدار سلطنتی و امثال آن بتازند در صورتیکه علت اساسی مخالفت آنها با لیاخوف احساسات شدید ضد انگلیسی اوست. (رجوع کنید به یادداشت ضمیمه نامه نیکولسن به سراد واردگری و بنامه خود سراد واردگری. استقرار مشروطیت صفحات ۸۷۰-۸۸۸)

در عین حال دولت تزاری اسیر اوضاع و شرایط منطقه ای خود بود. برای آن اهمیت حیاتی داشت که از سوئی بشاهباهرود دست بچسبد و از جانبی برای برهم زدن کانون انقلاب در تبریز به روسیه ممکن باشد متصل شود. زیرا مثلاً هنگامیکه نماینده ستارخان وارد جلفای ایران روبروی جلفای روسیه میشد و در آنجا پرچم سرخ انقلاب را باهتزاز در میآورد. دستگاه تزاری را در آنسوی ارس وحشت مرگ فرامیگرفت. مقامات محلی بدست و پامیافتادند و شتابزده موضوع را بمقامات دولتی گزارش میدادند. مقامات دولتی با سراسیمگی موضوع را در سطح روابط بین دولتی روسیه و انگلستان بگفتگو میگذاشتند.

نیکولسون در نامه خود به اد واردگری ضمن گزارش جریان مذاکرات خموشش با ایزولسکی نمونه ای از خشم و وحشت سران دولت روسیه را در مقابل آنچه که در آذربایجان میگذشت بدست میداد. وی بیانات وزیر خارجه آن دولت را بشرح زیر نقل میکند.

"ستارخان فرمانداری برای جلفای ایران تعیین کرد ما دست. این فرمانسدار پرچم سرخی برافراسته و فوراً یکصد تا یکصد و پنجاه تن از افراد انقلابی روسیه بسه او ملحق شده اند. اوضاع آذربایجان بدون شك موجب نگرانی دولت روسیه گردیده و این نگرانی بویژه ناشی از اقدامات خود سرانه و مستقل ستارخان و همردی فعالان انقلابی است که انقلابیون قفقاز به او نشان میدهند."

این وحشت از تأثیر متقابل انقلاب ایران بر مردم قفقاز و ماوراء ارس در اظہارات چاریکوف، معاون وزارت خارجه نیز منعکس است. باز نیکولسون به اد واردگری گزارش میداد که چاریکوف ضمن گفتگو با او تصویر وحشتناکی از اوضاع ترسیم کرده و در نتیجه

دخالت نظامی روسیه را امری فوری و حیاتی شمرده و گفته است:

"به محض حرکت این نیرو از جلفا (قوای دولت تزاری در جلفای روس متمرکز نبودند) اعلامیه‌هایی در همه جا منتشر و طی آن توضیح داده خواهد شد که نیروی اعزامی مزبور صرفاً بخاطر حفظ و حراست اتباع و تأسیسات روسیه است. (آنچه در معارضه هیچ‌گونه تهدیدی نبود و طرفین این را بخوبی میدانستند) مسیو چاریکف اضافه نمود که دستور اکید داده خواهد شد که افراد این نیرو بهیچوجه در امور داخلی ایران مداخله نکنند. (هر دو طرف میدانستند که مأموریت مخصوص این نیروها متلاشی ساختن کانون انقلاب ایران است) عالیجناب تأکید کردند چنانچه وضع مشابهی در نواحی جنوبی ایران پیش‌آید دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همین تصمیمات را اتخاذ مینماید. ایشان اضافه کردند "۳۰۰ یا ۵۰۰ تن افراد انقلابی قفقازی در نیروی سلطان خان (؟) هستند که مرتکب شرارت‌هایی میشوند" (۰۰۰)

در گیرودار گفتگو‌هایی که در این زمینه میرفت و چانه‌هایی که زده میشد در دوزمینۀ دیگر نیز تلاش‌هایی مبذول میگردد و این هردو زمینه در بسیاری از مکاتبات وزارت خارجه بریتانیا متعکس میشد.

موضوع نخست عنوان تصفیۀ داریار و دولت از عناصر مرتجع و مشاوران بدخواه همچون امیرسپه‌سالار جنگ را داشت که مراد از آنها اطبعا عناصر طرفدار سنج و یکدست نفوذ دولت تزاری بود. یکی از جهات فعالیت خارجی بریتانیا در ایران بر محور کوتاه کردن دست کلنل لیاخوف بعنوان یک افسر مرتجع و طرفدار استبداد و ورمیزد و هدف اساسی آن بود که با چنین تصفیۀ اعمال و دستان سیاست بریتانیا در ترکیب یک حکومت "معتدل" جای تصفیۀ شده‌ها را پر کنند. دولتین برای زمامداری ایران در وکالندید داشتند. نامزد دولت بریتانیا برای زمامداری ایران ناصرالملک و نامزد دولت تزاری سعدالدوله بود. این هردو اینک بعنوان عناصر روشنفکر و اصلاح طلب مورد توجه خاص دولتین قرار داشتند و سرانجام موفق شدند هردو مشترکاً در ترکیب "یک دولت اصلاح طلب" شرکت کنند. ولی ناصرالملک بعلمت روحیۀ بسیار ضعیف و محافظه‌کاری شدید هنوز جرأت بازگشت به ایران را در خود نمیدید و سرانجام چنانکه خواهد آمد موافقت شد که تا آمدن او، سعدالدوله با تضمین‌های معین برای ملحوظ داشتن سهم بریتانیا در قدرت و ولتی زمام امور را در دست بگیرد.

موضوع دوم بر محور مسئله به اصطلاح "احیای مشروطیت" درزمیزد. هدف عبارت بود از استقرار "نوعی مشروطیت" و تشکیل "نوعی مجلس" بر اساس سازش سه جانبه که هم‌برای

دولت تزاری قابل قبول باشد و هم جایی برای نگرانی شاه باقی نگذارد و هم موجبات رضایت خاطر بریتانیا را فراهم آورد و در عین حال وسیله‌ای باشد برای روبه‌قانونی دادن به خلع سلاح مجاهدان تبریز و فرونشاندن هیجان عمومی در سایر شهرستانها و خاتمه دادن به رنوع تحریکات انقلابی که آثار و علائم آن بتدریج در شهرستانهای مختلف مشهود میشد *

در آغاز امیرشاه که هنوز سرمست بادۀ پیروزی خود بود نمیخواست زیرا این با سرود * همینقدر موافقت کرد یک شورای سلطنتی تحت نظر خود او برای "تدارک دیدن مقدمات کار" تشکیل شود * این شورامأموریت یافت قانون نویی برای انتخابات تدوین کند و در متن قانون اساسی بسود حاکمیت شاه دستبرد هائی بزند بنحوی که شورای دولتی جای مجلس را بگیرد یا مجلسی با حدود اختیارات یک شورای دولتی بوجود آید * برای انجام این نظر هیچکس از مشیرالدوله که خود در تدوین قانون اساسی شرکت داشت و به همه زیرویم کار آشنا بود شایسته‌ترین نظر نمیرسید و شورای مزبور از طرف شاه، تحت سرپرستی او قرارداد شد *

ولی تکامل سریع حوادث، توقف در این حد را غیر ممکن میساخت * شکست قوای شاه از مجاهدان تبریز تحریکات زیادی را در تهران و در شهرستانها برپا داشت * در نمایش یک قیام عمومی مجدد شدید ترو وسیعتر از پیش در کرانه‌های حیات سیاسی ایران نمودار میشد * کاملاً روشن بود که اگر در چنان گیروداری چنین قیامی درگیرد این بار نه تنها اساس سلطنت محمد علی میرزا را خطرواقعی تهدید خواهد کرد بلکه بطور کلی اساس نظام سلطنتی در برابر علامت سؤال قرار خواهد گرفت * و بدتر از همه آنکه قیام مسلح و پیروزمند تبریز بعنوان پرچم ارقیام عمومی در سراسر ایران مورد قبول خواهد یافت *

برای جلوگیری از چنین پیش‌آمدی که برای هر سه طرف، هم دولت تزاری، و هم دولت بریتانیای کبیر، و هم شاه فلاکتبار بوده اقدامات وسیعی آغاز گردید * روشن بود که یگانه راه جلوگیری از این "فلاکت" تسریع در امر انتخابات و گشایش مجلس بود * اما همه‌ی مأمورین بریتانیادرایران اتفاق نضر داشتند که اگر انتخابات با مفهوم درست آن انجام شود و مجلسی که به واقع نماینده افکار عمومی باشد بوجود آید چنین مجلسی بطور قطع از مجلس اول "افراطی" ترو در مقابله با شاه و قدرتهای امپریالیستی قاطع تر خواهد بود * نوع انتخابات و نوع مجلسی را که آنها برای ایران صلاح میدانند در مذاکرات نیکولسون با ایزولسکی می‌بینیم * وی در وهله نخست استحقاق مردم ایران را برای داشتن آزادی و دموکراسی با این شرح رد میکند :

"من ابراز تردید میکنم که عدۀ قابل ملاحظه‌ای از ایرانیان وجود داشته باشند که

واقعا خواستار اصلاحات بمفهوم آنچه که اروپائیها برای این کلام قائل هستند باشند . آنچه ملت ایران میخواهد وجود يك امنیت مطلوب برای تجارت است و مصونیت از اینکه احجافات درباره مردم . . . تجدید نگردد . برای تأمین هدف اولی تشکیل يك ژاندارمری با انضباط زیرمرمان افسران اروپائی کفایت میکند . . . تجدید سازمان وزارت مالیه اطمینان بخشترین وسیله پایان دادن به اختلاس و ارتشاء میباشد . واقدا م اصلاحی که مورد نظر من میباشد بدین شرح است : تشکیل يك ژاندارمری زیر نظر افسران اروپائی ، اصلاح امور مالیه بدست مستشار مالیه . . . ”

آقای سفیر کبیر تمام محتوای انقلاب مشروطیت ایران را در این دو پیشنهاد خلاصه میکند . ولی بهر حال تشکیل هیولائی رابعنوان مجلس که تکیه گاه بهتری برای بریتانیا میتواندست بود ضرور می شمارد . در نامه خود به ادوارد گری گفتگوی خود را با ایزولسکی به این شرح گزارش میدهد :

” به مسیو ایزولسکی گفتم بعقیده اینجانب شاید صلاح نباشد که مجلسی بر اساس آراء همگانی فعلا تشکیل بشود . و اگر شورای مزبور (شورائی که شاه تحت سرپرستی مشیرالدوله تشکیل داده بود) از افراد منطقی تشکیل گردد میتواند قانون انتخاباتی را که با اوضاع و شرایط مناسب باشد تنظیم نماید . لیکن بهر حال تشکیل يك مجلس انتخابی ضروری است . ” (۱)

تشکیل آنچنان مجلسی که نیکولسون برای ایران صلاح میدید ، مجلسی که میتواند سرودها را بخواباند ، بریتانیا را راضی و ساکت کند ، وضع را تثبیت نماید و شاه را به عنوان سررشته دار آن برجای نگهدارد نمیتوانست مورد مخالفت دولت تزاری قرار نگیرد . چنین بود که شاه در اوائل مهرماه ۱۲۸۵ دستخطی بنام فرمان انتخابات بشرح زیر صادر کرد : ” جناب صدراعظم :

” پس از اینکه دولت محض استقرار نظم در مملکت و جلوگیری از مفسدین و انجمنها و اشخاص لامذهبه که اسباب اذیت مردم بودند مجلس را منحل نمود ، ما قول دادیم پس از اعاده نظم و قلع و قمع مفسدین و رولوسیونرها و انجمنها و امنیت و خاموشی اهالی ، مجلسی منعقد نمائیم که قوانین آن موافق مقتضیات مملکتی و قوانین مقدس اسلام بوده و حامی و مروج عدالت گردد . تا ما بتوانیم تمام اهالی و تمام طبقات رعایای خود را که نگاه داری آنها از طرف خدای متعال بما واگذار شده در صلح و آسایش نگهداشته و مفسدین را قلع و قمع نموده و آئین اسلام را که اول وظیفه ما است حفظ و حراست

نمائیم. . . اکنون که موقع انعقاد مجلس نزدیک شده ما بجناب شما اخطا می‌نمائیم که مجلسی با شروط معین و محدود موافق مقتضیات مملکتی که قوانین آن برطبق شرع انور بود و از بروز اغتشاشات جلوگیری نماید در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود. لذا اهتمام رعایای مملکت و بعموم طبقات اعلام نمایند که چون خدا شخص مقدس ما را حافظ مرد مو مملکت و دارندۀ تاج و تخت و حامی مذهب مقدس فرموده و ما چون مقصودی جز صلح و آسایش مردم نداریم، وظیفه ما اینست که طریقه حالات پیغمبر را سرمشق کنیم. و با آنجهت ما بصدور این دستخط اهالی مملکت را مسرور و امیدوار می‌نمائیم و ما نیز حکم می‌نمائیم که مجلس را مرکب از اشخاص متدین و عاقل بتوفیق خدا و توجه امام دوازده در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود.

. . . لیکن یاغیان تبریز طوری از فساد و خونریزی مقصرند که دولت نمیتواند از تقصیر آن اراذل بگذرد و بهمه اعلام میشود که تا اشرار تبریز قلع و قمع نشوند و یاغیان مجازات نگردند و امنیت برقرار نشود تبریز از حکم این دستخط خارج خواهد بود. (تکیه زماست) ۲۷ شعبان ۱۳۲۶.

مستثنی کردن تبریز رعین حال مورد علاقه دولت تزاری نیز بود. در گزارشی کسه نیکولسون راجع بجریان ملاقات خود با چاریکف میدهد از قول وی مینویسد:

" . . . او (چاریکف) از اهالی آذربایجان شناختی ندارد. لیکن موضوع بررسی انقلابیون قفقاز است و صلاح دولت روس نیست که این افراد تصور کنند که چون آنها عامل تشکیل و ستون فقرات قیام بودند هر شرطی را بخواهند میتوانند به آسانی تحصیل کنند. . . . دولت روس بایستی متوجه باشد که چنانچه امتیازاتی در تبریز بفوریت داده شود چه واکنشی در قفقاز ایجاد خواهد کرد. دولت انگلیس خوشبختانه در وضعی قرار دارد که میتواند این موضوع را بی اهمیت تلقی کند. اما موقعیت دولت روسیه چنان نیست بویژه که مراد و ارتباط بین آذربایجان (قفقاز) و تبریز بسیار بوده و نزدیک است و بین این دو ایالت تردد بسیار میشود و انقلابیون هر دو طرف مرز با یکدیگر تماس و ستانداری دارند. . . ." (۱)

۸- ارد وکشی نوین شاه

در همان حین که بین بریتانیا و روسیه درباره وضع آذربایجان پیامهایی رد و بدل میشد شاه برای مقابله مجدد در تبریز تدابیر کفایتی میدید * چگونگی این ارد وکشی بشرح زیر آمده است :

عدد سپاه نصرت پناه که مأمور آذربایجان شده اند *

۱- سواره بختیاری که برای تهیه آذوقه جلو تر رفته اند ۲۵۰

۲- فوج دماوند بسرکردگی جناب انتخاب الدوله

۳- فوج فدوی و فوج مخبران همدان بسرکردگی جناب سردار اکرم و منصورالدولت

۴- توپخانه دویطری بسرکردگی جناب ناصرالملک

۵- فوج غراهان بسرکردگی جناب ناصرالدوله

۶- ایضا سواره بختیاری ۳۵۰ نفر

۷- سواره قزوین بسرکردگی جناب غیاث نظام

۸- اردوی مراغه بسررداری جناب شجاع الدوله سردار مقتدر (صمدخان)

۹- اردوی قراچهداغ بسررداری سردار نصرت (رحیمخان)

۱۰- اردوی قزاق بفرماندهی جناب کاظم آقا

"ریاست سواره، کلیه باجناب سردار ظفر است و ریاست پیاده باجناب سردار ارشد *

امارت کل قشون و اردوی حاضر تبریز که در تحت ریاست جنابان امیر معزز و سالار جنگ

است باجناب امیر افخم است * تمام روسا و فرماندهان کلاً در تحت امر و فرمان حضرت

مستطاب اشرف امجد والا بندگان شاهزاده عین الدوله و فرمانروای کل آذربایجان

دامت شوکته میباشد *

"بموجب خبر تلگرافی، جناب اقبال السلطنه ماکوئی سه ارد و حرکت داده است *

یکی به خوی دیگری به مرند و سومی بصوفیان رسیده و سرکردگی آنها باجنابان سالار

مکرّم و ایلخانی است *

بدینسان اردوی عین الدوله تقویت میشود * قوای اقبال السلطنه ماکوئی، صمدخان

مراغهای، شجاع نظام مرندی (پسر) نخست بکار شهرهای آذربایجان پرداختند *

با شدت عمل بیسابقهای در هر جایه بستن انجمنها و کندن ریشه مجاهدان و مشروطه

خواهان همت گماشته بنحوی که تا اوائل بهمن ماه بجز خوی و سلماس بقیه شهرها

بارد یگر بدست تارا جگران د ولتی افتاد . خوی را حیدر عمواعلی به اتفاق امیرحشمت اداره میکردند . آنها با کاردانی شایان ، تحسین تدارکات کافی برای مقابله با حوادث دیده بودند و اینک جایگاه استواری میداشتند . سلما سبادست یکی از روحانیون کاردان و توانا بنام حاجی پیشنماز اداره میسند . او نیز در سازمان دادن و آمادگی برای دفاع از خود شایستگی کافی نشان داده بود .

در خود تبریز دوره نوین جنگ از اواسط بهمن ماه ۱۲۸۷ آغاز شد و از آن پس تا چند ماه این شهر لادیده توانفرسایترین مصائب و شدیدترین نبردهای یکساله مقاومت خود را تحمل کرد . در این هنگام هرد و سوی با تجهیزات بهتری به کارزار پرداختند . ولتیان اینک اکثراً به تفنگهای سه تیر آخرین محصول کارخانه های فرانسه و یا پنج تیر از بهترین نوع آن مجهز بودند . فوج قزاق علاوه بر تجهیزات دیگر چندین شصت تیر با خود داشتند . کسروی مینویسد : از چیزی های شنیدنی آنکه فرمانده این شصت تیرها رضاخان سواد کوهی میبود که سپس پادشاهی ایران رسید و خاندان پهلوی را بنیاد نهاد . از سوی دیگر نیروهای مجاهدان نیز در آن کوتاهی که فراغت یافته بودند با

خردمندی و دوراندیشی چه از حیث نفرات و چه از حیث اسلحه و مهمات به تقویت خود پرداخته بودند . بین داوطلبانی که پیوسته از خارج میرسید یک گروه کوچک از ارامنه بودند بسرکردگی گری خان که بعد هاد را بران نام و آوازه های یافت و از طرف سوسیال دموکراتهای قفقاز به تبریز اعزام شده بود . در این مدت تعداد فراوانی پنج تیر بدست مجاهدین رسید . از قفقاز سوسیال دموکراتهای ایرانی و قفقازی تا آنجا که مقدورشان بود اسلحه و مهمات از جدیدترین نوع آن تهیه کرده و برای مجاهدان فرستادند . گروهی از بازارگانان آزاد یخواه کار و کسب خود را گذاشته به وارد کردن اسلحه و مهمات برای مجاهدان پرداخته بودند . این آمادگی از دست و سوطبعا جنگ را بصورت موخس تری درآورد .

شرح یکنایک کارزارها که هرد و سوی تمام استعداد و توانائی خود را یکی برای حمله و غلبه و کشتار و دیگری برای دفاع و نگهداری شهر را میبازید در حوصله این تاریخچه نمیگنجد . اداره این جنگها از سوی ولتیان بیشتر در دست صمدخان و ارشدالدوله بود . هر بار چندین هزار سپاهی باتوپ و تفنگ و شصت تیر و کوس و کرنا آهنک شهر میکردند . و از درون شهر مجاهدان با آراستگی و شایستگی بجلوگی سری برمیخاستند . از یام تا شام غرش توپ و صفر گلوله و هایشوی سواره و پیاده شهر را پر و لوله میکرد . در کمترین جنگی اتفاق میافتاد که خود سردارد رخط مقدم نباشد و رشته کار را شخصاً در دست نگیرد . تأثیر وجود او تمام معنی معجزه آسای بود . مواردی پیش آمد که سرنوشت جنگ بموئی بسته بود . و باز خود سردار بود که پای همت به پیش میگذاشت

و گره کار را میگذشود و دشمن را با همه چیرگی باز پس میراند *

کارزار روز ششم اسفند که جنگ خطیب معروف شده است یکی از مهیب ترین نبردها بود که ارشدالدوله و صمدخان زندهترین نیروهای ذخیره را میدان ریختند تا بایک حمله همگانی کار جنگ را پایان برسانند * فشار دشمن در آنروز بحدی شدید بود که در بسیاری سنگرها پای همت مجاهدان دچار سستی شد و آشفتگی سختی در کارها پدید آمد و سنگر خطیب که یکی از مدخلهای عمده شهر بود بدست دشمن افتاد * از این جا اردوی جرارد دشمن با کوس و کرنا پیش میآمد * چیزی نمانده بود که رشته ازدست برود و راه برای دشمن گشوده گردد * در آنچنان لحظات خطیر و تعیین کننده ای بود که خود سردار با سرعت خود را بمعرکه جنگ رسانید و سرنوشت نبرد را تغییر داد بطوریکه یکی از همراهان وی حکایت کرده است سردار از جایگاه خویش بادوربین جریان جنگ خطیب را میباید که ناگهان با نا راحتی فریاد کرد * "بچهها را کشتار کردند * " و متعاقب آن به رشید، جوان مجاهدی که مهتر وی و همه جا همراه او بود دستور داد اسب بیاورد * سوار شد و به اتفاق چند تن بسوی سنگر ستافت * حضوری وی مانع همیشه تأثیر خود را بخشید * همه جا حضور وی بمجاهدان قوت قلب میداد * در دلها شور و هیجان میآفرید * امروز نیز چنین بود * مجاهدان در حال هزیمت چون سردار خود را دیدند که آنچنان بیباکانه به پیش میتازد و با هر تیری سواری را از دشمن را از اسب فرو میآورد و پیادهای را بباک هلاک مینشاند، جانی گرفتند و با نیروی تازه ای به جنگ پرداختند * طولی نکشید که ورق برگشت * حمله دشمن در هم شکست * یکی از مجاهدان جنگاورد را این زمینه گفته است: " امروز من در خطیب نبودم ولی اگر میبودم من هم میگریختم * اینست که با خود میاندیشم ستارخان شدن کار آسانی نیست * "

راتیسلاوسرکنسول بریتانیا در تبریز ضمن گزارشی خود بسفارت مربوطه اش در تهران درباره ستارخان مینویسد: " این بار هم مثل مواقع دیگر ستارخان تهور و شهامت برجسته ای و ممتازی از خود نشان داد * لیکن او بیش از حد خود را معرض خطر قرار میدهد و حال آنکه یک فرماندهی که هدف ملیون و شهر تبریز بستگی بحیات او دارد نباید این اندازه خود را معرض خطر قرار دهد * در کوشش نا فرجانی که روز ۲۳ فوریه بمنظور گشودن جاده جلفا بعمل آمد برای مدتی او در معرض خطر خیلی بزرگی قرار داشت * چه، همراهان او را بعد از مدتی آرامنه رها کردند و او در وضع بغرنجی قرار گرفت * و باد شواربهای بسیار توانست خود را نجات بدهد * او همچنین روز پنجم ماه جاری برای نجات دادن عددهای از محبوسین ازدست جمعیت خشمناک جاز خود را بخطر افکند و با این عمل جنبه انسانی خود را به ثبوت رسانید * * * "

سردار غالب شبها با وجود کوفتگی و خستگی روز بهمه کارهای جنگ رسیدگی میکرد *

گاه شخصاً برای حصول اطمینان بسنگرها میرفت و هر آنجا که ناتوانی و سستی میدید به تقویت میپرداخت. گاه با تلفن از حال یکایک آنها جو یا میشد. شبی که مجاهدان یکی از هول انگیزترین کارزارها را پشت سر گذاشته بودند و میبایست خود را برای نبرد فردا آماده کنند وی همچنان بسنگرها تلفن میکرد و از حال یکایک جو یا میشد. سنگر خطیب به تلفون او جواب نداد. فوراً کسی را برای گرفتن خبر بد آنجا فرستاد. فرستاده بازگشت و خبر داد که پاسداران سنگر را خالی گذاشته اند. سردار که اطلاع داشت دو تن از سران مجاهدان شب را کجا مهمان بودند سوار شد، خود را شتابان بآنجا رسانید و آنها را با گروه خود نشان بیاسبانی سنگر فرستاد.

اما بهر حال تبریز روزهای تیره‌ای را از سر میگذرانید. جنگ تمام نشدنی، حمله‌های طوفان آسا، مقاومت‌های قهرمانانه با چنگ و دندان، گاه حمله‌های متقابل و در هر حال ویرانی و مرگ و ماتم.

دولتیان که از مدتی پیش متوجه شده بودند در میدان کارزار، حریف مجاهدان نیستند. باد ستور محمد علیمیرزا راه خوار را بر مردم شهر بسته و گرسنگی و قحطی را که بلای جان زن و مرد و کودک بود بیاری خود خواسته بودند. مواد خوراکی هر روز کمیابتر میشد و گرسنگی دمار از روزگار مردم بد میآورد. با همه این سختی‌های همست مدافعین سست نشد و رشته دفاع و جانبازی از دست نداشتند.

کسروی جنگ روز سی‌ام فروردین ۱۲۸۸ را یکی از سهمگین‌ترین زور آزمانیها بین مجاهدان و دولتیان میداند و جعلی که خواهیم دید از آن بعنوان بازپسین جنگ سردار و سالاریاد میکند. در آنروز مجاهدان بمنظور شکافتن خط مناصره و باز کردن راه خوار را شهر بغداد را به پای قابل ستایشی برخاستند. این کارزار نتیجه مطلوبه را ببار نیآورد. ولی خود این موضوع که مجاهدان برای حمله متقابل استعدادی این چنین نیرومند داشتند و ضررتهائی که بردشمن آوردند و ولتیان را متوجه ساخت که با چه نیروی شگرف و شکننده‌ای در داخل شهر سروکار دارند. پس از آن دیگر جنگی رخ نداد و به تفصیلی که خواهیم دید با ورود قوای دولت تزاری طومار این قیام در هم نوردید.

بخش پنجم

قیام اصفهان و گیلان

پیش از اینکه بشرح مانده رویداد های آذربایجان و سرنوشت غم انگیز مجاهدان پیرد ازیم ضرورت ایجاب میکند نظری بخارج ازحد ود آن سرزمین افکنیم و ببینیم رد یگر ایالتها و ویالتهای ایران و سپس د ريك عرصه گسترده تری که اقدامات د ولتین روسیه و بریتانیا راد رقبال این حوادث د برمیگرفت چه گذشت و چگونه مقدمات مصائبی که بسر آذربایجان وارد گردید تدارك شد .

مقاومت جانبازانه مجاهدان تبریز و ضررتهای متوالی که باد ست آنها برقوای شاه وارد شد همه جاد مراکز عمده شورو امید فراوان د ردلهای آزاد یخواهان و محافظان مشرقی برافروخت . گرچه د آغاز ارد وکشی مجدد شاه به تبریز باصدور فرمان انتخابات د مردم تاحدی یکنوع حالت صبرو انتظاریدید گردید ولی بزودی روشن شد که شاه هرگز قصد انجام وعده های خود راندارد . باد ستورخود او ویکارگر دانی رجال د ریاری عده های ازروحانیون مرتجع و جیره خواران شاه باخیل مریدان خود او د ریاعشاه اجتماع کرده به نمایشهائی بنام بیزاری از مشروطیت پرداختند . شاه نیز د ستحطی صاد رکرد مپنی بر اینکه نیت وی د رصد و فرمان انتخابات خدمت بعالم اسلام بود و اینکه که پیشوایان دین معلوم داشته اند مشروطیت با اسلام ناسازگار است اونیز از نیت خود د ایریه تشکیل مجلس انصراف میجوید .

صد و راین اعلامیه جوش و خروش زیادی د رین مردم پدید آورد . اینک د یگر وحشت روزهای نخست ناشی از کودتای شاه تاحد زیادی غرونشسته بود . از تأثیر ضررتهای نخستین کاسته میشد . زنگار ترس از دلها میزد ود و جای خود رابه امواج احساسات انقلابی میداد . تبریز نخستین و مشکلترین گام رابرداشته و راه راکه پیش برای دیگران هموار ساخته بود .

د ر اواخر سال ۱۲۸۷ رشت، خراسان، اصفهان، شیراز و بهمچنین برخی نقاط ساحلی د ر جنوب راتشنگات انقلابی فراگرفت که برای سلطنت شاه و سلطه د و قدرت استعماری نوید خوشی نمیداد . د ر قبال این جنب و جوش عمومی بود که بارکلی سفیر بریتانیا ضمن نامه ای به اد واردگری چنین نوشت :

” تأخیر در انجام اصلاحات وضعی را بوجود آورده که برای شاه مشکل است تا با اقدامات نیمه کاره ملت خود را راضی کند و آرام نگهدارد و نه يك مشروطه معتدل که ممکن بود چهار ماه پیش برای جلب رضایت مردم کافی باشد امروز میتواند تبریز و اصفهان و رشت را قانع و راضی نماید ” (۱)

این شور و خروش عمومی در دوايالت منجر به قیام مسلحی شد که سرانجام کار را به عزل محمد علی شاه کشانید .

گیلان و اصفهان : بعزل معینی نخست بشرح رویداد های اصفهان و حوادث نقاط ساحلی جنوب پرداخته و آنگاه به چگونگی جریان قیام گیلان باز خواهیم رسید .

قیام اصفهان

قیام اصفهان را عوامل معینی سبب شد . اقبال الدوله فرستاده شاه مردی عامی ، مستبد ، آزمند و فاسد ، میخواست به سیره دیرین حکومت کند . مأمورین او بر بازاریان و مردم عامه سخت میگریفتند و غالباً بین آنها درگیری رخ میداد . مالیاتهای سنگینی که وی برای تأمین هزینه های جنگی شاه از مردم مطالبه میکرد بردوش کاسب و دهقان و رنجبر فشار وارد میساخت . در محبوسه این تشنجات تلگرافی از آخوند خراسانی رسید که عامه را از پرداخت هرگونه مالیات بمأمورین شاه منع میکرد . انجمن ایالتی اصفهان که به عضویت کسانی مانند حاج آقا نوراله وسید حسن مدرس و چند تنی مانند گان آنها به موجودیت خود ادامه میداد ، این تلگراف را بمیزان وسیعی بین مردم پخش کرد . شاه دستور مؤکد برای بستن انجمن و توقیف اعضاء آن صادر کرد . انجمن برهم خورد اما اعضای آن در نهان بفعالیت های خود ادامه دادند .

در چنین گیروداری در داخل ایل بختیاری حوادثی در حال تکوین بود . اقدام شاه بعزل مصمص السلطنه از مقام ایلخانی بین او و برخی از برادران و برادرزادگانش اختلافاتی پدید آورد که با وساطت سردار اسعد برادر کوچکتر مصمصام حل و فصل گردید . سران انجمن موقع را برای جلب او و دیگر روسای بختیاری و دعوت آنها بقیام علیه شاه مناسب دیدند . بین نمایندگان آنها و مصمصام السلطنه و ضرغام السلطنه دیدارهای محرمانه ای دست داد . در داخل شهر نیروئی از طرف مردم برای شورش علیه حاکم بسیج شده بود .

چون مصمصام از چگونگی آگاه گردید با اطمینان بیشتری این دعوت را پذیرفت و وی

ضرغام السلطنه را از جانب خود مأمور تسخیر اصفهان کرد. ضرغام با عده‌ای سواران بختیاری روز ۱۲ دیماه ۱۲۸۷ خود رابه دروازه اصفهان رسانید. بینا و ونیروهای دولتی نبردی سخت در گرفت. نیروهای آماده در داخل شهر که منتظر فرصت بود سد چون از ورود قوای بختیاری آگاه گردیدند سرسوروش برداشتند. د ولتیان ازد و سوی در تنگنای افتادند و پیش ازد و روز مقاومت نیا رستند. نار با فرار اقبال‌الدوله پایگان یاست. صمصام با کوبه تمام وارد شهر شد و بعنوان حاکم اصفهان سررشته کارها رابه دست گرفت و صلای مشروطه خواهی در داد.

در مورد "مشروطه خواهی" سران ایل بختیاری و چگونگی نبرد آنها علیه محمد علی میرزا با یکی از بخرنجترین و پیچیده ترین پدیده‌های مربوط بتاریخ انقلاب مشروطیت روبرو هستیم و بنحو ناگزیری باید تا حد ممکن برای از هم گشودن این کلاف سرد رگم همه اطراف و جوانب موضوع و تأثیر واقعی آنرا در سرنوشت قیام آذربایجان مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

این "مشروطه خواهی" که در باطن بمثابه برگ برنده امپریالیزم بریتانیا در برابر دولت تزاری مورد استفاده قرار گرفت از یکسو مولود رابطه عمیق و تاریخی روسای ایل بود یا مظاهر سیاسی و اقتصادی امپریالیزم بریتانیا در ایران و از سونی از خیره سری و خیره - رائی محمد علمیرزا ناشی میشد که در ربحبوجه حوادث جوشان انقلاب دست به درون لانه زنبور فرورد.

سالها پیش از اوج گرفتن نهضت انقلابی ایران مأمورین سیاسی بریتانیا که در ایران آمد و شد میکردند و عرض و طول کشور را از زیر میگذرانیدند در میان این ایل راه یافته و با روسا آن رابطه دوستی نزدیک برقرار کرده و تحت عنوان نگهداری از آنها در مقابل اجحافات دولت مرکزی حمایت دولت متبوع خود رابه آنها وعده داده و آنها را بحلقه دوستی با بریتانیا کشانیده بودند. سر والنتین چیرول که کتاب او تحت عنوان "مسئله خاورمیانه" در سال ۱۹۰۳ بچاپ رسید یا حرارت زیاد از این دوستی و نزدیکی سخن میگوید و مینویسد:

"تقریباً از روز اول که نفوذ دولت انگلیس در ایران محسوس گردید بختیارها از روی هوش و فراست خود انتظار حمایت از انگلستان داشته‌اند. ما نیز کوشیدیم رابط خود را با آنها توسعه دهیم." و نیز:

"نظر به تنفر قدیمی که بختیارها به حکومت ایران دارند تا امروز عادت کرده اند امیدهای خودشان را روی اصل حمایت انگلستان قرار دهند چونکه انگلیسیها

یگانه خارجیانی هستند که روابط دوستانه با بختیاریه‌ها برقرار کرده‌اند * (۱)
بدست آوردن امتیاز نفت جنوب ایران که شامل قسمتی از خاک بختیاری می‌شود
رابطه بس استوارتری بین سران ایل با شرکت نفت و دولت انگلستان بوجود آورد *
بریتانیا در عین اینکه خود وعده حمایت به بختیاریه‌ها میداد برای برقرار نگه داشتن
آرامش در منطقه مورد امتیاز ، نیازمند پشتیبانی و همراهی سران ایل بختیاری بود *
تشکیل "شرکت نفت بختیاری" از شعب شرکت نفت ایران و انگلیس ، این رابطه و
همبستگی را استوارتر ساخت * طبق قرارداد ی که بین شرکت نفت و سران بختیاری بسته
شد شرکت مزبور علاوه بر حق السهمی که به دولت ایران می‌پرداخت چنین نهاد که از
بابت حق مالکیت سران ایل و دراز مدت مراقبت آنان از اموال شرکت ، سه درصد از منافع
خالص شرکت نفت بختیاری بآنها تسلیم گردد * و علاوه در هر سال ۳۰۰۰۰ لیره نقد
بآنها بپردازد که همه این پولها یکسره بچیب‌خاندان صمصام السلطنه و سردار اسعد
سرازیر می‌کردند *

تمامی این انگیزه‌ها روسای ایل را از طرفی به گفت " دوستی " بریتانیا مقید می‌ساخت
و از سوی دیگر آنها را بیش از هر وقت پای بند حفظ سمت ایلخانی‌گری در این خاندان
میکرد زیرا هرگونه تغییر و تبدیلی در سلسله مراتب ایلی باعث محروم ماندن آنها از این
منبع درآمد می‌شد *

در همین حال بین این سران و خاندان سلطنتی از دیرباز بغلت مظالم و تعدیات
ظل السلطان دشمنی آشتی ناپذیری پدید آمده بود * ظل السلطان عموی شاه و فرمان
فرمای اصفهان پدران آنها را زهر خوراند و کشته بود * سردار اسعد مدتی در زندان
ظل السلطان بسر برده بود * اینها خود را و موقعیت اجتماعی خود را هر زمان از ناحیه
شاه در خطر میدیدند * درگیرودارهای اخیر محمد علی شاه مرتکب خبط بزرگی شده و صمصام
السلطنه را از ایلخانی‌گری معزول و دیگری را نامزد این مقام کرده بود * صمصام که از
جریان گرفتاریهای شاه در آذربایجان اینک آگاه بود از قبول و اجرای فرمان شاه سرباز
زد و همینکه اختلاف بین او و برادران مرتفع گردید بکمک مردم اصفهان شتافت و سر
رشته حکومت را خود بدست گرفت و برای اینکه بعضیان خود رنگ توده‌های ملی بدهد
در بین مردم پایگاهی بدست آورد ، پرچم مشروطه خواهی برافراشت *

دنباله اینکار در اروپا گرفته شد و در اوائل دیماه ۱۲۸۷ سردار اسعد که پس از آشتی دادن برادران، پاریس برگشته بود بمصلحت دید مخبر السلطنه از پاریس رهسپار لندن شد که قرار بود در کار خود را مستقیماً با وزارت خارجه بریتانیا بگذارد. تقی زاده ضمن یادداشت‌های خود مینویسد:

"مخبر السلطنه گفت: من یکروز به این سردار اسعد گفتم اینجا پاریس نشسته‌ای چه کنی؟ چه فایده دارد؟ مقصودش این بود که بیاید میان بختیاریه‌ها نقل میکرد میخواستم تشویقش کنم. گفتم پاشو برو لندن با انگلیسی‌ها گفتگو کن. رفت یکی دو هفته بلندن برگشت از راه معمره که شیخ خزعل در حکم پادشاه آنجا بود. رفت میان بختیاریه‌ها. انگلیس‌ها گویا به شیخ خزعل هم اشاره کرده بودند که همراهی کند. انگلیسها دلشان میخواست قیامی بر علیه محمدعلیشاه بشود. این را بطور غیر مستقیم تشویق میکردند. وقتی مشروطه نبود در بار روز بروز میرفت طرف روس. آنها عاقبت ترسیدند که جای انگشتی هم برایشان نماند." (۱)

همزمان با قیام بختیاریه‌ها، در جنوب و در سواحل خلیج فارس حوادثی بوقوع پیوست و جنب و جوشی از طرف مردم دیده شد که دولت بریتانیا هم برای سرکوب کردن فوری و برق آسای عائله و هم بمنظور ایجاد پایگاه اطمینان بخشی در ایران و استوار کردن پشت جبهه بختیاریه‌ها، شروع کرد به اعزام کشتیهای جنگی خود در خلیج فارس و پیاده کردن پیراهن آبیهای خویش در داخل خاک ایران. میدانیم که جنوب دنیائی بود در بسته. بدون هیچگونه منفذی بخارج. وسیعترین تعرضات بریتانیا در این خطه به ندرت ممکن بود. پاد آوازی در نیای خارج بوجود آورد. حتی در داخل خود ایران و در بین دولتها و درباریان نیز حساسیت درباره آنچه که در جنوب میگذاشت فوق العاده ضعیف و غیر محسوس بود.

با همه اینها و با وجود شرایط خفه کننده محیط جنوب و خاصه نواحی ساحلی، باززمینه قیامی در این سامان بتدریج تدارک میشد. با رمضا عاف جنورو بیداد دستگاه فرمانروا و ستم خرد کننده مستعمراتی مردم را بستوه آورده و بجان رسانیده بود. در اینجا نیروهای تحت رهبری یکی از آزاده مردان موسوم به سید مرتضی تنگستانی علیه حکومت خود کاه شاه پرچمباز برافراشت. از لحاظ خارجی لبه تیز این قیام متوجه سلطه و سیادت بریتانیا بود. در جنوب مردم از مظالم دولت تزاری چیزی نمیدانستند زیرا با

مظالم مستعمراتی بریتانیا سروکار داشتند و هرگونه موضوع مربوط به خالت خارجی طبعاً افکار را متوجه دولت بریتانیا میساخت.

سید مرتضی با نیروی خویش راندك مدتی قوای شاه راد رپوشهر د رهمشكست و آنرا بنصرف د رآورد. هیچكس نمیتواند بگوید اگر محیط فعالیت سید مرتضی تا بد ان حد تیره و درسته و محد و د نمیبود، اگر منطقه فعالیت وی بد انسان ازد نیای خارج بریده نمیبود ازد ست او چه کارهائی ممکن بود برآید. اما سید مرتضی و یاران وی از تمام جوانب بدلی محصور بودند. خود راه کار را نمیدانستند. در جوار آنها يك قفقاز انقلابی و روسیه انقلابی و يك حزب سوسیالی د موكرات وجود نداشت كه دست یاری بسوی آنها د رازگنسد. داوطلب و اسلحه بفرستد. آنچنان مركز رهبری سیاسی مانند مركز غیبی د رآنجا نبود كه فعالیت وی را انتظام و تشكك بخشد و كار را بوی بیا موزد. بریتانیای "د موكرات" بسرعت وارد عمل شد. واحد های دریائی او بوشهر را محاصره كردند. اسلحه و مهمات انقلابیون بس محد و د بود. از هیچ سو نمیتوانستند د رانتظار د ریافت كمك باشند. پس از جنگی كه طبعاً نمیتوانست خیلی طولانی باشد نیروی انقلابیون د رهمشكست سپید مرتضی د ستگیرشد و او را بهند و ستان تبعید كردند. این جریان كما بیش د رحكم آن بود كه فی المثل د رهمان بد و قیام تهریز پیش از آنكه ستارخان توانسته باشد به تشكك نیروی مجاهدان بپرد ازد، قوای مسلح تزار د خالت كند سردار گرفته به سبیره تبعید نمایند.

برخورد اد وارد براون به تجاوزات بریتانیا

ببینیم این پروفیسور مورخ، این مرشد تقی زاده و "بزرگترین دوست ایران د ر خارج" كه كتاب خود راد و سال بعد از این حوادث به رشته نگارش كشید نسبت به تجاوزات د ولت متبوع خود د ر جنوب چگونه برخوردی دارد. وی آنجا كه به تجاوزات قوای تزار بخاك ایران میپرد ازد بخوبی داد سخن میدهد، با ذكر جزئیات حوادث بحق تبهكاری های قوای تزار را محكوم میسازد، و بد رستی چنین نتیجه میگیرد:

"بزرگترین ستایشگران حكومت روسیه جسارت آنرا ند آرند كه آنرا خواهسان آزادی یا طرفدار آرزوهای اجتماعی بدانند. یا او را پرخاشگر متجاسری پروا بعهود خود بدانند و آنان احترامی برای حد و د مرزهای همجوار قائل باشند."

این افشاگری براون بخودی خود حقیقت آراانه ولی بحد بسیار رند انهای يكطرفی است، و آنجا كه وی میکوشد تا از جنایع قوای تزاری پوشش زریختی برای استتار سیاست

امپریالیستی بریتانیا تعبیه کند، آنجا که وی مانند ماد ریزگی که در کنار گهواره کودکی برای خواباندن او لالائی میخواند، از عواطف سنتی "بریتانیا" در آزاد یخواهی و "طرفداری" آن از مردم ضعیفی که "برای حصول آزادی علیه دولت‌های نیرومند مبارزه میکنند"، برای خواننده افسانه میسراید و آنجا که در این چشم‌پندی سیاسی تاب‌دان حد پیش‌می‌رود که ادعا میکند "ناسیونالیست‌های ایرانی تمام‌امید خود را به بریتانیا بسته‌اند"، مابایدترین نوع سالوسی یک پروفیسور سفسطه‌گر سروکار داریم.

آنجا که پای جنوب و سیاه‌کارهای بریتانیا در آن سامان بمیان است پروفیسور ماد یگر آن مورخ لیبرال و دموکرات نیست. رنگ عوض میکند و تصویری که از وضع جنوب ترسیسم میکند بسیار بیرنگ، ذره‌بینی، کج و معوج، تحریف‌شده و توجیه‌کننده است. وی بدو برخی از این واقعیت‌ها را مانند نارنجی که آب آنرا گرفته باشند همانگونه چروکیده و و بی‌رنگ بمیان میگذارد:

"درست است که بریتانیا به این مداخله (مدخله) قوای تزار در تبریز که یکماه بعد از تعرضات نیروی دریائی بریتانیا در جنوب صورت گرفت" (در جنوب دامنه داده، ولی اینکار را خود نخواسته برخورد هموار کرده و از حیث دامنه و دوام و اقدام محدود بوده است. در ره‌یجد هم‌مارس توپدار بریتانیائی در بند عباس لنگر افکند. ولی دستور داده شده بود که فقط بانظر کنسول اعلیحضرت پادشاه انگلیس بعنوان اینکه اتباع بریتانیائی در خطرند در آنجا بماند و ملوانانش در صورتی به خشکی پانهند که ضرورت آنرا ایجاب نماید. در ۲۰ مارس فرمانهائی به توپدار یگردداده شد که به بوشهر پیشروی کنند. فرمانده دستور یافت که چنانکه دگرگونی‌های پدید آید بیگانگان رایاری نماید. در نهم آوریل در نتیجه توهماتی که از رفتن رسید مرتضی و تفنگداران تنگستانی او که بشهر وارد شد بودند دست داده بود به ژنرال کنسول بریتانیا در بوشهر احتیاج داده شد که در صورت نیاز مندی، گروهی از پیراهن آبیان را وارد نماید ولی بمردم بفهماند که این اقدام تنها برای حراست اتباع بریتانیا و بیگانگان میشود."

و در جای دیگر:

"تا آنجا که من میدانم در این دوره انقلاب بجز فرستادن کشتیهای توپدار به برخی بنادر ایران از جمله بند عباس و بوشهر و در ۲۵ ژوئیه چند تن از سپاهی مقرر قنصلگری بوشهر که برای تقویت گارد قنصلگری شیراز فرستاده شد دیگر اقدامی بعنوان مداخله در کار ایران از طرف انگلستان سر نزده است."

می‌بینید چه رنگ معصومانهای به این تجاوزات و مداخلات میزند. بجز فرستادن

۲۳۲- "گشتیهای توپدار" و گروهی "بیراهن آبی به بوشهر" و "چندین تن سپاهی" به شیراز و رهمشکستن نیروهای محدود سید مرتضی هیچ دخالت د پذیری از طرف بریتانیا در کارایران سرزده است.

وقتی این نحوه تلقی آقای پروفیسور از مجموع این تجاوزات و تلاش او را برای توجیه این سیاهکاریهای بینیم به یاد نوشته‌های "نوبه‌ورمیا" ارگان نیمه رسمی دولت تزاری و زبان گویای هارترین جناحهای ارتجاعی روسیه می‌افتیم که نوشته بود اگر کار بدین‌مورد بگذرد دولت روسیه "باتأسف تمام ناگزیر خواهد بود" برخلاف تعایل شدید خود به عدم مداخله "وظیفه حفظ امنیت را خود بعهده بگیرد". عین همین استدلال را از زبان خود "نیکلای خونخوار" نیز می‌شنویم. نیکولسون سفیر بریتانیا در بار نیکلای در تاریخ ۱۵ آوریل یعنی ده روز پیش از اعزام قوای تزاری به ایران به سرآوردگری مینویسد:

"در شرفیابی د بیروزم... اعلیحضرت امپراطور با تبسمی اظهار داشتند که شما عدای از افراد نیروی د ریائی خود را در بوشهر پیاده کرده‌اید. گفتم از جهت بی‌نظمی و اغتشاشات در این شهر این اقدام کمال ضرورت را داشت. وانگهی این عمل صرفاً بمنظور حفظ جان و مال اتباع خارجی بعمل آمده است. اعلیحضرت امپراطور اظهار داشتند در شمال ایران هم اوضاعی مشابه این حکمفرما می‌باشد. چون منظور ایشان را درک کردم گفتم دولت متبوع من همیشه این حق دولت روسیه را برسمیت می‌شناخته‌اند که برای حفظ جان و مال اتباع خارجی در شمال ایران هر اقدامی صلاح بدانند بعمل آورند..."

گرگها زبان همد یگرا خوب می‌فهمند. دست همد یگرا با آسانی می‌خوانند و منظور همد یگرا بخوبی درک میکنند. آقای پروفیسور هم با همان زبان حرف می‌زند. و بمثابه برهان قاطع، محدود بودن دامنه عملیات دولت متبوعه خود را در مقابل آنچه در شمال رخ داده می‌کشد در حالیکه میدانیم در جنوب سیاست سلطه مستعمراتسی بریتانیا مجال نداده بود هیچ تحرك انقلابی نضجی بگیرد تا در رجبوحه آن نیازمند عملیات طولانی تری باشد.

متأسفانه کار مشاطه‌گری برآون در باره سیاست دولت متبوعه‌اش بهمینجا پایان نمی‌پذیرد. این مورخ "ایران دوست" را با سراد واردگری وزیر خا رجهاش مقایسه کنیم. میدانیم که در بریتانیا از د پیراز پیوسته حزب مخالفی وجود داشته‌است که بمنظور اثبات وجود د موکراسی در آن سرزمین در مجلس مبعوثان کارهای دولت را مورد انتقاد قرار میداد. ما ست بدون اینکه اساس سیاست امپریالیستی بریتانیا را رد کرده باشند. در غالب موارد چنین بوده و هست که این انتقادها فرصت به‌ترو مناسبتری بدولت

میدادهاست تا سیاست خود را در افکار عمومی بهتر و بیشتر توجیه کند. در مورد تبعیض سید مرتضی نیز از طرف حزب مخالف در مجلس مبعوثان ایراد هائی بنحوه عمل دولت وارد آمد. بموجب نقل خود او وارد براون، سراد و ارگری در پاسخ این ایرادها، چنین پاسخ داد:

”موضوع تبعیض سید مرتضی و رای منظور پیاده شدن سپاهیان بود هاست. چه تبعیض سید را حکومت شهر بخودی خود از ما خواسته و ناگوار است وقتی زمان مسدودان شهری نیروی کافی در اختیارند دارند و امور در بصورت ناروایی میگردانند، انسان تماشاچی باشد.“ (۱)

طبیعی است که نه او واردگری میتواندست تماشاچی باشد و در مقابل ناتوانی نماینده شاه در شهر دست بروی دست بگذارد نه چاریکف و ایزوالسکی میتواندست در مقابل ناتوانی محمد علی میرزا در برابر مجاهدان نقش تماشاچی را بازی کنند. اما لطف مطلب در اینست که براوان نه تنها به این اسناد لال بمثابه برهان قاطع توجیه فعالیت ضد انقلابی دولت بریتانیای میچسبد بلکه خود او یک قدم ازاد و ارگری جلو تر میرود و این بهانه را بصورت چرب تری تکمیل میکند و مینویسد:

”چنانکه ژنرال کنسول اعلام نمیکرد که سید مرتضی ماسک ملی به روزه که مقاصد شوم و زورگوئی خود را بپوشاند، و از این گذشته سرکردگان ملیون و هواخواهان همایونی هر دو بیرون کردن او را درخواست نکرده بودند، سراد و ارگری اجازه آواره ساختن او را نمیداد.“ (تکیه روی عبارات از نگارنده است. ن. ۰)

میدانیم که سید مرتضی تنها نبود هاست که او را متهم به ”زورگوئی“ و ”تعقیب مقاصد شوم“ کرده اند. مطبوعات تزاری هم ستارخان و باقرخان را مردانی ماجراجو و زورگو و راهزن لقب دادند و از هیچ ناسزاواری در باره آنها دریغ نکردند. شاید براون این رشته در تنامها را از روی نسخه آنها رونویس کرده است.

۱- برای نگارنده بس ناگوار است که بگویم شاد روان کسروی در زمینه حوادث جنوب و دخالت مستقیم نیروهای بریتانیا در امر سرکوب انقلاب اساساً ساکت است و کلمه‌های در اینموضوع نمیگوید. گوئی جنوب ایران برای او وجود نداشته است.

جالب است که سراد واردگری وزیر خارجه د ریاسخ مجلس مبعوثان تنها پسسه
د رخواست حاکم شهراستناد میکند و پروفسور اد وارد براون خیلی آرام و بی سروصدا
سرکردگان ملیون راهم به آن اضافه میکنند تا سیا هکاریم ای دولت متبوع خود را بهتر
رنگه و روغن بزند *

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

بدین نحو نقاط جنوبی و ساحلی ایران مانند بند عباس و بوشهر و لارکه مرکز برخی
تحركات انقلابی توده ای بودند تحت اشغال نیروهای دریائی بریتانیا درآمد نسد *
کنسولگری بریتانیا د شیراز با اعزام يك واحد صد نغری سپاهی تقویت سند * نهضت
انقلابی آن سامان که هنوز د رحال جنین بود با مباشرت برق آسا فعال و مستقیم بریتانیا
سرکوب گردید * اما هیچیک از این حوادث به سردار اسعد و مصمصام السلطنه مربوط نبود
سردار اسعد با اطمینان خاطر و بدون تشویش به بسیج نیرو پرداخت و بقصد حمله به
تهران خود را برای رفتن بسوی قم آماده ساخت *

۷- قیام گیلان

رشت یکی از مراکز پیش افتاده و مترقی ایران محسوب میشود * مردم آن دارای افکار
روشن و اندیشه های انقلابی بودند * بعلت همجواری با روسیه و قفقاز و نزدیکی با اروپا
از حوادث جهان آگاهی داشتند * کسروی مینویسد :

" چون جنبش آزاد یخواهی د رایران برخاست پس از آن رایجان گیلان د همین
جائی بود که معنای آنرا د ریاعته از روی خواست و آرزو از آن پای نهادند و شور مشروطه
— خواهی د رد لها ریشه د وانید * چون آگاهی از تهران د ریاره توپ بستن د ارالشورا
رسید با حکمران و سپاهیان او بجنگ برخاستند و سه تن ایشان کشته شد و چهارده
نفر زخمی گردیدند و پس از آن گزند بود که چون یارای ایستادگی نداشتند ناگزیر
خاموش گردیدند * "

علت گویا واضح باشد * د ررشت د روان فراغت و حاکمیت مشروطه بسیج کاری
دیده نشده بود * نیروی متشکل که بهنگام نیاز بکار آید و از آزاد یخواهی و آزادی نگهداری
کند بوجود نیامده بود * قیام مردم د تحقیقت بادست خالی صورت گرفت * این قیام
نتوانست بیش از سه روز دوام کند و سرکوب شد * با اینهمه روشن بود که مردم آن گرچه
د برابر نیروهای شکنده شاه خاموش گردید هاند اما هرگز تسلیم سرنوشت خود نشده

در آن روزها که آتش کارزار در تبریز با شدت تمام زبانه میکشید و شاه برای بار دوم اردوهای گران خود را بر سر این شهر فرستاده بود و این اردو با همه زوری که بکار میبردند نمیتوانستند شهر را بگتایند تلاش در جانبهای برای شوراندن رشت آغاز شد . ستارخان بارها گفته بود که اگر یکی دیگر از شهرهای ایران بر محمدعلیمیرزا بشورد بارگران تبریز سبک خواهد شد . به اینجهت عده های از ایرانیان ساکن قفقاز در صدد برآمدند تا گیلان را که پس از آذربایجان مناسبترین کانون برای قیام بود بشورانند . در حدود رشت گروهی از آزادخواهان و ملیون بر آن شدند که پرچم قیام برافرازند و سرزمین خود را به دو مین مرکز انقلابی در ایران تبدیل کنند . از آنجا که در جریان نبرد هکات تبریز حزب سوسیالی دموکرات قفقاز و گرجستان با اعزام گروههای داوطلب و ارسال اسلحه و مهمات کافی علاقه آتشین خود را به پیروزی انقلاب ایران نشان داده بود و نیز چون اینک دیگر کاملاً روشن شده بود که سوسیالی دموکراتهای ایرانی مقیم قفقاز از خود سازمان کارائی بوجود آورده و آماده اند تا راه آزادی میهن خویش را از جور استبداد و یوغ استعمار پهر فداکاری دست بزنند لذا دوتن از رهبران گیلان معزالسلطان و برادرش میرزا کریمخان رخت سفر بسته بسوی باکو روان شدند . آنها نیز از کسانسی بودند که مظالم بیحد درباریان و حکام که به هیچ چیز و هیچکس ایفاء نمیکردند در زیر فشار رشتان گذاشته بود و راه برون رفت را در پیروزی مشروطیت میدیدند و از اینرو بصف ملیون پیوستند . هرچو که بود آنها خود را به باکو رسانیدند و آنجا بوسیله نقی اف یکی از سوسیالی دموکراتهای ایرانی با کمیته قفقاز رابطه برقرار کردند . از طرف کمیته قفقاز سرگی اوچونیکیدزه دستور یافت که با گیلان رابطه برقرار کند و برای پیشبرد هدف انقلاب در گیلان تا آنجا که امکان دارد بکوشد . برای تأمین آمد و شد گروههای داوطلب و ارسال سازو برگ جنگ اقدامات احتیاطی کافی بعمل آمد .

این دو برادر پس از تدارک مقدمات کار به انزلی بازگشتند و مقدار زیادی اسلحه و مهمات و گروه نیرومندی داوطلب کارگشته و جنگاور با خود به ایران آوردند . طولی نکشید که خود اوچونیکیدزه نیز با آنها پیوست .

در اثنای این تدارکات بود که پیرمخان از ارامنه آزادخواه و با سابقه که گذشته ای پرماجرا داشت با گروه کوچکی از داوطلبان ارمنی وارد معرکه کارزار شد و دست بفعالیت زد .

در مورد پیرمخان ما با یکی از شخصیتهای جالب قیام مسلح با خصیلتهای دوگانه سروکار داریم . شخصیتی که در مورد وی غرض و کینه و داوریهایی ناصواب اعمال شده و نیز بیش از حدی که حقد رخوراوست مورد ستایش قرار گرفته است . بهیچوجه نمیتوان تردید

داشت که وی یکی از رهبران برجسته قیام گیلان و سپس یکی از زبده ترین افراد سازماندهی مردی تیزبین، فهیم، سریع العمل، پرتحرک و مقاوم و یکی از طرفداران جدی تاکتیک تعرضی در جنگ و معتقد بحملات برق آسا و حساب شده بود که قاطعیت او را برخی کوتاه نظران بحساب بیرحمی و فقدان احساسات انسانی در وجود او گذاشته اند. در حالی که عالیترین صفات انسانی در وجود یک رهبرانقلابی اگر با تصمیم و برندگی توأم نباشد برای جامعه در حال انقلاب منشاء زیانهای گرانباری خواهد بود. علاوه بر این صفات مثبت، وی از لحاظ مالی نیز یکی از افراد وارسته و پاکدامن و بخلی بی طمع بود که این صفت اخیراً وارد وست و دشمن بر وی ستوده اند. در باره خدمات وی به قیام و حکومتی که در اثر پیروزی این قیام بوجود آمد میتوان از جهتی و تا حد پدی با کسروی موافق بود که مینویسد:

” این مرد چند نیکی و فزونی را از دلیری و مردانگی و پاکدامنی و پاکدرونی و مهربانی بیکجا میداشت. دلیرانی یا بهتر بگوئیم گردانی که از شورش آزاد یخواهی پدید آمدند و بنام گردیدند از ستارخان و باقرخان و حیدر عموغلی و معزالسلطان و خرد پیرم خان و دیگران اگر بخواهیم به سنجشی میان آنان بپردازیم و برای هر یکی جایگاهی نشان دهیم باید ستارخان را یکم و این مرد را دوم شمرد...“

” پیرم خان به آزادی ایران نیکبهای بسیار انجام داد. در گشادن قزوین و تهران و در جنگ با پسران رحیمخان و با شاهسونان و در جلوگیری از پیشرفت ارشدالدوله کاردانی و توانائی بسیار از خود نشان داد و باید تاریخ ایران همیشه نام او را نگهدارد...“

نویسنده کتاب ” پیرم خان سردار “ کوشیدهاست از این واقعیات در باره پیرم به نتایجی برسد که طبعاً نمیتوان با همه آنها موافق بود. وی با تئیه به تاکتیک تعرضی پیرم خان و ذکر جمله هائی بشکل نقل قول آروی بدین شرح که ” کسب پیروزی آنقدر مهم نیست که نگهداری آن “ بهترین شکل دفاع در برابر دشمن حمله است نه پناه بردن بسنگرهای تسخیر شده و در انتظار یورش دشمن نشستن. “ (۱) تعرض آشکاری به مجاهدان تبریز و ستارخان) خود با صراحت مینویسد: ” سران و سرد ستگان آزاد یخواهان با وجود همه شهامت و مردانگی شان با تاکتیکهای جنگی بیگانه بودند. ستارخان و باقرخان و معزالسلطان و دیگران همین را کافی میدانستند که مردانه در برابر دشمن بایستند و با او مقابله کنند. اما این فقط پیرم خان بود که ” بانقشه های دقیق و حساب شده به حمله میپرداخت. تاکتیک تعرضی داشت و نه دفاعی. با حمله های سریع و برق آسا دشمن را از پای در میآورد و در رفنون جنگی همسنگ ناپلئون بود. “

این داوری اگر تا آنجا که مربوط به شخص پیرمخان است مصداق پیدا کند، اما در جهت مقایسه‌ای که با ستارخان و مجاهدان تبریز شده است بسیار ناجا و ناوارد است. اگر نویسنده بخاطر می‌آورد که ستارخان در چه موقعیت خطیری دست بعمل تعرضی زد که سراسرایران در زیر فشار حکومت هراس و وحشت توان نفس‌کشدن نداشت، و هنگام قیام وی بیش از ده دوازده تن افراد فعال برگرد سر وی نبودند، که با تاکتیک توأم تدافعی و تعرضی وی در دو سه ماهه اول خود شهر تبریز آزاد شد و سپس دامنه تعرض به اقصانقاط آذربایجان گسترش یافت، که بلافاصله و بدون فوت وقت محمدعلیمیرزا ارد و پشت‌آرد و از قزاق و سرباز و نیروهای عشایر و سواره و پیاده از چهار گوشه ایران همچون سیل بسروقت آذربایجان گسیل داشت و بار دیگر شیوه تعرضی اجبارا بشیوه تدافعی تغییر یافت، اگر نویسنده در نظر می‌گرفت که قیام تبریز بود که محیطی مساعدتر برای خیزش در سایر نقاط فراهم ساخت، که در آن روزها تکیه رشت دست بقیام زد تمام قوای کارآمد شاه در تبریز علیه دوسردار می‌جنگیدند و آنگاه که خبر سقوط رشت بتهران رسید بقول کسروی "همچون نارنجک شهرانگان داد ۰۰۰ و محمدعلیمیرزا سپاهی که بر سر آنها فرستد نداشت" (۱)؛ در اظهار نظر غیر منصفانه خویش تردید میکرد. این یکسوی قضیه است. از سوی دیگر پیرمخان در مقابل خدمات پرارزش خود مرتکب یکرشته خطاهای سنگین و غیرقابل بخششی شد که نمیتوان بسادگی از آنها گذشت و نه میتوان آنها را ناشی از انگیزه‌های اخلاقی، چنانکه نویسنده کتاب استدلال میکنند، دانست.

پیرمخان چنانکه پروفیسور ایوانف تصریح میکند از همان بدو امر نتوانسته بود از اظهار خشم نسبت بسردار و سالار خود رانگهدارد. چنانکه باصراحت و در همان هنگام که هنوز در رشت بسر میبرد اظهار داشته بود که آنها را خرید خواهد کرد. وی چنانکه خواهیم دید پس از پیروزی بر ایلیان آذربایجان یکی از اهرم‌هایی بود که سبب مسافرت تبعید مانند سردار و سالار از تبریز بتهران شد. مباشرت وی در محاصره باغ اتابک، توسل او بقوه قهریه برای قبولاندن اولتیماتوم، اقدام او به بستن مجلس دوم و خفه کردن مطبوعات که همه در جای خود مورد بررسی قرار خواهند گرفت از گناهان کبیره‌ی او است و هرتلاشی برای توجیه آنها به سفسطه بیشتر نزدیک است. شاید همین حدس خود نویسنده کتاب پیرمخان سردار درست باشد که پیرمخان تحت تأثیر شیمانی از این

خطاهای ستّین، ندامتی که روح و جان او را چون خره میخورد و بردوش اوفشاری وارد میساخت، در آخرین جنگ علیه نیروهای سالارالدوله عمداً خود را بکشتن داد تا از عذاب وجدان برهد. پیرم را باید بطور همه جانبه شناخت تا به انگیزه اساسی این خطاهایی برد. برای شناساندن وی کتابی در ریش از یانصد صفحه بنام "پیرم خان سردار" نگارش اسماعیل راین حاوی یکرشته یادداشت‌های خود پیرم و علاقمندان و هم‌مسلمانان او تألیف شده است. نویسندگانه در مقدمه کتاب با تأسف این نکته درست را در میان میگذارد که در بسیاری از نوشته‌های مربوط به تاریخ انقلاب مشروطیت ایران حق قهرمان‌های راستین چنانکه باید داده نشد و گروهی بعمد بر خاطر این بزرگمردان گرد فراموشی پاشیدند تا خود در سترافتخاراتشان بخزند و باید گفت که در مورد بسیار کسان این تنگ نظری سیاسی اعمال شده است.

نویسندگانه کوشیدند تا به جبران ستمی که از این رهگذر بر قهرمان کتاب خود آورفته است وی را بحد سزاواری بشناسانند، تلاشی است شایسته، اما بشرطی که اولاً این بزرگداشت بحساب قهرمانان دیگر صورت نگیرد و دوم اینکه از مبالغه بدور باشد. متأسفانه نویسندگانه کتاب این دو شرط را رعایت نکرده و در نگارش کتاب ظاهراً احساسات خود در مورد قهرمان کتابش شده است. در مورد اول حق کسانی چون ستارخان و باقرخان را ضایع کرده و آنها را تلویحاً تحت الشعاع شخصیت پیرم قرار داده و در مورد دوم نارس به انکار نقش تعیین کننده مردم کشیده و پیرم را یگانه نیروی محرکه انقلاب بقلم داده، دستمایه او هم بیشتر نوشته‌های خود پیرم بوده است.

توضیح بسیاری از آشفته‌فکرهای منعکس شده در این کتاب خارج از بحث ماست. به شخص پیرم و انگیزه‌هایی که او را بورطه خطاهایش کشانید بازگردیم که در همان کتاب مدرك برای روشن کردن موضوع به اندازه کافی وجود دارد.

با دقت در شرح حال پیرم سرداری با صفات برجسته و ممتاز، این واقعیت روشن میگردد که آنچه او را به این ورطه کشانید در يك حد از برخی خاصیت‌های اخلاقی او ناشی میشد. روح خود نمایی در او بتدریج وجود داشت. برخلاف فروتنی‌های اخلاقی او مثلاً مانند ستارخان. او در یادداشت‌هایش همه جا از خود بمتابۀ یگانه انقلابی و محور همه تحركات و یگانه مردم میدان سخن میگوید. مثلاً اوست که شهر رشت را میگشاید. او است که خود ستایانه مینویسد "پس از تصرف شهر آنرا در اختیار کمیته ستارگانداشتم و دستور دادم...". او بواقع درگشودن شهر قزوین نقشی بسیار قاطع بازی کرده است اما از نیروهای آزاد یخواه داخل شهر که کار را بر وی آسان کردند سخن نمیگوید. اما انگیزه‌ای که سرانجام او را بورطه ضد انقلاب کشانید ریشه‌های عمیقتری دارد و از معتقدات

ایدئولوژیک و وابستگیهای طبقاتی اونا شی میشود. چنانکه در شرح حال وی آمده است و خود او هم بارها تصریح میکند وی عضو حزب داشناکسیون - "اتحاد انقلابی آرامنه" - بوده است. داشناکسیون در آغاز تشکیل خود مبتنی بود بر اندیشه های اعرافی و متعصبانه ناسیونالیستی مربوط به بورژوازی بزرگ آرامنه و طرفدار ایجاد "ارمنستان بزرگ" بسود حاکمیت این بورژوازی و جنبه طبقاتی آن بر این مبنای بسیار نیرومند بود. موقعیت مشخص آرامنه در آن زمان افراد آزاده و روشنفکر مربوط بطبقات دیگرارمنی را نیز که از ماهیت طبقاتی مبارزات اجتماعی درک درستی نداشتند تحت تأثیر احساسات ناسیونالیستی بسوی آن حزب میکشانید. چون تحقق بختیدن به آن چنان هدی در شرایط معین زمان مستلزم مبارزه علیه تزاریسما ازیکسو و علیه دولت عثمانی از سوی دیگر بود، حزب مزبور از این جهت در یک موقعیت انقلابی قرار میگرفت. اما ما ننسید بسیاری از ایدئولوژیهای بورژوازی دیگر این ایدئولوژی نیز نتوانست با زمان به پیش بتازد. در جازد عقب ماند و با توسعه اندیشه های مارکسیستی و ریشه گرفتن ایدئولوژی طبقاتی پرولتری بتدریج خاصیت نیمه انقلابی خود را از دست داد. و طولی نکشید که مبدل بیک سازمان ارتجاعی و ضد انقلابی و تروریستی و یک کانون عمده ارتجاعی جهانی سرمایه داری گردید. چیزی از بعضی جهات شبیه صیهونیزم بسود دیان - و از خصیصه های عمده آن مخالفت سرسختانه آن با مارکسیزم و اندیشه های انقلابی می باشد.

از بررسی یادداشت های پیرم نکته جالب دیگری در این زمینه روشن میشود و آن وابستگی سازمان حزبی وی به سوسیالیستهای انقلابی روسیه (اس.ا.ر) می باشد. این وابستگی یک امر تصادفی و گذرا نبوده است. تأکید های مکرر پیرم در این وابستگی مربوط به عوامل ریشه داری است که دنباله آن تا انقلاب اکتبر و حوادث مربوط به قفقاز و ارمنستان کشید ه شد و در همکاری ضد انقلابی این "حزب تظا هر یافت" ما مظاهرا این وابستگی را در جریان فعالیت انقلابی پیرم تشریح خواهیم کرد.

حزب مزبور با خاصیت نیمه انقلابی خود در نیمه سال ۱۹۰۸ تصمیم بطرفداری از انقلاب ایران که مبتنی بر تساوی تمامی ملتهد برابرقانون بود گرفت و داوطلبانی به ایران اعزام داشت. این عرستادگان در گیلان بدور پیرم گرد آمدند و وی رهبری داشناکسیون را در ایران بدست گرفت. وی که ازیکسو دارای بسیاری صفات لازم برای یک رهبرانقلابی بود اما ازسوی دیگر بعلتهمین وابستگی ایدئولوژیک خود را یکی از مخالفین سرسخت سوسیال دموکراتها و در نتیجه از مخالفان جدی ستارخان و باقرخان نشان داد و همین روحیه مخالفت با سوسیال دموکراتیسم او را از همان بدو امرکارهای

و ادانت که نتیجه آن نفاق و اختلاف درین مشروطه خواهان انقلابی بود. خود وی

می‌نویسد: " . . . بایاری و همکاری رفقای ایرانی کمیته‌ای متشکل از هفت تن بنام کمیته‌ی ستارت تشکیل دادیم. این کمیته بععللی که نمیخواهیم وارد بحث در جزئیات آن بشویم چندین بار منحل و مجدداتشکیل شده است. ولی درحقیقت نامی بیش نیست و عملاً فعالیتی ندارد و نمیتواند کاری از پیش برد. . . . اعضا کمیته ستارت را آغاز کار، خود را سوسیالیست دموکرات مینامیدند و این بدان خاطر بود که گروه کثیری از گرجیها به رشت آمده و اینان راتحت تأثیر افکار خود قرارداد داده بودند ولی در عمل از برنامه ستارت (دائناکسیون) پیروی میکردند. آئین نامه داشتناکسیون را پذیرفته بودند و موود آنرا بموقع اجرا میگذاشتند. باتوجه به اینکه از کمیته ستارت عملکاری ساخته نیست و بطور کلی از دست زدن به اقدامات جدی گریزان است، من به انزلی رفتم و در آنجا کمیته جدیدی تشکیل دادم بنام برق که این کمیته نیز از هفت نفر تشکیل شده است. چهار نفر ایرانی و سه نفر ارمنی. فرق اساسی کمیته برق با کمیته ستارت اینست که کمیته برق از برنامه سوسیالیستهای انقلابی پیروی میکند (۱)

۱- حزب سوسیالیستهای انقلابی در جریان انقلابات روسیه نقشهائی بعهد داشت. جناح چپ این حزب در جریان سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ بمشابه مدافعین دهقانان در صحنه نمایان شد ولی ناستواری در نظریات سیاسی یکی از خاصیتهای این حزب بود که پیوسته بین نقطه نظرهای مختلف نوسان میکرد. آنها درکنگره خود در سال ۱۹۰۵ خواستار تقسیم متساوی زمین شدند و اینکه در باره ابزار تولید و مالکیت آن بیندیشند. پیروی از تاکتیک ترور فردی بین این حزب ریشه داشت. بارهبری طبقه کارگر مخالف بود. در سال ۱۹۰۶ این حزب با اصطلاح خود "جوانب خلاق" سرمایه داری را برسمیت شناخت.

در سالهای بین ۱۹۰۸ - ۱۹۱۲، سالهای سلطه ارتجاع، رهبری این حزب بسوی کادتها - حزب بورژوازی بزرگ روس - فروغلتید. در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بطرف سازش با سرمایه داری رفت. جناح چپ از آن جدا شد و سپس حکومت شوروی را برسمیت شناخت، اما پس از یکدوره کوتاه عملیات ترورستی خود را اینبار علیه حکومت شوراهها و پشتیبانی کولاکها از سر گرفت و توطئه سوء قصد به لنین را ترتیب داد. و جالب است که حزب دائناکسیون آرامنه نیز پس از انقلاب اکتبر بمنظور سرنگون کردن دولت شوراهادست در دست منشویکها و مساواتیستها گذاشت و در جریان ضد انقلاب قفقاز بطور مؤثر شرکت کرد.

کمیته متار که خود را سوسیال دموکرات - اجتماعیون عامیون - می‌شناسد و مهری نیز بهمین عنوان تهیه کرده است، کمیته برق را شعبه خود قلمداد کرده اما هنگامیکه برق از این موضوع آگاهی یافت و نامه‌ای بامهرمورد بحث از کمیته ستار دریافت داشت از پذیرفتن تصمیم کمیته مزبور خودداری کرد و فعالیت‌های خود را بتهنایی و جداگانه ادامه داد. در نتیجه اختلافات شدیدی بین دو کمیته بروز کرد که تا این زمان (زمان نوشتن یادداشتها) ادامه دارد. (۱)

نوشته‌ای است مخدوش و مغشوش با مطالبی ضد و نقیض که برخی واقعیت‌ها در آن دگرگون شده‌اند ولی این واقعیتها همچنان سرسخت در نوشته وی سایه افکنده‌اند. در اینجاییم رامیبینیم که دست بکارهایی میزند که نتیجه ناگزیر آن بروز نفاق و اختلاف در صف انقلابیون است. در کمیته ستار هرگروهی اعم از ایرانی یا غیرایرانی مسلمان یا غیرمسلمان یک نماینده دارد و نماینده آرامنه در اینجا خود پیروست. او خود سرانه کمیته‌ای تشکیل میدهد با عضویت "چهارتن مسلمان و سه تن ارمنی" و ناگزیر این فکر خاطره‌خطور میکند که آیا یکی از انگیزه‌های پیروان تشکیل کمیته جداگانه از روحیه ناسیونالیستی اوسر چشمه نمی‌رفته و آیا این خود اوتنبود هاست که عملاً اختلافات ملیت را بدین نحو در میان مینهد هاست؟

وی مینویسد که از کمیته ستار عملاً کاری ساخته نیست. از هر اقدامی گریزان است. چنان برداشت کلام میکند که گوئی از بد و امر نیروی محرکه تشریفات انقلابی فقط او بوده است. اگر پیرو در آن موقع آنچنان موقعیت ممتازی بدست آورده بود چگونه است که مثلاً چرچیل در بیشرقی سفارت انگلیس که در ۱۸ مارس ۱۹۰۹ مصادف با ۱۲۸ سفند ۱۲۸۷ مسافرتی به رشت کرده و در همه جا از آراستگی مجاهدان و تأثیر سوسیالیسم دموکراسی در نهضت سخن می‌گوید ولی حتی اشاره‌ای هم به پیرو ندارد. او بعدها بحق یکی از رهبران برجسته انقلاب شد و کارهای قهرمانانه‌ای انجام داد، ولی تردید است که در آغاز کار در رأس نهضت قرار داشته است.

ادعای اینکه کمیته ستار در عین اینکه منشاء هیچگونه اثری نبوده و عملاً از مرامنامه‌داشناکسیون پیروی میکرد هاست از اینهم مخدوش‌تر است. در این صورت چه چیز ایجاب میکرد که وی به نقطه دیگری برود و کمیته دیگری تشکیل بدهد؟ در حالیکه ایمن تلاش و کوشش هم عقیم‌ماند. عدم استقبال از کمیته "برق" او را ناگزیر به تشکیل کمیته جدیدی بنام "جهانگیر" کرد. وی ضمن نامه‌ای بیکی از دوستانش در باره این کمیته سخن

میگوید و تأکید میکند که "در آینده این گروه باید دارای همان اختیاراتی باشد که یک کمیته مرکزی در احزاب دارد وگرنه قادر به انجام کارهای بزرگ و پرمسئولیت نخواهد بود. فکر میکنم نظر مراد رک کرده باشی. باید فوراً "مهیر"ی درست کنم که بر روی آن حروف بین المللی سوسیالیستهای انقلابی حک شده باشد. اگر آسه زبان ارمنی، فارسی و فرانسه باشد بهتر است و اعلامیه‌ها باید با این علامت مهر شود" (۱).

انگیزه دیگر و یحتمل انگیزه اساسی این کمیته سازیهاروشن میشود. اودرتسلاش اشت برای اینکه (اگر این تعبیر مجاز باشد) در برابر دکان پرازمشتری سوسیال دموکراتها دکانی از بین الملل سوسیالیستهای انقلابی باز کند. اما این بار دکانها کساد و بی منتتری میماند.

کمیته ستارو نام ستارخان دارای آنچنان شهرت و اعتباری بود که بیهم در همه این اقدامات با شکست روبرو شد. و بناچار بنا به نوشته خود مجدداً به تشکیل کمیته ستار مبادرت ورزید. بیجهت نیست که جرج بارکلی سفیر بریتانیا فریاد بر میآورد و ضمن نامه خود به ادواردگری مینویسد "همه ملیون در سراسر مملکت که دارای فکرو شعور هستند از این "اقلیت پرسروصد او شلوغ کن تیریز حمایت میکند" (۲). این ناگامیها پیرمخان را نسبت به سوسیال دموکراسی کین توتزرو لجوج ترمی ساخت.

سقوط رشت

کمیته ستار پس از آنکه سر و صورتی بخود گرفت به آماده کردن مقدمات قیام پرداخت. چنانکه گفته شده است در بین توده‌های مردم رشت برای قیام، آمادگی به اندازه کافی وجود داشت. روحیه انقلابی در بین مردم بس نیرومند بود. در همان اوقات حادثه‌های رخ داد که کار سیج مردم را برای قیام بر کمیته بس آسان کرد و عنوانی برای عملی کردن قیام بدست داد. توضیح آنکه در روز سیزدهم بهمن ماه که مصادف با روز عاشورا بود مردم دسته سینه زنی راه انداخته بودند. یکی از کسان حکمران یکنفر از افراد این دسته راکشت. این حادثه مردم را سخت برآشفته و شور و هیجان زیادی در بین آنها پدید آورد. کمیته ستار فرصت را مختتم شمرد و دست به یکرشته فعالیتها ی مهیج زد. از سوئی نیز کسانی را به نزد سپهدار فرستاد و از وی دعوت کرد که در این قیام شرکت کند.

۱- یفرمخان سردار صصصه ۷۳ ۲- استقرار مشروطیت صفحه ۱۱۲۲- "اقلیت پرسروصد او" در اصل در گیومه آمده است.

میدانیم که سپهداریس از آخرین شکست از سرداروسالار با تعهد اینکه هیچگاه
”باملت جنگ نکند“ میدان نبرد تبریز را ترك گفت. وی در سراسر گیلان دارای نفوذ و
قدرت زیادی بود و اگر دل بازیان یکی میداشت میتوانست برای پیشبرد سریعتر نهضت
مفید باشد. اما نمیتوانست چنین کند. موقعیت او بسمت يك فتودال درجه اول، با
نحوه تفکری قرون وسطائی، او را پیوسته به سمت دیگر میکشاند. در مورد این دعوت
به مقتضای طبیعت کاملاً حسابگر خود به فرستادگان پاسخ بکلی مبهمی داد. زیرا از
یکسویارای مخالفت با نهضت راد خود نمیدید، از سوی دیگر هنوز به آینده آن اطمینان
نداشت و موقع را برای گرفتن تصمیم قطعی و روشن کردن موضع خود هنوز بسیار زود
میدانست.

کمیته ستار که زمینه عمومی را بقدر کافی برای آغاز کار هموار میدید بدون اینکه در انتظار
سپهدارماند برای عملی کردن قیام بکنکاش نشست و بر آن شد که بایک - - حمله ناگهانی
کار سردار افخم حاکم مستبد و نماینده شاه را بسازد و شهر را بدست خود بگیرد. برای
آغاز قیام روز جمعه نوزدهم بهمن را برگزید. در آن روز سردار افخم در ریاضی در بیرون
شهر مهمان بود. کمیته ستار که در همه جا طرفداران زیادی داشت از این مهمانسی
آگاه گردید و بر آن شد که گروهی را مأمور خاتمه دادن بکار حاکم کند و عدای را برای
یورش به اداره حکومتی و تصرف آنجا بفرستد. وظیفه نخست به مغز السلطان و همراهانش
و وظیفه تسخیر اداره حکومتی به بیهم داده شد و این هردو تن به اتفاق همراهان
خویش در آنروز مراتب کاردانی و لیاقت خود را نشان دادند. آقابالاخان سردار در ریاض
کشته شد. مجاهدان بعلامت پایان کار او بمبسی منفجر کردند. و از آنسوی بیهم و افراد
خویش بایک حمله برق آسا و دلیرانه بمقاومت سربازان خساتمه دادند. اداره حکومتی
را بتصرف در آوردند و سربازان را خلع سلاح کردند. شهر رشت بدینسان سقوط کرد و
بدست مجاهدان افتاد.

سپهدار آنگاه که از جریان سقوط رشت آگاه شد درنگ را جایز نشمرد و روز بعد به
اتفاق نیروهای مسلح خود روانه رشت شد و در آنجا بنا به پیشنهاد کمیته ستار رشت
کارها را خود بدست گرفت. انجمن ملی رشت، بار دیگر تشکیل شد و خیراین پیروزی را به
ستارخان در تبریز و به صمصام السلطنه در اصفهان مخابره کرد.

در درستی روستی که مجاهدان گیلان برای اتحاد عمل با سپهدار در پیش گرفتند،
میتوان تردید داشت. وی یکی از بزرگترین فتودالها و در مقیاس سراسری کنسور بود. با
رگ و ریشه بجانش به اصول کهن بستگی داشت. مردی بود پوسیده فکرو عهد شکن که
در باطن چشم گوش وی بسوی دولت تزاری در خارج و بسوی شاه در داخل بود.

بعد همانیز مبدل به طاس لغزنده نهضت گردید . با محمد علی میرزا ارتباط گرفت و راه خیانت پیمود . حتی در همان هنگام هم روشن نیست که وی برخلاف سوادید و یا جزباتا بید ضمنی مقامات تزاری چنین قدمی برداشته باشد . واقعیت اینست که با چرخش پیچیده حوادث اینک دیگر دولت روسیه تزاری بود که خود در رین بست میافتد و موقعیست متفوق خود را در خطر میدید . جلوگیری از توسعه نهضت در گیلان امکان نداشت مگر از راه مداخله مسلحانه که شرایط چنین مداخله‌ای بعلمی که بعد خواهیم دید هنوز منتفی بود . قیام بختیار به صورت یک واقعه بنحوی می‌گرفت . مشخصات این قیام چنین خلاصه میشد .

از لحاظ اصل کلی طبقاتی این قیام جایی برای نگرانی هیچیک از دود و قدرت مسلط امپریالیستی باقی نمی‌گذاشت . این قیامی بود عشیره‌ای - فئودالی و بکلی مبتنی بر یک زمین خانجانی . سردار اسعد رئیس ایل ، خود یکی از فئودال‌های بزرگ بود و با گوشت و پوست به روابط فئودالی و صورتبندی اجتماعی - اقتصادی فئودالی و اصول پدشاهی وابستگی داشت . با وجود سوابق تحصیلی در اروپا قیام و انقلاب برای او دارای مفهوم فئودالی نبود و عبارت بود از قیام ، نه علیه یک نظام اجتماعی - اقتصادی بلکه علیه استبداد یک فرد خودکامه که تلاش کرده بود در امور داخلی و ایلی بسود مصالح خود در خالت کند و اختلالی در سلسله مراتب ایلی بوجود آورد . چنین تحولی بخودی خود زمینه خطر عمده‌ای حتی برای دولت تزاری باقی نمی‌گذاشت و نمیتوانست مورد مخالفت جدی قرار بگیرد .

اما تکامل و پیشرفت چنین قیامی از جهات دیگر میتوانست مقامات تزاری را بشدت نگران کند .

نخست آنکه پیروزی این قیام سقوط قهری محمد علی میرزا را که ابزار بود در دست دولت تزاری در برداشت . بدین ترتیب دولت مزبور بزرگ برنده‌های را از دست میداد . دوم آنکه با سقوط محمد علی میرزا نیروئی که قدرت را بدست میگرفت نیروی عشیره‌ای بختیاری . سران این ایل چنانکه پیش از این شرح دادیم با بریتانیا دارای پیوند - های مالی و اقتصادی زیاد بودند . اینها از سالها پیش بریتانیا را بمثابه پشتیبان خود میشناختند . حاکمیت ابن خاندان در ایران و حتی شرکت آنها در حاکمیت تعادل قوا را در ایران بسود بریتانیا از ریشه تغییر میداد . خاصه آنکه سردار اسعد بانفوذ ترین رهبران ایل ، یکی از اعضای برجسته لژ فراماسونری بود که پیش از آمدن به ایران با سرداد وارد گیری ملاقات کرده و قرار کارهای آینده خود را با او گذاشته و با اتکاء به موافقت معنوی دیپلماتی بریتانیا پرچم قیام علیه شاه برافراشته بود . هیچیک از این

جریانها نمیتوانست از چشم عاملین سیاست تزاری که با چشم باز حوادث را مینگریستند و تمام حرکات و سکنات رقیب را در ایران با دقت تعقیب میکردند پنهان مانده باشد. بنابراین در اساس امر سیاست تزاری بر محور مخالفت شدید با هرگونه توسعه قیام گردش میکرد. در عین حال عاملین این سیاست به این احتمال بی توجه نبودند که علیرغم مخالفت آنها ممکن است قیام به نتیجه برسد.

بر مبنای این ملاحظات از وجود سپهسالار در رأس قیامون شمال استفاده برای سیاست تزاری در ایران منظور بود. نخست آنکه تا آنجا که بتواند چوب لای چرخ نهضت بگذارد و فعالیت‌های "افراغی" را خنثی کند. مخصوصاً از رسانیدن هرگونه کمکی به تبریز بهر وسیله شده ممانعت کند تا آنگاه که شرایط مناسب برای ازمیان برداشتن سازمان مجاهدان که مایه اصلی "خطر" بودند فراهم شود. و دوم آنکه اگر با وجود تلاش‌های همه جانبه، قیام به پیروزی رسید وی در قدرت دولتی شریک باشد. اگر نه ما میباید که در آخرین وهله محمدعلیمیرزا در قبال تحركات عشیره‌ای وابسته به حریف از سر بر سلطنت فرود آید، در آنچنان صورتی وجود يك سپهسالار در رأس جناحی از قیام میتواند در برابر سردار اسعد و زنه‌ای بسود سیاست تزاری باشد.

۲- شیخ تزار در آذربایجان

از مجموع آن مقدار مد رکی که در دسترس می‌باشد بحوسی مستفاد میگردد که پیش از پایان سال ۱۲۸۸ قیامیون شمال و جنوب دارای آن اندازه استعداد و نیرو شده بودند که بتوانند پیش از سقوط تبریز بدست دشمنان تزاری، یا یکسر بمد تبریز بشتابند و آنرا از تنگنای محاصره برهانند، و یا بسوی تهران بشتابند و با یکسر کردن کار آن به همان نتیجه برسند. کسروی بد رستی مینویسد "اگر در همان روزها دوسه هزار سپاه آراسته رو بتهران می‌آوردند با ترسی که از ایشان در دل ما میبود چه بسا تا تهران پیش می‌آمدند و کار بس بزرگی انجام میدادند. در آن حال تبریز هم از سختیها رها میگردد بهانه بدست روسیان نیافتاد تا سپاه به ایران بی‌آوردند."

این چیزی بود که هیچ طرف بدان رضامیداد. در وقت امپریالیستی بعنوان میانجیگری بین شمال و جنوب پادشاه زمینه تعویق اینکار را فراهم می‌آورد. از طرف سی سپهسالار با تمام قوا مخالف شتافتن به کمک تبریز و یا تاختن بسوی تهران بود. پیرم خان با اینکه به اتفاق عده‌ای از سران متنفذ نهضت جداً خواهان حمله بسوی تهران بود اما برخلاف آنچه خود ادعا میکند و نویسنده کتاب "پیرم خان سردار" با تائید به روی آن انگشت میگذارد، تحت تأثیر انگیزه‌ای که از او شناخته‌ایم با هرگونه اقدام برای رسانیدن کمک به تبریز دل نمیداد و در واقع بدش نیامد که قبل از هر چیز این

مرکز سوسیال دموکراسی ولو باد ست نیروهای تزار از هم بپاشد و قدرت از سران آن منتزع گردد تا پس از تسخیر تهران حریفانی از قماش ستارخان و باقرخان و مرکز غیبی و سازمان مجاهدان در برابر فاتحین باقی نماند *

آن مخالفت و این عدم موافقت در آن شرایط کافی بود که موضوع رساندن کمک به تبریز اساساً از برنامه کار حذف شود *

با وجود این نویسندۀ کتاب "پیرمخان سردار" در صفحه ۴۷۹ در مقدمه‌های که برای "یک خطابه و یک فرمان" نگاشته است صاف و ساده چنین مینویسد :

" پس از آنکه پیرم و یارانش خط محاصره نیروهای استبدادی را در آذربایجان در هم شکستند ستارخان و باقرخان و دیگر رزمندگان دلیری را که از شدت فشار دشمن و بی توجهی دوستان در مرکز دل بریأس نهاده بودند رهائی بخشیده کمیته آذربایجان حزب داشناک در تبریز از پیرم خواست تا در اجتماع کمیته سمنانی ایراد کند ... "

در هیچ نوشته، در هیچ یادداشت تاریخی، در هیچیک از مدارک مربوط به دوران محاصره تبریز از طرف قوای شاه کوچکترین نشانی و اشاره‌ای به چنین امری یعنی ستافتن پیرمخان بکمک تبریز و شکستن خط محاصره نمی‌بینیم * حتی در متن خود کتاب نیز نویسندۀ اشاره‌ای هم بچنین مطلبی ندارد و این ادعای عجیب که گویی ناگهان از زمین شوره زار روئیده با تمام متون تاریخی و جریبان تکامل کلیه حوادث مربوط به آن دوران مغایرت ریشه‌ای دارد *

در متن خود خطابه هم کلمه‌ای اشاره به آذربایجان و شکستن خط محاصره به دست پیرم نیست * اگرچنین کاری از طرف وی انجام شده بود امکان نداشت در ایسن خطابه اساساً موضوع را مسکوت بگذارد * در واقع هیچ روشن نیست که این خطابه در چه زمان و در کجا و در ارتباط با کدام حادثه ایراد شده است * و متأسفانه چنانکه دیده‌ایم و خواندیم دید این نویسندۀ خیلی بین از یکبار باره داده‌اند مدتی به استنتاجات خیالی و دراز واقعیت پرداخته است * اما در مورد تاحتن بسوی تهران با حالت دیگری روبرو هستیم * سران انجمن ستار از معزالسلطان و پیرم و دیگران خواستار این تاکتیک تعرضی بودند و این خواست اختصاصاً به پیرمخان نداشت گو اینکه این احتمال منتفی نیست که وی در این زمینه از دیگران نوساترو پیگیرتر بود باشد ولی سیاست مشترک و قدرت امپریالیستی مقتضی بود که حداقل تأخیر یافتن کمابیش تبریز اینکاره اگر هم قابل جلوگیری نباشد -- بتأخیر آفتند *

میدانیم عیضه یا فتن کار تبریز تنها با مدخله مستقیم نیروهای تزاری امکان پذیر

میبود زیرا در این قلمرو نفوذ تزار، بریتانیا حق سپاه آرائی وارد و کشی نداشت و دخالت قوای تزار هم بنا بعللی که توضیح دادیم نامدتها مورد مخالفت بریتانیا بود، اما اینک د وعامل عمده بریتانیا را وارد ارگرد که به مخالفتهای خود پایان دهد. عامل نخست توسعه قیام گیلان و تسلط و نفوذ اولیه سوسیال دموکراتها در آن بود. اینرا گزارش سیاسی چرچیل د بیرشرقی سفارت بریتانیا روشن میکند. وی د این گزارش مینویسد:

”چند روز پیش موقعیکه از رشت عبور میکردم بدیدن سردار همایون و سردار معتمد رفتم و ایشان جریان حوادثی را که روز هشتم فوریه (برابر ۱۹ بهمن) گذشته و بعد از آن در آن شهر روی داده بود برایم تعریف کردند. از آنچه که خود دیدم و از آنچه که از منابع مختلف شنیدم کاملاً آشکارگشت که جنبش رشت در قفقاز طرحریزی شده و بدست يك دسته از قفقازیان مصمم که عده آنها از پنجاه تن بیش نبوده اجرا گردیده است. طی شش هفتهای که از هشتم فوریه گذشته است بسر تعداد این افراد افزوده شده و بطوریکه بمن گفته شد عده ی آنها اکنون کمابیش به ۳۵۰ تن بالغ میگردد. در این میان عده معتنا بهی از ایرانیان که د ر تبعید بودند ۰۰ به رشت آمده اند. سه برادر که برادرزادگان سردار منصور میباشند، و نام آنها بترتیب عبارتست از معزالسلطان، عمیدالسلطان و کریمخان د رجریان این جنبش دوشا — دوش قفقازیهها نقش خیلی عمده ای ایفا کرده اند. ۰۰۰

”د رجریان مذاکراتم با سپهدار ۰۰۰ من برخی اقدامات از قبیل بازداشت شعاع — السلطنه را نکوهش کردم و سپهدار گفت تاکنون با این اقدام قفقازیهها مخالفت کرده و تهدید نمودهاست که چنانچه آنها د رویه خود پافشاری کنند شهر رشت را بحال خود رها خواهد کرد. ۰

”بطوری که دیدم جاده تهران د رحدود یکصد و شصت کیلومتر تا یوزباشی چای زیر مراقبت قفقازیهها بود. د رجاده سنگر بندی دیده نمیشد لیکن د ر چندین نقطه خندقهایی حفر شده و تدابیری اتخاذ نموده بودند. ۰۰۰ د ر طول جاده بیش از شصت تن مسلح شمردم. ۰۰۰ روی کشتی که بوسیله آن از باکو به انزلی رفتم د رحدود سی قفقازی سوار بودند که پس از اینکه با کوراترک کردیم چند قبضه اسلحه بسرون آوردند و موقع ورود به رشت با استقبال همقطاران خود روبرو شدند. ۰

”سپهدار و سایرین بمن گفتند اینگونه افراد دائماً وارد میشوند و بطوریکه تخمین میزنم هم اکنون عده آنها به ۳۰۰ تن رسیده است. باوریکه متوجه شدیم آنها د رای گذرنامه ایرانی بودند و گمانم آنها توانسته اند این گذرنامه ها را با تهدید از کنسولگری

— های ایران در قفقاز بدست آوردند " (۱)

این نوشته حکایت از نفوذ و سلطه سوسیال دموکراتها در نهضت گیلان میکنند . بنا بر این آنچه مسلم بنظر میرسد پیرم و گروه وی با وجود نقش موثری که در آزاد ساختن رشت ایفاء کردند چنانکه میتوان گفت بدون وجود آنها حصول این پیروزی با دشواری — های زیاد برخوردار میکرد اما برخلاف آنچه که در کتاب " پیرم خان سردار " آمده است هنوز از اینکه محور نهضت باشند بدور بودند . شخصیت پیرم بعنوان محور عملیات انقلابی از آغاز دوران حمله بسوی قزوین شروع بدرخشیدن کرد . تا تاریخ نگارش گزارش چرچیل (۱۸ مارس ۱۹۰۹) نقش مسلط در نهضت گیلان از آن سوسیال دموکراتها بود . با چنین وضعی اگر پیش از تصفیه کار آذربایجان کار تهران ساخته میشد سر رشته انقلاب بدست این دو مرکز نیرومند سوسیال دموکراسی میافتاد . این ملاحظات بموضوع سرآزیر شدن قوای تزار بسوی آذربایجان جنبه عاجل میداد . از سوی دیگر تحركات شورشیان بختیاری سروصورتی بخود گرفته بود . بریتانیا با داشتن دوستانی مانند سردار اسعد و صمصام السلطنه و در دست داشتن پایگاههایی در جنوب و سواحل خلیج فارس ، زیربای خود را به اندازه کافی استوار میدید و در ورود قوای تزار به آذربایجان موردی برای نگرانی نمی یافت . با این ترتیب انکار و اشکال — تراشی جای خود را بموافقت ، و موافقت چنانکه دیدیم جای خود را به اصرار و تأکید داد . اما فعلیت یافتن مداخلات نظامی دولت تزاری مستلزم بهانه بود . این بهانه را اوضاع دشوار تبریز که در اثر محاصره طولانی در چار قحطی شده و گرسنه مانده بود بدست داد . تبریز روزهای فلاکتباری رامیگذرانید . قحطی و جنگ خرمین هستی مردم رامیسوخت و انجمن با تمام نیرو برای کاستن از فشار بارشکننده قحطی تلاش میکرد . دو سردار انقلاب بمنظور پیشبرد جنگ و گشودن راه خوار بار تلاش بیگسستی مبذول میداشتند . نیروهای مجاهد در برخی میدانهای جنگ پیروزیهایی بدست میآوردند ، اما کار دشوار بود .

۱ — استقرار مشروطیت صفحه ۱۰۶۸ — گمان عجیب چرچیل با هیچ منطقی تطبیق نمیکند . واقعیت همان است که کسروی مینویسد . قطع نظر از اعداد قفقازی که او طلبانه بمنظور پشتیبانی از انقلاب با ایران میآورد و جان در راه آرمانهای انقلابی مینهداند ، ایرانیان آواره از وطن که نور امید در انقلاب میدیدند تمام امید خود را بدان بسته و با کمکهای همه جانبه سوسیال دموکراسی قفقاز به ایران باز میگشتند و خود را در خدمت انقلاب میگذاشتند . بدون تردید آنها که چرچیل باگذرنامه ایرانی دیدهاست ایرانی بود هاند .

د رجبوچه چنين اوضاع و احوالی بود که بمنظور تهیه زمينه مداخله، کارخانه شايعه سازی بکار افتاد. ناقوسهای خطر از هرسو صدا درآمد. تلگرافهای پیاپی بین د و کنسولگری و سفارتهای مربوطه آنها و بین این دو سفارت و وزرای خارجه د ولتین مبادله شد که همه از احتمال وقوع حوادث عجیب و غریب گفتگو میکرد. "حوادث نگران کننده د رپیش است." "بان اتباع خارجه د رخطر است" "بیم هجوم بموسسات خارجه می رود." کار این شايعه سازیهما بجائی رسید که ادعا شد که گویا سردار و سالار زمينه تجار به کنسولگریها را فرا هم میکنند تا قوای بیگانه را وارد مداخله نمایند. هیچیک از این شایعات حتی سلیهای از واقعیت د ربرند است. تمامی حوادث متوالی آن چند روز اخیر که مخصوصاً با تفصیل از نظر خوانندگان خواهد گذشت به بطلان قطعی تمام این شایعه ها گواهی میدهد.

کسروی تمام این شایعات را بد رستی و بطور قاطع رد میکنند. منتها وی آنها را از د رجه محدودی مینگرد و مطابق سبک خاص خود جنبه انتزاعی بآنها میدهد. وی مینویسد که "ویا ترس بیجای د و کنسول بود که باعث این شايعه سازیهما میشد. سهیچوجه نمیتواند چنین باشد. این د روغها عالما و عامدا و باهد فهی معین پراکنده میشد. زمينه توطئه گسترد متر از این حرفها بود. د راینجا ما بایک نقشه دقیق تبهارانه برای برهم زدن کانون انقلاب د موکراتیک ایران سروکار داریم نه باحطای دید و راتیسلاو و همکار روسی او که از پیچ و مهره های ماشین توطئه بودند."

د را واسط فروردین ۱۲۸۸ خیمه شب بازی "میانجیگری" از طرف هیئت های سیاسی د ود ولت آغاز گردید. د و کنسول روس و انگلیس د تبریز بنا بد ستور سفیران مربوطه به انجمن تبریز رفته و باد ستا ویزی که د زمينه نبودن خوا بارداشتند برای آشتی دادن طرفین بگفتگو نشستند. انجمن تبریز و سرداران انقلاب تحت شرایط زیر خود را آماده بقبول صلح اعلام کردند:

- ۱- شاه مشروطیت را بپذیرد و مجلس را بگشاید.
- ۲- فرمان عفو عمومی صادر گردد و کسی را بجرم فعالیتهای سیاسی مورد پیگرد قرار ندهند.
- ۳- نیره های د ولتی از محاصره شهر دست بردارند.
- ۴- اسلحه بعنوان وثیقه اجرای عهد شاه د ر دست مجامدان باقی بماند.
- ۵- والی آذربایجان با نظر انجمن تعیین شود.

بدیهی است این شرایط نه باهد ف باطنی د ود ولت وفق میداد که سعی داشتند

هر چه زودتر مجاهدان خلع سلاح بشوند و سازمان آنها از هم بپاشد مباداتحرکات انقلابی نقاط دیگر موجب تقویت آنها بشود و نه بامذاق شاه سا زگار بود که به استبداد سلطنتی خود همچنان دل بسته داشت • بنابراین نتیجهای بدست نیامد • این بازی که عریب و اغفال مجاهدان تبریز را در برداشت همچنان ادامه یافت تا روزیکه نیروهای تزاری از مرز گذشته و بسوی تبریز سرازیر شدند • در اینجا ما با یکی دیگر از حساسترین و شاید حساسترین لحظات تاریخ انقلاب مسلح سروکار داریم و از این رو روا خواهد بود حتی به بهای اطناب کلام اندکی با تفصیل جزئیات رخداد های این چند روز و خاصه دو سه روز آخر عمر نهضت انقلابی آذربایجان را شرح دهیم • این ضرورت از آنجا ناشی میشود که یکی از بازماندگان صد رهنسرو طبیست سید حسن تقی زاده ضمن سخنرانی خود در باشگاه مهرگان بنحو گستاخانه و ناپاک - منشانهای واقعیتها را تحریف کرده است • او در کار تحریف تا آنجا پیش میرود که میکوشد بارگران مسئولیت ورود قوای تزاری را صاف و ساده بگردن " یلی از روساء بانفسوز مجاهدان " بیفکند • وی میگوید :

" شهریه آخرین رمق خود رسیده بود که روس و انگلیس موافقت کردند قشون روس بیاید و راه آذوقه را باز کند • و این پس از آن بود که در تهران سعرای دود ولست اصرار عوق العاده در باز کردن راهها کردند و شاه هم وعده کرد و بعد گفت سیم تلگراف خراب است و حکم او به عین الدوله فرمانفرمای قشون محاصره نرسیده و شاید هم تعلل کرد • پس قنسولهای آنها از تبریز نایب های خود را پیش عین الدوله فرستاد موافقت شاه را برای رساندن آذوقه بشهرها و اعلام کردند و حتی راضی شدند در زمان متارکه جنگ و مذاکرات صلح که برقرار شود روز بروز اندکی آذوقه رسانیده شود • عین الدوله وعده داد که نتیجه حاصل نشد • عاقبت در اوائل ربیع الثانی د ولتین موافقت کرده مصمم شدند قشون روس را برای رفع محاصره به تبریز بفرستند • این مطلب را در تهران بدولت ایران اعلام کردند به این عنوان که از بیم آنکه از شدت گرسنگی مردم تبریز ممکن است به اتباع خارجه حمله برده به آنها صدمه بزنند به این اقدام مصمم شدند ولی به انجمن تبریز ضمن مراسلهای از طرف د و کنسول موضوع را خبر دادند به این عنوان که چون در صورت دست یافتن قشون د ولتی وحشی که تبریز را محاصره کرده اند ممکن است قتل و کشتار نمایند و به اتباع خارجه هم صدمه بزنند لذا د ولتین را این تصمیم حاصل شده است "

تقی زاده ادامه میدهد :

" در موقوع وصول مراسله و وقتسول انجمن ایالتی مرا به انجمن دعوت کردند و در این امر که اعضای انجمن را حیلی مشوش کرده بود مشورت کردند . . . وقتی مراسله مشترك الامضای د وقتسول را دیدم تأشرفوق العاده های بمن دست داد . مورا بد و ن تردید اظهار کردم که باید بخود شاه متوسل شد که راهها را باز کند تا قشون خارجی به ایران نیاید . اعضای انجمن این عقیده را قبول کردند و خواهش کردند تلگراف را من بنویسم و فوراً نوشتم ، از طرف انجمن و به امضای انجمن ، پس از شرح قضیه و درج عین مراسله قنسولها نوشته شد " مادست توسل به دامن پد رنامهریان زدن را برمدد خارجیان ترجیح مدهیم . . . " . . . چون سیم تلگراف تبریز بتهران وصل نبود . . . ناچار بودند آنرا بحرف لائن نوشته از سیم کمپانی هند و اروپا بتهران محابره کنند . . . من بیرون رفتم و ساعتی از شب رفته به انجمن برگشتم به این خیال که تلگراف رفته . دیدم اطاقها و حیاط انجمن بقول معروف گوش تا گوش پر است و مجاهدان آنجا استاد هاند و ستارخان و باقرخان نیز بحسب خواهش انجمن که اطلاع آنها را از کار لازم میدانستند هاند و این موضوع در آنجا مطرح است . بد بختانه یکی از روسا بانفوذ مجاهدان با درستان چنین تلگرافی مخالفت کرده بتندی گفت : این نوشته قنسولها همه پلیتیک است ، یعنی حیلهاست . . . شخصاً عقیده دارم که اگر تلگراف میرفت شاید فوراً راهها باز میشد و از ورود قشون روس جلوگیری میشد . فردای آن روز من دیگسر از منزل بیرون رفتم تا بعد از ظهر که دیدم از طرف انجمن فرستاده اند و مرا به عجله دعوت میکنند . وقتی رفتم دیدم انجمنیها خیلی آشفته اند معلوم شد . . . روسها می آیند . . . پس مجدداً با من مشورت نمودند از من رأی خواستند . بنده همان عقیده د بیروزی را تکرار کردم اگر چه گفتم میترسم د بیرشده باشد . پس بهر حال تلگراف را فرستاد مخبر تایمس د رتهران خبر داد که با وصول تلگراف بدست شاه آب از چشمان او جاری شده . " (می بینید چه شاه نازک دل و مهربانی داشته ایم و مردم محق ناشناس بروی او تیغ کشید هاند) (۱)

تقی زاده میکوشد با این بیانات ، چند مطلب را به ذهن شنونده و خواننده رسوخ دهد . نخست آنکه دود ولت تنها پس از آن و تنها بد انجهت که از سوی محمد علی میرزا مایوس شدند اضطراراً تصمیم به اعزام قوای نظامی گرفتند . دوم آنکه نیت آنها د اعزام قوا تنها باز کردن راه حواریار و نجات مردمازگرسنگی بوده است

سوم آنکه پس از اتخاذ تصمیم بوسیله نمایندگان خود در تبریز موضوع راضمن يك نامه مشترک الامضاء به انجمن اطلاع دادند و عبور قوای اشغالگر بعد از ابلاغ موضوع بسه

انجمن صورت پذیرفت.

چهارم آنکه پس از وصول این نامه مشترک الامضاء تلگرافی با راهنمایی تقی زاده از طرف انجمن خطاب به شاه تهیه شد * ولی عصر آنروز تقی زاده به انجمن رفت و در آنجا شاهد مخالفت یکی از روساء بانفوذ مجاهدان بود که در نتیجه آن تلگراف فرستاده نشد * پنجم آنکه بالنتیجه مسئولیت اشغال آذربایجان از طرف قوای تراری متوجه " يك تن از روساء بانفوذ مجاهدان " است که باخیره سری خود سبب وقوع این مصیبت ملی شده است * چون اینجا ما با یکی از پیچیده ترین رخداد های نهضت سروکار داریم و حرف بر سر توالی روزانه حوادث است و پس و پیش شدن يك یا ده روز - بخصوص در وسسه روز آخر - زمینه میدهد برای هرگونه تحریف و تقلب در این رخداد ، بهتر است قبلاً بطور کلی بحریان حوادث از نیمه فروردین که میانجیگری آغاز شد بپردازیم و سپس رخداد - های سه روزه آخر را بدقت هرچه بیشتر که جای چون و چرائی نماند روشن کنیم * نمایندگان دولت بر حسب ظاهر میانجیگری های خود که هدف اصلی آن خام کردن و اغفال کردن مجاهدان بود ادامه میدادند و انجمن تبریز در رهباریه گذشتی تن میداد و برای اثبات حسن نیت خود پیشنهادهای مناسبتری ارائه میداد * در برابر اشکال شاه که اگر خود عملیات جنگی را قطع کند ممکن است مجاهدان مبادرت بحمله کنند ، تعهد کرد برای تمام مدت متارکه نه تنهادست به هیچ عملتها جمعی نزند ، بلکه با سران نهضت گیلان و اصفهان مشورت کند تا راه حلی برای برقراری صلح بیابد * (و این درست همان چیزی بود که با وجود دست نخورده ماندن نیروهای انقلابی تبریز ، نه د ولتن میخواستند و نه شاه) و نیز متعهد شدند که روزی ۱۵۰ خروار گندم تحت نظر نمایندگان د و کنسولگری وارد شهر شود و حتی يك حبه از آن بدست مجاهدان نرسد بلکه بانظارت د و کنسولگری در اختیار انوائیها گذاشته شود * این آمد و شد ها بطوریکه در اسناد خود وزارت خارجه بریتانیا انعکاس دارد تا روز چهارم اردیبهشت ادامه داشت ، اما اسنادی از همان مجموعه (استفرا مشروطیست) حاکی است که د ولتن اگر بمنظور اغفال انقلابیون ، یک دست را برای آشتی دادن آنها با شاه دراز میکردند ، بادست دیگر خنجر تیز میکردند تا در سر بزنگاه از پشت بر آنها فرود آورند * به تلگراف زیر مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۰۹ برابر ۳۰ فروردین ۱۲۸۸ توجه کنید * این تلگراف از طرف سرجرج با رکلی سفیر بریتانیا در تهران به سواد وارد گری وزیر خارجه آن دولت مخابره شده است * درست بهنگامیکه تنور وساطت کاملاً داغ بود :

"به همقطار روسی ام پیشنهاد کرد ه ام بمقامات نظامی د ر تلخیص تلگراف کند و توصیه نماید تا سپاه‌های برای اعزام به تبریز بحال آماده باش نگهدارد. ولی او پاسخ داد سپاه‌هایی که هم اکنون در جلا هستند کانی خواهند بود. به سرکنسول د ولست اعلیحضرت پادشاهی د تبریز اطلاع داد ه ام که اگر دستورات لازم عردا به من و همقطار روسی ام برسد تذکاره مشترک خود را بشاه تسلیم خواهم کرد. اما بهر حال برای فردا د رخواست شرفیابی مینمایم و راین شرفیابی به شاه اعلان خواهیم کرد که چنانکه صد ماهی بکنسولها یا اتباع ما برسد شخص او را مسنول خواهیم شناخت. ۰۰۰" (۱)

عردای آنروز یعنی ۲۰ آوریل ۱۹۰۹ مطابق با ۳۱ فروردین ۱۲۸۸ تلگراف ذیل از طرف بارکلی د ریاره جریان این شرفیابی بحضور شاه به سراد وارد گری مخابره شد:

"د ر شرفیابی که امروز حاصل شد ۰۰۰ شاه بمن و همقطار روسی ام قول داد د ستور تلگراف برای عین‌الدوله بفرستد که ثانیه روز ۲۶ ماه جاری اجازه ورود آذوقه بشهر بدهد. طی این چند روز ترك مخصوصه بعمل خواهد آمد. البته اجازه ورود آذوقه به شهر منوط به خود داری ملیون از جمله به نیروهای د ولتی خواهد بود. ما به د وکنسول خود د تبریز اطلاع میدهم چنانچه مذاکرات صلح بایستی به آشتی منجر گردد لزوما خواستهای ملیون نباید از حد و تذکاره مشترکی که امیدوارم عردا تسلیم کنیم تجاوز کند. ۰" (۲)

اماد ر همان لحظاتی که د ر جلو پرده این کم‌دی وساطت همچنان بازی میشد د ریس پرده مقدمات اجرای یکی از غم‌انگیزترین پرده‌های تراز دی تاریخ مشروطیت را تدارک میدیدند. د رست همان روز بیستم آوریل برابر سی و یکم فروردین تلگراف ذیل از طرف سراد وارد گری وزیر خارجه بریتانیا به نیکولسون سفیر بریتانیا د ریارتزار مخابره شد:

"د ریاره پیشنهاداتی که د رمورد کمک و حفاظت خارجیه د تبریز که طی تلگراف شماره ۲۱۴ مورخ ۱۹ ماه جاری عنوان کرد هاید هراقدامی که ممکن است روسیه بمنظور حفاظت خارجیه یا برای رسانیدن آذوقه بآنها بعمل آورد قلباً مورد تأیید ما میاشد."

۱- استقرار مشروطیت صفحه ۱۰۷۹

۲- مجموعه استقرار مشروطیت

اقدام عوری ضروری است. حاجت به اظهار نیست که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان توجه دارند که چنین اقداماتی صرفاً بمنظور کمک و حفظ جان ساکنین خارجی در تبریز بعمل خواهد آمد و هیچ عملی بمنظور کمک بیکی از طرف صورت نخواهد گرفت. (تکیه از نگارنده است. ن. ۰) (۱)

روز ۲۳ آوریل مطابق ۳ اردیبهشت وزیر خارجه ایران، سیران دولتین را ملاقات کرد و ضمن بحث درباره برقراری آنتی، موضوع ترمیم کابینه و انتصاب برخی وزیران بنا بر توصیه نماینده سیاسی مورد گفتگوهای قرار گرفت که در تلگرام سر جرج بارکلی به سر اد وارد گری (صفحه ۱۸۰۵ استقرار مشروطیت) منعکس است.

در همان روز بود که بارکلی از سرکنسول بریتانیا مقیم تبریز تلگرافی دریافت نمود و عین آنرا ضمن تلگراف دیگری مورخ همان روز به اطلاع سراد وارد گری رسانید.

"سرکنسول روس (در تبریز) بمن میگوید تصمیم بر این گرفته شده است که سپاهیان روسی به تبریز گسیل شوند و از آنجائیکه خبر اعزام نیروهای روسی باید پیش از ورود آنها منتشر گردد بعقیده ما (دوکنسول در تبریز) مصلحت اینست که خود ما حقایق را بملیون اطلاع دهیم تا از امکان هر خطری نسبت به اروپائیان جلوگیری بعمل آوریم. همچنین استدعا داریم اجازه داده شود که اطمینانهای بشرح ذیل بملیون بدیم. اطمینان به اینکه سپاهیان موضوع بحث برای محافظت اتباع خارجی و ایرانیان در مقابل راهزنان و تأمین باز شدن راهها عازم تبریز میشوند." (۲)

"فردای آنروز یعنی روز ۲۴ آوریل ۱۹۰۹ برابر ۴ اردیبهشت ۱۲۸۸ تلگراف ذیل از طرف سرآرتور هاردنیک سعیر بریتانیا در ریارتزار به سراد وارد گری مخابره شد:

"آقای محترم:

اطلاعاتی که از تبریز به مسیو ایزوالسکی رسید است حاکی از تشدید تشنجت اوضاع آنجا و نمود ارد وروئی شاه و سردارانش نسبت بمقررات متارکه جنگ و رساندن آذوقه بشهر میباشند. بدینجهت تصمیم گرفت که دولت روسیه بدون عوت وقت دستور دهد سربازانی که در جلفا بحال آماده باش متوقف بودند بید رنگ پیشروی آغاز کنند.

ستون مزبور شامل سه گروهان پیاده نظام، چهار رجوخه قزاق، د ویاطری توپخانه و يك گردان مهندسان است. ترکیب این گروهان برپایه زمان صلح است و از این روی مسیو ایزوالسکی عدّه آنها را د و هزار نفر تخمین میزند. کنسول روس در تبریز معتقد است گاردی مرکب از ۲۰۰ نفر قزاق برای حراست کاروان حامل آذوقه برای شهر کافی است. لیکن مقامات روسی معتقدند که این ستون باید بقدر کافی نیرومند باشد تا بتواند هرگونه مقاومت احتمالی را دفع کند و منهم با آنها هم عقیده‌ام.

همه اینها بقدر کافی دلیل برای بطلان نظریه کوتاه سینانه تقی‌زاده و تأیید زمینه‌سازی د ولتین برای اشغال تبریز بوسیله نیروهای تزاری بدست میدعد.

اماد ریاره دیگر اظهارات او راجع به جریان مراجعه بشاه پس از اطلاع از تصمیم د ولتین د راینجان نیز تقی‌زاده با مختصر پیش و پس کردن روزها دست به جعل و تقلب حیرت‌انگیزی زده و خواسته است از مجموع حوادث کلاف سرد رگم و گیج‌کننده ای بسازد. خوشبختانه برای بازکردن این کلاف و روشن کردن جریان بازاین خسود تقی‌زاده است که خود نخواسته کلیدی بدست ماداده و این کلید همانا نامه مشترک الامضاء و وقنسول میاشد که تقی‌زاده آنرا مبداء تحریفهای خود قرار داده است. این نامه مشترک الامضاء روز ۲۶ آوریل ۱۹۰۹ برابر ششم اردیبهشت ۱۲۸۸ یعنی د و روز بعد از صدور دستور ایزوالسکی به نیروهای تزار بدست انجمن رسید، یکروز پیش از وصول این نامه مشترک الامضاء حوادث دیگری رخ داده که این بازمانده صد ر مشروطیت آنها را بسکوت برگزار کرده و توالی حوادث را بسود تحریفات خود برهم زده است.

یکروز پیش از تاریخ مورد استناد تقی‌زاده یعنی د روز پنجم اردیبهشت ماه، یکروز بعد از حرکت قوای تزار از جلفا، انجمن تبریز پس از پنج روز انتظار کشیدن برای کسب اطلاع از نتیجه قرار نهائی کنار، يك نامه انفرادی از کنسول بریتانیا مقیم تبریز دریافت داشت حاکی از اینکه چون دولت برای باز کردن راه و تسهیل ورود خواربار به تبریز اقدام نکرده است د نتیجه د ولتین روس و انگلیس تصمیم گرفته‌اند راه تبریز را خودشان بگشایند. اما تقی‌زاده مطلقاً از این نامه سخنی بمیان نمی‌آورد.

برای ملیون و مجاهدین مصیبتی شکنند هترا از این نمی‌بود. مردمی که یازده ماه تمام با تحمل آنهمه مشقت و دادن آنهمه قربانی جنگیده و پای سست نکرده بودند ر اثر وصول این خبر حاضر شدند تسلیم شاه بشوند تا از مصیبت اشغال شدن میهن خویش بدست دشمنان تزاری جلوگیری کنند. چون برخی از سران انجمن نسبت به زندگی سردار ابراز نگرانی کردند، مرد پاکبار جواب داد: شعا با محمد علی میرزا کنار

بیائید و پروای مرانکنید * من برآسب خید نشسته ازبیراهه خود را ازایران بیرون
میاند ازم و روانه نجف میشوم * " (۱)

انجمن در همان روز پنجم اردیبهشت و در قبال نامه انجمن کنسولخانه انگلیس
- و نه در قبال نامه مشترك الامضا * که عردای آنروز بدست انجمن رسید - تلگرافا بشاه
چنین اعلام داشت که " ۰۰۰ ما هرچه خواستیم از آن میگذریم و شهر را به اعلیحضرت
میسپاریم هر رفتاری که میخواهند با ما بکنند و اعلیحضرت بید رنگ دستور دهند راه
خواربار باز شود و چائی برای گذشتن سپاه روس باقی نماند * "

برخلاف ادعای تقی زاده این تلگراف در همان روز پنجم مخابره شده بدست شاه
رسید * وی قدمی برای جلوگیری از عبور سپاهیان تزاری از مرز برنداشت اما رشته ریسا و
دورویی را هم از دست نهاد و همان روز پنجم - م گروهی مرکب از امام جمعه خمینی، کامران
میرزا، سعدالدوله، حرمانفرما و چند تن دیگر را برای گفتگوی حضوری با نمایندگان
انجمن تبریز به تلگرافخانه فرستاد * نمایندگان تبریز اینها بودند : خود تقی زاده -
نویری، محمدالتجار، مدین الرعایا، میرزا حسین واعظ اسفحیل هشتروندی، شیخ محمد
خیابانی، حاجی علی دوا فروش، مهدی کوزه کنانی * * *

این دو هیئت نمایندگی در تهران و تبریز مشغول گفتگو شدند * نمایندگان شاه
و عده جلوگیری از عبور سپاهیان تزار را دادند * اما در همان لحظه که این عده مشغول
اصحای نویدهای نمایندگان شاه بودند (روز پنجم اردیبهشت ماه) تلگرافی از
نواحی مرزی بدست آنها رسید که خبر میداد اردوی روس از سرحد گذشته و بسوی تبریز
سرازیر شده است * پس از وصول این خبر، انجمن تلگراف دیگری را که گویا ترین نمودار
روحیه زخم خورده انجمن و تلخی و دردی است که آنها و همه مردم آذربایجان از
اقتادان سرنوشت میهن خود بدست جلادان تزار بارگ و پوست خویش احساس
میکردند ، در همان روز پنجم ، بتهران مخابره کرده این شرح :

" پس از مخابره تلگراف اولی الان خبر بد بختی غیرموقع رسید و خاکستر مذلت
بسر مملکت ریخته شد * انالله و انا لله راجعون * معترضین ملک و ملت سلامت باشند *
تمام الحاحات برای این بود که بلا نازل نگردد * الان خبر تلگرافی رسید که قشون روس
از سرحد گذشته * دیگر حواس برای این جمع که چون حلقه ی ماتم اشک حسرت بسه

نتایج جهالت چند نفر مملکت خرابکن میریزند نمانده. مآخذات این زوال مملکت اسلام را به اولیا^۱ امور واگذاشته میخواندیم مرخص شویم. قلم در دست می لرزد. دیگر تاب نوشتن ندارد. اگر عاجی دارید در تهران بکنید.^۲

ما برای اثبات اینکه این گفتگوهای حضوری در تلگرافخانه در همان روز پنجم انجام گرفته است ذیلا در مقدم دیگر بازهم از آرشیو وزارت خارجه بریتانیا بخوانندگان ارائه میدهیم. سند نخست تلگراف سر جورج بارکلی سفیر بریتانیا به سراد واردگری مورخ ۲۵ آوریل برابر ۱۵ اردیبهشت می باشد. در اینجا چنین میخوانیم:

" وزیر امور خارجه (ایران) اکنون بمن نوشته است که شاه بناید رخواست انجمن ملی تبریز بهمه سرداران تلگراف دستور داده است برای رسیدن آزادانه آن وقت به تبریز تسهیلاتی فراهم کنند. بدون اینکه محدودیتهائی نسبت بمقدار یامدت قائل شوند. در عین حال فرمان ترك مخاصمه صادر شده است.

" در نامه اضافه شده است که سرور و خوشحالی ملیون از شنیدن این امتیازات اخیر، با شنیدن خبر مبتنی بر اینکه سپاهیان روسی از مرز گذشته اند جنایش را بیسک نارضائی عمیق داده است. اینها عین مطلب را تلگرافا به استحضار اعلیحضرت رسانیده اند. متعنی است نظرات خود را بخصوص در مورد اینکه آیا باتوجه به تغییر حاصله اوضاع، صلاح می باشد که هرگاه هنوز امکان داشته باشد پیشروی روسها را متوقف سازیم اعلام دارید." (۱)

سند دوم عبارتست از تلگراف سر کنسول بریتانیا از تبریز بسفارت مربوطه اش در تهران بازهم بهمان تاریخ ۲۵ آوریل بشرح زیر: این تلگراف از یکسو حاکی است که از تلاش یأس آمیز انجمن تبریز برای متوقف ساختن پیشروی قوای تزاری و از جانبی نمودار دیگری است از اینکه نمایندگان دولت چگونه و با چه بهانه هائی این تلاشها را حثی میکردند. اینك متن تلگراف:

" انجمن محلی هیئتی باد رسد داشتن يك نسخه از تلگرافی که شاه بعنوان عین الدوله و هر يك از سردارهای خود شخصا محابره نموده است نزد اینجانب اعزام داشته است. آنها از ما خواستار شده اند که تا معلوم شدن این مطلب که آنان (سرداران) او امر شاه را اطاعت خواهند کرد یا خیر سپاهیان روسی از پیشروی خود داری کنند.

"از آنجائیکه ما نمیتوانیم به هیچیک از طرف اعتماد کنیم فکر میکنم بهتر است که سپاهیان روسی نپایستی متوقف بشوند تا بحوالی تبریز برسند و ولی بهما اجازه داده شود بگوئیم این سپاهیان فقط بر حسب مقتضیات ضروری استثنائی وارد شهر خواهند شد ... " (تئیه ازنگارنده)

بارکلی تلگراف مزبور را همان روز عینا به اد وارد گری مختابره کرد و خود در پایان آن افزود :

" تصور میروند و کنسول ما در طرفداری خود از اعزام سپاهیان روسی بمنظور تأمین اتباع خارجه ذیحق هستند . هرگاه دولتین توافق کنند ما به سرکنسولهای خود اجازه میدئیم موضوع پیشنهاد شده را اعلام نمایند . " (۱)

می بینیم این توطئه علیه انقلابیون راستین قدم بقدم و روز بروز با مباشرت فعال و مستقیم بریتانیا و بنابه اقتضای مصالح مستعمراتی دولتین تعبیه و بدست نیروهای تزاری بمورد اجرا گذارده شده است . هم کنسول ، هم سیران و هم طراحان توطئه در لندن و پتربورگ میدانستند چکار میکنند و بدنبال کدام هدف هستند و بهمین جهت با هر سه تانه تراشی که بود حاضر نشدند جریان را متوقف کنند . تازه پس از آن مقدمات ، پس از مبادله این تلگرافات و یکروز پس از گذشتن نیروهای تزاری از سرحد بود که نامه مشترک الامضاء کذابی به انجمن رسید که در آن از یک امر انجام شده سخن میرفت . توجه کنید :

" دولت انگلیس و روس بملاحظه شرایط انسانیته قرار دادند که راه جلا برای حمل آذوقه به تبریز به روی انکالی شهر و اتباع خارجه باز شود . مسلم است با وجود سپاه قره داغی حمل آذوقه و تأمین عابرین ممکن نیست . به این ملاحظه قرار گذاشتند یک قوه کافی برای توفیق حاملین آذوقه و تأمین راه از شر اشرار تعیین گردد ... "

از تمام آنچه که گذشت خوانندگان در مییابند که بند بند اضهارات تقی زاده از هر بار که بر آن بنگریم مبتنی بر جعل و مغالطه است و با تمام واقعیتها مابینت نام دارد . اینکه چراوی پیرانه سرزبان به اینهمه دروغ آلوده و کوشیده است واقعیتهای انقلاب را تحریف و ریز و رو کند چیزی است که خود او میبایست در شب اول قبر به نکیر و منکر پاسخ گفته باشد .

با این زمینه‌های عمیقاً ریشه دار بود که نیروهای مسلح تزار وارد تبریز شدند و از همان لحظه ورود نمان دادند که مرشنگان نجات نبوده بلکه همان میررضبان تزار نیکلای خونخواهر هستند که سیاهکاریه‌های ضد انقلابی آنسوی ارس را در اینسوی ارس تکمیل میکنند *

در قبال چنین توطئه‌های مرگبار میتوان حدس زد که وضع مرکز غیبی، سازمان دهندگان نهضت، سران انقلاب، انقلابیون گرجی و قفقازی که بمدد دوستان خود آمده بودند از چه قرار بود * آنها که در شرایط دیگری با بیست تن قیام کرده پرچم پرافتخار انقلاب را برافراشتند و طولی نکشید که تعداد آنها به دهها هزار رسید * اکنون در این شرایط سهمگین چه میتوانستند کرد؟ این نیروها در زیرماسک رساندن خواربار بمردم گرسنه و نجات تبریز از قحطی بدانجا سرازیر شده بودند * در چنین حالی مقاومت چه صورتی داشت؟ تسلیم، نابودی نهضت بود * مقاومت علاوه بر نابودی نهضت، کشتار هزاران هزار زن و مرد و کودک و ویرانی و نابودی هزاران خاندان را باعث میشد * حریفان قوی پنجه با مهارت جهنمی بازی را برده بودند * جز تسلیم راهی وجود نداشت * دستهای حقه‌کننده‌های انقلابیون قهرمان را در گور آمال بزرگ انسانی و انقلابی آنها زنده زنده مدفون میساخت *

سقوط تبریز که نتیجه قهری و اجتناب ناپذیر آن پاشیده شدن کانون اصیل انقلاب توده‌های ایران بود هم هردو دولت امپریالیستی و هم شاه را از عمده ترین مایه نگرانی آنها نجات داد * چیزیکه هست میوه این پیروزی بدان خود محمد علی میرزا نیفتاد * وی مواجه با قیام گیلان و یورش بختیاریه‌ها شد و چنانکه خواهیم دید تاج و تخت را از دست داد *

XXXXXXXXXXXX

۴- اختلافات درون جبهه

انقلابیون گیلان رشت را بتصرف درآوردند و چنانکه دیدیم رشته کارها را بدست سپهدار سپرده و این مایه سرطانی را در قلب نهضت کاشتند * متعاقب آن کمیته ستار علی‌رغم تردیدها و تعلل‌های سپهدار به تدارک کارهای آینده پرداخت و کمیسیون جنگی برای اینکار ترتیب داد *

نکته دانستنی در اینجا آنستکه پیرمخان در یادداشتهای خود تا حد زیادی ایمن مبحث را خلط کرده تردیدها و تعلل‌های سپهدار را تعمیم داده و بی‌پای تمام اعسار و کمیته ستار نوشته و خود را یگانه کسی بقلم داده که خواستار پیش‌رانیدن و تاختن بسوی

تهران بوده است. نویسنده کتاب پیروم خان سردار نیز بمنظور هرچه بیشتر بزرگداشت قهرمان کتاب خود با تأکید فراوان بر روی این ادعا انگشت میگذارد و آنرا برج خوانندگان میکشد. در حالیکه در این اندیشه اکثریت قریب به اتفاق افراد کمیته یک رأی بودند و با اتکاء به افکار عمومی مجاهدان و آمادگی زمینه، تاخت بسوی تهران را میخواستند. ولی از سوی دیگر بطور مسلم کاردانی و شایستگی جنگی پیروم خان در پیروزیهایی که در طی نبرد برای تسخیر پایتخت بدست آمد تأثیری بس شگرف داشته است و در این نکته جای تردید نیست.

در باره کمیسیون جنگ کسروی مینویسد:

"در این هنگام در گیلان بسپاه آرائی میپرداختند و برای اینکار بیست و یک کمیسیون جنگ" نیاز دیدند. در سرای بزرگ اود بس آزاد یخواهان راگ— سرد آورده پیشنهاد کردند هر دسته ای از میان خود یکی را با رأی آزاد نهائی برای اینکار برگزینند. از گیلانیان معزالسلطان، از تبریزیان آقا سید محمد علی مرتضوی، از ارمنیان یغرمخان و از گرجیان ولیکوف و از قفقازیان احمد صادق اوف برگزیده شدند. چون پانوف بلغاری در این زمان بسورشیان پیوسته و بگیلان آمده و خود مرد آزموده و جانفشانی بود او راهم برای اینکار برگزیدند."

پانوف در یک خانواده انقلابی در بلغار بوجود آمد. احتمالاً بهنگام کودکی وی بود که پدر و خواهر و برادرش در زندان ترکهای عثمانی نابود شدند. در باره چگونگی مرگ آنها و سپس مسافرت پانوف بروسیه هیچگونه اطلاعی در دست نیست. نخستین اطلاع از وی از هنگامی است که بعنوان خبرنگاری روزنامه ریچ ارگان کادتهای روسیه به ایران آمد. ولی در این باره خیلی زود مخالفت سفارت روسیه و کلنل لیاخوف را علیه خود برانگیخت. زیرا وی در اینجا فریخته نبرد خلقهای ایران شد و شروع به انتشار مقالاتی در زمینه حوادث ایران کرد که بمذاق سفارت و کلنل لیاخوف خوش نیامد. وی رونوشت برخی نامه های لیاخوف به ستاد ارتش قفقاز را بدست آورد. (۱) اما

۱- در باره اصالت این نامه ها و بالنتیجه در باره پانوف تردید هائی از طرف پروفیسور ایرانغواضها ر شده است. آنچه مربوط به این نامه ها میباشد باید توجه داشت که نه اصالت آنها میتواند بر بارگران مسئولست مستقیم دولت تزاری و تمامی سیاست خارجی آن در مورد ایران چیزی اضافه کند و نه غیراصیل بودن آنها میتواند بقدر یرکاهی از سنگینی این بارکاهد. اما در مورد پانوف همانطور که در متن آمده است وی مسئله ضد انقلاب را در محدوده تنگی که ناشی از مجهول بودن نقش واقعی سیاست بریتانیا

متأسفانه بعلت اشتباهی که در شناخت ماهیت فعالیت پروسور براون برای اودست داده رنوشت این نامه‌ها راضمن یادداشت‌های شخصی خود که امکان انتشار آنها در روسیه نبوده به امید اینکه براون با رعایت امانت آنها را چاپ و منتشر خواهد کرد برای او فرستاده است. این خطای دید پانوف در واقع نتیجه تأثیر اجتناب ناپذیر منعیست بود که توسط تبلیغات یکجانبه بسود مقاصد استعماری بریتانیا در ایران بوجود آمده و حتی بسیاری از انقلابیون در ایران را دچار اشتباه در این زمینه ساخته بود، ولی براون در امانت خیانت کرد بخصوص آنگاه که معلوم شد پانوف در نبرد‌های انقلابی ایران سربه نیست شده و ازین رفته است تنها قسمتهای بسیار مختصری از یادداشت‌های پانوف را که متضمن رنوشت نامه‌های لیاخوف بود و میتوانست برای فعالیت تبلیغاتی براون مفید واقع گردد در کتاب "انقلاب ایران" انتشار داد و خود یادداشت‌ها را گم و گور کرد. پانوف در آستان کودتای شاه بعنوان خبرنگار به ایران آمد، ولی چنانکه اشاره شد به انقلاب ایران دل‌بستگی یافت و با نشر مقالات افشاکننده‌ای موجبات نارضایتی سفارت و لیاخوف را فراهم ساخت. در دوران جنگ‌های تبریز رنوشت تلگراف محمدعلیمیرزا به عین الدوله را که به وی دستور داده بود از راه خرابکاری، زمینه ورود قوای تزاری به تبریز را فراهم آورد، بدست آورد و منتشر ساخت. انتشار این تلگراف و امتناع پانوف از لودادن دهنده رنوشت تلگراف، سبب شد که سفارت روس او را از ایران تبعید کرده به روسیه بفرستد. او بفقار رفت. در آنجا با سوسیال دموکرات‌ها پیوستگی یافت. از کمیته ایرانی سوسیال دموکرات‌ها بعنوان مترجم یکی از روحانیون که میبایست نقش‌نماینده علمای نجف را در ریارتزاری کرده علیه دادن هرگونه وامی به محمدعلیمیرزا بدولت تزاری اعتراض کند، تعیین شد و به اتفاق وی به پترزبورگ رفت. چون موعود فاش شد، روحانی مزبور را برداشته مخفیانه بفقار بازگشت و از آنجا جزء داوطلبین بادستور کمیته عازم رشت شد.

بقیه زیرنویس از صفحه قبل

در ایران بود در نظر میگرفت و اعتماد او به او وارد براون هم‌زمان جانشی میشد ولی سراسر فعالیت انقلابی وی در ایران تا آنگاه که در میدان نبرد به احتمال قریب بیقین گشته شده جایی برای قبول این تردیدها باقی نمیگذارد، برعکس، همه چیز حاکی از اعتماد کامل کمیته ایرانی سوسیال دموکراسی مقیم قفقاز با ووفاداری و به انقلاب تا آخرین لحظه میباشد. اختلاف وی با پیرمجان نیز کاملاً مربوط به اختلافات مسکی بین این دو بوده و وی در اینجانب نیز برای اینکه شکافی درین قیامیون پیش نیاید به گذشت زیادی تن درداد و به تغییر مأموریت راضی شده است.

بدینسان بود که پانوف را با اینکه گروهی از خود نداشت بحلت مأموریتی که از کمیته به او محول شده بود و بحلت سوابق فعالیت وی در تهران و در ریتزبورگ بعصوبت کمیسیون جنگ پذیرفتند .

پانوف مردی فعال ، سرسخت و یک دنده بود و این یک دندگی از یکسو و وابستگی او به سرسیال دموکراسی از سوی دیگر د مأموریت جدید نیزه زبان اوتام شد . او را از طرفی در برابر سپهدار قرارداد و از طرف دیگرین او و پیرمجان اختلافات شدیدی پدید آورد . کسروی مینویسد :

” میانه پانوف با دیگران رنجشی پدید آمد و بدان انجامید که پانوف با چند کس دیگر آهنگ استرآباد کند و در آنجا شورشی برپا سازند . چگونگی داستان آنکه پانوف از آزادی و بیباکی سپهدار و فروتنی ها که پاره های شورشیان با او مینمودند برنمیافت و اینست زبان دراز می داشت . و نیز برپاره های کارهای کمیته ستار حرد همی گرفت و این نزد گیلانیان سنگین افتاد . و بدو پیام های درشت میفرستادند و برآن شدند که از گیلان بیرونش سازند . پانوف بیباکی بیشتر کرد و در اطاق حرد در مهمانخانه استوار نشست . برآن شد یک تنه جنگ نماید و از کارهای کمیته ستار شکایت بقفقاز فرستاد . انجمن گیلان خرد مندانه برآن کوشیدند که بازبان نرم پانوف را بجای دیگر فرستند . در این میان محمد رسول امین زاده و رحیم زاده نامی از فقفاز برای رسیدگی آمدند . و آنان نیز بهتر میدانستند که پانوف بجای دیگر برود ”

نوشته کسروی آنجا که از اختلاف نظر پانوف با کمیته ستار سخن میگوید دقیق و کامل نیست . در حقیقت این اختلاف بین پانوف و پیرمجان ایجاد شد و نه بطور کلی با کمیته ستار . در کتاب ” پیرمجان سردار ” ، تصویر روشن تری از چگونگی امر میابیم . نخست ببینیم خسود پیرمجان در این زمینه چه مینویسد .

” رفقای ایـرانی پس از مشاهده نخستین اقدامات من کم کم بدور من گرد آمدند و پانزده روز در رود بار توقف کردیم . در این بین از رشت خبر رسید که پانوف شروع بیک رشته اقدامات خود سرانه کرده و دست اندازیهائی را آغاز کرده است . رفقا بمن یاد آور شدند که اگر اقدام فوری برای جلوگیری از اقدامات وی نشود پیام آن می رود که مشاجرات سختی درگیرد و در آن وقت از کار برکنار نمودن او بمراتب دشوارتر خواهد بود . بمنصرت ریافت این خبر عده های نگهبان در رود بار گذاشتیمو بسرعت باز گشتم . پس از مراجعت به رشت مشاهده کردم که پانوف با ایجاد تفرقه و دودستگی بین مجاهدان ، آموزشهرارد دست گرفته خود را قادی مطلق معرفی کرده است . بیست روزیکه در رشت اقامت داشتم موفق شدم پانوف را از کار برکنار سازم . در این گیرودار دستنه

گرجیهائیکه در رود بارودند بشهر مراجعت کردند و من با همکاری آنان توانستم پانوف را از شهر خارج کنم. در آغاز امر وی با این تصمیم مخالفت میکرد ولی بعد امتناعد شد و به همراهی د و نفر از رفقای خود از رشت خارج گردید. او از رشت به استرآباد رفت و بالاخره از آنجا هم مجبور فرار شد. . . . " (۱)

این چیزی است که بی‌رم در باره خود مینویسد. ولی مسلماً این اختلاف نظر در حقیقت از همان اختلاف مسلکی و ایدئولوژیک سرچشمه میگرفته است. این را نوشته عبدالحسین نوائی روشن میکند. در کتاب "یفرم خان سردار" چنین میخوانیم:

"پانوف یک افسر لیبرال بلغاری بود که بعزت داشتن افکار انقلابی و روح حادثه جوی خود سروکارش با انقلابیون و شورشیان قفقاز افتاد. بعقیده عبدالحسین نوائی "وی شخصی پنهانیت متین و بازیر دستانش مهربان و یکدل و با آزادخواهان هم‌رنگ و یکرو بود." و اضافه میکند که چون وعص مجاهدان بی اندازه شلوغ شده و وکنترل آنان مشکل بود سران صالح کمیته به باکومتوسل شدند و کمیته باکو این صاحب منصب بلغاری را به گیلان فرستاد. وی (نوائی) مینویسد: "آمدن پانوف به رشت موجب شد که مجاهدان حساب کار خود را بکنند، زیرا وی هرقد مهربان بود در موقع کار سختگیری بخرج میداد و بخصوص که زور و قدرت بدنی او نیز مایه ترس و اعجاب مجاهدین لجام گسیخته بود. پانوف به امور مجاهدین سر و صورتی داد و تشکیلات ایشان را که نزدیک به ازهم پاشیدگی بود رونقی بخشید و دستجات قفقازی و مجاهدین گرجی که هرروز به گیلان میآمدند سر و صورتی یافتند. . . ." (۲)

نویسنده کتاب "یفرم خان سردار" باز قول نوائی را بدین شرح نقل میکند:

"بد بختانه یفرم خان که او خود نیز مرد باهوش و فعالی بود با پانوف بنای ناسازگاری گذاشت و چون طبعاً نمیخواست دیگری در دستگاه انقلاب عرض وجود کند، بنای کارشکنی با پانوف را نهاد و با ایراد نطق برای گرجیان بعنوان اینکه ما انقلاب می‌کنیم و پانوف ریاست، گرجیها را برضد او می‌شورانید. بتدریج کار این اختلاف به اینجا رسید که مجاهدین به د و دسته شدند. پانوف و همراهانش یکطرف سبزه میدان رشت را سنگر کردند و طرفداران یفرم نیز در طرف دیگر سبزه میدان متمرکز شدند. . . ." (۳)

۱- یفرم خان سردار ص ۱۰۱

۲- یفرم خان سردار ص ۱۰۹

۳- یفرم خان سردار ص ۱۱۱

و آنگاه نویسنده کتاب پیرمخان سردار خود اعافه میکند :

" این بحرانی‌ترین و خطرناک‌ترین روزهای زندگی قیام‌گیلان بود . برابری بر خورد مجاهدین که به دو گروه تقریباً متعادل تقسیم شده بودند احتمال برخورد و در نتیجه تضعیف و شکست آنها لحظه بلحظه قوی‌تر می‌شد . برخورد های کوچک و سنگیندی گروهی هر چند روز یکبار تکرار میشد تا آنکه تنی چند از رهبران صالح گرجی را به بحث و گفتگو کشیدند و با این عنوان که پانوف از خود اختیاری ندارد و فقط تصمیمات کمیته را اجرا میکند از حشم آنان کاست . ولی یفرمجان بعنوان اینکه پانوف مستبدانه رفتار میکند همچنان بر سر حرف خود ایستاده بود . تا اینکه پس از سومین برخورد ، پانوف خود پیشنهاد کرد که برای پایان دادن بمجادلات او را فقط بایکصد نفر مجاهد و ده هزار تومان خرج راه برای ایجاد شورش به استرآباد (گرگان) بفرستند . این تصمیم مدتها در کمیته مورد بحث بود و با موافقت و مخالفت روبرو میشد و در این مدت بیم برخورد شدید تر نفرات یفرم و پانوف روز بروز افزایش مییافت تا اینکه سرانجام کمیته با پرداخت نصف مبلغ و فقط پانزده نفر مجاهد موافقت کرد . پانوف نیز به پیشنهاد خودش "شورورترین و سرکش‌ترین" مجاهدین را برداشت و عازم استرآباد شد ."

به این ترتیب روشن میشود که خارج از حد و ملاحظات شخصی چون پانوف و بستگی به کمیته دو موکرات داشت پیرم ملاحظات مسلکی را بر مصالح نهضت مقدم می‌شمرد و به اینجهت با پانوف در افتاد و سرانجام با زاین خود پانوف بود که حاضر شد برای جلوگیری از تصادم که کار نهضت را بشکست میکشاند بایک نیروی ده نفری بمنظور ایجاد شورش به استرآباد برود . پیرم درباره وی همینقدر مینویسد :

" او از رشت به استرآباد رفت و بالاخره از آنجا هم مجبور برار شد"

در حالیکه جریان به این سادگی نبوده و در اینجا نیز پیرم حق یکی از همزمان خود را عیاین کرده است . پانوف به اتفاق صادق اف و همراهان معدود دیگر خود از راه دریا بسوی مازندران روان شد . آنگاه که پای بساحل نهادند در صد درآمد نسند مشهد سر راه بر سر راه آنها قرارداد داشت تصرف کنند . هر یک از آنها پرچمی بدست گرفته با فریاد "زنده باد آزادی" بسوی شهر تاختند . در برابر آنها هیچگونه مقاومتی نشد . خبر پیروزیهای قیام گیلان بسرعت در این نواحی شایع شده و مأمورین دولتی را بکلی نگران و مرعوب ساخته بود . ترس و هراس آنها تا بدان حد بود که حتی یک کلوله هم خالی نکردند . شتابان پستهای خود را ترک کرده و گریختند و شهر را تصرف این گروه کوچک درآمد .

آنهاد رشهرمشهد سر زياد توقف نكردند و پانوف به اتفاق گروهی بسوی بارفروش روان شدند . در سرراه پانوف يك پست قزاق فرارداست كه يكصدتن قزاق باتجهيزات فراوان در آن موضع گرفته بودند . بين طرفين جنگ شديدی رخ داد كه سه ساعت بطول انجاميد . سه تن از قزاقها و يکی از عده بسيار معدود مجاهدان كشته شدند . كسروی اظهارات صادقانه را بدین شرح نقل ميكند :

”من در سرای حکمرانی ایستاده بمردم دستورهائی میدادم . . . در این میان ناگهان پانوف بارنگ پریده خود راه آنجا رسانید . گلوله سینه و بازویش را شافت و بیرون رفته بود . بيد رنگ رفتم و راه بسته حوابانیدم و برای اینکه چشم قزاقها را بترسانم نارنجکی بجایگاهشان انداختم . از پانوف خون بسیار رفته و حال بدی داشت ولی خود را نباخته دلیری مینمود . . . ”

زخم پانوف بهبود یافت و وی بار دیگر بفعالیت پرداخت . طولی نکشید كه بسوی بندرگز تاختند و بايك حمله ناگهانی گمرکخانه و تلگرافخانه را اشغال کرده و از سعی و شش تن سرباز مسلح سلاح برگرفتند . پس از حصول این پیروزی وظیفه سنگین تری در برابر خود قرار دادند و آن اینکه استرآباد مرکز ایالت را بتصرف در آورند . این کاری بود خطیرو جسورانه . با اینکه نیروی آنها تا حدی تقویت شده بود اما برای اینکار رقابیت نمیکرد . آنها بمن تحقیقات خود درباره وضع شهر اطلاع حاصل کردند كه پیشنهاد استرآباد مردی است روشن دل و مشروطهخواه كه بين اهالی نفوذ فراوان دارد . لذا نامه ای باو نوشته از او یاری خواستند . وی در پاسخ خود از نمایندگان آنهاد دعوت کرد كه بشهر در آیند .

پانوف به اتفاق چند تن از یاران بسوی شهر روان شدند . سراسر شهر بتنگان آمده بود . اجتماع بزرگی از مردم به تعداد بیش از سه هزار نفر با فریاد ” زنده باد آزادی ” — ” مرگ بر محمد علی میرزا ” به استقبال آنها آمدند . در شهر نیروی مقاومتی وجود نداشت . بفاصله کوتاهی انجمن شهر و مشروطیت بار دیگر احیاء شد . اما این پیروزی آسان بدست آمده . دیری نپائید . طولی نکشید كه خبر رسید نیروی شگرفی از ترکمانان با اسلحه و مهمات فراوان بسوی استرآباد روان است . پروفیسور ایوانف مینویسد كه در آنروزها نهضت در سراسر مازندران و مخصوصاً در بین دهقانان گسترش زیادی یافته بود . در بسیاری نقاط کشاورزان ، مالکین و فئودالها راننده بودند و زمینها را تصرف کرده بودند . برخی از خوانین و مالکین دست بدامن ترکمانان شده و به آنها وعده دادند كه دستشان را در تاراج هستی مردم باز بگذارند بشرط آنكه آنها نهضت را در هم بکوبند و خرد کنند .

اینک بهمن عظیمی از نیروهای ترکمانان که تعداد آنها را تا پنجاه هزار نفر دانسته‌اند ، بتاحت و تاز علیه دهقانان پرداخته بودند . مراکز پراکنده و غیرمتمرکز آنها رایکی پس از دیگری از هم میپاشیدند و با اینکه در مواردی دهقانان سرسختانه بالای جان میزدند اما نیروهای پراکنده و بکلی کم‌اسلحه آنها در برابر این سیل عظیم ایستادن نیاستادند . این نیرو اینک بسوی استرآباد میتاحت . فته میشد که یکی از روسای ترکمانان مردی است آگاه و روشنفکر که احتمالا میتوان با او کنا آمد و نفوذ او بحدی است که اگر او بیطرف بماند ، دیگر روسا^۲ ترکمانان از وی متابعت خواهند کرد . صادق اف حدایت میکند که پانوف داوطلب شده بود و با او تماس بگیرد . این ارتباط برقرار نشد . بین نیروهای معدود پانوف و ترکمانان تصادمی شدید رخ داد . ذخیره و مهمات این گروه کوچک خیلی زود تمام شد . پانوف زخم برداشته بود . طبق روایت براین پانوف که انون از چهار زخم مینالید برای بد بردن جان خود ناتوان بود و گرفتاری بدست دشمن را هم که شکنجه و آزار بسیاری در برداشت ناگوار و یگانه راه رهائی را در خود کشی دید . تنهایک فشنگ داشت که رویدستان خود فریاد برآورد : رفقا آزادی را مانند من دوست بدارید خدا نگهدار " و سر رولور را بر پیشانی خود گذاشت و مغز خود را پریشان ساخت .

۵- پیش بسوی تهران

شهر رشست روز هفدهم بهمن ۱۲۸۸ سقوط کرد . خبر این پیروزی به اصفهان و تبریز محابره شد و در بسیاری از شهرستانها انعکاس یافت و شوری در دلها افکند . سپس خطه گیلان تحت استیلاء قیامیون قرار گرفت و همه جایرچمهای پیروزی به اهتزاز درآمد . کسروی مینویسد :

" در گیلان نیروی آزاد بخوانان در افزایش بود و هر زمان دسته دیگری از قفقاز و تالش و دیگر جاهها به ایشان میپیوست باید گفت گیلان بهترین روزهای خود را میپیمود . در جهان هیچ فیروزی لذت آنرا ندارد که فیروزی ستندیده برستمگر . گروهی که مردانگی نموده زنجیریداد را گسسته‌اند حال دیگری پیدا میکنند و زندگی نزد ایشان رنگ دیگری بخود میگیرد در گیلان در این هنگام چندین هزار نفر تنگدار بومی و بیگانه از چندین نژاد و کیش گرد آمده بودند و با اینهمه کارها بسامان و زندگی به آرامش میرفت . تنها چیزی که سنگ راه میشد درود لیهای سپهدار بود که تا میتوانست جلوی پیش رفتن را میگرفت . با آن عزونی جنگجویان و فزونی ابزار و با داشتن سرکردگانی بکار دانی پیرمجان و بد لیری و بیپائی میرزا محمد علیخان ، آهنگ

کاری نمیکرد. دو ماه بیشتر در لیلان نشسته، کامی فراتر نمیگذاشت و سرانجام گویا بسی آگاهی او بود که یفرمخان بادهسته خود برینگی تاخته و پس از چند ساعت آنجا را بدست آورد. چنین نوشته‌اند که در این جنگ چهل تن از دلتیان کشته و دسته‌ای نیز دستگیر افتادند. . . .

"پس از پیروزی، رهبران خود را برای تاخت بسوی قزوین آماده ساختند و در شب پانزد هم‌ارده بیبهشت که مصادف با سالروز تولد شاه بود و حاکم و روسا سرگرم جشن و باده نوشی بودند، انقلابیون بر شهر تاخته و با جنگی نسبتاً کوتاه شهر را به تصرف درآوردند. "

حبرتنصیرف قزوین، دربار سلطنتی را بلرزه درآورد. از طرفی محافل بکلی درباری که هیچگاه روی حوش بمشروطه نشان نداده بودند برای اینکه مانع از بروز هرگونه تغییر در اوضاع بشوند برآن شدند که شاه را بمقاومت برانگیزند. از سوی دیگر جناح فرصت طلب و بیرنگ درباری مانند پره‌های قطب نما در برابر مغناطیس حوادث شروع کردند به تغییر جهت دادن.

شاه که بکلی خود را باخته بود در صدد برآمد با تغییر هیئت دولت و اعلام آمادگی مجدد برای گشایش مجلس عجالا قیامیون را متوقف کند تا آنگاه که بتواند آنها را نیز به نحوی از یاد درآورد.

بارد دیگر فرصتی بدست میانجی‌های سنتی افتاد. مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک که در بهمن گذشته پس از سقوط رشت با شامه تیز خود بوی تغییر و تحولی از اوضاع استشمام کرده و یحتمل بعلت "دوستی" و نزدیکی با سفارت انگلیس دریافت بودند چه حوادثی در پیش است از کارکناره گرفتند اینک بارد دیگر بعنوان میانجی بین شاه و انقلابیون بفعالیت پرداختند. بقول کسروی:

"در چنین هنگام پرشوری یکدسته از دهنه درباریان و دیگران نیز بتکاپ افتاده میکوشیدند در رده‌ی آزادخواهان جا برای خود بازکنند. ویکی از آن راهها که اینان داشتند میانجیگری بود. این نیرنگها در آنروزها رواج داشت که کسانی بنام میانجیگری بمیان افتاده پیش از همه به این میکوشیدند که میان دودسته جا برای خود بازکنند. گروهی از این نیرنگها بهره‌ها بردند. این خود کاری آسوده و آسان بود و از سوی دیگر سود بزرگی در برداشت. این هنگام نیز که شورش آخرین روزهای خود را میپیمود و روشن بود که بزودی دستگاه مشروطه پهن در چیده خواهد شد، اینان به تلاش افتاده و دسته‌ای از آنان که میان مشروطه خواهان بودند و پس از بمباران

مجلس محمد علی میرزا پیوسته و دریناه او میزیستند و این هنگام بایستی دوباره بامشروطه آشتی کنند فرصت را از دست ندادند از راه میانجیگری یا از راههای دیگر از بهر آینه خود میکوشیدند دستهای کمینته واسطه بریانموده و میانه محمد علی میرزا و علمای نجف آشتی میدادند دستهای دیگری در " کمیسیون قانون انتخابات " جا گرفته خود را بچشم آزادی خواهان میکشیدند یکدسته نیز به اروپا رفته و این یکسال را در حنیایانتهای قشنگ و پاکیزه آنجا خوش میچمیدند و هرگز یاد از گرفتاریهای تبریز و سختی کار آزاد یحواهان نمیکردند و این زمان آنان نیز بتلاش افتاده میکوشیدند هرچه زود تر خود را به ایران برسانند و تادیر نشده جای بر سرخوان یخماگیرند .

" درخت مشروطه با خون جوانان آذربایجان و گیلان دوباره سرسبز شد و میوههایش نزدیک رسیدن بود . بایستی اینان ، این میوه چنان سنگدل ، شتابزده خود را بپای آن برسانند و درختکاران شوربخت را از گرد آن دور ساخته ، میوهها را بچینند . . . اینان نیازی بتلاشنداشتند و هر روزی که هوای باعشاه ناسازگار میشد از آنجا بیرون میآمدند و در بهارستان جا برای خود داشتند . . . اینکه ایرانیان با آن دلیری محمد علی میرزا را برانداختند و دوباره مشروطه بریانمودند ولی نتیجه آن جز گرفتاری کشور نبود و از سال ۱۲۸۸ تا ده و اند سال بدترین زمان را پیمود و یکی از جهت های بزرگ آن تلاش سودجویانه همین کسان میباشد . . . "

شاه ضمن تلگرافی آمادگی خود را برای پذیرفتن مشروطه به اطلاع سپهدار رسانید و برای اینکه او را از یگران جدا کرده بسوی خود بکشاند و جنبه انقلابیون را تضعیف کند به او وعدههایی نیز داد . سپهدار یاد ریافت این تلگراف بیکباره دل از دست داد و بشادمانی الصاف شاهانه در صدد برآمد دستور چراغانی بدهد ، ولی سران انقلاب در صدد جلوگیری برآمدند . بهانه سپهدار این بود که هدفهای قیام اینک دیگر دست آمده و موجبی برای جنگ نمانده است . اما جناح انقلابی حاضر نبود در دام فریب شاه بیفتد و با وعدههای بدون پشتوانه که هر لحظه ممکن بود نقض بشود در نیمه راه متوقف گردد . سپهدار بعنوان اعتراض به روش جناح انقلابی در صدد بازگشت به گیلان برآمد ولی معزالسلطان و دیگران دست بیک عمل انقلابی زده گرد چادر او را گرفتند و او را در حقیقت تحت نظر قرار دادند و به وی اخطار کردند که این فکرها را باید از سر بردارند .

از آن تاریخ بیست و نوزده یکماه و نیم ما بایک دوران رکود و انتظار مواجه هستیم . انقلابیون گیلان در قزوین و سردار اسعد در اصفهان روز میگذرانند . کسروی علت آنرا در حالت و تلاش و سفارتخانه میداند که میکوشیدند شاه را با انقلابیون آشتی دهند و

اوراوادارند تا بوعده خود را استقرار مشروطیت عمل کند . وی مینویسد :

"در این هنگام از طرفی د سفیر باشاه دیدار کرده و در این زمینه به او فشار میآوردند و از جانبی فرستادگان آنها در اصفهان و قزوین با سران نهضت تماس میگرفتند تا از سختگیری آنها جلوگیری کنند و بین آنها و شاه سازشی برقرار سازند ."

و سپس این پرسش را بیان میکند که "با آن ستیزگی که دولت تزاری با مشروطه داشت ، چرا اینک برقراری مشروطه را از شاه طلب میکرد و دولت بریتانیا برای چه اینک از طریق این میانجیگری بنگهداری شاه میکوشید و با دولت تزاری در این کوشش همدست و همراه شده بود ." وی خود به این پرسش چنین پاسخ میدهد :

"اینان از شور و جنبشی که در ایران بویژه در شهرهای شمالی بر حاسته روز بروز فزونتر و دامنه‌تر میگردد اندیشمند بودند و آنرا دوست نمیداشتند . . . اینگونه جنبشها میان یک توده هرگونه پیشرفت را در دارد و این چیزی نبود که نمایندگان دولت آنرا ندانند یا چیزی نبود که از آن بیمناک نباشند . اینهمه پیدا بود که محمد علی میرزا هرچه ایستادگی بیشتر مینمود دامنه جوش و جنبش مردم بیشتر میگردد . در یازده ماه پیش تنها در یک گوشه تبریز این شورش را داشت و کم بردامنه آن فزونتر نشد و اکنون یک نیم ایران را فرا میگرفت . در این زمان اندک آنهمه مردان جانباز و کاردان پیدا آمدند . هرگاه چند سالی همچنان میرفت چه مردان کاردان و بزرگسی که نمیپرورده . از این اندیشه ها نمایندگان روس و انگلیس محمد علی میرزا را بدان مشروطه و امید داشتند . . ."

این نظر از یک جهت کاملا درست است اما در رابطه با هر یک از دولت مفهوم خاص خود را مییابد . مایوستگی ژرف محمد علی میرزا را با دولت تزاری میدانیم . پیروزی این انقلاب برای دولت مزبور بس گران سیافتاد و این دولت در حقیقت بین د آتش در میماند و دولت تزاری بتمام ژرفای د شواری کا ر توجه داشت . وابستگی چند جانبه‌ی بختیارها با دولت بریتانیا بر آن پوشیده نبود . این قبایل جنگجو در قلمرو نفوذ بریتانیا قرار داشتند و از دست دولت تزاری برای متوقف ساختن آنها و جلوگیری از تحریکات طغیانگران آنها علیه محمد علی میرزا کاری ساخته نبود . آنها چشم بدست بریتانیا داشتند و آن دولت نیز بعنوان اینکه د ولتی است د موکرات و نمیخواهد در کار داخلی ایران مداخله کند هرگز مانع آنها نمیشد . تنها راهی که بروی دولت تزاری باز بود آن بود که تمام نفوذ خود را بکاربرد و سپهد اراد ررأس قوای انقلابی شمال نگهدارد . سپهد ارد را آخرین تحلیل مرد نیرومند دولت تزاری برد و باطنا روی به

سوی شاه داشت • وجود سوسیال دموکراتها در قلب نهضت شمال میتوانست مایه نگرانی زیادی باشد • اما در این نگرانی دولت بریتانیا هم متساویا شریک بود و اگر پایان کار به پیروزی انقلابیون منجر میشد با وجود قوای بحتیاری در رأس قیام جنوب و سپهدار در رأس قیام شمال امکان محدود ساختن و سرکوب کردن انقلابیون سوسیال دموکرات منتفی میبود • بنابراین از نظر دولت تزار موضوع بدینسان مطرح میشد :

دروغله اول تلاش برای نگهداری محمدعلیمیرزا بر تخت سلطنت ولو بهیای ازدست رفتن مقداری از اختیارات مطلقه شاه بسود جناح بریتانیائی زمامداران ایران • بنا بر این نخستین وظیفه ای که دولت تزاری در برابر خود قرار میداد آن بود که تا حدود امکان برای ایجاد یک نوع مشروطیت ملایم طبع طرفین با دولت بریتانیا همکاری کند • و دروغله دوم اگر همکاری در اینجهت بشمر نرسید و قیام در نهایت امر بریزشده ، با بودن یک سپهدار در قلب قیام ، زمام کار از دست آنها بکلی خارج نشود • از اینرو بود که در این دوران دو سه ماهه رکود کارها با دید و باز دید های دیپلماسی و میانجیگری میگذاشت •

اما آنچه مربوط به بریتانیای کبیر میباشد ، نمایندگان آن در اینجا نیز بازی چند جانبه ای در پیش گرفتند • مسلما اگر بریتانیا میتوانست در بار سلطنتی ایران و شخص شاه نفوذی باندازه رقیب داشته باشد و طرفداران سرسخت دولت تزاری را از دست رها براند و بعنوان یکی از دودرت "متساوی الحقوق" از طرف شاه پذیرفته شود ، ترجیح میداد چنین تخییر و تحولی در دستگاه فرمانروا نه از راه تحریکاتی با رویه انقلابی ، بلکه از راه سازش با رقیب و با خود شاه صورت گیرد • زیرا اعمال هرگونه قوه قهریه علیه شاه در آن شرایط جوشان و با آن محیط پراز هیجان بنحوی ناگزیر در یک جامعه افروخته و بهیجان آمده ، اثری "نامطوب" برجای میگذاشت و توده های مردم را بتحریک وا میداشت • و این احتمال منتفی نبود که با رد دیگر سررشته کار از دست "عقلا" و "صلحای" قوم خارج شده و بدست توده های "عنان گسیخته" افتد •

اما آنها پارها محمدعلیشاه را آزموده بودند • گرچه در جریان دوران نخست انقلاب توانستند چندین تن از یاران خود را در قلب نهضت جای بدهند ولی این وضع علیرغم خواست شاه انجام گرفت • بعلاوه بزودی معلوم شد قدرت واقعی در دست شاه است و از او امید خیری بد انسان که مورد انتظار است نتوان داشت •

هنگامیکه هنوز سردار اسعد و مصمصام السلطنه در اصفهان بسر میبردند به دکنسول روسیه و انگلیس دستور داده شد که مشترکا با آنها دیدار کنند و کوشند تا آنها را از حرکت بسوی تهران بازدارند • مصالح آینده بریتانیا ایجاب میکرد که بهرحال متحد جنگی آینده را نسبت بخود خشمگین نکند و خود را طرفدار عصیانگران علیه دربار سلطنتی و شخص شاه نشان ندهد • خاصه که سرنوشت آینده این قیام را هنوز بطور قطع نمیشد

پیش‌بینی کرد. هرگونه جانبداری آشکار بریتانیا از سردار اسعد و مصمص السلطنه هم سبب رنجش دولت تزاری بود و هم سبب میشد که بریتانیا برای خود يك پادشاه کینه توز و انتقامجو را ذخیره کند که در صورت پیروزی بیش از پیش به دامن رقیب میافتاد.

نکته دیگر آن بود که بین بریتانیا و روسا، بختیاری معاملاتی در شرف انجام بود. طرفین میبایست حرفهای آخر را بهم بگویند. چانه‌خای لازم را بزنند و امتیازات و تضمینات لازم را از هم بگیرند. اینهم زمان لازم داشت و در آن میان جیگری این زمان را در اختیار آنها مینهاد. بنابراین ملاحظات راه حلی که بریتانیا در برابر خود نهاد در خطوط کلی و اساسی چنین بود: ادامه گفتگو در هم‌آهنگی با سیاست اصلی دولت تزار، با طرفین دعوا، شاه از یکسو و قیامیون از سوی دیگر؛ اما بشکلی و بالحنی که دوستان بختیاری درک کنند که این میانجیگری چندان هم جدی نیست و آنها میتوانند بکار خود ادامه دهند.

در اینجامشکلی در کار بود. بیاد داریم که در آستان کودتا، این شایعه رواج یافت و عمال سیاست بریتانیا در ایران در ترویج آن کلهک کردند که اگر دستی علیه شاه بلند شود قوای تزاری بسوی تهران سرازیر خواهد شد. اما اینک دیگر کار دگرگونه شده بود و لازم می‌آمد که قیامیون بختیاری به بطلان این شایعه توجه داده شوند. از این روی وظیفه دیگری که در برابر عمال سیاست بریتانیا در ایران قرار داشت آن بود که به‌رزبان شده بدوستان خود حالی کنند که هرگونه دخالت نظامی از طرف دولت تزاری برای سرکوب آنها منتفی است و آنها بدون وعده از این رهگذر میتوانند به پیش‌تانزند و بریتانیا تمام تلاش خود را برای جلوگیری از هرگونه احتمال دخالت نظامی روسیه در تار ایران بکار خواهد برد.

این از ادیخواهان و منادیان حاکمیت ملی نبودند که در رأس اینکارها قرار گرفتند، بلکه فتودال لیبرالهای وابسته به لژ فراماسونری بودند. اینها در اساس برای اجرای آنچه وظیفه انقلابی که کسروی در برابرشان قرار میداد بر رأس قدرت قرار نگرفته بودند. سردار اسعد با همه اقتدار و نفوذ خود آنقدر آزادی عمل نداشت که حتی با ظل السلطان قاتل پدر خود هم تصفیه حساب کند. همه این آقایان در لژ فراماسونری در کنار هم قرار میگرفتند بنا بگفته براون دادگاه در روز ۲۶ ژوئیه ۱۹۰۹ (۴ مرداد ۱۲۸۸) کار خود را آغاز کرد. مدت یازده روز مشغول رسیدگی بدفتر اعمال دشمنان مشروطیت و بکیفر رسانیدن آنها بود. در این مدت از بین آنها دشمنان خونخوار مشروطیت، آنها سرداران و امیران که در مناصره تبریز شرکت داشتند و دست راست عین‌الدوله شمرده میشدند، پنج تن را گناهکار شناخت و بکیفر رسانید. شیخ فضل‌المفاحر الملک عیض حضرت که در جریان میدان توپخانه دست داشت، میرهاشم تبریزی، و آجودان باشی افسر قزاقی که در روز مباران مجلس زیر دست لیاخوف کار میکرد و از او فرمان میبرد.

اد وارد براون در کتاب خود "انقلاب ایران" مینویسد که سراد و ارگری بسفیر خود در تهران دستور داده بود که هرگونه مذاکره با سردار اسعد "باید جنبه پیشنهاد داشته باشد و بر اعمال قهر منتهی نشود". براون این دستور را زمینه دیگری برای ستایش سیاست "بیطرفی" و عادلانه دولت بریتانیا و مدح و ستای آن قرارداد بدون تردید مدلول این دستور در جریان دید و بازدیدها با سردار اسعد گفته شده و مفهوم دیپلماتیک آن در چنان اوضاع و احوالی برای سردار اسعد بخوبی روشن بود. بریتانیای کبیر که برای سرکوب برق آسای نیروهای معدود سید مرتضی و تحریکات انقلابی سواحل جنوب، قسمتی از نیروی دریائی خود را با سرعت وارد عمل کرد، چگونه اینک گره زاهد شده و در مقابل سردار اسعد و قوای او از بی طرفی و عدم اعمال قهر در میزد؟ سردار اسعد آنچه را که از این نحوه میانجیگری میباید بفهمد فهمید و بدون دغدغه بکار خود ادامه داد.

در جریان حوادث آذربایجان دیدیم بریتانیای کبیر نیروهای تزاری را مدت پنج ماه بیسپاهانه ای عدم مداخله برد روزه ایران نگهداشت تا خود جای پای در جنوب استوار کند. سپس آنگاه که مقتضی دید همه آن اشکال تراشیها را کنار گذاشت و بدولت تزاری توصیه کرد که قوای خود را هرچه زودتر از سرحد عبور دهد و تبریز را در دست گیرد و اینک یکبار دیگر تحت عنوان عدم دخالت در کارهای ایران در صدد جلوگیری از تعرضات نظامی حریف برای متوقف کردن قیامیون برآمد. به تلگراف زیر توجه نمائید:

از سراد واردگری به او برین (سفیر نوین بریتانیا در ریترزبورگ) شماره ۸۵۱ تلگرافی

موضوع پیشروی بختیاریها

موضوع تلگراف شماره ۳۳۲ در یروز شما مورد تأیید است. موقعیکه به دورنمای پیشروی سپاهیان روس و اقدامی را که مورد نظر دولت روسیه میباشد می اندیشم و عواقب آنرا بنظر میآورم بسیار نگران میشوم. هرگونه دولتی جای شاه را بگیرد شاید زمینه را برای وضع بهتری فراهم سازد بدون اینکه از نفوذ روسیه در ایران کاسته شود. چنانچه آن دولت از سوی دیگر را اجرای سیاست خود با زور به نگهداری از شاه بر تخت سلطنت اصرار دارند تمام احساس نفرتی که اینک نسبت بشاه وجود دارد متوجه خودشان خواهند نمود. . . . خواهشمندم بدون فوت وقت با وزیر امور خارجه تماس گرفته و این ملاحظات را با استحضار آن عالیجناب برسانید. . . ." (۱) و نیز:

" شایباید د رتذ کاریه خود بوزیر امور خارجه این موضوع را تأکید نمود ه خاطر نشان سازید که اعزام سپاه روسی ممکن است موجب يك پیام عمومی علیه روسها و د رنتیجه احتمالا برضد اروپائیها د ایران بشود " (۱)
و نیز :

" د دولت اعلیحضرت پاد شاهی از رفتار و مدارا و برد باری و متانتی که د ولست روسیه بخرج داده کاملاً آگاه میباشد و دشواریهائی را که آن دولت د رزمینه اوضاع ایران با آن روبرو بوده اند کاملاً درک میکنند . اگر نمایندگان این دولت د رکارد و دسته رقیب و مخالف د رتهران د حالت نکرده و بگذارند که خود مستقلاً بمنازه خویش پایان دهند بهترین احساسات ممکنه را د این کشور بوجود خواهند آورد . روبه روسیه کار را برای همکاری بی ریا و صمیمانه ما بس آسانتر مینماید . و شما میتوانید به مسیو ایزوالسکی اطمینان بد هید که رفتار ایشان علاقه ما را بهمکاری باوی تقویت مینماید " (۲)
و از سر جرج بارکلی به سراد وارد گری :

" ورود سپاهیان روسیه د ر موقعیت کنونی صدمات زیادی وارد میآورد و مسلماً نمیتواند نتیجه خوبی داشته باشد . خطر تصادمی را که اینک خارجیان د معرض آن قرار دارند با ورود سپاهیان روس نمیتوان بر طرف کرد و با قیاس آن با خطری که بر اثر شدت احساسات موجود صد روسی پدید خواهد آمد خطر احتمالی را که ممکن است با خود داری از اعزام آنها پدید آید ناچیز و قابل اغماض است " (۳)

بدیفسان بود که سرانجام خط مشی " بیطرفی " بریتانیا د اختلاف بین طرفین د عواد ر حقیقت فاتح گردید و قیامیون امکان آنرا یافتند که بدون بیم ازد خالت هرنیروی خارجی کار را از پیش ببرند .
د رعین حال ، این دید و باز دیدها بین محافل مختلف ایجاد اختلاف و تردید کرد . سردار اسعد ضمن تلگرافی نظر انجمن تبریز را جوابا شد . این پرسش تشستی د ر انجمن پدید آورد . انجمن که اینک دیگر تحت نفوذ تقی زاده قرار داشت طبق پیشنهاد وی که طبعاً از کته مسائل خبری نداشت سازش با شاه را توصیه کرد . ولی ستار خان شخصا ضمن تلگراف خویش بسردار اسعد چنین گفت شما د ر محل هستید وضع را بهتر میدانید ، ولی " اگر بروید بیگمان پیروز خواهید شد " .

جالب است که حتی در اینچنین اوضاع و احوالی نیز شاه در اجرای وعده‌های خود امروز و فردا میکرد و خطر هایل راناً چیز میگرفت. سردار اسعد که اینک دیگر از جهات مختلف اطمینان یافته بود سرانجام در روز ۲۹ خرداد ۱۲۸۸ با هزار سوار مسلح بختیاری روی به قم نهاد و آنجا را بدون اشکال زیاد بتصرف درآورد و تصمیم خود را به سپهدار نیز اطلاع داد. وصول این خبر به جناح انقلابی اردوی سپهدار میدان بیشتری داد و سرانجام سپهدار نیز که زمینه را مساعد یافت حاضر شد ارسمت شمال بسوی تهران پیش رود.

در قم یار دیگر نمایندگان سیاسی دولتین برای متوقف ساختن سردار اسعد بدیدار او شتافتند ولی کار اینک استوارتر آن شده بود که به این حیران‌دیشی‌ها توجهی بشود. بدین نحو جنگ برای فتح تهران آغاز شد.

پرداختن بشرح جنگ‌هاییکه منجر بفتح تهران گردید از حدود وظایف ایمن تاریخچه خارج است. تنها بعنوان نمونه و مختصراً بذکر یکی از شگرف‌ترین حوادث این جنگ میپردازیم و آن برخورد امیرمفخم بختیاری است با پیرم. از بین بختیاریان، امیر مفخم تنها کسی بود که نسبت بشاه ناپایان جنگ وفادار ماند و در این برخورد تنها سرعت تصمیم و قاطعیت در عمل و تشخیص فوری موقعیت که از خصائص پیرم بود توانست او را از مهلکه نجات دهد. شرح جریان راکسروی چنین آورده است:

”... چگونگی این بود که امیرمفخم با سواران خود شبگیر کرده نزدیک بامداد بفاسمآباد رسیده بود و اینک آهنگ تاختن بر مجاهدان داشته که در این میان دسته یفرم خان ازدور پدیدار میشوند. امیرمفخم فرصت را از دست نداده برآن سرمیشود به نیرنگ دورایشان رافراگیرد و همه را دستگیر نماید. چنانکه می بینیم کار خود را فیروزانسه پیش برده نزدیک بانجام میرساند. ولی یفرم همینکه چگونگی را دریافت خود را بناخته دستور جنگ داد و چون میدان تنگ بود مجاهدان دست به ده تیرها کرده و بسا ورزندگی که در یکار بردن آنها داشتند دشمن را از خود دور گردانید میدان باز کردند. خود یفرم چند تن را که گردش را گرفته بودند بخاک انداخت و بید رنگ سوار شده با تفنگ بچنگ پرداخت. این یکی از شگفت‌ترین پیش‌آمدهای این جنگ‌ها است. در این پیش‌آمد کاردانی و دلیری و پرارجی یفرم جان پدیدار شد. بختیاریان با آن چیرگی که پیدا کرده بودند در جلو نایستاده پیش رفتند. در این کی‌رودار چهارتن از فدائیان نامی (دوتن مسلمان و دوتن ارمنی) بخاک افتادند و اگر نوشته همراه یفرم را بر است داریم از بختیاریان هفتاد تن آدمی، ۱۲۰ اسب کشته کردید...”

جنگ ازد و سوسو با شدت و حدت پیش می‌رفت. در غالب این جنگها استعداد و لیاقت و کاردانی پیرم کارگشا بود و انبوه مشکلات را از پیش بر میداشت بنحوی که میتوان در فتح تهران او را در رده نخستین کسانی قرار داد که سکه این پیروزی بنام آنها زد شده است. حتی میتوان گفت در جریان جنگ بمواردی برخورد میشد که اگر شخصیت و کاردانی و سرعت عمل وی نبود کارها نابسامان میماند.

روز ۲۲ تیرماه ۱۲۸۸ نیروی مجاهدین ازد و سوسو وارد تهران شدند. روز بیست و پنجم ماه شاه با بارگران سیاهکارهای خود بسعادت روس پناه برد و در زیر پرچم ولتین خزید. وی به سان همه فرمانروایان ستمگر و درنده خوی نشان داد که بهمان اندازه که بهنگام قدرت جلاد و بیرحم است بگناه شکست بهمان اندازه زبون و درمانده است، با فرومایگی بزانو میافتد و با حواری بزندگی میچسبند.

بخش ششم
سالهای پربلا

۱- مسائل انقلاب چگونه حل شد *

مجلس عالی

پیروزی قیام، دو سال دشوار و پرحادثه و بلاخیز بدنبال خود داشت که طی آن، مرحله به مرحله تمام زمینه‌های لازم برای وارد آوردن ضربت مرگبار نهایی بر پیکر مشروطیت و انقلاب فراهم گردید. بلکه میتوان قول کسروی را پذیرفت که این مقدمات مانند مهره‌های شطرنج با دست مرموزی پیچیده شده - منتها دست مرموزی که آنقدر هم پوشیده و مرموز نبود *

تهران بوسیله نیروهای شمال و جنوب فتح شد. ماهیت این فاتحین اینک بر ما تا حدی روشن است. از جنوب آمیزه‌ای از گروه‌های ایلی که نه بخاطر هرگونه خواست اقتصادی یا اجتماعی و یا ارضی بلکه صرفاً بر حسب دعوت روسا، خود اسلحه بدست گرفته بودند. از شمال نیروهای مرکب از مجاهدین و تفنگداران سپهدار که از رعایای خود او بودند. در داخل نیروهای مجاهدین وحدت نظر وجود نداشت. سوسیال دموکراتها، گروه معز السلطان و گروه پیروم. در بین آنها سوسیال دموکراتها دارای هدفهای روشنی بودند. ولی بین پیروم و آنها اختلاف مسلکی عظیم وجود داشت. برخی از رهبران آنها اساساً رفیق قزوین و تهران راه داده نشدند و رهبری مجاهدان تا حد دست پیروم افتاد. باینجهت از طرف آنها نیز در جریان این قیام شعار مشخص اجتماعی و اقتصادی بعیان نیامد و این موضوع بطور کلی وضع سپهدار را در بین استوار میکرد *

این ترکیب ناهمگون بتهران حمله برده و انرا مسخر ساخته بود. محمد علی میرزا که سلطنت استبدادی در زیر سایه سرنیزه ترار و حمایت سیاسیون بریتانیا راحتی بیهای واگذاری قسمتی از کشور به بیگانگان بر سلطنت مستقل ولی مبتنی بر اراده حلق ترجیح داده بود از ترس بزیر پرچم هرد و دولت در سفارت روس پناه برد. توده های مردم پا روحی سرشار از شور و نشاط سیل وار بخیا بانها ریخته بودند تا از این فاتحین بمثابه آزاد کنندگان خود از استبداد سلطنتی استقبال کنند و پیروزی انقلاب را بر یاد شاه مستبد قاجار و لیاخوف جلاد جشن بگیرند. و این مایه دلگرمی و دلخوشی هیجان انگیز میتوانست تا چند ماه آنها را عرق در نشئه خوابهای طلائی بخود مشغول دارد تا آنگاه که بخود آیند و تشخیص بدهند که در پس پرده چه گذشته و کسانی که بر آنها حکومت یافته اند چه قماش هستند. در واقع برد روزه آسمان ایران این پرسش آویخته بود که آیا این پیروزی که مردم ریاجنان شور و نشاط آنرا جشن میگیرند بواقع پیروزی خود آنها است؟ پیروزی انقلاب اصیل ایران است؟

آنچه بدست آمده بود اگر پوسته ظاهر را کنار بگذاریم از جهت داخلی عبارت بود از پیروزی اشرافیت ایلی و فتودال - لیبرالی بر قدرت مطلقه سلطنتی و ازلحاظ خارجی عبارت بود از زیرو رو شدن تعادل قوانین در وقت ارت امپریالیستی، آغاز زوال نفوذ متفوق دولت تزاری در دربار و دولت و افتادن بسیاری از کلیدهای قدرت بدست عاملین ایرانی بریتانیا که برای اینچنین روزی ذخیره شده بودند.

ما فتح تهران و گریز محمد علی میرزا جناح اپورتونیست و باطنا انگلوفیل کابینه باغشاه، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مستوفی الممالک و دیگران، بیاسد و ورثیهها و ریاکاریها و بازیهای ماسرانه و وجانبه خود بعنوان رجال مشروطه خواه در کنار فاتحین جای گرفتند. با مشارکت آنها بود که پایه های اولیه برای مسخ کردن انقلاب مشروطیت و منحرف ساختن آن از مجرای صحیح انقلابی گذاشته شد و از این مشروطیت تنها قالب بیهای بیجایی برجای ماند و مبدل به ابزار دست دشمنان آزادی و انقلاب شد. برای بهتری بردن بماهیت "انقلابیون" فاتح ببینیم اینها از قدرت خود در چه جهات استفاده کردند.

رهبران پیروزمند قیام که محمد علی میرزا را از تاج و تخت رانده بودند با تمام وجود خود به نظام فتودال سلطنتی وابستگی داشتند. فرار محمد علی میرزا در نظر آنها خلائی ایجاد میکرد. آنها پر کردن این خلا را در سرلوحه تمام موزائف انقلابی خود قرار دادند. عاجلا در صد برآمدند یک نظام فتودال سلطنتی لیبرال را که تکیه گاه مناسبتری برای

امپریالیزم بود جانشین استبداد فردی پادشاه سازند .
برای انجام این وظیفه و دیگر وظائف " انقلابی " هیئتی بنام " مجلس عالی " فراهم آوردند تا بجای مجلس موسسان اینکار را فیصله دهد . این مجلس انتخاباتی نبود . سرنوشت آنرا عملاً فاتحین تهران در دست داشتند . کسروی آنرا ترکیبی از " ملایان و درباریان و آزادیخواهان و بازرگانان " و تقی زاده مجموعه‌ای از " علمای بزرگ ، اعیان ، رجال ، بزرگان مملکت ، تجار و آنچه از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی که دسترس با آنها داشتند " می‌شمارد .

آنچه مسلم است در تشکیل این مجلس ، توده‌های مردم و بورژوازی کوچک شرکت نداشتند . آنها بطور کلی بتمام معنای کلمه پشت در ماندند . مجلس ترکیبی بود بدون نظم و ترتیب بدون هرگونه ضابطه منطقی ، از فئودالها ، متنفذترین اعضای خاندان سلطنتی ، اشرافیت کهن ، سلطنت طلبان و درباریان سنتی . (البته منهای کسانی نظیر امیر بهادر که در عالم خود جوانمرد تر از آن بودند که ولینحمت دیرین را به هنگام سختی تنها بگذارند) حتی همان کسانی که سیدین در آغاز نهضت علیه آنها بعنوان مظاهر استبداد برپای خاسته و مبارزات خود را با تقاضای عزل آنها آغاز کرده بودند و آنها را ریشه تمام مفساد فرض میکردند در این مجلس شرکت داده شدند و نیز آن گروه درباریان که هم برای حسین سروسینه میزدند و هم در کنار یزید شمشیر میکشیدند ، در طرفه بازی کن‌ها که در هر محیط رنگ عوض میکردند ، حتی مستنطقین و قضات باعشاه ، بدون حساب و کتاب در این مجلس جمع آمدند .

چنین مجموعه عجیبی بعنوان نمایندگان قیام گرد آمده بود تا انقلاب را بشمار نهائی برساند و سرنوشت قدرت دولتی را تعیین کند . نخستین قدم مجلسی که بدین شکل فراهم آمده بود عبارت بود از پرکردن " خلا " سیاسی که فرار محمد علی میرزا ایجاد کرد و تحکیم پایه‌های سلطنت لیبرالی فئودالی که هدف اصلی مبارزه ماسونهای اولیه را تشکیل میداد . اینکار سرریحاً بسامان رسید . مجلس عزل محمد علی میرزا و نصب فرزند سیزده ساله شاه احمد میرزا را بسلطنت اعلام داشت . (۲۷ تیر ۱۲۸۸)

پس از انجام این وظیفه " خطیر " دیگر وجود مجلس عالی زاید دیده میشد . با وجود چنین مجلس گسترده‌ای که کنترل آن به هنگام ضرورت طبعاً دشوار بود تعقیب هدفهای بعدی که در نهایت آن شکست تام و تمام نهضت میبایست انجام گردد ، دشوار مینمود . مراکز اصلی قدرت لازم دیدند این دایره را محدودتر کنند . به این جهت طولی نکشید که " کمیسیون عالی " با عده خیلی کمتری مرکب از افراد مطمئن تر و جمع و جورتر جای مجلس عالی را گرفت و بقیه بدنبال کار خود رفتند . دومین گام را

میبایست این "کمیسیون عالی" بردارد و برای تصدی کارها، دولتی بوجود آورد. هیئت دولت نوین برگزیده کمیسیون عالی بدینقرار بود:

ناصرالملک که از دیرباز نامزد سفارت بریتانیا برای وزارت خارجه بود هنوز در اروپا بسر میبرد و بجای او نواب بدین سمت انتخاب شد. سپهدار وزیر جنگ، سردار اسعد وزیر داخله، سردار منصور وزیر پست و تلگراف، فرمانفرما وزیر عدلیه، مستوفی الممالک وزیر دارائی و بعدا صنیع الدوله بعنوان وزیر فرهنگ بانها پیوست. و چون عجالا رشته کارها در دست کمیسیون عالی بود، اینستکه برای ریاست وزرا، کسی در نظر گرفته نشد. این کمیسیون بیبرمجان را بر ریاست نظمی برگزید. نویسنده ی کتاب "بیره خان سردار" در زمینه این انتخاب مینویسد:

"اگراد عاکنیم که این یکی از برجسته ترین اقدامات آگاهانه و اندیشمندانه ی "کمیسیون" بود سختی به گزاف نگفتیم. شاید رهبران مشروطه که میدیدند هیچکس باندازه یفرم در ریازگرداندن آزادی موثر نبود هاست هیچکس راهم برای حفاظت آن لایقتر از خود اونمیدانستند..."

اگر از ارزیابی اغراق آمیز نویسند ه در باره یبرم بگذریم باید بگوئیم در نظریه او هسته ای و تنهاهسته ای از واقعیت وجود دارد. کاردانی، قاطعیت و استعداد سازماندهی بیبرمخان اوراد رین دیگر سران قیام موقعیت ویژه ای میبخشید. اما این رشته صفات تنهانی و نیم ضعیفتر انگیزه های راتشکیل میداد که یفرمخان را برکسی ریاست نظمی نشانید. انگیزه عمده و اساسی در این "حسن انتخاب" همانا معتقدات ایده اولوئیک و مسلکی او بود که اوراد ر مقام یکی از مخالفین سرسخت، پرکینه و آشتی ناپذیر اندیشه های سوسیال دموکراسی قرار میداد. این "حسن انتخاب" رهبران مشروطه برای آن نبود که بدست یفرمخان "آزادی" را "حفاظت" کنند. او بهترین و شایسته ترین فردی بود که میتوانست هم مرتجعین د و آتش مخالف حاکمیت قیامیون را سرکوب کند و هم بهیچ تحرك توده "افراطی" و "نامناسب" مجال توسعه و پیشرفت ندهد. در حقیقت این رهبران، بیبرمخان را بیکه چین کرده و با تأیید سیاست های خارجی - اعم از اینکه خود بیبرمخان به این واقعیت توجه داشت یا نداشت - بروی کار آوردند و خواهیم دید بادست او و با استفاده از تعصبات کورکورانه مسلکی او چه کارهایی انجام دادند که بدست دیگران یا سهولت انجام شدنی نبود.

پس از انجام اینکارها هنگام آن رسیده بود که گردانندگان چرخ "قیام" گویبان خود را از چنگال این "کمیسیون عالی" نیزرها سازند. میبایست این کمیسیون نیز جای حالی

کند و جای خود را بیک عده محدود تر و بکلی دستچین شده‌های بنام "هیئت مدیره‌ی موقت" بسپارد که تقی‌زاده میکوشد بالحنی پرتنبن آنرا چیزی شبیه به "دیرکتوار انقلاب فرانسه" بنامد. عده‌ی افراد این هیئت بیست تن بود و اعضای هیئت دولت هسته اصلی آنرا تشکیل میدادند. از بین نامی‌ترین اعضاء آن میتوان وثوق‌الدوله، حسنقلی‌خان نواب، تقی‌زاده و حکیم‌الملک را نام برد. کسروی در تاریخ هیجده ساله آذربایجان مینویسد:

"بدینسان محمدعلیمیرزا از یاد شاهی برکنار شده سررشته کارها به دست کمیسیون فوق‌العاده و وزیران نوین افتاد. در سراسر ایران از این پیش‌آمدها شادبهبانمودند و پنج شب چراغانی کردند. ولی اگر کسی بفهرست وزیران مینگریست و اندامهای کمیسیون را میشناخت بایستی چندان شادی ننماید. زیرا چنانکه پیداست بسیاری از اینان از نزدیکان محمدعلیمیرزا و دریاغشاه از همدستان او بودند. و این درخور هرگونه شگفتی است که پس از اینهمه خونریزی در نخستین گام حکمرانی مشروطه درست اینان در میان باشد. آیا هواداران اینان که بوده؟ و آیا چگونه مرد مابین ناروایی را درنمی‌یافتند. از همین جا است که میتوان به راز تاریخ پی برد."

خود کسروی راهی برای پی بردن باین "راز" نشان نمیدهد و دل‌آزردگی وی از این رهگذر است که چرا "مرد مابین ناروایی را درنمی‌یافتند." درحالیکه تمام عواید گذشته و همه آن توطئه و تحریکات برای همین بود که دست مردم از کار کوتاه باشد. محمدعلیمیرزا دست به آنهمه سیاهکاری آلود تا آنچنان شرایطی پدید آورد که بقول خودش "بار دیگر موجبات هرج و مرج و دشواریهای پدید نیامد." تمام مردم تکلیف خود را شناخته از حد خود تجاوز ننمایند. و اینک شالوده اساسی حکومتی برکنار از نظارت مردم پی‌ریزی شده بود منتها نه بدست محمدعلیمیرزا و امیربهدار بلکه بدست سردار اسعد و سپهدار و نه بسود جناح روسی بلکه بسود جناح انگلیسی طبقه‌ی فرمانروا: و مردم - تکرار کنیم - تا آنگاه پشت در مانده بودند.

بنابراین در اینجا نه "رازی" وجود دارد و نه بیرمردم ملامت رواست. و چگونگی راتحادی - و البته تا حد بسیار ناقصی دکتر ملک‌زاده در "تاریخ مشروطیت" ذکر میکند:

"بمحض تشکیل دولت جدید عده‌های ازگمنانه کاران و مرتجعین هزار رنگ که در ره‌پیش‌آمد لباس روز در بر میکنند... از طرف سپهدار و سردار اسعد بی‌الاترین مقامات دولتی منصوب گشتند."

بدین ترتیب روشن میشود که هواداران بلا فصل این گروه کیهان بودند.

از اینها که بگذریم این گروه دست حمایت بریتانیا و سیاستهای خارجی راد ریشت سرخود داشتند. هواداران آنها هردو سفارتخانه بودند که میکوشیدند ارتجاع ایران را به رفیقت شده برمسند قدرت نگهدارند و بادست آنها نهضت را از مضمون وهستی انقلابی پیش تهی کنند.

هواداران اینها لژ فراماسونری بود که مجلس عالی دست اعضاء آنرا که ائمه افراد حاکمه بودند وعده های را که از باعشاه بیرون آمده بودند وعده های را که در رأس قیام قرار داشتند در دست هم مینهاد. اینها بودند که میبايست کلیدهای قدرت راد دست بگیرند تانسل و تبار علی مسیوها، ستارخان ها، باقرخان ها و دیگر ستارگان درخشان نهضت اصیل ایران را آسان و بی مانع از پیخ و بن برکنند.

رهبران قد راول این قیام به نظام فئودال سلطنتی بصورت بندی اجتماعی و اقتصادی موجود بستگی داشتند. سردار اسعد که کسروی همه جا حسن عقیده نامفهوم و ناموجهی نسبت به او ابراز میدارد یکی از ارکان این صورتبندی و پای بند تمام مظاهر آن بود. فئودالی بزرگتر از سپهدار شاید در تمام ایران وجود نداشت.

جالب است که دکتر ملک زاده گناه انحراف و ناکامی نهضت مشروطیت را بگردن "تند روی" عناصر و گروههای انقلابی میافکند. بزعم او انحراف نهائی انقلاب از جهتی از آنجا سرچشمه گرفت که حزب دموکرات در مجلس دوم نظامنامه انتخابات را تغییر داد و انتخابات مستقیم را جانشین انتخابات دو درجه ای کرد. وی با تأکید تمام مینویسد که این "اشتباه" تقدیرات کشور ایران را بدست کسانی سپرد که انقلاب مشروطیت برای از بین بردن آنها ظاهر کرد. "و گویا این نظامنامه بود که سبب شد "یکسره انتخاب وکیل در ایران بدست دولتها و مردمان ثروتمند و مالکین بزرگ و روسا ایلات افتاد."

آشفته فکری بیش از این نمیشود. سرنوشت مشروطیت از همان روز بدست مالکین و روسا ایلات افتاد که سپهدار فئودال درجه اول و سردار اسعد یکی از بزرگترین روسا ایلات با تأیید فعال و منفعل دسیاست امپریالیستی در رأس دولتی که مولود قیام بود قرار گرفتند.

۲- در راه تحکیم اساس مشروطیت

کابینه انقلابی بدست هیئت مدیره موقت برای "تحکیم اساس مشروطیت" دست بکار شد. در وهله نخست در صد تصفیه دربار سلطنتی برآمد. نمونه ای از نحوه اقدامات آنرا در اینجهت بدست میدهیم.

این هیئت تصمیم گرفت معلم‌روسی احمد شاه پادشاه تازه را از سمت خود برکنار کند.
تقی‌زاده وی را نسخه‌ثانی شاپشال میدانند. هرچه که بود این اقدام بحدودی خودکار
کار سودمندی بود. تنها با این توضیح که دربار سلطنتی از یکسو از گماشتگان و عاملین
سیاست سلطنتی تزاری تصفیه میشد، از سوی دیگر "دوستان" بریتانیا و اعضای لژ
فراماسونری جای آنها را می‌گرفتند. مأمور تصفیه دربار سلطنتی حکیم الملک بود که عملاً
وظائف وزیر دربار از طرف هیئت مدیره به او محول شده بود.

پرجنجالترین اقدامات هیئت مدیره در تحکیم اساس مشروطیت عبارت بود از تصفیه
حساب با "دشمنان مشروطیت"، برای انجام اینکار کارینکاتوری از یک دادگاه انقلابی
بوجود آمد. کسروی با آه و افسوس مینویسد:

"در چنین هنگامیکه پس از قرنهای دراز در ایران حکمرانی توده بنیاد مییافت
اگر دلها پاک بود و دستهای آلوده بکار نمیپرداخت و محکمه از او را نپاکدامن برپا
شده گناه همه رسیدگی میشد از این راه بنیاد استواری برای کارهای آینده گذارد
میکردند. ولی اینها هیچیک نفی بود و تنها کسانی گناهکار و شایسته داوری شمرده شدند
که... کسی را برای پشتیبانی و نگهداری نداشتند. اینست عین الدوله که در آغاز
مشروطه آن سیاهکارها را کرده یازده ماه در بیرامون تبریز نشسته و هزاران مردان
غیرتمند و جوانان دلیر را بخون آغشته بد انسان مردم را دچار گرسنگی ساخته بسود
گناهکار نمیدانستند. نیز کسانی که در باغشاه گرد محمدعلیمیرزا را گرفته در همه کارهای
ننگین لیاخوف دست داشتند و اینک بیشرمانه روی به آزاد یخواهان آورده بودند بد
نیشمردند بلکه با آغوش باز ایشان را میپذیرفتند ولی چند کس را گناهکار می‌شمرند و بحون
آنها تشنه بودند." (۱)

ولی ما اینک میدانیم که آنچه بنیاد یافت "حکمرانی توده" نبود بلکه حاکمیت
عشیره‌ای و خانخانی بود.

اد وارد براون ممدوح تقی زاده همه جا رهبران قیام را بعنوان رفورماورها و مصلحین بزرگ مورد ستایش قرار میدهد و در توصیف و تمجید آنها سرزبان می شناسد. اینکه آنها تا چه حد "رفورماور" بودند و تا چه اندازه استحقاق داشتند که عنوان "مصلحین بزرگ" بآنها اطلاق گردد تا حدی برای خوانندگان روشن است. وی از اینهم فراتر می رود و به این "رفورماور" ها درود میفرستد که "درخشش گناهان و چشم پوشی از گناه کاران را یا با اصطلاح کیفر تبیه کاران که با بکار بردن نیرو و نفوذ خود شاه پیشین را درسیاست ارتجاعی حمایت و تقویت نمود و در تباهی مشروطیت پافشاری میکردند، اینک مصلحین یا رفورماورهای ایران روش کریمانه و بزرگ منشانه تری از جوانان ترك که در انقلاب آن کشور در اوایل سال ۱۹۰۹ بمخالفین انقلاب نشان دادند در پیش گرفتند".

برای این آقای پروفیسور حتی انقلاب "معتدل" و نرم ترکیه جوان که بعلت همان (اعتدال) فرجامش به سازش با امپریالیزم رسید هنوز بقدر کافی نامطلوب و خشن بود. وی با روحی اشباع از شادی و رضایت روش زکریمانه تر رهبران قیام ایران را میستاید که کار خود را با همدستی با مرتجعین سیاهکار آغاز کردند، دست در دست خونخوارترین دشمنان مشروطه گذاشتند و "محاکمه گناهکاران" را بیک خیمه شب بازی مردم فریب بدل ساختند. بعبارت دیگر برای وی درست همان مشخصات ازینخو بن سازشکارانه این رهبران رغایت بخش و موجب سپاسگذاری است که یکی از عمدترین نقطه های ضعف قیام شمرده میشود و از ماهیت طبقاتی رهبران سرچشمه میگرفت و سبب شد که مشروطیت و انقلاب بسود قدرتهای امپریالیستی و نیروهای سیاه داخلی بزانوند آید و درهم بشکند. بیجهت نیست که تقی زاده آنقدر در بزرگداشت براون تلاش میکند.

ازین پنج گناهکار سه تن آخری در واقع عروسکهای بودند باز چیه دست دشمنان اصلی مشروطیت. "آجودان باشی" را در نظر بگیریم. او از افسران قزاق محکوم حکم لیاخوف "جلاد آزادی و دست راست محمد علی شاه بود. اما با خود لیاخوف و لیاخوفها رنگارنگ دیگر چه کردند؟ لیاخوف بحصور سپهدار و سردار اسعد که در بهارستان مقرر داشتند رفت و "در آنجا شمشیر را از کمر گشود و جلوسردار اسعد گرفت. سردار اسعد مجدداً شمشیر را بر کمر لیاخوف بست و گفت بوظیفه سربازی خود عمل کرده و ایرادی به او نخواهد بود." (۱)

از بین خیل بزرگ اشراف و صاحبان لقب و عنوان و درباریان کهنه کار قرعه فال بنام سه تن درآمد و همه کاسه کوزه‌ها بر سر این سه تن شکست. مفاخر الملك، شیخ فضل الله نوری، موقر السلطنه که چندی بعد گرفتار و اعدام شد.

در اینکه این سه تن نیز شایسته کشته شدن بودند تردید نمیتوان داشت. اما آیا آنها بواقع بخاطر دشمنی با مشروطیت بچوبه دار سپرده شدند و امثال عین الدوله، آصف الدوله و دیگران را بخاطر خدمت به اساس مشروطیت بود که بر صدم جای دادند و بر دیده نشانند؟

قبلا اشاره شد که افراد لژ فراماسونری که همه در مجلس عالی شرکت داشتند در حقیقت امر این لژ را از آن تاریخ ببعد مبدل به يك منشأ قدرت پرنفوذی ساختند و احتمال با این گفته متناقض بنظر رسد. اگر بگوئیم از بین این سه تن دو تن یعنی شیخ فضل الله نوری و موقر السلطنه نیز فراماسونر بودند. ولی جان کلام در همین جا است که آنها بخاطر دشمنی با مشروطیت بکیفر نرسیدند. بلکه از طرف لژ فراماسونری که از سردار اسعد رهبر قیام گرفته تا عین الدوله سیاهکار و شاهزاده شعاع السلطنه و ظل السلطان تا برسد به تقی زاده، نواب و حکیم الملك در آن عضویت داشتند، بعلت شکستن پیمان نسبت به لژ مزبور مجازات دیدند و این لژ بود که حکم اعدام اینها را صادر کرد.

کسروی درباره جریان اعدام شیخ فضل الله نوری مینویسد:

” ما از این محکمه و از داوران آن و چگونگی محاکمه هیچگونه اطلاعی نداریم و این شگفت که با آنهمه روزنامه‌ها که همین هنگام آغاز شده بود و سپس شماره آنها بسیار فزونتر گردید در اینباره چیزی نوشته نشده.“

مترجم کتاب انقلاب ایران خود در حاشیه صفحه ۴۴۶ کتاب مزبور مینویسد که شیخ مهدی پسر مشروطه خواه شیخ فضل الله ”سراسیمه بخانه عضد الملک رفته و در آنجا جمعی از سرشناسان با سردار اسعد و سپهدار نژاد عضد الملک بوده‌اند. میرزا مهدی فریاد میزند چه نشسته‌اید شیخ را کشتند. عضد الملک منقلب شده می‌خواهد برود به اعدام گاه ولی سرداران با مهربانی و تأثر او را نگه میدارند و دل‌داری میدهند و در جواب او که میگفت این چه وضعی است که شیخ مجتهد را میکشند و من که نایب السلطنه هستم، خبر ندارم، سرداران میگفتند این حکم هیئت عالی قضائی است. آنها هم خود از پیش اطلاعی از این نتیجه نداشته‌اند.“ و آنگاه مترجم مزبور اضافه میکند: ”گویا آنها در آن موقع دانسته بخانه عضد الملک رفته بودند. که احیانا او را از اقدام احتمالی‌ش باز دارند.“

درباره جریان محاکمه موقر السلطنه رشته کلام را بدست خود او وارد براون میدهیم:

”پس از آنکه حکم دادگاه درباره موقرالسلطنه صادر شد اورا بوزارت نظمیّه انتقال دادند • بامداد همانروز دراطاق محکمه برای تحقیقات بیشتری برده شد • (تحقیقات بعد از صدمه و حکم دادگاه • ن •) اول در جواب بازپرس سخنانی پیربط و پرت و پلا گفت و حتی وقتی تهدید میشد اظهارات گوناگون تا بجائی میکرد تا بالا حصره سه ساعت پیش از غروب در حضور اقبال الدوله نمایندۀ دولت و نظام السلطنه • • • • • توغیحاتی بقرارزیرداد و برخی مطالب کشف شد که چون وابسته بوحامت اموراست (عینا در ترجمه چنین آمده است) بهترآنکه مکتوم بماند • ولی تا آنجا که مجازاست در اینجا میگوینیم • ” و پس از نقل مقصداری مطالب مبتذل ” مجاز ” باردیگر مینویسد: ”بدینجا که رسید محبوس رازهای افشا کرد که ماستاب در رازگویی آنها روانمیداریم و حتی پای داره هم پرسشهای بیشتری از او شد و پاسجهائی داد که وظیفه کنونی ما اجازه افشای آنها نمیدهد • ” (تکیه روی عبارات ازنگارنده است • ن •)

واینکه کسروی مینویسد شرح بازجوییها درجائی منعکس شده است بهمین دلیل است که ازانتشار چگونگی امر شدت جلوگیری شده تا رازهای که باید مکتوم بماند افشا نشود •

xxxxxxxxxxxx

اماد درباره خود محمد علیمیرزا سردسته تبهکاران ، بانی کودتا ، قاتل جوانمردان ، تبریز ، کشنده صوراسرافیلها ، ملك المتكلمين ها ، پس از دو ماه بحث و مشاجره و باپادشاه میانجی جدی نمایندگان دولت که هیچکدام نمیخواستند مایه فساد بکلی ریشه کن شود موافقت شد که دولت نوین انقلابی همه وامهای او را خود بگردن بگیرد و بخود او سالیانه هفتاد و پنج هزار تومان نازشصت بدهد • تنها فشار نمایندۀ سیاسی دولت تراری نبود که این فصاحت را بدولت انقلابی قبولانید بلکه رعایت ” تمایلات ” سفارتخانه دولت فحیمه در این پذیرش عاملی بهمان اندازه موثر بود • زیرا چنانکه خواهیم دید بریتانیای کبیر نیز به محمد علیمیرزا بعنوان يك مترسك و وسیله اعمال فشار (و فقط تا این حد) احتیاج داشت •

۳- آنچه مردم سود بردند

با همه آنچه که گفته شد بکلی ناد رست خواهد بود اگر گمان کنیم توده های مردم ما زاین تحولات و ارزشمند منطقی حوادث سزای نبردند. نتایجی که بدست آمد از جهت تأثیر معنوی عمیق که در حیات اجتماعی و نیز در جریان امور روزمره باقی گذاشت اهمیت اندکی نداشت. دولت انقلابی نوین فی حد ذاته از "رفورماتور" بودن فرسنگها فاصله داشت، اما بطور خودخواسته و بنحو ناگزیری که مربوط به تکامل حوادث بود وجودش در رأس قدرت بمثابة بازتاب قیام تبریز تلقی میشد و تا حدی نمودار پیروزی لیبرالیزم ولو لیبرالیزم فتووالی و ایلی بر محمدعلیمیرزا بود. اگر از این زاویه بموضوع بنگریم، باید بگوئیم آنچه رخ داد قدم استواری بود بسوی جلو و نمیتوانست منجر بنوعی دموکراسی تیزه شدن سازمان حکومتی و لوبرای مدت اندکی نشود. موجدین دولت نوین خواه و ناخواه باری از یک نوع تعهدات ثبت نشده اما مفهوم برعهده داشتند که با سانس نمیتوانستند شانه از زیر بار آن خالی کنند. مدت زمان لازم بود تا این تعهدات ضمنی فراموش شود و زمینه ضروری برای ریشه کن کردن آزادی و مشروطیت فراهم گردد. از سوی دیگر تأثیر روحی تمامی جریان در بین توده های مردم بسیار زیاد بود. آنها دیده بودند که محمدعلیمیرزا پادشاه خونخوار و ستمگر دچار شکست شده است. دیده بودند وی مقهور و منکوب بیک سفارت بیگانه پناه برده و سپس با سربازان بزرگوار از ایران خارج شده است. کتلل لیاخوف قصاب آزادی رادیده بودند که ترسان و لرزان بباغ بهارستان رفته و در همانجا که دیروز بضر بگلوله های توپ او ویران شده بود امروز به نیروهای فاتح تسلیم گردیده است.

در انقلاب نخستین که در سال ۱۲۸۵ جریان داشت مشروطیت نسبتاً با سانس گرفته شد. افکار عمومی معتقد بود که دست آورد های انقلاب عطیه پادشاهی رئوف و با حسن نیت است. و خود را مروهون الطاف وی میدانست. در صورتیکه امروز حسیات دیگری در آنها جوش میزد و این احساس راداشتند که مردم خودشان با فدیة کردن خون فرزندان خویش و بانیروی انقلابی خلقی خود محمدعلیمیرزا را از ریکه سلطنت بزرگشانید هاند. این احساس طبعاً عرور انقلابی آنها را بر میانگیخت و در حقیقت در آخرین تحلیل این پیروزی ثمره ناگزیر قیام قهرمانانه تبریز و مقاومت جانبازانسه یکساله نیروهای مجساهد بود.

۴- دومین مجلس شورایی

دولت نویسن د رگرماگرم حوادث، انتخابات د دومین دوره مجلس را آغاز کرد. از طرف دولت در این دوره فشار مخصوصی اعمال نشد. و در حقیقت بچنین فشاری هم نیازی نبود. محیطی که ایجاد شده بود در بسیاری موارد کار را در مجلس نوین نیز بسود جناح انگلیسی که اینک در رسا مشروطه تکیه گاه اطمینان بخشی یافته بود تمام کرد. د وزده تن منتخبین تهران را در نظر گیریم. حاج سید نصرالله - احتشام السلطنه - وثوق الدوله - حکیم الملک حسینقلی خان نواب - اسداله میرزا - شیخ محمد حسین - یحیی میرزا - موتمن الملک و حید الملک. اگر از سه چهارتن آنها بگذریم بقیه از وابستگان مسلم لست فراماسو نری بودند.

در باره اجرای آئین گشایش مجلس دوم وارد بر اون شرحی مینویسد که برای ما که بادیده دیگری بحوادث مینگریم بس پرمعنا و عبرت انگیز است.

”دومین مجلس با ۶۰ تن از نمایندگان نوین رسما در حضور شاه جوان گشوده شد. پروانه ورود به توده داده نشد. ولی بسیاری از شاهزادگان، روحانیون اعیان و رؤیسان ادارات حضور یافتند.

”شهر، بویژه بناهای پارلمان، باشکوهی تمام آراسته و در میدان و فضای پارلمان مرد مبادمانی گرد آمدند. هیئت دولت بسردسنگی سپهدار رئیس الوزرا، وزیر جنگ سردار اسعد، وزیر داخله مستوفی الممالک، وزیر مالییه وثوق الدوله، وزیر عدلیه سردار منصور، وزیر پست و تلگراف صنیع الدوله، وزیر معارف علاء السلطنه، وزیر امور خارجه سرشار از کامیابی و خوشنودی وارد گردیدند. از شاهزادگان و اعیان درحدود ۳۵ تن از جمله عین الدوله، نیرالدوله، نظام السلطنه، اقبال الدوله، علاء الدوله، فرمانفرما... حاضر گردیدند.“ (تکیه روی عبارات از نگارنده است)

می بینیم سران انقلاب از همان بدو امر راه را بر روی توده های مردم بستند تا بعد ها گرفتار ”زیاده رویها و افراط کاریهای“ آنها نشوند و در عوض مجلس شورایی را با حضور عین الدوله ها، علاء الدوله ها، آصف الدوله ها، زیب و زینت بخشیدند.

حزب دموکرات

تجربه تمام دوره سه ساله گذشته و آنهمه حوادث که در این مدت کوتاه در ایران رخ داد انقلاب، ضد انقلاب، قیام، نتایجی که از این قیام بدست آمد، اینک دیگر به نحو روشن نشان میداد که نهضت از فقدان یک نیروی رهبری کننده مرکزی که بتواند به آگاهی توده‌ها بکوشد و آنها را برای مبارزات حاد و ناگزیر آینده تجهیز کند و از ورطه اشتباهات ایدئولوژیک و سیاسی درمورد ماهیت طبقاتی قیام کنندگان دورنگه دارد، بسختی رنج میکشد. این خلا را در رجه اول سوسیال دموکراتها احساس میکردند. آنها متوجه بودند که چرخش حوادث مواضع عمدتاً ای را از دست آنها خارج کرده و بدست نمایندگان طبقاتی سپرده است که در اساس میبایست هدف صریحی نهضت باشند ولی اینک بعنوان مثلین انقلاب براریکه قدرت قرار گرفته‌اند و آنها را بهتر از هر گروه سیاسی دیگر توجه داشتند که آنچه پیش آمده است، تاحدی نتیجهی فقدان یک رهبری متمرکز و مرکزی میباشد. و اینک نیز نبردی سهمگین در ریش است که پیشبرد آن بدون وجود یک حزب واحد و متمرکز بمقیاس سراسری کشور امکان ناپذیر است. آنها نمود را و نهضت را و خلقهای ایران را نیازمند آنچه آنچنان حزب واحدی میدیدند که نماینده اصیلترین خواستههای توده‌های مردم باشد - خواستههایی که در رگیرو در سه ساله بقدر دهسال صیقل حورده و متبلور شده بود.

سوسیال دموکراتها متوجه بودند که مکانیزم تکامل حوادثی که زمام سرنوشت قیام را بدست فنودالها، روسای عشایر و اعضای لژ فراماسونری سپرده است در عین حال بنحو ناگزیر و اجتناب ناپذیری یک دوره کوتاه دموکراسی با خود آورده که کاملاً موسمی و موقتی است و اگر در این مدت کوتاه برای متشکل ساختن یک حزب واحد اقدام نکنند یک فرصت طلایی را از دست داده‌اند. با توجه به این ضرورت تا آنجا که ممکن بود حزب دموکرات بپایمردی انقلابی برجسته حیدر عموعلی بوجود آمد. تشکیل این حزب در حقیقت پاسخی بود به این نیاز تاریخی.

در برنامه حزب بسیاری از خواستههای اساسی توده‌های انعکاس یافته بود که مترقی‌تر و عام‌تر از همه عبارت بود از تقسیم زمین بین دهقانان و تشکیل بانک کشاورزی بصورتیکه نیاز دهقانان خرده پارا بر آورد. این برنامه مترقی که در حقیقت گوشه‌ای از اندیشه‌های سوسیال دموکراسی را منعکس میساخت تمام سران دولت انقلابی و هر دو ولست امپریالیستی را علیه حزب برانگیخت. آنها میدیدند که ققنوس، یار دیگرارمیان خاکستر شکست پرمیکشد و لازم میدیدند پروبال آنرا در هم بشکنند. حزب حمله و تهمت و فشار

زورمندان را برای خود ذخیره ساخت. اما در میان قشرها و طبقات زحمتکش و بورژوازی کوچک شهرت و اعتبار شایانی بدست آورد و توانست علیرغم همه مخاصمتها و اشکال تراشیها که هنوز نمیتوانست جنبه ایراد و فشار مستقیم داشته باشد و در قبال سیل تهمت‌ها، عده‌ای از اعیان خود را به مجلس دوم بفرستد و در آنجا تریبون برای اشاعه اندیشه‌های خود بدست آورد. در آن شرایط دشوار این خود موفقیت بزرگی بود. سالهای بین ۱۲۸۸ و ۱۲۹۰ سالهای همکاری نزدیک بین این حزب و سوسیال دموکراسی شمرده میشد. روزنامه ایران نو، ارگان مرکزی این حزب، ستونهای را وقف چاپ و نشر انتشارات سوسیال دموکراتها کرد. دوران ایمن فعالیتها، دوران نشر آگاهانه تر اندیشه‌های مارکسیستی در ایران بود. مطبوعات مارکسیستی به انزلی و رشت رسید. مقالاتی مبتنی بر دانش عمیقتر مارکسیزم در ایران نو چاپ میشد و بطور روزافزونی براندیشه مردم اثر میگذاشت. با همه اینها هنوز مسائلی در تمامی این زمینه‌ها هست که در پرده ابهام پیچیده است. چرا این حزب در جریان حوادث پارک اتا بک سکوت کرد؟ آیا درست است که حیدر عموغلی در برابر ستارخان و در کنار دولت "انقلابی" ایستاده؟ اگر نیست این شایعه از کجا پیداشد؟ اگر هست چرا؟

۵- تحریکات و انشقاق

چنانکه دیدیم بسیاری از دستاوردهای قیام ارجمند و گرانمایه بود. اما در قبال این دستاوردها در داخل صفوف آزادیخواهان و آزادیخواه نمایان یکرشته اختلافات بروز کرد. این اختلافات از سوئی بین سردار اسعد و سپهدار بوجود آمد که در اوائل جنبه پنهانی داشت و از طرفی بین برخی از سران دیگر قیام با هردو سو و تمامی اینها جنبه منازعه در باره تقسیم غنائم را داشت. بگفته "دومبارز جنبش مشروطه" فاتحین تهران در اولین فرصت مقامات دولتی را چون گوشت قربانی بین خود و اعوان و انصارشان تقسیم کردند. "و هر گروهی بفرخور وابستگی بدو سردار قیام به اجر خود رسید. رقابت بین سپهدار که با طناروی بسفارت تزاری داشت و سردار اسعد که مرد نیرومند لژ فراماسونری بود روز بروز جنبه خصمانه تری بخود میگرفت و باعث دسته بندیهای تازه و کارشکنیهای نو بنو میشد. در اینچنین حالی ضرغام السلطنه که در گشودن و اشغال اصفهان نقشی بازی کرده بود و در فتح تهران نیز شرکت داشت بعلت برخی اختلافات ایلی از طرف سردار اسعد به بازی گرفته نمیشد باینجهت وی از وضع خویش نا راضی بود و بواسطه سردار اسعد کوسر مخالفتمیزد.

از سوی دیگر از مجاهدان شمال که در فتح تهران شرکت داشتند تنها پیرمجان بود که بععلل معینی در مجموعه هیئت فرمانروا راه یافت. ابن در بر وی دیگر سران مجاهدان بسته ماند. بدینسان ناگزیر میبود که معز السلطان و دیگر سران همراه وی در خط مخالفت با سپهدار و سردار اسعد بیفتند. سرنوشت مشترک معز السلطان و یاران وی با ضرغام السلطنه و گروه او طبعاً آنها را بهم نزدیک کرد. چون اینان بر روی هم از هردو طرف رنجیدگی داشتند دست بکارهایی میزدند که گاه بسود این و زیان آن تمام میشد و گاه بالعکس.

در این هنگام برای حزب دموکرات نیز دشواریهایی پیش آمد. تقی زاده که هنوز نقابی از آزادیخواهی بر چهره داشت و در صف دموکراتها جایگاهی بدست آورده بود دست بکارانشعابگرانهای زد و گروهی بعنوان انقلابیون بدید آورد. و این بس شایان توجه است که این گروه انقلابیون را وی با دستیاری حکیم الملک و حسینقلی خان نواب بوجود آورد که هردو دارای نزدیکترین رابطه با سفارت انگلیس بودند و حسینقلی خان علاوه بر اینکه خودش از دولت انگلیس صاحب نشان بود برادرش رسماً در سفارت انگلیس کار میکرد.

این اختلافات تازه امکان داد که مخاصمتهای و مخالفتهای رنگارنگ بداحل تمام گروهها راه یابد. در چنین هنگامهای گروهی از داریان و فئودالها با حمایت نهانی سپهدار حزبی بنام اعتدالیون بوجود آورده بودند که از لحاظ مسلکی در نقطه مقابل حزب دموکرات قرار داشت و در عین حال منعکس کننده انشعابهای بین خود دستگاه حاکمه بود. سردار اسعد را برخی جزء انقلابیون و کسانی جزء اعتدالیون دانسته اند احتمال می رود که او از افرادی از هرگود و گروه بسود خود استفاده میکرده است.

۶- آذربایجان

آذربایجان، چنانکه میدانیم مرکز ثقل انقلاب توده های ایران و کانون رشد و اشاعه اندیشه های سوسیالیست بود. پس از اشغال این خطه از طرف قوای مسلح تزاری تمام امکانات کار و فعالیت از دست سوسیالیست دموکراتها گرفته شد و آنها محکوم بخاموشی شدند. حبرقیام کیلان و اصفهان امیدهای آمیخته بانگرانی در باره پایان کار برای آنها بوجود آورد. روشن بود که پایان کار محمدعلیمیرزا فرارسیده است اما پس از آن؟ بر افتادن محمدعلیمیرزا از سلطنت در اثر یک قیام مسلح در آنچنان شرایطی بهر حال و بهر صورت که میبود نمیتوانست مورد تأیید کامل آنها قرار بگیرد. چنانکه دیدیم آنها از زبان سردار حرکت قیامیون را بسوی تهران تأیید کردند و

سردارد ریاسخ استعلام سردار اسعد گفت "اگر پروید بیگمان پیروز خواهید شد" *
با اینهمه بودن سپهدار از اینسو و سردار اسعد از آنسو در رأس قیام، افق آینده را
ابری، تیره و مبهم نشان میداد *

در مقابل همه آنها آنچه که میتوانست تا حدی امیدوارکننده باشد وجود گروه سوسیال
دموکرات در بین قیامیون کیلان بود * این گروه میتوانست در محل قیام بمثابة وزنه‌ای
تعادل را تا حدی بسودا صالت قیام توده‌های حفظ کند * اما خیلی زود معلوم شد برخی از
موثرترین رهبران سوسیال دموکراسی عملاً کنار گذاشته شده‌اند و میدان بدست
سپهدار و عناصر غیر سوسیال دموکرات افتاد است *

این آرزای امیدبخشی نبود * پس از پیروزی قیام نیز برکنار ماندن توده‌های مردم از
شرکت در تعیین سرنوشت خویش و افتادن کارها بدست درباریان و اشراف کهنه‌حریف
چیزی نبود که بمرکز غیبی و رهبران مجاهدان پوشیده باشد * اینها آینده را تیره‌تر
نشان میداد و برنگرانیها میافزود *

رهبران قیام پس از فراغت از اساسی‌ترین کارها در مرکز، میبایست برای آذربایجان و
سوسیال دموکراتها و مجاهدان چاره‌ای بیندیشند و هرگونه اندیشه سوسیال
دموکراسی را ریشه کن سازند * اینک هنگام مناسب فرارسیده بود تا رشته‌های توطئه
داخل آذربایجان کشیده شود و برای اینکار هیچکس بر ازنده تراز محبر السلطنه نبود *
علی‌مسیو و دیگر رهبران سوسیال دموکراسی و سران مجاهدان هنوز خیانت یکسال
پیش‌وارد ریزه‌چشم داشتند * محمدعلیمیرزا آستانه‌کودتا با دستگیری محبر السلطنه
وزیر عدلیه وقت زمینه‌رهای رحیمخان را از زندان فراهم ساخت * و آنگاه خود مخبر
السلطنه را با دستورهای معین به والیگری آذربایجان فرستاد * پس از آنکه رحیمخان
بمطابق یک‌گروه زاهد بمجلس شورا رفت و خود را "در اختیار ملت" گذاشت بعنوان
مبارزه با شاهسونان یاغی راه تبریز در پیش گرفت * محبر السلطنه که در یادداشت‌های
خود از رحیمخان بنام "رفیق عدلیه" یاد میکند مبالغه‌نگفتی پول، مقدار معتدبه‌ی
اسلحه و دوتوپ را اختیار او گذاشت در حالیکه کاملاً در کنه کار وارد بود و میدانست
رحیمخان از طرف شاه مأموریت دارد با این اسلحه و پول بسرکشان بپیوندند *

پس از انجام کودتا و قیام ستارخان، محمدعلیمیرزا از والی خواستار شد که او با قرخان
راکت بسته بحضور همایونی بفرستد * او که نه جرأت چنین جسارتی داشت و نه جرأت
تمرد از فرمان شاه، خیلی عاقلانه تبریز و آذربایجان را گذاشت و رخت سفرسنوی اروپا
بست * در تمام دوران مرگباری که مجاهدان و سردارو سالار قلب بر سر دست گرفته راه
انقلاب را روشن نگه میداشتند، وی در یک مسافت چند هزار کیلومتری در راه رگونسه

احتمال‌گزند "خوش‌میچمید".

اینک آنها از آسیابها افتاده افق روشن و شرایط دگرگون شده بود. تحمی که مرکز عیبی و سازمان مجاهدان کاشتند و خون جوانان ارزنده در پای آن ریخته شد، سر - انجام ثمری ببار آورد و خمیر قیامی را تحمیر کرد و محمد علی میرزا را از سلطنت بزرکشد. دولت نوینی که محصول این قیام بود زمام کارها را در دست داشت. این دولت مخبر - السلطنه را به والیگری برگزید.

آیا سران قیام او را می‌شناختند؟ از سیاه‌کارهای گذشته او بی‌اطلاع بودند؟ هرگز! در اینجا اولاً پای تمامی منافع طبقاتی در میان بود و وقتی برای پرداختن باین خرد‌ه‌کارها باقی‌نمی‌ماند و دیگر اینکه مگر جز این بود که سران قیام مخبر السلطنه‌هایی از نوع دیگر بودند؟

از آن ریایجان مرکز غیبی و سازمان مجاهدان و رهبران آنها دفاع کرده بودند. آنها بودند که با قهرمانیهای حماسه‌آمیز خود در آن انقلابی نوینی بوجود آوردند و مشروطیت را در همان حدودی که بود به ایران باز آوردند. این نظر کسروی کاملاً صائب است که اگر مقام صالحی برای اداره امور آن ریایجان و تبدیل آن بیک مرکز مقتدر برای مقابله با بد حادثه وجود میداشت این مقام بدون تردید همان سازمان مجهر مجاهدان بود. اما نمایندگان اشرافیت کهن شهری و ایلی در وهله نخست پای بند منافع طبقاتی خود بودند و برای حفظ تمام و کمال امتیازات طبقاتی خود لازم میدیدند همه مظاهر قدرت همچنان در دایره اقتدار خود آنها محصور بماند و در وهله دوم تحمل قهرمانانی که از بین توده‌های پائین برخاسته بودند و مثل نهضت انقلابی اصیل ایران شمرده میشدند برای این رهبران دولت انقلابی امری شاق بود. انتصاب مخبر السلطنه بوالیگری آن ریایجان ضررت دیگری بود که آخرین خورد - ریزه‌های امید رهبران سوسیال دموکراسی را خرد کرد. ترسیم موقعیت دشوار آنها که بین آب و آتش گیر کرده بودند کار آسانی نیست. در آنچنان شرایط شکننده‌ای آیا توانائی مقاومت داشتند؟ آیا اساساً هرگونه مقاومت صلاح و ممکن بود؟ تنها حرف بر سر این نبود که آنها دشمن تزار را در ائمه‌بر روی سینه خود احساس میکردند. آیا میتوانستند در برابر کسانی بایستند که پادشاه مستبد خیانت‌پیشه‌ای را از تحت بزر کشیده بودند و اینک تمام وسائط قدرت و همه زمینه‌های تبلیغاتی را بعنوان آزاد کنندگان خلق در اختیار داشتند؟ از سوی دیگر آنها این نیروی "آزاد کننده"ی خلق را بحوبی می‌شناختند. از ماهیت آن و سمت حرکت آن آگاه بودند. و دستشان از هر جهت با قیدهای آهنین بسته بود و میبایست این مظاهر نوین قدرت را تحمل کنند. از این

بن بست راه خروج دیگری وجود نداشت.

والی از همان لحظه ورود بارهبران مجاهدان راه ستیزد ریش گرفت و هرروز بر سرگرانی میافزود. امیرخیزی نویسنده کتاب قیام آذربایجان و ستارخان، نظریه وی را بدین شکل نقل میکند: "اگر مجاهدین روزی برای دفاع از وطن خود مسلح شده‌اند، لازم‌هاش این نیست هرچه ایشان بگویند حق و ناحق، باید پذیرفت. امروز هرکسی اعم از مجاهد و غیرمجاهد باید پی کار و کسب خود برود. و اگر کسی از آنان بخواهد داخل خدمت دولتی گردد باید تابع مقررات باشد."

از بسیاری از نوشته‌های امیرخیزی کشمکش که در تمام آن مدت بین والی و اطرافیان از سویی و مجاهدان و رهبران سوسیال دموکراسی از سوی دیگر جریان داشته است، بچشم میخورد. منتها نویسنده موضوع را از جایگاه رفیعی که دارد بسطح نازلی فسرود می‌آورد و آنرا بمثابة تلاش برای آب و نان تلقی میکند. چنانکه یکجا مینویسد:

"این آقایان مشکل‌پسند را عقیده براین بود که ستارخان سردار ملی هم پس از آنکه معروفیت جهانی پیدا کرد باز به میدان اسب‌فروشان رفته بدلالی اسب‌امرار معاش‌کند."

محور این کشمکشها را نباید در چنین سطح نازلی در نظر گرفت. در عمق این اختلاف، برخورد اصولی بین نمایندگان و ایده‌آولوژی مربوط بطبقات متخاصم جامعه خوابیده است. برای رهبران مجاهدان در اساس امر مسئله حاکمیت یکی از این دو ایده‌آولوژی مطرح بود. این واقعیت گرچه نه بطور دقیق ولی بهر حال در برخی نوشته‌های دیگر همین نویسنده که خود یکی از نزدیکان سردار بود است بچشم میخورد. مثلاً در اینجا:

"مجاهدان تبریز میگفتند مایکسال خون دل خورده و جان بکف بسا دشمنان آزادی جنگیده و هزاران کشته داده‌ایم. امروز بجای اینکه حد‌مات و جانفشانی‌های ماراد را در نظر بگیرند باز مستبدین دیروزی را بروی کار آوردند..."

گرچه مجموعه این نبرد در یک بن بست انجام میگرفت و راه بجائی نداشت، اما اساس موضوع نمیتوانست با سکوت برگذار شود و به اشکال مختلف و در موارد مختلف بروز میکرد و مادام که آن کانون انقلابی برجای بود این برخورد‌ها ناگزیر مینمود. آنچه بر این اختلاف اصولی در عرصه داخلی افزوده میشد و کفه را بسود دستگاه فرمانرواسنگین میکرد بکارافتادن دستهای نیرومندی از خارج بود برای متلاشی کردن کانسون مجاهدان.

از همان اوان تشکیل " دولت انقلابی " د وقت ارت امپریالیستی مسلط بر ایران خوابهای نامیمونی برای این کشور میدیدند . آنها د ورنمای جنگ آینده ی نزدیک راد ریش چشم داشتند . د صورت وقوع جنگ ایران خواه و ناخواه قسمتی از عقبگاه جبهه راتشکیل میداد و د راینچنین عقبگاهی باقی بودن يك سازمان انقلابی نظیر سازمان مجاهدان میتواندست مخاطرات زیادی تولید کند . پشت جبهه میبایست کاملاً امن و امان باشد و د راینحالت دیگر صحبت برسر بود و نبود سردار و سالار د میان میبود . بنا براین مشاهده میشود که ستارخان و باقرخان و مجاهدان د روسط د وسنگ آسیاب داخلی و خارجی مانده بودند که آنها راتابحد نابودی بهم میفشردند . جناب والی منتظر فرصت بود که د راولین لحظه ممکن، خود این مهم را پایان برساند . حوادث بكمك او و مقاصد شوم و ناجوانمردانه اوستافت . رحیمخان اینك بطرفداری از محمدعلیمیرزا علیه دولت نوین سرسپوریش برداشته بود و اهر و ارد بیل راتهدید میکرد . د رارد بیل گروهی از مجاهدان زمام امور راد دست داشتند که مردمانی پاکباز ولی بسیار سختگیر و یکدنده بودند . آنها د های از مخالفین مشروطه و آرآن جمله حاد مباحثی بقعه شیخ صفی راکه مردم بها و اعتقاداتی داشتند گرفته و با بی احتیاطی تمام اعدام کردند . بقول شاد روان کسروی " د رجائیکه د رتهران عین الدوله ها و علاء الدوله ها و آصف الدوله ها بسررشته داری کشورگماشته میشدند چه جای آن بود که د رارد بیل حاد مباحثی اعدام شود . " این بی احتیاطی، مردم را علیه مجاهدان برانگیخت و کار را پس د شوارساخت . نامه های فراوانی بشکایت از رفتار مجاهدان بمحبر السلطنه فرستاده شد و پیدا است که چه زمینه تحریک و تفتینی بدست او افتاد . وی از این پیش آمد دامی تعبیه کرد و بر راه ستارخان گسترده . بعنوان یگانسه کسیکه مجاهدان از او حرف شنوی دارند و مشکلات ارد بیل تنها با سرینجه توانای او گشوده خواهد شد ، او را راعمی کرد که بانجا برود و سررشته دارها راد دست دیرد . صفای دل و خالی الذهن بودن سردار رانگها و نیرنگهای پشت پرده از یکطرف و دلتنگسی و ناراحتیهای فراوانی که محیط زندگی رابرای او خفه کننده کرده بود از سوی دیگر باعث شد که وی چنین ماموریت نامیمونی راکه بمثابة نزدیک شدن بکشتارگاه بود بپذیرد . چون صحبت از رحیمخان شد والی او را مطمئن کرد که تا هر اندازه لازم شود اسلحه و مهمات و نفقات برایش تهیه خواهد دید . حظای بزرگی بود از طرف سردار بیزیرفتن پیشنهاد والی دام گستره .

هیچ معلوم نیست مخبر السلطنه چه گناهان کبیره ای برای مجاهدان ارد بیل شمرد ؟ چطور شد که سردار تحت تاثیر تحریکات او قرار گرفت . هرچه بود سردار د رجریان این

از همان اوان تشکیسل " دولت انقلابی " د وقت ارت امپریالیستی مسلط بر ایران
خوابهای نامیمونی برای این کشور میدیدند . آنها د ورنمای جنگ آینده ی نزدیک
راد ریش چشم داشتند . د صورت وقوع جنگ ایران خواه و ناخواه قسمتی از عقبگاه جبهه
راتشکیل میداد و د راینچنین عقبگاهی باقی بودن یک سازمان انقلابی نظیر سازمان
مجاهدان میتوانست مخاطرات زیادی تولید کند . پشت جبهه میبایست کاملاً امن و
امان باشد و د راینحالت دیگر صحبت بر سر بود و نبود سردار و سالار د میان میبود .
بنا بر این مشاهده میشود که ستارخان و باقرخان و مجاهدان د روسط د وسنگ آسیاب
داخلی و خارجی مانده بودند که آنها راتحاد نابودی بهم میفشردند .
جناب والی منتظر فرصت بود که د راولین لحظه ممکن، خود این مهم را پایان برساند .
حوادث بکمک او و مقاصد شوم و ناجوانمردانه اوستافت . رحیمخان اینک بطرفداری از
محمد علمیرزا علیه دولت نوین سرسورش برداشته بود و اهر و اردبیل راتهدید میکرد .
د راردبیل گروهی از مجاهدان زمام امور اردست داشتند که مردمانی پاکباز ولی بسیار
سختگیر و یکدنده بودند . آنها د ه ای از مخالفین مشروطه و از آن جمله حاد مباحثی
بقعه شیخ صفی را که مردم بها و اعتقاداتی داشتند گرفته و بایباحتیاطی تمام اعدام کردند .
بقول شاد روان کسروی " درجائیکه د رتهران عین الدوله ها و علاء الدوله ها و اصف
- الدوله ها بسررشته داری کشورگماشته میشدند چه جای آن بود که د راردبیل
خادمباشی اعدام شود . " این بیاحتیاطی، مردم را علیه مجاهدان برانگیخت و کار را
بس دشوار ساخت . نامه های فراوانی بشکایت از رفتار مجاهدان بمحبر السلطنه فرستاده
شد و پیدا است که چه زمینه تحریک و تفتینی بدست او افتاد .
وی از این پیش آمد دامی تعیبه کرد و بر راه ستارخان گسترده . بعنوان یگانسه
کسیکه مجاهدان از او حرف شنوی دارند و مشکلات اردبیل تنها با سرینجه توانای او
گشوده خواهد شد ، او رارضی کرد که بآنجا برود و سررشته دارها رابدست لیرد . صفای
دل و خالی الذهن بودن سردار از رنگها و نیرنگهای پشت پرده از یکطرف و دلتنگسی و
ناراحتیهای فراوانی که محیط زندگی را برای او خفه کننده کرده بود از سوی دیگر باعث
شد که وی چنین ماموریت نامیمونی را که بمثابة نزدیک شدن بکشتارگاه بود بپذیرد .
چون صحبت از رحیمخان شد والی او رامطمئن کرد که تا هر اندازه لازم شود اسلحه و
مهمات و نفرات برایش تهیه خواهد دید . حظای بزرگی بود از طرف سردار پذیرفتن
پیشنهاد والی دام گستر .

هیچ معلوم نیست مخبر السلطنه چه گناهان کبیره ای برای مجاهدان اردبیل شمرد ؟
چطور شد که سردار تحت تاثیر تحریکات او قرار گرفت . هرچه بود سردار د رجریان این

مسافرت د چار خطاهائی شد که از هیچ روی زینده او و مقام و موقعیت او نبود. بقدری از هر کس و هر چیز سرخورده بود که حتی باد وستان و ارادتمندان خود سرگرانی کرد. چنانکه درین راه د و نغز از مجاهدان بشوق زیارت وی با استقبال او آمدند و او باتنگ حوصلگی دستور خلع سلاح آنها را داد!

د رارد بیل د چارد و مین و خطیرترین خطاهای خود شد که هم برای او و هم برای نهضت گران افتاد. پیش از هرگونه رسیدگی بکار مجاهدان مصرانه دستور خلع سلاح آنها را صادر کرد. عدهای از مجاهدان از این روش سردار یقده رنجیده شدند که شبانه از شهر گریختند و به اردوی رحیمخان پیوستند. این عکسالعمل خائنانه ای بود د برابر یک خطای عجولانه. ازدیگران خواه ناخواه اسلحه گرفته شد.

بقول کسروی سردار د راین کارها، خواست والی را روامی ساخت تا ریشه خود را بدست خود بکنند. سپس رسیدگی بموارد شکایات که اکثر جنبه مالی داشت آغاز گردید. حساب مجاهدان پاک بود. د تمام امور مختلفی که آنها بعهده داشتند دیناری حیف و میل نشده بود. اما متأسفانه تیراز شصت رها شده و آنچنان محیط ناسازگار و متشنجی بوجود آورده بود که باسانی آرامش نمید یافت و دلهای رنجیده را تسلای دست نمیداد. سردار بخود آمد و فهمید والی پوست خریزه ای بزیرای او افکند هاست. اما دیگر دیر شده بود و همه اینها بر افسردگی و کدورت وی افزود و اعصاب او را سخت تحت تاثیر قرار داد. د رچنین حالی خبر رسید که رحیمخان با اردوئی گران مرکب از چندین هزار نفر شاهسون و جنگجویان ایلات دیگر عزم رارد بیل را دارد. ستارخان که تا آنگاه از تعهدات والی د رباره ارسال مهمات و اعزام اردو و اثری ندیده بود تلگرافی بمخبر السلطنه مخابره کرد و خواستار شد که هرچه زود تر نیرو و مهمات برای او فرستاده شود. فرصت بسرعت از دست میرفت و خبری نرسید. تلگراف تجدید شد اما مخبر السلطنه همه را نادید ه گرفت. سردار اضطراراً تلگرافاتی بتهران مخابره کرد. ولی تهران نشینان که خود سررشته توطئه رابدست داشتند کار را بوالی واگذار کردند. مخبر السلطنه کا رفضاحت را بجائی رسانید که د ریاسخ آخرین تلگراف سردار تلگرافی بمضمون ذیل مخابره کرد:

”آقا چه میفرمائید؟ رحیمخان د راهر ناخوش است، پیروز کنسول روس برای معاینه او طیب روسی فرستاد.“ (۱)

امیرخیزی که صورت تلگراف فوق را نقل کرده است سپس چنین میافزاید:

”ستارخان د رتبریز شنیده بود که شبی د رمحفل حال چند نفر با هم گرد آمد و

سخن از مشروطه و مجاهد میگفتند • شخصی از آنان (متاسفانه نام مبارك این شخص را امیرخیزی ذکر نمیکنند) گفته بود: حالا که جنگ خاتمه یافت باید کاری کرد که این روسای مجاهدین از قبیل سردار و سالار از بین بروند و سپس قبرایشان را امامزاده کرد ••• « سردار همواره میگفت: ” این فکلی‌ها می‌خواهند ما را بکشند و ما را از ارتگاه قرارید هند ••• میگفت ما زحمت کشیدیم و خود را بکشتن دادیم و نتیجه را دیگران بردند • در روزهای اخیر که در اردبیل بود، باند ازهای دلتنگ و ملول بود که میگفت دیگر از زندگی سیر شده‌ام • در مقابل بیست هزار شاهسون و قره‌داغ مقاومت می‌کنیم در صورتیکه سواران من فشنگ برای مدافعه ندارند و چندین بار تهران و تبریز تلگراف کردم که •••• قورخانه و کمک لازم است و همه بوعده و وعید گذشت و اثری پیدا نشد • ”

ستارخان در حقیقت اینک باردرد و رنج مضاعفی را بردوش میکشید • از یکسو ناظر شکست آرمانهای انقلابی خود بود • میدید که تمام آن مبارزه و جانفشانی بسود دشمنان طبقاتی آنها که نهضت برای کوتاه کردن دست آنها آغاز شده بود تمام شده و همان اصول ستگرانه فتودالی و خانخانی که هدف اساسی نهضت بود بر مرد مہسلط شده است و از جانبی شرافت و غرور انسانی خود را در چنگال فرومایگی‌ها و پستی‌ها در هم فشرده میدید • برای او و دیگر رهبران نهضت از آغاز کار، کما بیش روشن بود که از لحاظ آرمانهای ایدئولوژیک خود شکست خورده‌اند • اما تا پیش از این مسافرت شاید نمیتوانست چنین تصویری بخود راه دهد که این نمایندگان ” دولت انقلابی ” اگر ضرورت ایجاب کند برای برهم زدن کانون نهضت و از بین بردن او و دیگران حاضر باشند حتی همان راه و رسم محمد علی میرزا را در پیش گیرند • حاضرند شهری بدست دشمن بیفتد تا او در این میان نابود شود • اما واقعیت چنین بود • این واقعیت یکبار دیگر معرض نمایش گذاشته میشد • هر جا پای مصالح طبقاتی طبقات فرمانروا در میان باشد انتظار هرگونه ملاحظات اخلاقی و ملی داشتند خطاست • و حساب والی بسوءت نمایندۀ این دولت انقلابی چنین بود: در گیرو در اردبیل در حالت پیش‌حواهد آمد • یاستارخان از بین میرود یا ناگزیر میشود بگریزد • گرچه در رهبریک از این در حالت شهیدست رحیم خان میافتد • اما در عوض یا کلک سردار بکلی کنده شده و یا ناگزیر بتزک اردبیل شده است و یک سردار گریزان از میدان نبرد از اوج شهرت فرو می‌افتد و پس از آن غلبه بر وی آسان خواهد بود •

بارسیدن اردوی دشمن به پیرامون اردبیل، ستارخان با همه ناامیدی و افسردگی بار دیگر بهمان شیرجنگی و همان سلحشور بیباک مبدل شد • در حدود پانصد مجاهد با تجهیزات بکلی غیر کافی در برابر اردوئی مرکب از چندین هزار جنگجو

مکمل و آراسته ، مجهز با توپخانه‌ای که مخبر السلطنه د راختیا رحیمخان گذارده بود .
با وجود این ، مادام که فشنگ د راختیارا و یاران او بود رحیمخان با اردوی گرانس
نتوانست بشهر دست یابد . اما از هیچ سو روزه امید ی باز نبود . حتی یکدانه فشنگ
هم از خارج بدست مجاهدان نرسید . طولی نکشید که ذخیره فشنگ تمام شد . حتی در
آنچنان حالتی هم باز سردار نمیتوانست دل از جنگ برکند و شهر را بد شمن واگذارد .
بین او و یاران وفادارش مناقشه‌ای در گرفت . کسروی گفته یلانی را که همه جنابهمراه
سردار بود چنین نقل میکند :

”د رآنشب هر یکی از تفنگچیان ما چند فشنگ بیشتر نداشت . یار محمد خان پنج یا
هفت فشنگ داشت . با اینهمه گفتگوی رفتن شد و سردار حورسندی نداد و این برا و
بسیار سخت بود که شهر را بتاراج سپارد و خود بیرون رود . کار بجائی رسید که یار محمد
خان که هیچگاه با سردار تندی نمینمود خشمناک شده میانه تندی و دلسوزی گفت :
”مردم را مفت بکشتن خواهی داد . ما که مرای غاز گرفتن نیامدیم . با کدام فشنگ جنگ کنیم ؟
و سپس هم که اسب آوردند و همگی سوار شدند باز سردار دل نمیداد . یار محمد خان از
دستش گرفت باز و سوارش گردانید . بیگمان اگر یکروز میماندیم همگی کشته میشدیم .”

سردار و یارانش بناگزیر شهر را ترک گفتند و نتیجه مرگبا خیانت والی و مجموع دستگاه
فرمانروا که از نظایر او ترکیب میشد دامنگیر ساکنین بینوای اردبیل گردید . خانه‌ها بتاراج
رفت . خانه‌ها از هم پاشید . خونها بزمین ریخت و ناله‌ها با آسمان رسید .
این حادثه که ثمره خیانت سررشته داران کشور بود یک زمینه تبلیغاتی بدست
بدخواهان داد برای تخطئه سردار . پیش از این از نامه‌ای که در کتاب ”انقلاب ایران“
علیه سردار چاپ رسیده است سخن گفته‌ایم . یکی دیگر از اتهاماتی که در آن نامه بر
سردار وارد آمده است در همین زمینه میباشد .

”ستارخان به خاری آن شهر بینوایان بسرنوشت خود گذاشت و به تبریز گریخت .
د ر آنجا بد رشتی مخبر السلطنه را ناسزا گفت و تفریبا حکومت را برا و غیر ممکن ساخت . در
اینموقع من آنجا بودم و میتوانم بشما اطمینان بدهم که بهترین مشروطه خواهان
آن دیار از ستارخان خشمناک و کنده شدن او را آنجا خواستار شده بودند .”
سپس براون نویسنده کتاب ، برای اینکه نمکی بر این آش ریخته باشد خود شرحی باین
عبارت در پایان نامه می‌آورد :

”ملیون دیگر نیز در وره‌ای که ستارخان مخرمانه د حکومت مخبر السلطنه
اخلال کرده موانع می‌تراشید ، توصیف نامساعد تری از او مینمایند .”

طبیعی است که نه در نامه اصلی میتوانسته است اسمی از این بهترین مشروطیه خواهان به میان آمده باشد و نه بر او "ملیون دیگر" را نام برد است. اما بسهولت میتوان دید که او کدام مقامات حواستارکنندگان ستارخان از تبریز بودند. سر جورج بارکلی سفیر انگلیس ضمن تلگراف مورخ ۱۶ فوریه ۱۹۱۰ خود بعنوان وزارتخانه متبوعه اش از بودن ستارخان و باقرخان در تبریز بعنوان اینکه آنها هنوز ایجاد ناراحتی میکنند، زبان بشکایت می‌گشاید. بیست روز بعد در واسط ماه مارس در تلگراف شماره ۴۳ خود بالحن پیروزمندی گزارش میدهد:

"افتخار دارم گزارش بدهم که در باره بیرون فرستادن ستارخان و باقرخان از تبریز و خلع سلاح آنها (تکیه روی عبارات از نویسنده است) بدولت ایران یادداشتی فرستادیم و خواست سفیر کیبروس را تأیید کردیم." باز در تلگراف دیگری میگوید:

"کنسول روسیه جدا طلب میکند که ستارخان و باقرخان از شهر تبریز بیرون فرستاده شوند. مادامکه اینکار نشد است نمیتوان امن و آسایش برقرار کرد."

اینهمه با قدر کافی پردر راست. بروشنی میتوان دریافت که پس از بازگشت ستارخان از اردبیل برخورد شدید بین او و مخبر السلطنه قطعی و چاره ناپذیر بود. ستارخان نمیتوانست در قبال چنین حیانتی سکوت کند. تازه کار به همینجا ختم نمیشد. در همان گیرودار صمدخان در تحیم تبریز، سختترین دشمن مشروطیت و آزادی بسه دعوت والی وارد تبریز شد. بدستور والی کوزه‌کنانی در خانه خود از شاهانه پذیرائی میکرد. والی سردار را در برابر رحیمخان دست‌حالی گذاشته بود و اینک میخواست با دست صمدخان بجنگ او برود.

اینبار مبلغ بیشتری پول و مقدار زیادی تری اسلحه و مهمات در اختیار صمدخان گذاشت تا او را نه علیه رحیمخان بلکه علیه نهضت و مجاهدان مجهز کند. چگونه ممکن بود در قبال اینهمه سیاهکاری، سرداری که "مشروطیت در گرو قبضه تفنگ او بود" ساکت بماند؟ وقتی او فریاد میزد "خون جوانانیکه صمدخان کشته بود هنوز خشک نشده شما او را بحانه خودتان آورده‌اید از همچو او دزد جانی پذیرائی کردید" نامردمان مینوشتند که "ستارخان کار حکومت را بروالی دشوار میساخت."

رحیمخان برارد پیل تسلط یافت و د ولتیان متوجه شدند که از آن پس خطر متوجه خود آنها خواهد بود و در صد د تدارک جلوگیری برآمدند و برای سرکوب رحیمخان نیروی نسبتاً کوچک ولی مجهزی د زیر فرماندهی پیرمخان و سردار بهادر د را واسطاً بانماه تهران را بقصد آذربایجان ترک گفتند. سرراه د رزنجان به عائله ملاقریانعلی که بر سر مجاهدان شوریده و عظیمزاده و یاران او را بکشتن داده بود، پایان داده خود او را به تهران فرستادند. این یکی از پیروزیهای بظاهر کوچک و درمعنا گرانقد پیرمخان بود زیرا اگر کار این روحانی مرتجع و متعصب پایان داده نمیشد ای چه بسا رزنجان بکانون خطری برای دولت مبدل میگردد. در واسطاً آرمه بود که این نیرو بسراب رسید و نیروهایی که د رانجام رانتظار بودند آنان بود از جمله گروه تحت فرمان سالار ملی، بانها پیوستند و آنگاه با همه سختی زمستان جنگ رحیمخان شتافتند. پرداختن بچگونگی جریان این جنگ از حد و بحث ما خارج است. ما توجه خوانندگان را د اینجابه برخی نکات د راین زمینه که روشن کننده مسیر برخی حوادث آینده است معطوف میداریم. این نیروی کوچک علیرغم تمام دشواریها و با وجود کثرت قوای یاعیان سرانجام به پیروزی رسید و رحیمخان را از ایران گریزانید. این پیروزی د رجه اول مرهون کاردانی و سرعت عمل پیرمخان و سردار بهادر د را مفرماندهی برد و قسمت اعظم این افتخار حقا از آن پیرمخان است. کسروی بد رستی د راین زمینه مینویسد:

"اگر دولت بیست هزار سپاه میفرستاد این نتیجه بدست نمیآمد و این کاردانی و دلیری پیرمخان و سردار بهارو د یگر سردستانگان و آزمودگی مجاهدان و بختیارپان میبود که کار را از پیش برد."

نکته دوم مربوط است بنحوه برخورد پیرمخان با باقرخان سالار. د راین زمینه پیرمخان را می بینیم که بدترین و نازواترین نسبتها را بسالار میدهد. وی د رصمن یادداشتهای خود که بتفصیل د ر کتاب "پیرمخان سردار" آمده است، صمن تشریح دشواریهای جنگ مینویسد:

"تا فراموش نکردم این نکته را نیز یاد آور شوم. د رست همان هنگامیکه ما سرگرم جنگ بودیم سالار ملی بایک عده سوار پشت سر ما دهات را یکی پس از دیگری غارت میکردند و غلات اهالی را برای فروش باینطرف و آنطرف میفرستادند."

” همه رزمندگان بسختی با تمام نیرو میجنگیدند و فقط سالانه رملی است که همچنان مشغول غارت است.“

و نیز:

” من از سالانه رملی گله کردم که چراسواران اوبجای شرکت در جنگ بعارضت و چپاول مشغول بودند. اوسعی میکند اقدام بچنین کاری را انکار کند. اما سردار بهادر بیش از من او را مورد حمله قرار داده مقصود معرفی میکند. در نتیجه جناب سالار ملی قهرس کرده سوار بر اسب شده بطرف تبریز میراند.“ (۱)

قطع نظر از لحن طنز آمیزی که پیرمجان در مورد باقرخان بکار میبرد در اصل موضوع جای حرف بسیار قوی است. ما میدانیم که باقرخان با تفاق ستارخان در حد و یکسال تمام بر تبریز و چند ماهی بر سراسر آذربایجان بدون هیچ منازع و هیچ آقا بالاسر حکومت میکردند. صدها هزارو میلیونها تومان اموال و سرمایه مردم از خودی و بیگانه در زبردست آنها و در قبضه اختیار آنها بود. اگر آنها عارت گرمی بودند، باسانی میتوانستند دست تعدی بر آنها و اموال و خواسته دراز کنند. گذشته از این، هست و نیست دشمنان مغلوب در اختیار آنها بود. آنها میتوانستند بدون بیم از هر چون و چرا بدون اینکه مثلاً پیرمجان و سردار بهادر شاهد اعمال آنها باشند و بر آنها حربه بگیرند، هست و نیست این دشمنان را تصرف کنند و در ردیف ثروتمندان درجه اول قرار گیرند. اما بشهادت تمام ماخذ تاریخی حتی شهادت ناگزیر دشمنان آنها می بینیم آنها با وارستگی و پاکد امنی خاص رهبران راستین انقلاب نه تنها خود دیناری از آنها و اموال سهل الحصول را تصرف نکردند، بلکه اگر در مواردی بدست برخی مجاهدان، مالی از دشمنان هم پناج میرفت تا آن مال را از باینده باز نمیستانند و بصاحبان آنها و یا خانواده آنها مسترد نمیداشتند آرام نمی نشستند. محبوبیت بینظیری که آنها در سراسر آذربایجان بدست آورده بودند همانقدر که در گروهی قهرمانانهای آنها علیه نیروهای ارتجاع و استبداد بود بهمان اندازه هم در گروهی پاکد امنی و وارستگی آنها بود. پس چگونه میتوان پذیرفت که در گرما گرم جنگ و با وجود ناظرینی مانند پیرمجان و سردار بهادر، باقرخان دست بچنان سیاهکاری بزند و آنگاه که همزمان وی در نبرد مرگ و زندگی هستند او سرگرم تاراج باشد؟ از تمام قرائن چنین برمی آید که پیرمجان - این سردار لایق و سلحشور - در اینجا مقهور احساسات مسلکی خود و دستخوش کینه ی

ناشی از اعتقادات سیاسی خود شده و از همان نخستین برخورد حواسته‌است بردامن سالار لکهای بنشانند و متأسفانه در آینده ما با شواهد دیگری از این حق‌کشی و دور شدن از جاده انصاف در مورد هردو سرداران جانب‌آورد و روبرو هستیم. در این مورد چه تفاوت است ما بین پیرمخان و داوری نویسندگانه‌های که ادوارد براون در کتاب خود آورده و مشحون از تهمت و ناسزا نسبت به سردار است و تقی‌زاده پس از سی سال و آنهم آنگاه که در تنگنای پرسش شخصی قرار گرفت ناگزیر شد هم انتساب آنرا بحود و هم مطالب مندرج در آن را تکذیب کند.

نکته سوم در اوپهای خود نویسندگانه کتاب "پیرمخان سردار" است در مورد ستارخان و باقرخان. مسلماً اگر نویسندگانه بشرح نبرد های قهرمانانه پیرمخان بسند می‌کرد و نوشته خود را در ایره توصیف فتوحات درخشان وی محدود می‌ساخت بدون اینکه پای ستارخان و باقرخان را بمیان بکشد ما را در اینجا با اوبحشی نمی‌بود و نوشته وی در این زمینه با تمام شرح و تفصیلش از تأیید مسلم هرخوا نندگانه منصف و حقیقت‌آورد ار میشد. اما متأسفانه وی کاربرد داشت پیرمخان را به پای کوچک و حقیقت‌گرا کردن این دو سردار انجام می‌دهد. وی با شیوه خاص خود بمقایسه پیرمخان بعنوان "چهره موفق" با این دو سردار می‌پردازد و پیروزی پیرمخان را بر رحیمخان بنحو برجسته‌ای در برابر "فرار" ستارخان مینهد. روشن است که وی در همه جا از این دو سردار با تجلیل و احترام شایسته یاد میکند، اما در برخی موارد این لحن ستایش‌آمیز در باطن امر هرچه برجسته‌تر کردن نقش پیرمخان را در برابر ستارخان افاده میکند. وی مثلاً ستارخان را "گرد نام‌آور" و "عقاب" می‌خواند تا بر تأثیر اظهاری نظر بعدی وی بیفزاید که "جائیکه عقاب پرمیریزد" "پیرمخان با حد اقل قوا بمقابلت این فتنه عظیم می‌شاید." و در جای دیگر با کمال سادگی نتیجه بگیرد که "پایان نبرد های آذربایجان که با پیروزی پیرمخان و سردار بهادر" بسر انجام رسید "پایان مبارزات ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی نیز هست و از آن پس در هیچیک از نبردها نامی از آنان نمیشنویم." یا اینسکه:

"برای آنانکه تاریخ مشروطیت ایران را مطالعه میکنند همواره این شگفتی بوجود می‌آید که چرا با وجود سرداران نام‌آوردی چون ستارخان، باقرخان، معزالسلطان، سردار اسعد و دیگران هرگاه خطری بزرگ در ره نقطه مملکت مشروطیت را مورد هجوم قرار میداد تنهاسیمای مقام و موفق‌تری که در برابر آنان مشاهده میشود، چهره‌ی مردانه پیرماست."

با اوپهایی از هر جهت پرکنایت، غیر عادلانه و یکطرفه روبرو هستیم. در اوپهاییکه در قالب ترمز و ظریفتری قسمتی از مطالب نامه مندرج در کتاب "انقلاب ایران" تألیف

اد وارد براون راد ریرا برخواننده قرار میدهد . موقعیت دشوار ستارخان راد ریرا بر رحیمخان که مولود سیاست نابکارانه دولت "انقلابی" و خیانت مخبر السلطنه بود ، بیاد داریم . میدانیم در آخرین شب ، برجسته ترین باران سرد در فقط شش یا هفت فتنگ در اختیار داشتند . و با اینهمه ستارخان با آسانی حاضر به ترك اردبیل و سپردن آن بدست تاراج نبود . نویسنده کتاب "پیرمجان سردار" خود را با هیچیک از این مقدمات آشنا نمیکند . از تعهدات والی نسبت به ستارخان ، تلگرافات متعدد دستارخان به او و قدر و خیانت او نامی نمیبرد . تنها از تلگرافات سردار تهران ذکر میآورد . در این مورد نیز برداشت و پرداخت مطلب بنحوی است که این فکر را میتواند در خواننده تلقین کند که دولت مرکزی تا حواست بحود بجنبد وارد و بفرستد بعلمت دوری راه کار از کار گذشته بود و "نیروی طرفدار استبداد با حمایت سربازان روس ، مشروطه خواهان راد رهم شکسته بودند" . و بنا بر این بدولت هم ایرادی نیست .

در قبال وضع و خیم ستارخان که از هرسو باشبکه های توطئه و تحریک و خیانت احاطه شده بود ، وضع نیروهای تحت فرمان پیرمجان و سردار بهادر را که از پشتیبانی کامل مادی و معنوی سراسر دستگاه دولتی برخوردار بودند در نظر نمیگیریم . کسروی صمن بر شمردن عوامل گوناگون نسبتاً مساعدی که بسود آنها کار میکرد مینویسد :

"قراچه داعیان (قوای رحیمخان) . . . پشت گرمی بکسی و بجائی نداشتند و شاهسونان که بایست بیاری ایشان بشتابند کنارا ایستاده در گرمسیر سرگرم زندگی بکسی خودشان بودند . (رحیمخان هنگام حمله به ستارخان از پشتیبانی نامو تمام شاهسونان برخوردار بود . ن .) رحیمخان نیز در هنرهای رزمی بیای پیرمجان و دیگر سرکردگان دولتی نمی رسید . پس از اینهمه ، بازار جنگی دولتیان بهتر بود و شصت تیر که اینان بکار میبردند نخستین بار بود که قره داعیان میدیدند و چنین میگویند که از آن سخاست میترسیدند ."

و آنچه مربوط است ب جنگهای بعد بین نیروهای دولتی با قوای یاغی طرفدار محمد علیمیرزا و سالارالدوله رخ داد و پیرمجان بعنوان یگانه مرد میدان در نبرد علیه این قوای یاغی سکه های پیروزی بنا خود زد ، نویسنده کتاب "پیرمجان سردار" باز هم نخواست است بواقعیتهای زیر توجه کند .

نبرد های رحیمخان در اوایل خرمستان ۱۲۸۸ از همپاشیدند و وی از مرز گذشت و قدم بحاک روسیه نهاد . روز ۱۲۸ اسفند همان سال بود که ستارخان و باقرخان بحالت نیمه تبعید از تبریز رانده شده و بسوی تهران اعزام گردیدند . هنوز چهار ماه و نیم از

ورود آنها بتهران نگذشته بود که توطئه باغ انا بک علیه آنها صورت گرفت. ستارخان علیل و زخمی و حانه نشین شد و امکان هرگونه تحرکی از او سلب گردید. آیا میبایست توقع داشت که او با زانوی خرد شده و زخمی که از بی پزشکی و بی دوائی بوی تعفن گرفته بمیدان نبرد برود؟ با این شیوه داور، واقعیت‌های حاکم بر قضیه‌ای را بکلی مسکوت گذاشتن، رابطه منطقی موضوع را از محمول بریدن و حکم صادر کردن، بیش از آنکه صادقانه باشد رندانه است.

۸- آغاز توطئه‌ها

چنانکه پیش از این اشاره شده است هنوز اوائل اسفند ماه بود که یکرشته اقدامات مشترک از طرف دو سفارتخانه در تهران برای پایان دادن بکار مجاهدان و تصفیۀ حساب با ستارخان و باقرخان آغاز گردید. تلگرافاتی که از سفیر بریتانیا نقل کردیم حاکی از علاقه شدید هر دو دولت بود برای کندن این دو سردار از تبریز و از هم پاشانیدن کانون اصلی انقلاب. برحوانندگان اینک دیگر روشن است که در این بین این دو دولت تنها نبودند. ارکان "دولت انقلابی" بهمان اندازه، اگر نه بیشتر، شتاب داشتند که به غائله مجاهدان بعنوان ارکان مسلح سوسیال دموکراسی خاتمه دهند. در حقیقت اکنون دیگر رهبران مجاهدان و سردار و سالار در میان دریائی از تحریکها وید حواهیها و کینه‌های شخصی و طبقاتی شناور بودند. در داخل تبریز محبر السلطنه که مناسبترین آلت اجرای این توطئه بود بادسیسه‌های روزافزون روزگار را بر آنها تلخ میکرد و بادست و کتسولگری بر آنها فشار می‌آورد. مرکز نشینان بعناوین گوناگون از آنها میخواستند که هر چه زودتر راهی تهران بشوند. سپهدار و روزیر جنگ ریاکارانه بآنها مینوشت که برای زیارت آنها آرام ندارد. سردار اسعد از آنها دعوت میکرد که هر چه زودتر تهران بیایید تا بپاس خدمات خود مشمول عنایات ملوکانه بشوید. محبر السلطنه بیصبرانه در انتظار ورود دو سردار میسر میبرد. *عصدا الملك* نایب السلطنه تأکید میکرد که "چاپاری" خودتان را بتهران برسانید که عبارت "چاپاری" بسردار رس‌گران افتاد و او را رنجید مخاطر کرد.

کار فشارهای همه‌جانبه بجائی رسید که گرچه ماه اسفند پایان مییافت و به نوزد پیش از دو روز باقی نمانده بود، سردار و سالار ناگزیر شدند دو روز پیش از سال نو، یا رود یار را ترک گفته بسوی تهران روانه شوند.

باتوجه بنتایج هلاکتباریکه از این مسافرت بد فرجام عاید سردار و سالار شد در همین بد و امر برخی توغیحات را ضروری اجتناب ناپذیر میدانیم. پروفیسور ایوانوف با استناد به برخی اسناد از آرشیو وزارت خارجه روسیه تزاری مینویسد، سردار و سالار بزور تفنگچیهای

پیرمخان و سردار بهادر مجبور به ترك تبریز شدند. کسروی در "تاریخ هیجده ساله آذربایجان" ذیل صفحه ۱۱۳ چنین مینویسد: "روزنامه شمس نوشته سردار و سالار رابازور پیرمخان و سردار بهادر از تبریز بیرون کردند. نیز در وعدهای دیگر هم نوشته که انجمن ایالتی ناگزیر شده نگارشی بیرون داده و دروغ بودن آنها را بازنماید که آن نوشته نیز در شمس چاپ یافته از کتاب آبی برمیآید که روسیان از دولت حواستار شده اند که اگر ستارخان و باقرخان بدخواه از تبریز بیرون نرفتند با دست پیرمخان و سردار بهادر بیرونشان کنند. ولی اینان پاسخ دادند که بچنان کاری برخوایند خاسته اسمعیل راین نویسنده کتاب "پیرمخان سردار" نیز در کتاب خود در تکذیب این موعوع مینویسد:

"هنگام عزیمت سردار و سالار آزاد رابایجان، روس و انگلیس شایعات گوناگونی پراکنده ساختند که اصل و پایه اساسی ندانست و هدف اصلی از انتشار آنها این بود که مردم را نسبت به سردار بزرگ دیگر مشروطه بدبین سازند. بدین معنی که پس از دست داشتن تبعید مانند ستارخان و باقرخان آزاد رابایجان، سردار بزرگ باقیمانده یعنی پیرمخان در رجاء اول و پس از او سردار بهادر را نیز با حره تهمت و بدنامی از مردم ورکنند و میدان تاخت و تاز یکسره بدست خودشان بیفتد." (تکیه از نگارنده)

نکته عمده ای که در این نوشته بچشم میخورد همانا مسئله اعتراف به دست داشتن تبعید مانند "سردار و سالار از تبریز است و در این زمینه جای چون و چرائی باقی نیست. انجام اینکار هم جز با اعمال زور و فشار میسر نبود است. منتها نویسندگانه میکوشد تا دست پیرمخان و سردار بهادر را تکذیب کرده باشد. استدلال او هم آنستکه روس و انگلیس عمدتاً این شایعه را منتشر کردند تا مردم را از این دست سردار ورکنند و میدان یکسره بدست خودشان بیفتد!

استدلالی است بسیار نا رسا و سست بنیان. در مقابل این استدلال بنحو ناگزیری این پرسش مطرح میشود: این مرکز سیاست میخواهند مثلاً سردار بهادر را از مردم جدا کنند تا میدان تاخت و تاز را بدست کیهان دهند؟ منظور از این خودشان کیهان هستند؟ سردار بهادر فرزند سردار اسعد ووی مرد نیرومند سیاست بریتانیا بود. دولت تراری نمیتوانست مثلاً امیر بهادر جنگجو جانشین آنها کند. در مورد شخص پیرمخان مسلماً ما از بسیاری جهات حساب و راز حساب سردار بهادر جدا امید داریم. در عین حال چنانکه تا پایان کار حواهییم دیدیم دولت "انقلابی" وهم سردمداران و سیاست استعماری برای اجرای بسیاری نقشه ها بدست وی که از دیگری ساخته نبود بوجود او احتیاج داشتند. اینکه آیا

خود بیرمخان به موقعیت خویش کاملاً واقف بود یا بدون اینکه خود متوجه باشد بسائقه معتقدات سیاسی و سیاستی را اجرا میکرد که منتهای مطلوب هر سه طرف بود در رجعه و ماهمیت واقع است. این احتمال منتفی نیست که او جوانب کار را در نظر داشت و یک وقت بخود آمد که کار از کار گذشته بود. ولی در اینکه وی از آغاز تا پایان نسبت بمجموعه اندیشه های سوسیال دموکراسی و وابستگی بدان و مخصوصاً سردار و سالار کینه میورزید تردید نمیتوان داشت.

تمام قراین و آثار حکایت از آن دارد که یک قوه اجرائی قاطع و مصمم در کندن سردار و سالار از تبریز در حالت داشته است. این بیرون فرستادن "تبعید مانند" با کدام نیرو میتواند صورت گرفته باشد؟ میدانیم که در سردار هیچکدام از ارضی به این مسافرت نبودند. چه عاملی سبب شد که در آستان حلول سال نو آنها را از بارود یار آورده گرداند؟ کدام نیرو بود که به آنها نقد مجال نداد که روزهای عید را در بین خانواده و شهر و دیار خود برگزار کنند در حالیکه گذراندن روزهای عید در بین اهل خانواده یکی از پیشینه دارترین سنتهای واجب الرعایه کهن بوده است؟ آیا میتوان حتی تصور آنرا بخود راه داد که با بودن در نمایندگی در رجه اول دولت، کسانی چون بیرمخان و سردار را در آن شرایط معین، سفارتهای روس و انگلیس رأساً بچنین اعمال فشاری متوسل شده باشند؟ هرگز. پس این عامل و این قوه قهریه که برای "درساختن تبعید مانند" آنها بکار افتاد جز نیروی یفرمخان و سردار چه میتواند باشد؟ اینکه چرا سردار و سالار به این فشار گردن نهادند باندازه کافی روشن است. این اجبار از همان بن بست ناشی میشد که سوسیال دموکراتها و مجاهدان عموماً خود را در تنگنای آن گرفتار میدیدند. آنها نمیتوانستند در مقابل نمایندگان "دولت انقلاسی" دست به اسلحه بزنند. از سوی دیگر فشار والی و سختگیریهایی در وکنسولگری راد ریشت سرخود داشتند. ولی این در و مرکز قدرت در شرایط مشخصی که بوجود آمده بود نمیتوانستند مستقیماً این دو سردار را از تبریز برانند.

لازم بود این خواست را بدست قدرت داخلی روا کنند. و اینچنین قدرت در تبریز تنها در وجود بیرمخان و سردار یفهاد رتظا هر مییافت.

در این مورد تنها یک زمینه ابهام باقی میماند و آنهم موضوع انتشار تکذیب نامه انجمن است از طرف روزنامه شمس. آیا انجمن این تکذیب نامه را بصرافت طبع نوشت و روزنامه شمس با میل و رضا آنرا منتشر ساخت؟ آیا در اینجا نیز پای اعمال قهر در میان نبود؟ بیرمخان و سردار یفهاد در باد رهم شکستن قوای یاغیان نفوذ و قدرت یکنوائی در سراسر آذربایجان بدست آورده بودند. قدرت دولت مرکزی راد ریشت سرداشتند و در ربر تو چنین قدرتی

توانستند سردار و سالار را در آستانه سال نو از لانه و کاشانه برانند. برای آنها چه اشکال داشت که انجمن را وادار بنویسند این تکذیب نامه و روزنامه را ناگزیر از انتشار آن کنند. راندن این دو سردار را چنان وضع کار آسانی نبود. پیرمخان و سردار بهساد توجه داشتند که چه لکه بدنامی دامن آنها را آلوده خواهد کرد. آنها برای تبرئه خود انجمن را که اینک بیک دستگاه اداری تبدیل شده بود به آسانی میتوانستند وادار به نوشتن اینچنین تکذیب نامه‌ای کند.

۹- سردار و سالار در گرداب

برای مردم تبریز سرد شوار بود که در قهرمان نامدار خویش را در چنان حالی و در چنان روزی راهی تهران ببینند. روز ۲۸ اسفند ۱۲۸۸ آنها ناگزیر شدند قهرمانان خود را بدرقه کنند و اینکار را با اندوهی پرشکوه انجام دادند. سردار در تمام طول راه مورد استقبال پرشور اهالی هر محل قرار گرفتند. نوبری و حیا بانی بنمایندگی از طرف مجلس تا زنجان به پیشواز آنها آمدند. در "دومبارز جنبش مشروطیت" به نقل از نوشته سردار ظفر میخوانیم:

"استقبالی که مردم تهران از ستارخان و باقرخان کردند تا این زمان از هیچ پادشاهی چنین استقبالی نشده بود. . . . و کسروی مینویسد:

"انبوه تهرانیان مهرآباد را برگزیده و در آنجا چادرها زده و دولتیان و مجلسیان و آزادخواهان و انبوه توده، هر دسته و گروهی دستگاه جداگانه در چیده بودند. خروش شادی همه جا را فرا گرفته و آواز زنده باد گوشه‌ها را کرمی ساخت. از آنجا سردار و سالار آهنگ باغشاه نمودند و در آنجا پذیرائی از سوی دولت میشد. شاه دو امیبسی برای ایشان فرستاد و چون آهنگ در روضه شهر کردند از آنجا تا دریا سراسر پر از تاشاچی گردیده در ریشتماها زنان و بچگان انبوه شده بودند و بیایپی دسته‌های گل فرو میریختند و آواز شادی بر میآوردند. با این شکوه بدریا رسیدند و چون پساراند کسی برون آمدند باز با همان شکوه بحانه صاحب اختیار رسیدند و در آنجا نشیمن گرفتند."

پس از آن روزانه صد هانامه و تلگراف شاد باش از مردم شهرستانها میرسید. مردم از پاسداری و مجاهد قهرمان درین نمیگفتند.

ولی درین ادا دشمن در کمین صید آنها بود. روشن بود، و خود سرداران میدانستند نباید منتظر باشند که از آنها وعده و وعید یکی جامه عمل بیوشد. تنها کاریکه انجام شد

آن بود که عجلتاً آنها را در جای مناسبی سکونت دادند و موفقتاً حقوقی برای آنها برقرار کردند تا سرفرصت حسابها را تصفیه کنند *

XXXXXXXXXXXX

تهران در این زمان وضع و حال دیگری داشت. تصاد بین خود فاتحین فرمانفرما و بین آنها و گروههای مجاهد اکنون دیگر از برده بیرون افتاده بود. بین سپهدار و سردار اسعد در آشکار و نهان برای کسب قدرت بی رقیب کشاکش میرفت. در داخل مجلس، اکثریت اعتدالی که رهبری آن با درباریان کهن و فئودالها و مرتجعین بود در برابر اقلیت یعنی فراکسیون دموکرات که در واقع نماینده جناح انقلابی بورژوازی و خرد و بورژوازی بودند، قدرت نمائی میکرد. سپهدار برای نگهداری خویش خود را به این گروه چسبانیده بود. در خارج نیز بین گروههای مجاهد (این زمان تمام نیروهای راکه از هر سمت در فتح تهران شرکت داشتند مجاهد میخواندند) از بین آنها که از جنس و آب و هوا آمدند تنه‌ا گروه خود سردار اسعد وضع کامل را ضایع‌بخشی داشتند. ضرغام السلطنه و یاران وی همانگونه از گرد و غبار خارج مانده از وضع خود ناراضی بودند. از اردوی مجاهدان شمال قطع نظر از سپهدار و اعوان و انصارش گروه بی‌پرم کار نظمی را بدست گرفته بطور فعال در حکومت شرکت داشتند. معز السلطان و همراهانش برکنار از کار مانده، به هیچ کار مهمی شرکت داده نمیشدند و مجاهدان همراه آنها با تکلیف و ناراضی میزیستند. دولت حتی در نگاشتن آنها بعلمت همان اندک رابطهای که با سوسیال دموکراتها داشتند، تردید داشت و تعلل میورزید. رو به مرگ تهران بعرضه نبرد ی سهمگین بین گروههای مختلف که برای بدست آوردن قدرت یا از دست دادن قدرت تلاش میکردند تبدیل شده بود *

سردار و سالار در ریحبوحة این کشاکشها بتهران رسیدند و از همان بدو امر در شبکه تا عنکبوت شیطانیه این دسته بندیها افتادند. چنین محیطی برای آنها اساساً ناشناخته بود. طبیعت یکرنگ آنها گنجایش درک آنها در رنگی را نداشت. بقول کسروی " همچون پلنگ بیابان بودند که بکوچه‌های پیچ‌پیچ و بن بست شهری افتد و راه و چاره را گم کند. "

در این هنگام فعالیت گروه انقلابی تقی زاده اوج میگرفت. اعتدالیون توانسته بودند سید عبدالله را که باسانی تطمیع میشد بسوی خود بکشند. گروه انقلابی تصمیم گرفت که با تروری ضربه‌ای بر اعتدالیون وارد کند. اینکار در شب ۲۴ تیرماه ۱۲۸۹ اجرا شد. واکنش این قتل از حد انتظار تقی زاده خارج بود. بازارها بسته شد. مردم بخیا بانها

ریختند • کارتابدان حد بالا گرفت که سردار و سالار با همه تفایل به بیطرفی و برکنسار ماندن از کشاکش‌ها خود داری نتوانستند و باتفاق ضربام السلطنه و معزالسلطان اعلامیه^۴ به اعتراض براین ترور منتشر ساختند و تعجب اینجاست که صد و اعلامیه سردار اسعد را پیش از هر کس دیگر را نگیخته و عصبانی کرد •

تقی زاده که کار را در شواردید بخانه سردار اسعد پناه برد • با وساطت او چهارصد تومان از مجلس گرفت و با این پول راهی اسلامبول شد • او از این میان جان بدر برد ولی بدنبال خود محیطی آکنده از هیجان و تشنج و اشباع از روحیه کینه کشی باقی گذاشت • وی تخمی پاشیده بود که ناگزیر میوه‌های زهرآگین بیار می‌آورد •

شب نهم مرداد عده‌ای که ظاهراً منتسب به اعتدالیون و از گروه معزالسلطان بودند تربیت را که یکی از بستگان نزدیک تقی زاده بود بخون خواهی سید عبد الله ترور کردند • اینکار بروخامت اوصاع افزود • يك موج تبلیغاتی وسیع علیه مجاهدین شروع بگسترش کرد که لبه تیز آن متوجه ستارخان و باقرخان میشد • قاتلین پس از ارتکاب جنایت بی‌باغ اتابک رفتند و از سردار حواستند تا از آنها نگهداری کند • ولی سردار سحت برآشفته و فرمود الان باید از اینجا بروید • من نمیتوانم شمارا در منزل خود جای دهم، والا الساعه شمارا توقیف کرده به نظمی تحویل میدهم • و ایشان بدون اینکه دیگر چیزی بگویند از آنجا خارج شدند • ” (۱)

تمامی جریان از آنروز ببعده تا روز ۱۵ مرداد ۱۲۸۹ که فاجعه باغ اتابک بیار آمد قدم بقدم نشان میدهد که این قتلها و آشفتنگیها هرا نگیزه‌ای که برای آنها بر تراشیدند برای رسیدن بیک هدف معین یعنی سرکوب سردار و سالار مورد استفاده قرار گرفتند و دستهای نیرومندی که آنها را از تبریز کنسند در اینجا هم آنی از دنبال کردن آنها و سوق داد نشان بورطه فلاکتبار آسوده نبود •

در این هنگام کابینه سپهدار ساقط شد و کابینه نوین ائتلافی بریاست مستوفی الممالک با اعضای نامبرده زیر بروی کار آمده بود: فرمانفرما وزیر داخله - شهاب الدوله وزیر پست و تلگراف - د پیرالملک وزیر عدلیه - قوام السلطنه وزیر جنگ - حسنقلیخان نواب وزیر خارجه - حکیم الملک وزیر مالیه •

باید به این نکته بسیار عمده توجه داشت که د وزیرا حیرالذکر، نواب وحکیم الملک، جزء پایه گذاران گروه انقلابی تقی زاده بودند • و این کابینه با چنین اعضای فیصله دادن بنا بر مجاهدان و ”جلوگیری از هرج و مرج و بی نظمی” را در سرلوحه وظائف خود قرار داد •

۱- قیام آذریایجان و ستارخان • کسروی نیز از قول بیثانی عین همین مطلب را تصریح میکند

تاریخ رویداد های بعدی در منابع مختلف مشوش است. ماد ریاره توالی رویدادها کسروی را مآخذ قرار میدهم. بنا بنوشته وی در روز دهم مرداد ماه بود که از طرف دولت مستوقی اقدامات زیر بعمل آمد.

از یکسو نواب وزیر خارجه مأمورند بمنظور تهیه زمینیه برای اجرای توطئه های کسه میبایست علیه سردار سالار اجرا شود. سفیران دولت را ملاقات کند. این دیدار در سفارت تزاری و با حضور سفیر انگلیس بعمل آمد. کسروی جریان ملاقات را از کتاب آبی و از قول سفیر ریتانیا بشرح زیر نقل میکند:

"وزیر خارجه آهنگ دولت را (برای حلع سلاح مجاهدان) با وزیر مختار روس در میان گذاشت و من نیز با ایشان بودم. مسیو پاکلوفسکی آهنگ دولت را نیک خواهانسه بر است داشت و بیش از همه دستگیری کشندگان سید عبدالله را سپارش کرد و چون پیش از آن با مسیو پاکلوفسکی در این زمینه گفتگو کرده همه استان شده بدیم که دولت را به اینکار دلیتر گردانیم این بود من اندیشه خود را باز نمودم. ولی من بیشتر گرفتن ابزار جنگ از دست مجاهدان را سپردم زیرا پس از اینکار دستگیری مجاهدانی که وابسته ای ایران نیستند و دستگیری کشندگان آسان میشود.

از سخنان نواب چنین برمی آید که دولت ایران میترسد که اگر مجاهدان ایستادگی سختی کنند، دولت روس آنها را بهانه کرده سپاه خود را از قزوین بتهران بیاورد. وزیر مختار روس بایشان زیان داد که دولت امپراطوری روس هیچگاه نخواسته و نمیخواهد بهانه سه برای آوردن سپاه بتهران پیدا کند. " سپس کسروی اعافه میکند:

"این گفتگو در دهم مرداد ماه بود همانروز دولت برآن بود با دست قزاقخانه و دیگر نیروهای دولتی بکار برد از دویار رئیس قزاقخانه چگونگی را بگفتگو میگذاشت. لیکن سپس سختی کار را دریافته برآن شد که با خود سردستگان از پیش گفتگو شود. آنگاه آگهی پراکنده مهلتی نهند که در آن کسانی که خواهند، خودشان تفنگها را باز دهند. د نماینده روس و انگلیس این را نمی پسندیدند. لیکن چون پای نمایندگان مجلس و کسان دیگری در میان بود دولت نتوانست پیروی از راهنمایی آن د نماینده کند. " (تکیه همه جا از نگارنده است. ن.)

در همانروز با حضور تمام سران مجاهدان لایحه دولت در زمینیه حلع سلاح به مجلس تسلیم شد. ستارخان نیک دریافته بود که لبه تیز تحریکات متوجه او و همزمشش باقرخان است. اما در چنان اوصاع و شرایط هرگونه تلاش برای نگهداری اسلحه نه تنها

گرهی از کار بسته نمیگشود بلکه زمینه بدست دشمنانی که سرکلاف توطئه راد رسست داشتند میداد تا بدین توطئه صورت موجهی بدهند. و بنا بر این آمادگی خود را برای تسلیم اسلحه در همان جلسه اعلام کرد.

روز ۱۲ مرداد ماه از طرف پیرمجان که تازه از سفر پیروزمندانۀ آذربایجان بازگشته و اینک برای اجرای موضوع خلع سلاح با راد دیگر در رأس نظمیۀ قرار گرفته بود، اعلامیۀ ای بشرح زیر صادر شد:

"چون بتاريخ ۲۶ رجب ۱۳۲۸ از طرف مجلس مقدس مواد ذیل رأی داده شد لذا بحکم وزراء عظام مواد مقررۀ مجلس شورا را با اطلاع عموم رسانیدہ ذیلا بطریقۀ اجراء آنرا بعموم اهالی تهران و حوالی پیشنهاد مینماید.

۱- اسلحه پای نوکان از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع بدون استثناء خلع نماید.
۲- خلع اسلحه بحکم دولت بتوسط نظمیۀ و مأمورین نظامی و قوای مرتبۀ دولت خواهد شد.

۳- هر کس در مقابل این حکم تمرد کند بقوۀ قهریۀ گرفتار خواهد شد.

در این اعلامیۀ یک مهلت چهل و هشت ساعتی داده شده و احظار شده بود اگر کسانی تا پایان این مدت اسلحه خود را تحویل ندهند دولت برای گرفتن اسلحه از آنها بقوۀ قهریۀ متوسل خواهد شد.

نویسندگان "دومبارز مشروطه" که از فاجعۀ پارتک اتابک بانفرت موجه و قابل فهم یاد میکنند، شخصی بنام مستوفی رئیس دولت راد را این میانہ بیگناه میشناسند و قبول میکنند که گویا شب پیش از فاجعہ وی از شدت نگرانی در بارہ آنچه که پیش خواهد آمد تا صبح خواب بچشمش نرفته است، یا اینکه گویا وی میخواسته است بجلوگیری بر حیزد و سردار اسعد مانع شده است. سردار اسعد را ما میشناسیم و در جریان فاجعہ باز بهتر نخواهیم شناخت. او یکی از ارکان عمدۀ این توطئه بود. اما نظریۀ نویسندگان مزبور دربارۀ مستوفی از خوشخیالی پیش از حدی مایه میگیرد. چگونه میتوان قبول کرد که رئیس دولت، آنهم یک دولت ائتلافی در آغاز زمانداری خود بواقع بخوادد از فاجعہ ای ننگین مانند فاجعۀ باغ اتابک جلو گیرد و نتواند؟ اگر او میخواسته است مسلماً میتوانست. اما نمیتوانست بخوادد. او تعهداتی بعهده گرفته بود. یکی از وظائفی که بعنوان زمامدار تازه بعهده داشت فیصله دادن بکار مجاهدان و بشمر رسانیدن توطئه بود. مستوفی الممالک از آن زمره جنست مکانها بود که بقولی مستوفی بدنیامیآیند امیر و وزیر زندگی میکنند و رئیس الوزراء از دنیا میروند. از زمره آنهائی بود که باتفاق گرگ دنبه میخورند و باتفاق شبان شیون میکنند و در تاریخ معاصر میهن ما بیش از یک فاجعہ در دناک رامیتسوان

سراغ کرد که هارترین سردمداران ارتجاع جرأت انجام آنرا بخود ندادند و این جنت مکانهاد ریرتو جنت مانی آنها را بیایان عم انگیز خود رسانیدند . مستوفی د راین فاجعه د رپیشگاه تاریخ مسئول است گوا اینکه مسئولیت عمده متوجه دیگران باشد .

۱۰ - فاجعه پارک اتابک

د رموضوع فاجعه پارک اتابک از طرف عد های از نویسندگان توجه بیشتر از حد لازمی به برخی مسائل که حقا چنانکه باید روشن نشده و یحتمل هیچگاه هم روشن نگسرد د معطوف میشود و از آن مقدمه این نتیجه عرضه میگردد که بعلت ابهام د راینموارد د اوری د رباره فاجعه پارک اتابک وعاملین آن د شواراست .

د رزمینه این فاجعه د ورشنه مسائل وجود دارد که د رعین داشتن پیوند ذاتی نسبت بیکدیگر آنها را باید از هم تفکیک کرد . یکرشته مربوط است بخطوط اصلی توطئه و رشته دیگر مربوط است بجزئیات امر و برخی نکات راجع بچگونگی اجرای آن . تمام رشته ابهامهاییکه از طرف هر یک از این زمره نویسندگان عرضه میگردد مطلقا مربوط میشود به رشته دوم و فروعات موصوع د رباره اینکه مثلا چه کسی و چگونه روز قبل از حادثه سردار را از مجلس مهمانی بیارک بازگشت داد . چه کسی و از طرف چه کسی مأمور بود د رحساسترین لحظه ها سیم تلفون را قطع کند و رشته ارتباط پارک را با خارج بگسلد . د وتن عثمانی را چه کسانی راه دادند تا بیارک بیایند و د آن لحظه که کار حلیح سلاح داشت پیشرفت میکرد بتحریک مجاهدان بپردازند . د ر داخل پارک این بیان عمل تحریک آمیز بدستور و تحریک کدام یک از سران د ولت انجام گرفت . شعا د ر برابر همیث از این پرسشها هر نامی بگذارید و یا آنرا بردارید و هر نام دیگری راجانشین آن سازید د رخط اصلی توطئه کوچکترین تغییری نمیدهد .

خط اصلی توطئه بقدر کافی روشن ، خوانا و بکلی بدون ابهام میباشد . توطئه یک سرش بسفارت انگلیس و یک سرش بسفارت روس و سرد یگرش بد ولت انقلابی متصل بود . یک پژوهنده تاریخ معاصر و حاصه انقلاب مشروطیت چون بتمام مقدماتی که د ر تبریز و آذربایجان رخ داده منجر بسفارت اجباری سردار و سالار بتهران شد ، میاندیشد و سپس باین واقعیت توجه میکند که د ر تهران کسانی از ردیف نواب وحکیمی و تقی زاده ، گروه انقلابی بوجود میآوردند و د ر حقیقت ترور ییتم را پایه گذاری میکنند . سپس همین نواب رامی بینید که د ر رأس وزارت خارجه قرار میگردد و د ر این مقام باد وسفیر د رباره " حلیح سلاح تروریستها " بشورت می نشیند و آنگاه تمام این رویدادها را با حوادثی که د رد و روزه آخرو بخصوص د ر صبح روز فاجعه رخ داد میسنجد خط سرخ توطئه ای را که از

وسط تمام این حلقه‌ها میگذرد و آنها را بهم متصل میسازد بروشنی کامل مشاهده میکند .
توطئه‌های بسیاری یکطرفه کردن کار سردارو یاران او بمثابة نمایندگان مسلح اندیشه
سوسیال دموکراسی ایران بسود تحکیم حاکمیت بدون منازع نمایندگان اشرافیت ایلی و
فئودالی وابسته بقدرتهای خارجی . اینست جان کلام .

قانونی که دولت مستوفی به تصویب مجلس رسانید خلع سلاح تمام مجاهدینی را که
رسماد رخدمت دولت نبودند مقرریداشت . در همان روزها یا اندکی پیش از آن قوای
بختیاری رادرده قوای مسلح دولتی گرفتند . تفنگداران سپهدار نیز تحت همین عناوین
ازحدود شمول این قانون خارج میشوند . آنچه باقی میماند عبارت بود از مجاهدان
آذربایجان ، گروه معز السلطان و گروه سرعام السلطنه .

مجاهدان نمیتوانستند این دوز و کلاه را بفهمند . این نارواییها و دغلبازیها
مسلمانهاگران میآفتاد . اما حرف اساسا درجای دیگر بود . از جهت اصراری برای آنها
بسردانك بود که ببینند در هدفهای انقلابی خود شکست خورد هاند و باید با همه
آرمانهاییکه یکسال تمام برای تحقق بخشیدن بآنها جانفشانی کرده بودند و ادعای گویند .
از جانب بسیاری از آنها باریکی موقع خطری را که بر فراز سر آنها پروبال میزد درك نمیکردند
و نمیخواستند بپذیرند که اینك ناگزیر باید میدان راترك کنند و قدرت را بنمایندگان
طبقاتی بسپارند که نهضت علیه آنها آغاز شده بود . بهمین جهت آنگاه که سردار آنها
توصیه میکرد کاری نکنید که همه کاسه کوزه‌ها را بر سر ما بشکنند آنها بسختی میپذیرفتند .
و در چنان حالتی با تحریک اندکی از جای بر میشتند بدون اینکه تشخیص دهند
دستهای سعی دارد آنها را قدم بقدم در سراشیب فاجعه به پیش براند و جنگ را بر آنها
تحمیل کند . حتی خود سردار هم با اینکه احساس میکرد لبه تیز تحریکات متوجه او و یاران او
است بارتا آخرین لحظه نمیتوانست بحود بیاوراند که ارکان دولت شمشیر خود را تیسز
کرده هاند تا به قیمت که باشد او و یارانش را از هم بدرند . و فکر میکرد که هدف دولتیان
در حدود خلع سلاح کردن آنها دور میزند و اگر اسلحه را تسلیم کنند بلا از آنها دور
خواهد شد . چنانکه تالحتظه آخر و تا آنگاه که صفر نخستین گلوله در بارك پیچید میگفت
” مگر دولت دیوانه است که برای چند قبضه تفنگ مردم را بتوب ببندد ؟ ”

حوادث صبح روز فاجعه را بررسی کنیم .

صبح آنروز امیر خیزی با پیامی از سردار برای جلوگیری از برخورد بنزد سردار اسعد
رفت . سردار اسعد پس از مقدماتی این پیام درشت و پر حاشه جویانه را بستا رخسان
فرستاد : ” از عواقب وخیم این امر که مجاهدین مسلح را بخلاف امر دولت در بارك جای
داد هاید پرهیزید . ” والا تا چند ساعت دیگر نه ستار میماند و نه باقرو نه مجاهد و نه

پارك • همه با حاك يكسان خواهد شد • ” (تكيه روى عبارات ازنگارنده است • ن •)
برای اینکه خوانندگان بدانند کسیکه بدین نحو دندان برای جویدن سردارو
سالار بهم میسائید و یا این لحن پرازکینه و تحقیراز آنها سخن میگفت در مورد دیگران
چه روشی پیش گرفت • دنباله داستان را از زبان امیرخیزی بشنوید :

” هنوز مذاکرات مآتمام نشده بود که پیشخدمت وارد اطاق شد و میخواست
چیزی بگوید • چون مرادید به روى سردار اسعد نگاه کرد • سردار گفت چه میخواستید
بگوئید ؟ بگوئید • گفت بواسطه تلفن اطلاع دادند که سردار محیی (معزالسلطان)
بسفارت عثمانی رفت • گفت برود • دیگر اینکه صراحتاً السلطنه با سواران خود میخواهد
از شهر بیرون برود • گفت ممانعت نکنید بگذارید هر جا میخواهد برود • ”

گفتگوی امیرخیزی با سردار اسعد بجائی نرسید • برانگیختن مجاهدان در روى
پارك بحدی بود که گرچه در اثر تلاش زیاد سردار بدو حاضر شدند اسلحه ها را تحویل
بدادند ولی با چند کلمه گفتار تحریک آمیز دوتن عثمانی که گفتی در آن لحظه آنجا سبز
شده اند از جای بد رفته کار را نیمه تمام گذاشتند و این دوتن همانگونه که ناگهان پیدا
شده بودند ناگهان ناپدید گردیدند •

سردارو سالار هنوز نمیخواستند خود را بچنگ و برادر کشی بیالایند و نیروی راکه
دیروز برای برکندن ریشه پیدا و استبداد و علیه تبه کارانی چون صمد خان و رخیم خان و
شجاع نظام بکار رفته بود علیه د ولتی بکار برند که بهر حال عنوان د ولت مشروطه را داشت
در آخرین لحظه ستار خان خواست با سردار اسعد گفتگو کند • سیم تلفن قطع شده بود •
ساعت دو و نیم بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۴ مرداد که پایان مهلت چهل و هشتست
ساعته بود هجوم د ولتیان در زیر فرمان پیرم خان و سردار سهاد آغاز شد • سردار اسعد
در یاد داشتهای خود مینویسد :

” عصر روز مزبور قشون د ولتی که اغلب بحتیاری بودند به ریاست و فرماندهی
جعفر قلیخان سردار بهادر بعضی از نقاط مختلف در پارك را محاصره نمودند • در
ساعت پنج بغروب ابتدا از طرف مجاهدان شلیک بفشون د ولتی شد • در همین اثنا
اطراف پارك را قشون د ولت حصار دادند و دو ساعت بغروب جنگ شروع گردید •••
در اولین حمله عمارت وسط که محکمترین سنگر مردمین بود بتصرف درآمد ••• ”

واقعیت بنحو گستاخانهای تحریف شده است • سردار اسعد وانمود میکند که گویا
محاصره پارك از بعد از ظهر روز حادثه و پس از انقضای مهلت و در آستان جنگ صورت

پذیرفته است. این دروغ است. محاصرهٔ پارک بامداد روز وقوع حادثه و با تدارکات کامل قبلی انجام گرفت. کسروی رخدادها را چنین بیان میکند:

”شب یکشنبه دولت بسیج جنگ میدید و هرچه داشت از سواره و پیاده و ژاندارم و پلیس و قزاق و سوارهای بختیاری که روپه گرفته و هزار و صد و سی تن بشمار میرفتند برای فردا آماده نگه میداشت. چون روز فرارسید این دسته ها همگی در میدان توپخانه گرد آمده با دستور فرماندهان به آهنگ پارک روانه شده پیرامونهای آنرا فراگرفتند. نیز دوشصت تیر و دو توپ ماکزیم و یک توپ بیابانی در این گوشه و آن گوشه آماده کار گذاردند.“

در واقع دولت ”انقلابی“ ساعتها پیش از پایان رسیدن چهل و هشت ساعت مهلت، پیش از اینکه معلوم شود مجاهدان پارک اسلحه خود را تسلیم میکنند یا حیر، نیروهای مسلح و بسیج شده خود را در مواضع پیرامون پارک مستقر ساخته و خود را بطور تام و تمام برای فرود آوردن ضربت آماده ساخته بود. جالب است که بهنگام ارد و کشتی به آذر - بایجان برای رفع شر رحیمخان این دولت بقزاقها اطمینان نکرد و آنها را به همراه قوای مجاهد بختیاری به آذربایجان نفرستاد. ولی می بینیم همان قزاقهای مورد سوء ظن در این مورد از طرف دولت بکار حمله پارک شرکت داده میشوند و مورد اطمینان دولت قرار میگیرند.

بدینسان جنگی که سردار از آن اجتناب داشت بر او و بارانش تحمیل شد و تاپاسی از شب بطول انجامید. در طی این جنگ ستارخان، قهرمان روئین تن و آسیبناپذیر، کسیکه در جریان نبرد یازده ماهه با قوای محمدعلیمیرزا و از جمله همین قزاقها بارها به نحو معجزه آسائی از مرگی که موئی با او فاصله داشت سلامت جست، بدست نیروهای ”دولت انقلابی“ مجروح شد. گلوله ای که در آستان سالگرد مشروطیت بعنوان پاداش نثار او شد زانوی او را در هم شکست و او را تا پایان زندگی که چندان طولانی نشد علیل و خانه نشین کرد. مجاهدان تسلیم شدند. جنگ در ساعات نیمه شب پایان مصیبت زای خود رسید. بسیاری از آنان که از آسیب گلوله های توپ محمدعلیمیرزا جان بدر برده بودند بفرمان جانشینان او جان باختند. عده زیادی مجروح شدند و بیش از دویست تن، بقیه بسیا هچالهای زندان فرستاده شدند. نیروهای مهاجم دست بتاراج گشودند و ”پارک را چنان بجاروب عارت رفتند که حتی لوحه افتخاری که مجلس پاسبان سخت کوشیها و جان بازیهای این بزرگ مرد و دیگر همزمانش به وی اعطا کرده بود ریودند.“ (۱)

نویسنده کتاب "پیروم خان سردار" برای توجیه نقشی که پیروم در این میان ایفا کرد تلاش بیش از حدی میذول میدارد و میکوشد تا يك زمینه اخلاقی برای آن تـدـارک ببیند. مسئله "وظیفه" و "انجام وظیفه" را بعین میگوید. در یکجا مینویسد:

"پیروم از جانب " دولت مشروطه " (عبارت در اصل کتاب در گیومه آمده است) ، مسئولیت حفظ امنیت راعهد ه دارشد و ناچار بود فرامین دولت را در نهایت شدت و وقت اجرا کند . . . اگر پیروم در مقام ریاست نظمی کل کشور و مسئول اجرای فرامین دولت خود اقدام بسریچی میکرد از دیگران چه توقعی میشد داشت . . . اگر با این منطق پیروم را قضاوت کنیم بسیاری از اعمال او که قابل انتقاد تلقی شده است مورد تأیید قسرار خواهد گرفت و باین نتیجه خواهیم رسید که پیروم در راه انجام وظیفه در مورد نزدیکترین کسان خود نیز گذشت و اغماض نمیکرد . . . بطور کلی اگر با توجه به اسناد و مدارک موجود مأخذ تاریخی و روایات کسانیکه آنروزها از عمق قضایا حیرت داشتند ، با اندکی انصاف خود را بجای پیروم قرار دهیم شاید نه فقط اعمال او را قابل انتقاد ندانیم بلکه نسبت به وی و تنهائیش در برابر توطئه ها و تحریکات داخلی و خارجی ، بلا تکلیفی اود در برابر فرامین دولت و خواسته های مردم ، با احساس توأم با همدردی قضاوت کنیم ."

وی در جای دیگر مینویسد :

" . . . اگر عوامل ناشناخته ای آتش آشوب را در امن زدند و برومندترین فرزندان انقلاب بصورت دشمنان مسلح در برابر آن جلوه گر شدند آیا برآستی من و شما آن قدرت روحی و اخلاقی را داشتیم که بر ترو بالاتر از همه این توطئه ها و تحریکات بیندیشیم و با کسانیکه دولت مشروطه دشمن آزادی و عصیانگری (کذا) معرفی شان کرد است بدین سان جوانمردانه رفتار کنیم ."

در اینجا ما از یکسو با شیوه استدلال عاطفی سروکار داریم . شیوه برانگیختن احساسات ترحم آمیز خواننده نسبت به پیروم جان بمنظور توجیه شرکت وی در یکی از عمده انگیزترین فاجعه های تاریخی انقلاب مشروطیت. در چنین مورد خطیری وظیفه ما ایجاب میکند که در گرداب طنین پر جاذبه احساسات فرو نخلتیم و جوانب منطقی قضیه را از نظر دور ندریم . عمدترین نقطه قوت استدلال نویسنده در اینجا مربوط به حسن وظیفه شناسی پیروم خان میباشد. اما اگر تأکیدات مکرر خود این نویسنده را در ریزگذشت پیروم خان بمثابة يك سردار قد راول انقلاب بپذیریم و اگر او را در آن قله رفیعی ببینیم که نویسنده میکوشد وی را در آنجا نگه بدارد آنگاه بنحو ناگزیری باین نتیجه میرسیم که يك رهبر قد راول

انقلاب، شخصیتی است غیر از "من و شما" • مفهوم وظیفه برای اینچنین شخصیتی چیزی است مافوق مفهوم خشک و رسمی اداری آن؛ حداقل وظیفه انقلابی اینچنین سرداری ایجاب میکند که اگر بواقع نتواند جلو آنچنان فاجعه‌ای را بگیرد حداقل خود سبباً شرعاً نشود و شرکت در چنین کاری را نپذیرد • و اگر هم بخواهیم او را از آن مقام رفیع پائین بیاوریم و تا حد یک مأمور وظیفه شناس دولت تنزل دهیم آنگاه این پرسش بیهوده می‌آید که آیا سیاه‌کارترین شکنجه‌گران هم برای تبرئه خود به اصل اداری المأمور معذور توسل نمی‌جویند؟

اما متأسفانه کار به همینجا ختم نمیشود • شرکت پیرمخان در این فاجعه درازاینکه صرفاً تحت تأثیر توطئه‌ها و تحریکات دیگران صورت پذیرشده باشد از کینه شخصی او نسبت به دوسردار مایه گرفته است • کسروی بیش از یکجا از دشمنی پیرمخان با سرداران سخن می‌گوید • در یکجا مینویسد:

"روز پنجشنبه ۱۲ تیرماه چون ستارخان از مجلس بازگشت چنانکه زبان داد بود پیکان خود دستورداد تفنگ و فشنگ خود را گرد آورده برای سپردن بدولت آماده باشند • و چنین گفت: کاری نکنید که کاسه کوزه‌ها بر سر ما بشکند • کسانی از پیرامونیان ناخوردند • نمودند میگفتند با این دشمنی که میان شما و یفرم خان و دیگران است پس از گرفتن ابزار جنگ با شما و سالار رفتار دیگری پیش خواهند گرفت • • •"

طبق تصریح خود پیرمخان در یکی از نامه‌هایش که در صفحات آینده از نظر خوانندگان خواهد گذشت وی پس از مراجعت از سفر پیروزمندانۀ آذربایجان که در اوائل تیر انجام گرفت دعوت دولت انقلابی "رادران گیلو" را برای تصدی ریاست نظمیۀ پذیرفت • در حقیقت، "دولت انقلابی" برای حاتمه دادن بکار آذربایجان و از این راه سرکوب ارکان مسلح سوسیال دموکراسی نمیتوانست شخصی لایق‌تر و شایسته‌تر از پیرمخان که خود در این زمینه صاحب نظر بود برای تصدی نظمیۀ که میبایست در این میان نقش موثری بازی کند بیابد •

نکته دیگر: نویسندۀ کتاب بمنظور اثبات مراتب جوانمردی پیرمخان بفرمانی استناد میکند که از طرف او خطاب بمأمورین صادر شده و متن آن در صفحه ۴۸۲ کتاب تحت عنوان "جوانمردانه رفتار کنید، کین توزانه بجنگید" آمده است • شاه بیت این فرمان بند پنجم و ششم و هفتم آنستکه آنها را عیناد رزمیاً وریم:

۵- د برابر شليك شما هيچيك از دشمنانتان تاب مقاومت ندارند. آنها كسانى بودند كه فقط د برابر مردم مظلوم و بيدست ويا شجاعت نشان داده اند .

۶- اکنون كه ماناگزير بسوى پارک اتابك و بمقابله باستارخان و باقرخان ميرويم ، اندوهگين هستيم . امروز برخلاف ميل باطنى خود با كسانى سروكار داريم كه در روزهاى سخت دست هم و د ركنار هم بوديم . وقت كنيد كه از طرف ما نبايد گلوله شليك شود . اما در صورتيكه آنان گلوله شليك كردند حتى المفدور با آنها مدارا كنيد و بنقاط حساس تيراندازى نكنيد .

۷- با اسيران خود سعى كنيد كه خوش رفتار باشيد . اگر برخلاف اين اصل رفتار كنيد از طرف شما نامردى و ناجوانمردى خواهد بود "

اين فرمان راجه از نظر برخى مصامين آن وجه از نظر فاصله بين گفتار با كردار بايد سنجيد . در بند پنجم به افراد خود چنين مي فهماند كه گوياد برابر دشمنانى قرار دارند كه د برابر مظلوم و بيدست ويا شجاعت نشان داده اند . اين مردم بيدست و پا كس مجاهدان نزيك بيك سال د برابر آنها شجاعت نشان داده و با آنها همه فداكارى جنگيده بودند . كيهان بودند ؟ عين الدوله ؟ سپهدار ؟ رحيم خان ؟ صمد خان ؟ شجاع نظام ؟ ارشد الدوله كه پيروزى بعدى پيرم بر او را تاج افتخارات فتوحات وى ميشمارد ؟ جوانمردى و انصافى كه د ر اينجا توصيه شده د مورد سرداران و باران آنها چگونه رعايت شد ؟ با رفتن سراسر پارک بجا روب تاراج و بيخما بردن حتى لوحه افتخار سردار ؟ با كشتار چند ده تن از مجاهدان ؟ بازندانى كردن بقيه و حتى توقيف و سوزندانى كردن عده هاى از كسبه و بازاری كه آنروز بمنظور دلجوئى از سردار با نجا رفته بودند . با اينكه جلوى فاجعه را بگيرند اما خودشان د ر كنج زندان شهريانى جا گرفتند ؛ كسرى كه همه جنبه هاى مثبت پيرم خان را بالحنى پراز ستايش بيان ميكند د ر اين باره مينويسد :

" اينكارنگين د ر همه جا بر هواداران ايران گران ميافتاد و ارشهرهاى بيگانه تلگرافها رسيد . روزنامه كاسپى د ر قفقاز چگونگى راد نبال ميكرد و خبرنگار او د ر تهران يفرم خان راديده از او پرسشها كرد . يفرم خان گناه را بگردن ستارخان انداخت . خبرنگار ستارخان راهم ديدار كرد و او چگونگى را باز نمود و بيگناهى خود را كه جز به ميانجىگري نميكوشيد هاست بازگفت . "

چرا پيرم خان د وراز آئين مروت ستارخان را متهم كرد ؟ گيريم كه وى د ر مقام رياست شهريانى كل و سر حلقه اطلاعات تا اين حد از واقعيت جريان بيخبر بود كه نميدانست اين رويدادها و توطئه ها از كجا سرچشمه ميگرفته است . فرض كنيم كه وى خود نخواسته و

بیخپراز همه جامورد استفاده طراحان توطئه قرار گرفته وبروشنی نمیدانسته است روغن
 د چراغ کدام سیاست میریزد ،اماد راینگه او یکی از عاملین آگاه و مصمم این روغن گیری
 بوده کوچکترین تردیدی نمیتوان داشت . د ر کتاب "پیرمخان سردار" نامه‌هایی از خود
 پیرمخان مندرج است که نمودار روشنی است از روحیه و طرز تفکر خاص و عدول پیرم از جاده
 انصاف در مورد دوسردار انقلاب .

د ر یک نامه وی خطاب بهمسرش مینویسد :

" اطراف شهر توسط مدافعین گرفته شده است . حزب داشناک بر اوضاع مسلط
 است . از خودگذشتگی ها و جدیتهای مابقی نتیجه نماند . تقریباً من بمنظور خود رسید هام
 . . . " (تکیه از نگارنده است)

تکیهای که پیرم بر حزب داشناک میکنند تا حد ود زیادی روشن میسازد که این سردار
 انقلاب چه د ورنمائی د زیرا برخود گذاشته ود رکدام جهت روان بود هاست . نامه دیگر وی
 خطاب به هامبارسوم نامی از هم مسلکانش میباشد . این نامه د روز ۲۱ نوامبر ۱۹۱۰
 برابر ۳۰ آبانماه ۱۲۸۹ یعنی سه ماه ونیم پس از فاجعه پارك نوشته شده است و
 شگفت انگیز است که حتی د ر آن روزها ستارخان یکه و تنهاد رکنج خانه بیمار و ناتوان
 افتاده بود و از زخمی که د ر رویدار پارك بر او وارد گردید رنج میبرد . پیرم خان هنوز نه
 تنها کینه او و باقرخان را از دل نزدوده بود بلکه ناروا ترین اتهامات را بر آنها وارد میساخت
 بایک مرور بقسمتی از این نامه میتوان پی برد که مباشرت وی د رحمله پارك و تاحتن بر
 کسیکه باعتراف نویسند ه کتاب "پیرمخان سردار" مشروطیت ایران د رگرو قبضه تفنگ او
 بود ، بطور ساده و د رحیطه انجام وظیفه اداری محدود نبود ، بلکه انگیزه های ژرف ترا و را
 بنا بود کردن دوسردار مصمم ساخته بود . توجه کنید :

" . . . هنگامیکه بتهران رسیدم همه طوایف چشمهایشان را بمن د وختسه و
 چاره از من میخواستند . (فروتنی رامی بینید؟) تقریباً یکماه ونیم د رحال بلا تکلیفی بسر
 میبرد م تا د ر برابر هرج و مرجی که ستار و باقر باد یگران ایجاد نموده بودند روسها
 مخصوصاً سفیران دیگر ، قطعنامه - مقصود اولتیماتوم است - (توضیح د ر اصل کتاب ، ن)
 دادند . ارتش روسیه د رد و فرسخی قزوین - تهران قسبون متمرکز کرده و روسها ده
 ساعت مهلت داده اند . . . این وضعیت مرا مجبور ساخت تا مجد د اد را مورد خالت کنم .
 روسها خواسته های خود را بتأخیر انداختند و روز سوم که آخرین روز بود حادته پارك
 اتفاق افتاد که البته شما از آن آگاه میباشید و باعث شد که ایران تا مدتی زند ه بماند . . . (۱)

۱- پیرمخان سردار صفحات ۴۵۲ - ۴۵۴ . این نوشته تردیدی باقی نمیگذارد که پیرم
 شخصاً با ستارخان کینه میورزید و به پندار او سردار میبایست منهد میشد تا ایران تا مدتی زند
 ه بماند .

مطلب عمدا و از روی کمال بی انصافی و با وقوف کامل بناد رستی آن تحریف شده و مغشوش و در هم بیان گردیده است. پیش از حادثه پارك که در نیمه مرداد ماه انجام گرفت هنوز موضوع "قطعنامه" و یا "اولتیماتوم" در کار نبود. نخستین اعتراض شفاهسی سفارت روس در مدت حیات "دولت انقلابی" در روز دهم آبانماه تقریباً سه ماه پس از زمینگیر شدن ستارخان صورت گرفت و آنهم مربوط به تصمیم شوستر بود برای قبضه کردن باغ شعاع السلطنه نه بانك روس ادا داشت در برابر وامی که بشاهزاده داد ما است در گرو او است. چرا پیرمخان مطلب را اینچنین زیور رودر است؟ چگونه میتوان در این موارد به حسن نیت کسیکه با چنین شیوهی و آنهم با آن لحن تحقیرآمیز و کین توزانه از مخالفین خود نام میبرد اعتماد کرد؟ پیرمخان با تمام صفات برجسته اش اسیر تعصبات خود بود. در برابر این تعصبات سر از زانمیشناخت و این روحیه او را آسان بسوی ماجراهای ضد انقلابی چندی سوق داد که در جهت نقض کامل هدفهای انقلابی او بود و سرانجام بورطه غد انقلاب غلتانید.

x x x x x x x x x

سردار را پس از زخمی شدن به اتفاق باقرحان و پسرد هساله سردار یحانه صمصام - السلطنه بردند و پزشکی برای مداوی زخم وی بدانجا آمد. اما آنچه که روح سردار را و نه تنها جسمش را میآزرد آن بود که این زخم هدیه "دولت انقلابی" به وی بود و رسالگرده مشروطیت. امیرخیزی که همان نخستین روز برای دیدن سردار بخانه صمصام السلطنه رفت مینویسد:

"دیدم سخت متأثر است و از زخم زخم در پیچ و تاب است. خواستم به دلداریش بپردازم. . . . نگاهی بمن کرد و فرمود من چندین بار زخم برداشته بستری شد هام. ابد اهمیت نداد هام و خم به ابرو نیاورد هام. حتی در باره رتبریز در موقع انقلاب زخمی شدم. یکی از دست دیگری از شانیه و خودتان میدانید که زخم شانیه را اصلاً کسی نگفتم و با آن حال دست از جنگ و کوشش برنداشتم و شب و روز در مقابل مستبدین سینه سپر ساختم، ولی این زخم. . . تاب و توان از من ریود است." در جای دیگر میگوید:

"خود سردار را عقیده بر این بود که مرا یکی از کسان خود من زد اسم و راهم گفت که فلانی بود و دلیلش هم آن بود که میگفت آنجا که من تیر خوردم محلی نبود که در معرض تیر واقع شود. در میان راهروئی که يك روزنه هم نداشت تیری از خارج محال بود بانجا برسد."

اگر این حدس سردار صائب بانند روشن میشود که دشمنان چه کینه‌های بسما او داشته‌اند و برای اینکه مبادا جنگ بپایان برسد بدون اینکه به وی آسیب برسد یکی از کسان خود او را قبل از خرید و مأمور کرده‌اند از داخل او را زپای در آورد .
و نیز امیر خیزی مینویسد :

”روزی مرحوم سردار اسعد آمده بود و از این پیش‌آمد اظهار تأسف میکرد و سردار هم چیزی نمیگفت . ولی معلوم بود که از سخنان سردار اسعد چندان دلخسوش نیست . تا آنکه سردار اسعد گفت : ” ای کاش این تیری که پپای تو خورد پچشم جعفرقلی (پسرش سردار سهادار) میخورد . سردار چون این شنید حوصله‌اش سررفت و گفت : ” خود میکشی حافظ . را ، خود نغزیه میداری ؟ ” سردار از لحن سردار ملی‌دل تنگ شده با وجود این خود داری کرد و گفت : سردار امری شما مشتبه شده است . باعث این پیش‌آمد ناگوار کسانی بودند که با شما عقد موافقت بستند و جلسات محرمانه درست کردند . وقتی اوضاع و احوال را مطابق آمال خود ندیدند خودشان راه سلامت در پیش گرفتند و شما را بمهلکه انداختند . ”

سردار اسعد با این عذر ترازگناه چه کسی را میخواست فریب بدهد ؟ سردار ملی‌رایا تاریخ را ؟ آن کسان که سردار اسعد به آنها اشاره میکند دوتن بودند . معزالسلطان و ضرغام السلطنه . اما اولاً چطور شد که شب پیش از حادثه تمام قوای دولتی از بختیاری و مجاهدین ارمنی و قزاق بمنظور محاصره پارك اتابك تجهیز شدند . سه توپ در برابر خانه او کار گذاشتند . اما حتی يك تفنگدار هم بسراغ آن دوتن اعزام نشدند ؟ و سپس صبح روز حادثه مگر خود او نبود که اجازه داد ضرغام السلطنه با سواران مسلح خود ” هر جا که میخواهد برود ” و معزالسلطان را هم گفت رفته است سفارت عثمانی برود . مگر او با آن پیام درشت و توهین‌آمیز ، سردار نشان نداد چه کینه‌ی تسکین‌ناپذیری نسبت به آن آزاد مرد در دل دارد ؟

باقی داستان عمالگیز سردار شنیدنی و پردهد راست . طولی نکشید که خانه محقری برای سردار تهیه شد و وی با حال بیماری بآنجا نقل مکان کرد و اینک که دیگر دستش از هر کار کوتاه شده بود جز معدودی دوستان نزدیک که پیوسته از شمار آنها می‌گاست کسی بدیدار او نمی‌رفت . هیچ چیز بهتر از یاد داشت میرزا جواد ناطق نمیتواند وضع دشوار و توانفرسای سردار را در آن گوشه دور افتاده مجسم کند . وی مینویسد :

" گوید را وائل پائیز بود که من بتهران رسیدم * پس از دو روز نشان منزل ستار خان را گرفتم * * * چون وارد حیاط شده نزدیک اطاق ستار خان رسیدم ستار خان به ترکی گفت " کیم دی؟ " گفتم منم آمده ام * شما را ملاقات کنم * حالتان چگونه است؟ گفت می بینید چه بسر من آورد هاند * * * ستار خان روی تخت دراز کشیده بود و بوی عفونت فضا را گرفته بود * پرسیدم این بوی گند چیست؟ گفت من که طیب ندارم * بوی گند از پوست پزغالهای است که ابراهیم آنرا روی زخم پایم کشیده هاست * (د منزل سردار جز ابراهیم برادرزاده اش و پیدالله خان فرزند یازده ساله اش کسی دیگری نبود * ن *) (۱)

سپس نویسنده شرح میدهد که وی محبتی بسردار ملی کرده و در آن تنگنا دست به اقداماتی زده تا توانسته است چند پزشک را دعوت کند تا بعیادت وی بروند و به مداوای او بپردازند *

ستار خان بهرنحوه که بود موقتاً از آن مهله جانی سالم با پائی ناسالم بدر برد * به نوشته " د و مبارز جنبش مشروطه " :

" او نمرود تا با چشمهای خود ببیند فاتحین د پیروزی تهران چسان در مجلس را تخته میکنند * به تبعیت از اولتیماتوم آزادی کشحامیانشان و بزور سر نیزه آنها * * * * نمایندگان ملت را آواره میسازند و روی لیاخوفها و امیریهاد رها را سفید میگردانند * * * او نمرود تا با گوش خود بشنود که د ژخیمان تزاری در آذربایجان با دست جلادی چون شجاع الدوله که از هریبگانه بیگانه تر بود * * * چگونه در آذربایجان روزگار فرزند ان غیور آذربایجان که هم سنگرهای وفادار او بودند در میآورد * در این میان مراد و معلم ارجند او ثقه الاسلام و برادرش و نوردیدگان نوباوه همزمزم و رهبرش علی مسیو و دیگر آزادخواهان که چشم و چراغ آذربایجان بودند به سردار میروند * * * "

ستار خان کسیکه روزی دلهای مردم در سراسر ایران با شنیدن نام گرامیش می تپید در روز ۲۵ آبانماه ۱۲۹۳ زندگی حماسهای و پردرد و رنج خود را در کنج خانهای محقر پایان رسانید * آنکه خود را برافروخت و سوخت تا ایران را روشنائی بخشد در تاریکی گور جای گرفت * او در رجهل و هفت هشت سالگی مرد و ثقی زاده ها و مخبر السلطنه ها پس از عمری دراز و آمیخته با کامروائی * هیچیک اینک در میان مان نیستند * آنچه از آنها باقی مانده است افتخاری است در یکسو و بدنامی ننگی در سوی دیگر *

چون کارستان مسلح مجاهدان بدینسان پ پایان رسید ارتجاع ایران فرصت را از دست نداد و بادست باز درصد پخش و پلاکردن سایر رهبران سوسیال دموکراسی برآمد. حیدر عمواوغلی را به قفقاز تبعید کرد و بتمام حکام بین راه دستور داد "حیدر خان چراغ برقی" را پیش از چند ساعت اجازه توقف در هیچ جاند هند و از هرگونه تماس او با مردم جلوگیری کند. پس از آن نیز تحریکات و نفاقها تا بحد از میان رفتن بقایای "نسل شجاعان" ادامه یافت و زمینه مساعد برای حوادث دردناک آینده ای که چندان دور نبود فراهم شد. گویا هم در این دوران بود که عارف برمرگ یوسف مشروطه، مرثیه جانسوز خود را سرود و با هر کلمه لختی از خون جگر را بیرون داد که "یوسف مشروطه زچه برکشیدیم - آه که چون گرگ خود آنرا دریدیم."

XXXXXXXXXXXX

۱۱- خیانتها و ضربتها

حاصل جمع منطقی تمام این حوادث عبارت بود از بهم خوردن مجموع وضع اجتماعی ایران و کاستن از اعتبار دولت در پیشگاه افکار عمومی. بدین ترتیب زمینه مناسبی برای بر خورد های مسلح بین گردنکشان در نقاط مختلف کشور فراهم شد. دولتی که پس از عزل محمدعلیمیرزا به روی کار آمد از همان آغاز تشکیل خود بایکریشته دشواریهای پیچیده دست بگریبان بود. در خزانه دولت پولی برای تمشیت امور یافت نمیشد. سروصورت دادن بکارها پول لازم داشت و دولت برای بدست آوردن پول دست استمداد بسوی دولت امپریالیستی دراز کرد. همینکه عنوان وام تازه بمیان آمد دولتین مزبوسور حاضر شدند فقط مبلغ چهارصد هزار لیره به آن وام بدهند. شرایطی که برای پرداخت این وام پیشنهاد کردند کمرشکن بود و ضربتهای تازه بتازه به استقلال ایران وارد میآورد. دولت ایران میبایست فهرست مخارج خود را از این محل بنظر دولتین برساند. برای نظارت بر این مخارج یک هیئت چهار نفری، د نفر از خود ایران و د نفر غیر ایرانی گماشته شود. هفت نفر متخصص مالی از فرانسه استخدام و بکارگمارده شوند. امتیاز راه آهن بهیچ کشور دیگری واگذار نشود. افسران اروپائی با صوابدید دولت کار نظام ایران را بدست گیرند. کشتیرانی در دریایچه ارومیه به روسیه واگذار گردد. خبر تقاضای وام دولت و چگونگی شرایط پیشنهادی برای اعطای این وام خیلی زود در بین مردم شیوع یافت و خشم عمومی را در همه جا برانگیخت. در آن زمان سردار ملی هنوز در تبریز بود. شدیدترین اعتراضات از طرف تبریزیان بعمل آمد. نمایندگان انجمن مخالفت انجمن را تلگرافا بنمایندگان آذربایجان در مجلس شورا ابلاغ کردند.

با آن برانگیختگی افکار عمومی، دولت جرأت قبول شرایط وام را در خود ندید و بدولتین جواب رد داد. این پاسخ هردو دولت را بخشم آورد و این نیز بجای خود انگیزه‌ای بود برای برهم زدن کانون مقاومت تبریز. آنها بدولت ایران اعلام داشتند که نمیتواند هیچ سرچشمه درآمدی را در جای دیگر برای گرفتن وام گرو بگذارد. دولت ایران بنحوناگزیری به این یادداشت اعتراض کرد. ولی طبعاً براین اعتراضها آثاری مترتب نبود. دولت ایران درصدد برآمد از طریق گرو گذاشتن جواهرات دولتی در نزد يك سندیکای انگلیسی وامی با شرایط متعارف دست و پا کند و این نیز با مخالفت دولتین مواجه گردید.

در دوره حیات "دولت انقلابی" این نخستین ضریب از یکرشته ضریبتهائی بود که مشترکاً از طرف هردو قدرت امپریالیستی برینیان آزادی و استقلال ایران فرود آمد. سپس نوبه یکی از این دو یعنی بریتانیای کبیر رسید.

یادداشت دولت بریتانیا

این دولت که با قرارداد ۱۹۰۷ موفق به تقسیم ایران و محدود ساختن دایره تسلط دولت تزاری شده و امتیازاتی را که بدنبال آنها بود از دولت مزبور گرفته بود اینک وقت را بمنظور طرح برخی خواستههای دیگر که از دیرباز در پی مطالبه آن بود مناسب یافت. سفارت بریتانیا در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۱۰ (۲۴ مهر ۱۲۸۹) یادداشت شدیدی باللحنی حاکی از "شکایت از آشفتگی اوضاع جنوب و فقدان امنیت در راههای تجاری" تسلیم دولت ایران کرد.

در این یادداشت اتمام حجت میشد که اگر در ظرف سه ماه در راههای جنوب نظم و امنیت بدخواه بریتانیا برقرار نگردد آن دولت خود رأساً موضوع را با ایجاد يك نیروی ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفری تحت فرماندهی افسران انگلیسی و هندی فیصله خواهد داد و مخارج آنرا از محل ازدیاد صدی ده عوارض گمرکی و از محل مالیاتهای فارس برداشت خواهد کرد. سراد و ارگری وزیر خارجه بریتانیا بقصد توجیه این اولتیماتوم چنین استدلال میکرد که دولت بریتانیا نمیتواند بیش از آن شکایت تجار منجستر را در باره ناامنی راه بوشهر شیراز - اصفهان نادیده بگیرد.

از این بهانه ها هدف دیگری تعقیب میشد. بریتانیای کبیر از دیرباز میکوشید تا در برابر نیروهای مسلح قزاق تحت فرماندهی افسران روسی، نیروی مسلح مشابیهسی تحت سلطه خود پدید آورد. نیروهای قزاق نه تنها برای خود ایران مایه آفت بودند بلکه برای بریتانیا نیز خار راهی شمرده میشدند.

این نیروها در معنا پایگاه سیاست، نظامی دولت تزاری را در ایران تشکیل میدادند. بریتانیا میخواست نیروی مشابهی در اختیار داشته باشد. ولی این اتمام حجت، مردم را بیش از پیش پرافروخته و اکثر طبقات خلق چه در تهران و چه در شهرستانها را خشمگین ساخت و دامنه این شور و هیجان تا بدان حد گسترده شد که برای دولت راهی جز اعتراض بر آن، باقی نماند. آنچه در اینجا نیز کار را آسانتر کرد، آن بود که حریف دیگر یعنی دولت تزاری باطلنا بچنین کاری رضایت نداشت و نمیخواست رقیب قوی پنجه که در این سالها امتیازات وسیعی کسب کرده بود در اینجا نیز پیروز گردد. از سوی دیگر این یادداشت جنب و جوش زیادی در بین جناح چپ، مجلس و نمایندگان حزب دموکرات پدید آورد. فراكسیون حزب شدت برای این یادداشت و هدفهای استعماری که از آن تعقیب میشد حمله کرد. بدین نحو دولت از هرسو برای رد کردن اولتیماتوم تحت فشار قرار گرفت و بناگزی یادداشت را رد کرد و ضمن یادداشت متقابل، شمه‌ای از تحریکات دلتین در شمال و جنوب کشور را به روی دایره ریخت. و با ذکر رقم و عدد نشان داد که برخلاف ادعای دولت بریتانیا، تجارت با ایران نه تنها کاهش نیافته بلکه نسبت بسال پیش ده درصد افزوده شده است.

XXXXXXXXXXXX

سال بحران مرگبار

سال ۱۲۹۰ را حقا "باید سال بحران مرگبار برای ایران نامید" در این سال اگر از یکسو در برتو فداکاری مجاهدان بیروزیهای درخشانی نصیب ایران شد اما از سوی دیگر خود دولت برهبری ناصرالملک که اواسط سال پیش به نیابت سلطنت برگزیده شده بود و پس از دوران طولانی اقامت در اروپا سرانجام با ایران بازگشته یگراست به عالیترین مسند نشسته بود قدم بقدم مقدمات زوال نهائی مشروطیت را فراهم ساخت و آنرا به تعطیل کشانید.

با بازگشت ناصرالملک هیئت دولت برهم خورد و مستوفی، الزاما "کناره گرفت و ناصرالملک بارد یگرسپهدار را برمسند ریاست وزرا نشانید" این ترکیب در حقیقت ^{فی} اثلا بود بین دولت و قدرت مسلط بر ایران که ناصرالملک نایب السلطنه از سوی دولت بریتانیا و سپهدار رئیس الوزراء در سوی دولت تزاری در آن نمایندگی داشت.

۱- بازگشت محمد علی میرزا با ایران

از ماهها پیش آوازه‌ای در ایران پیچیده بود که محمد علی میرزا سرگرم تجهیزیات برای بازگشتن با ایران است. در آغاز زکارد دولت کوچکترین توجهی باین موضوع نشان نداد و به هیچ آمادگی برنخواست. ولی از محافل مختلف پیوسته بدولت هشدار داده میشد و چون دیگر در صحت موضوع تردیدی نبود دولت در آمد طبق مدلول قرار دادی که با محمد علی میرزا داشت مستمری او را قطع کند. اما در اینجا هر دو سفارتخانه بدفاع از محمد علی میرزا پرداختند و برای جلوگیری از تصمیم دولت ایران پای در میان نهادند. انگیزه سفارت تزاری در پشتیبانی از محمد علی میرزا روشن است. اما اینکه سفارت بریتانیا در چنان لحظاتی از چماق دولت تزاری پشتیبانی کند درباری نظر ممکن است عجیب بنماید. بریتانیای کبیر بطور مسلم هرگز رضی نمییود که وی بارد یگر

- ۳۲۶ -

بقدرت راه یابد • ولی وجود او را بعنوان يك مترسك برای ایراد فشار بهنگام ضرورت مفید میدانست • با پادرمیانی این دو سفارت سرانجام دولت ایران نه تنها ناگزیر بانصراف از تصمیم خود گردید بلکه حاضر شد مستمری سه ماهه او را با وجود دست تنگی وحشت انگیز خویش یکجا حواله دهد • در حالیکه روشن بود که این پولها را بمصرف تهیه اسلحه خواهد رسانید •

با وجود همه هشدارهاییکه بدولت از نواحی مختلف داده میشد مآدام که کابینه سپهدار بر سر کار بود وی بهیچ کاری برنخواست • طرفداران محمد علی میرزا که آنهمه سستی را از دولت میدیدند جانی گرفته و به تشکیل مجامع سری ضد انقلابی پرداختند • اداره نذامیه که پیرم خان در رأس آن قرارداد است بکشف این مجامع موفق شد و صورتی از سی چهل تن سرجنیانان را که قصد خرابکاری داشتند به هیئت دولت داد و خواستار شد که بوی اجازه توقیف آنها داده شود • ولی سپهدار که با تفاق دولت دیگر ازوزراء جمله حاجی محتشم السلطنه در خفا با محمد علی میرزا روابطی برقرار کرده بود ، باین کار رضایت نداد و پیوسته مانع هرگونه اقدام میشد و ناصرالملک بمنظور حفظ موازنه و ترضیه سفارت تزاری همچنان درنگهای او میکوشید •

روز ۲۵ آذرماه ۱۲۹۰ محمد علی میرزا وارد خاک ایران شد • سه روز بعد خود راه استرآباد رسانید و روز دوازدهم مرداد وارد ساری شد • خطربردخانه بسیاری از دلتیان با رمی انداخت • صدای اعتراض از همه جا بلند شد • افتضاح رویه کاریهای سپهدار بالا آمد • بود و ناصرالملک نمیتوانست ویرایش از آن بر سر کار نگاه دارد • روز سوم مرداد ماه بود که او را از کار برکنار و عصام السلطنه را مورتشکلی کابینه جدید کرد • اما با خود سپهدار چه معامله شد ؟ هیچ • او با برخورداری از احترامات فائقه خانه خود رفت و فارغ البال در انتظار فرصت های تازه نشست •

عصام السلطنه که جای آشتی با محمد علی میرزا باقی نگذاشته بود و خوب میدانست که بازگشت شاه به قدرت، زوال خاندان او را در بردارد به پیرم دستور داد که از

فعالیت مخالفین جلوگیری کرد • اونیزیکاربرخواست و کسانى را دستگیر کرد و اجتماعات مخالفین موقتاً از هم پاشید •

دولت نوین معزالسلطان را با تفاقى عده اى از مجاهدان بجلوگیری از محمد علی میرزا فرستاد • او بر سر راه خود قوای رشید السلطان از نزدیکان محمد علی میرزا را درهم شکست • خود رشید السلطان با چندین جراحت دستگیر گردید • ولى شدت زخمها چند آن بود که وی بیش از چند ساعت زنده نماند • سپس معزالسلطان نافیروزکوه به پیش تاخت و در آنجا با نیروهای دیگری از محمد علی میرزا برخورد و در دو جنگ متوالی در روز ۲۵ مرداد و ۳۰ مرداد آنها را تارو مار کرد و چند تن از سران آنها را که بدست وی افتاده بودند دستوراعدام داد •

از سوی دیگری به خان بکاری بخردانه و سودمند پرداخت • سیصد تن از مجاهدان مسلمان و ارمنی را تجهیز کرد و دستورات از راه دریابما زندران دریافت و پشت جبهه محمد علی میرزا را از هم بشکافتند • این عده ما موریت خود را با شایستگی انجام دادند و تا آملی پیش آمدند و محمد علی میرزا از وسوسه تنگنا افتاد •

اماد رمیدانهای دیگری روزی از آن طرفداران محمد علی میرزا بود • ارشد الدوله از تواناترین سران طرفداروی از راه شاهرود پیش میآمد • وی نیروهای ضیغم السلطنه بختیاری را در روز هجدهم شهریورد هم شکست و تا نزد یکپای تهران پیش آمد • خطرات اینک تا پشت در رسیده بود • مردم تهران راهراسی سخت فراگرفت • کسروی مینویسد که در این زمان "هزارها کسان آماده گریختن بودند • هزاران کسان بسیج پیشواز میدیدند • اگر یک گام دیگر ارشد الدوله برمیداشت بیگمان قزاقان و بسیاری از سپاهیان دیگر سریشورش برمی آوردند و بیگمان بسیاری از وزیران و نمایندگان دارالشورا پرده را دریده پادشاهی او را آشکار میساختند • کاریجای باریکی رسیده بود • " و در این لحظه بحرانی بود که دولت باردیگر روی به پیرم آورد و او را با تفاق سردار بهادری جلوگیری فرستاد •

روز سیزدهم شهریور جنگی که سرنوشت طرفین را تعیین کرد در گرفت. با وجود برتری نیروهای ارشد الدوله از لحاظ تعداد و شجاعت و سرسختی خود او، باز دولتیان پیروز شدند و این پیروزی بطور عمد مرهون کاردانی و قدرت مانور پیرم خان بود. قوای ارشد الدوله از هم پاشیده و خود او گرفتار شد. چند تن خیرنگار خارجی کسه بمیدان جنگ آمده بودند او را دیدار کرده چگونه کار را از او پرسیدند. وی گفت:

”دو بار با سفیر روس در روینه دیدار کردیم. او بشاه گفت که نه روس میتواند در ایسن کشمکش درونی ایران دستی داشته باشد و به شمایاری دهد و نه انگلیس. لیکن اگر خودتان بتوانید این کار را انجام دهید، راه بسوی شما باز است. سپس گفت. شاه سپاه و ابزار پول از سفیر خواست، جواب داد نمیتوانیم داد. ولی بهر حال بمادل داد و توانستیم سه دستگاه توپ اتریشی که در صند و قها بستند بودیم همراه خود از وینسه بیاد کویه آورده از خاک روس بی آنکه جلوگیری بگذاریم...“

پیرم توجه بود که زنده ماندن ارشد الدوله میتواند عورت مزاحمت زیادی بشود و این احتمال هست که اگر او زنده به تهران اعزام شود از جانب سفارت تزاری در صدد استخلاص او برآیند و وی بارد بگرمسده ای برپا کند. باین جهت دستور داد صبح روز بعد وی را اعداء کردند. بدین نحو محمد علی میرزا موقتا از میدان بدر شد ولی از ایران خارج نگردید بلکه در نقطه ای در راستر آباد در راز چشم دولتیان به تدبیر کار آیند میرداخت. معزالسلطان که در این زمینه اطلاعاتی بدست آورده بود باره... بدولت همدار داد و دولت بطنقا” توجهی نکرد.

بیرونهای بدست آمده علیه محمد علی میرزا قطع نظر از کاردانی و کفایت جنگی مجاهدان و لیاقت و کفایت شخص پیرم خان از لحاظ خارجی مرهون این واقعیت بود که بریتانیا گرچه به بقای محمد علی میرزا بعنوان يك وسیله فشار طلاقه داشت اما بازگشت او را بسریر سلطنت بر نمی تاخت. از جهت داخلی ازیک سو بدان سبب بود که شاه و برادرانش در میان توده مردم هیچگونه پایگاهی نداشتند و تنها به نیروی برخی

از سران عشا برمتکی بودند و از سوی دیگر ولتینان و زمامداران وقت نیز نمیخواستند موقعیت و قدرتی را که بهر حال بدست آورده بودند بمقت از دست بدهند • و چنین بود که جازما" و مصممانه بجلوگیری از محمد علی میرزا و برادرانش میکوشیدند ولی بهیچ گاه برصمد برنیامدند ریشده فساد را قطع کند •

۲- ضربت نهائی - اولتیماتوم •

طولی نکشید که موقع برای نمایش دادن آخرین پرده نمایشنامه اند و هباری که کار مشروطه ایران را یکسره کرد فرارسید و ولتینان بدست هیئت حاکمه ایران این ضربت مرگبار را بر جسم نیمه جان این کشور فرو آوردند •

ستاننش

پیش از اینکه بشرح جریان خود رویدادها که کار را به کودتای ناصرالملک و همد و تعطیل مشروطیت و اختناق عمومی کشانید بپردازیم مناسب بنظر میرسد که آن رشته از شرایطی را که هم دولت مزبور و هم هیئت حاکمه ایران را وارد اریه تسریع در فرود آوردن ضربت کرد از نظر بگذرانیم • این شرایط برخی مربوط با و ضامع ایران بود و برخی جنبه عمومی و بین المللی داشت • نخست به تشریح وضع عمومی ایران بپردازیم •

الف - اعتلاء مجدد موج انقلابی •

وخامت او ضامع اقتصادی و دشواری زندگی عمومی موج انقلابی نوینی خاصه در نواحی شمال ایران در بین دهقانان و کارگران و کارمندان دولت بدینا آورده بسود • در استرآباد، درگز، تالش و دهقانان سر به طغیان برداشته و کار را برمالکین تنگ کرده و در برخی آنها را از محل رانده بودند • کارگران چاپخانه ها و تلگرافچی ها و مامورین پست علیه شرایط شکننده زندگی خود دست باعتمصاب میزدند • این موج بتدریج گسترش میافت و بیم آن میرفت که سراسر نواحی شمال را از غرب تا شرق فراگیرد • بسوی جنوب کشور گسترده شود • در داخل کشور هیئت حاکمه که ترکیب بود از فئودالهای بزرگ و اشراف دریاری و خوانین ایلخانی، ناظر توسعه موجی بودند که اگر خطوگیری

نمیشد آنها را در رکام خود فرومیبرد • کار آنچنان عسرتی بخود میگرفت، که روشن نبود دستگاه حاکمه ایران به تنهایی و بخودی خود قدرت متوقف ساختن این موج را ندارد •

ب - فراکسیون حزب دمکرات در مجلس •

عصر ناراحت کننده نوینی که این نگرانی را تشدید میکرد و وجود يك فراکسیون متشکل وابسته به حزب دمکرات در مجلس بود که با طرح برنامه های مربوط با اصلاحات ارضی و اقتصادی و جبهه روز افزونی در بین طبقات زحمتکش و توده های مردم به دست میآورد، در حالیکه مجلس اول از وجود چنین حزب سازمان یافته و دارای ایده اولوژی نسبتاً "روشن" بی بهره بود • بی گمان است که اگر چاره ای بکار اندیشیده نمیشد با آن آمادگی عمومی و فعالیت حزب دمکرات کاربرد دشمنان داخلی و خارجی بس دشواری افتاد •

ج - باز هم تبریز •

جریانی که در این هنگام در آذربایجان و بردروازه های تبریز میگذشت مایه نگرانی دیگری بود برای همه، خاصه برای دولتین بریتانیا و روسیه • صمد خان که بعنوان رفتن و جنگیدن با شاهسونان مقادیر زیادی اسلحه و مبالغ کلانی پول از مخبر السلطنه بدست آورده بود در اواخر مرداد ماه سر بنا فرمانی برداشت • و ارتباط خود را با محمد علی میرزا آشکار کرد و در صد درصد برآمد پول و اسلحه و سپاهی را که در اختیار داشت برای سرکوب تبریز و تسخیر آن شهر بکاربرد • مخبر السلطنه پس از همه سیاهکار بیها توانسته بود برخی از سران مجاهدان را با خود همراه سازد و یکی از آنها را بسز انگیخته بود که امیر حشمت را که اینک مقام بلندی در بین مجاهدان بدست آورده بود ترور کند • امیر حشمت مجروح شد ولی در بیمارستان بهبود یافت • آنگاه که آوازه پیروزیهای محمد علی میرزا به تبریز رسید مخبر السلطنه صواب دید که باردیگر خود را از

معركه بیرون افكند مباد ازیدی حادثه كزندی باورسد . صمد خان چون پرچم یاغیگری برافراشت بخیال اینکه تبریز از نیروی مدافع تهی است روی به تبریز نهاد . بعد از مخبر السلطنه کارها بدست ضیاء الدوله نایب الایاله افتاده بود . ضیاء الدوله مردی بود دلیر و کاردان ، روشن دل و صادق که با سازمان مجاهدان رابطه ای برده و ستا داشت . چون صمد خان حمله خود را به تبریز آغاز کرد ضیاء الدوله با پشتیبانی مجاهدان بخوبی موفق شد حمله های او را جلو گیرد و او را از چیره شده بر شهریاز دارد . گرچه سردار و سالار مدتی بود از آنجا رفته و در تهران خانه نشین شده بودند ، و علی مسیو در همان اوقات وفات یافت ، اما رهبران نامدار تازه ای در بین مجاهدان بوجود آمده بودند که برخی از آنها از اعضای قدیمی و از یاران سردار و سالار بودند . از قبیل امیر حشمت نیساری ، بلوری ، حاجی خان ، پسر علی مسیو و دیگران .

در آغاز کار صمد خان در صدد محاصره کردن شهر درآمد . اما در جریان چند کارزاری که پیش آمد خفت زده و منکوب از میدان نبرخارج شد و سرانجام ناگزیر گردید که در حوالی آبانماه شهر را بحال خود گذارد و در ریاسفنج در کمین حوادث بنشیند . جالب توجه است که در این مدت دولت انقلابی حتی انگشتی هم برای یاری رساندن به تبریز بلند نکرد . اما تبریز مقاومت ممتاز گذشته را بازمیافت و بار دیگر یک مرکز انقلابی مبدل میشد . و این از جمله نخست برای د و قدرت استعماری که با آهمه پیچ و خم کریمیان خود را از دست ستارخان و باقرخان و مرکز غیبی خلاص کرده بودند پس انگیزود .

د - میسیون آمریکائی در ایران .

در اواخر اردیبهشت ماه ۱۲۹۰ (مه ۱۹۱۱) یک میسیون آمریکائی برای سرو صورت دادن بوضع اشفته مالی ایران بریاست مستر شوستر استخدا م شد و اداره امور خزانه داری کلی کشوری و واگذار گردید . او در زمینه انتظام امور مالی درهم و برهم ایران قدمهایی برداشت و توانست تا حد و دامکان بودجه متعادل برای کشور تنظیم کند ، و در وضع مالیات بندی تغییرات مناسبی بدهد و آنرا بر پایه صحیحی استوار سازد .

استخدام این گروه آمریکائی ازد و جهت مورد مخالفت جدی دولتین قرار گرفت. این دولت مایل نبودند با وضع آشفته مالی ایران سروصورتی داده شود. بلکه ایسران را پیوسته سائل بکف و نیازمند خویش میخواستند. و باین جهت وجود این مستشار را بر نمی تافتند.

در عین حال شوستریک کارشناس مالی ساده نبود. مانند همه کارشناسان آمریکائی وی عامل سرمایه داری انحصاری آمریکا و غولهای مالی و نفتی آن کشور بود و میکوشید تا برای مؤسسات مختلفی که بآنها وابستگی داشت امتیازاتی در زمینه نفت، ساختمان راه آهن و امورد بگردست آورد. از نظر دولتین استخدام وی بمثابة آغازید فرجامی بود برای رخنه کردن نفوذ ایالات متحده، آمریکا و انحصارات مالی و اقتصادی آن در ایران. هیچیک ازد و ولتی که خود را صاحب اختیار ایران میدانستند، نمیتوانستند وجود این رقیب تازه نفس کردن کلفت را تحمل کنند.

مستر شوستر تلاش زیادی بعمل آورد تا با دادن برخی امتیازات بجبهه بریتانیائی و گماشتن ما موران انگلیسی در رأس مالیه برخی ایالات و خاصه آذربایجان این جناح را با خود همراه سازد. اما این اقدامات هم خشم و خروش جناح تزاری را برمی انگیزت. مردم در ایران و حتی حامیان دمکرات شوستر در آنروزگار از خطر امپریالیزم آمریکا چیزی نمیدانستند و آنرا بمثابة یک نیروی سوم و بیطرف و حتی خیرخواه تلقی میکردند. اما چنانکه گفته ایم گرگها زبان همد بگرا خوب میفهمند. زخنه سرمایه داری آمریکا هر دو دولت را تهدید میکرد. و آنها را در تلاش برای بریدن دست شوستر از کار هم آهنگ میساخت.

جنبه جهانی تو طئه

قطع نظر از این عوامل محلی يك انگیزه کلی و دارای جنبه جهانی دولتین را ناگزیر میساخت که تا فرصت کافی و مناسب در دست است در کار ایران چاره ببندیشند و خیال خود را از ناحیه این سرزمین آسوده کنند. افق سیاسی اروپا تیره تر از پیشش

میشد • صف بند یها مشخص و مشخص ترمیگردید • بریتانیا و فرانسه و روسیه بمثابه قدرت مرکزی یکی ازد وگاه دريك صف جبهه میگرفتند • با آغاز جنگی که اینك قطعی تراز همیشه شبیح آن پدیدار بود ایران طبعاً "گوشه ای و گوشه" عمده ای از پشت جبهه را تشکیل میداد • هنگام آن کاملاً "فرار سیده بود که در این سرزمین هرگونه سرو صدائی خاموش بشود • يك قدرت مرکزی بدون موی دماغ بوجود آید که همانقدر که بر مردم توانا و چیره است در برابر دولت ذلیلی و فرمانبردار باشد • لازمه این کار آن بود که مجلس سرکوب گردد • هسته های انقلابی درهم کوبیده شوند • مطبوعات مزاحم خفه و خاموش گردند • هیچ نیروی مقاومی در مقابل باقی نماند •

مجموع این انگیزه ها و ملا حظات بود که هر دو دولت را و به همراه آنها هیئت فرمانروای ایران را در خطوط کلی بهم نزدیک و در فیصله دادن بکار بکندل و يك جهت کرد • گو اینکه در فروعات امرو نعره اجرای جزئیات نقشه بنحو ناگزیر بین آنها تضاد هائی بوجود میآید ، اما هدف مشترك هیچگاه گم نمیشد •

در این مورد نیز نخستین قدم از طرف بریتانیا برداشته شد • روز ۱۶ اکتبر ۱۹۱۱ ایرا ۲۴ مه ماه از نوشهر کنسولگری انگلیس در اصفهان تلگراف شد که سه اسکادران سواره نظام از فوج سی و نهم هند و ستان مرکزی در روز زائل نوامبر برابر هم آبانماه از بمبئی بسوی سواحل ایران حرکت خواهد کرد و محض تمرکز این نیروها اصفهان خواهد بود • و کنسولگری اصفهان میبایست برای تأمین نیاز مند یهای آنها از کارزون با اصفهان اقدامات لازم را بعمل آورد •

هیجان عمومی در مخالفت با این اقدام و اعتراض ناگزیر دولت بجائی نرسید • بریتانیای کبیره همان بهانه پیشین را عنوان میکرد که این نیروها را برای حفظ امنیت راههای جنوب میخواهد • در حالیکه هدف اصلی بدست گرفتن نیمی از ایران بدست قوای بریتانیا و نیم دیگر دست قوای دولت تزاری بود تا بدین وسیله زمینه مناسب برای قدمهای بعدی تدارک و هموار شود •

هنوز چند روزی از این اردو کشی دولت بریتانیا در جنوب ایران نگذشته بود که

نومه بحر یف رسید . در همان اوقات مأمورین شوسترباغ شعاع السلطنه را که در حفاظت چند تن قزاق بود در برابرید هی مالیاتی وی بد و لت، تصرف کردند . روز هم آبانماه نماینده سفارت تزاری بوزارت خارجه مراجعه و بشدت علیه این اقدام اعتراض کرد . باین عنوان که اولاً "باغ شعاع السلطنه در برابرید هی اوبیانک روس در گرویانک مزبور است . و دیگر اینکه آنچه شده توهینی بد و لت روسیه است و دولت ایران باید رسماً از این کار معذرت بخواهد . روشن بود که همه اینها بهانه است و الا نمیبایست موضوعی بدان ناچیزی در سطح دولتی مطرح شده باشد .

چهار روز بعد ورقه اتمام حجتی با ضرب الاجل چهل و هشت ساعته تسلیم دولت ایران شد ولی عملاً "گفتگوین دولتین تا ۲۴ آبان ماه بد را زاکشید . در تمام این مدت مشاورین سفارت بریتانیا بد و لت ایران "اندرز" میدادند که خواست دولت روسیه را واسازد . ولی دولت از طرفی با غلیان افکار عمومی سروکار داشت که بتدریج سراسر کشور را فرا میگرفت . و از جانبی با مخالفت جدی و شدید فراكسیون حزب دمکرات در مجلس مواجه بود . روز ۲۴ آبانماه از طرف سفارت روس اعلام شد که لشکر قفقاز سوی ایران حرکت کرده و رشته بین دولتین از هم گسسته است . ارگان دولت دست توسل بدامن سفارت بریتانیا زدند . خیراندیشان سفارت توصیه کردند که خواستد و گانه سفارت روس را گردد . و نوید دادند اگر این کار انجام گیرد سپاه تازه وارد روسیه از خاک ایران بیرون خواهد رفت . در صورتی که خود زعمای سفارت میدانستند که این سپاه باید بیاید و در ایران بماند چنانکه نیروهای خود آنها در اصفهان مقرر کرده است، و شگفت آنکه یکی از ارکان دولت در آن میان نپرسید آیا پس از ورود این قوایا بودن نیروهای خود شما در اصفهان ، شدنی است که قوای دولت روسیه ایران را بگذارد و خارج گردد ؟

سرانجام دولت ایران تسلیم شد . روز هم آذر ، باغ به نگهبانان سابق آن سپرد ، شد و آقای وزیر خارجه بالباس تمام رسمی بسفارت روسیه رفت و معذرت خواست (قطعاً) خوانندگان بیاد دارند که پیرم خان در نامه رسمی سی آبانماه خود مسئولیت این التیما توم هارا متوجه "ستارو باقر" کرده بود .

روزهفتم آذرماه برای ایران روزی محنت خیز بود . در این روز ناصرالملک نایب السلطنه که در رأس فراماسونری ایران قرار داشت همان کاری را انجام داد که محمد علی میرزا در آستان کودتا انجام داده بود . وی هیئت دولت نوینی بر وی کار آورد . کسان تازه ای را وارد این هیئت کرد و کسانی را در ریست وزارت ابقا کرد و گروهی را بر پیرامون خود گرد آورد که در مجموع خود مطیع تر و فرمانبردارتر از هیئت پیشین بود . مصمصام السلطنه همچنان بر مسند ریاست وزیران و وزارت داخله باقی ماند . وثوق الدوله یک دیگر از فراماسونرهای برجسته پست خود را در وزارت خارجه نگه داشت . وزیران دیگر از این قرار بودند .

سردار محتشم وزیر جنگ ، مشیرالدوله وزیر معارف ، محمد علی فروغی وزیر مالیه ، محتشم السلطنه وزیر عدلیه ، معاضد الملک پیرنیا وزیر ریست و تلگراف . محتشم السلطنه همان کسی بود که با تفاق سپهدار و درخفا با محمد علی میرزا بند و بست کرد . ه بودند و اینک پاداش خیانت خود را می گرفت . از طرف فراکسیون حزب دمکرات با انتصاب وی اعتراف شد . بین اعتراض کنندگان و مصمصام السلطنه سخنان شدید و تند رفت و کار به قهر کردن رئیس الوزراء و تهدیدهای او کشید . تصادفی نبود که همان روز ، اتمام حاجت تازه و فوق العاده شدیدی که هردو سفارت در آن اتفاق داشتند از طرف سفارت روس تسلیم دولت شد . این اتمام حاجت طلب میکرد که در ظرف چهل و هشت ساعت مستشاران آمریکائی از کار برکنار شوند . دولت ایران تعهد کند که از آن پس جز با رضایت و سفارت کسی را از کشور ثالث بخدمت خود نپذیرد . و هزینه نیروهائی که دولت تزاری در ایران نگه داشته است از طرف دولت ایران پرداخته شود .

کسروی بدرستی این تجاوزات و این همه گستاخی در زورگویی و اجحاف را نتیجه منطقی حوادث گذشته و آنهمه پراکندگی و انفاق و از هم پاشیدگی نیروها میدانند و آه و افسوس متذکر میشوند که دولتیان " میتوانستند از ایران صد هزار سپاه بیارایند و این هنگام نیماز چندین صد هزار جنجور ابرانگیزند . و هرگاه چنین میکردند بیگمان روس و انگلیس کوتاه آمده حال با بیمناکی که اروپا بود هرگز جنگ نمی پرداختند . ولی " افسوس که بیشتر

وزیران و کارکنان اداره ها و بسیاری از نمایندگان دارالشورایزد رباریان پیشین قاجاری و خود از کسانی بودند که پدر د رید ریه بندگی خو گرفته و همیشه روس و انگلیس را بکارها^ی ایران چیره میدیدند و ایشان را ماندن و نماندن ایران تفاوت نداشت.

وی در جای دیگر اظهار عقیده میکند که: "این میوه تلخی بود که درخت نادانی آزاد یخواهان در این هنگام میداد. گروهی که بشورند و پادشاه ستمکاری را براندازند ولی بستگان و پیرامونیان او را همچنان نگه دارند باید سزای نافرمانی خود را ببینند." این گفته کسروی مشوش است. منظور از این گروه آزاد یخواهان "که شوریده و پادشاه ستمکاری را برانداختند" چه کسانی میتواند باشد؟ آیا مثلا "سپهدار یا صمصام السلطنه یا سردار اسعد یا همراهان آنها؟ این فاتحین قدر آملی تهران اساسا برای انجام آن چنان هدف و وظیفه ای که کسروی در برابر آنان قرار میدهد قیام نکرده بودند.

در این امر تردیدی نمیتوان داشت که همان سپهدار یا سردار اسعد یا هریک از^{شند} د رباریان را بجای آنها بگیریم بی میل نبودند خود مستقلا "حاکم بر مقدرات خود و کشورها" بمیل خود حکم رانند، بدون الزام به تبعیت از دیگران آقائی و سروری کنند، فکودال، مالک، امیر و وزیر مستقل باشند. اما چنانکه پیش از اینهم اشاره شده است از دیر باز شرایطی در ایران فراهم میشد که هیئت فرمانروای این کشور را ناگزیر میساخت برای حفظ موقعیت خود در برابر جنبش های انقلابی هر روز قدم تازه ای در راه وابستگی بیشتر بقدرتهای استعمارگر بردارد. این وضع بتدریج بچنان حدی از تکامل رسید که محمد علی میرزا حاضر شد آذربایجان را بدست قوای عثمانی بدهد تا بدست آن نیروهای مجاهد را تار و مار کند و خود همچنان بتواند بطور دلخواه برد یگرمردمان حکم براند.

در زمینه این اتمام حجت دادن ها نکته ای وجود دارد که روشن کردن آن بسی مناسب نخواهد بود. گفتیم یکی از انگیزه های د ولتین برای یکسره کردن کار ایران همانا جنگی بود که مقدمات آن در اروپا با سرعت فراهم میگردد. اما چه چیز تضمین میکرد که هیئت دولت ایران در قبال برانگیختگی افکار عمومی از قبول اتمام حجت سر باز نخواهد زد؟ اگر چنین میشد و در واقع کار بزد و خورد و جنگ میکشید آیا از نظر هدفی که د ولتین در ایران

تعقیب مبرکدند این خود نقض فرض نمیبود؟ البته بی تردید است که در صورت وقوع جنگ ارتش تزاری بسرعت پیروزی بدست می آورد. اما این نیز مسلم میبود که کارسهمین جاپایان نمی یافت و درد سرهای فراوانی برای متجاوزین فراهم میشد و از لحاظ موقعیت جهانی دشواریهای زیادی دامن آنها را میگرفت. اما چنین مینماید که دولت تزاری اطمینان یافته بود که هیئت حاکمه ایران راه تسلیم درپیش خواهد گرفت. این اطمینان از کجا حاصل شده بود؟ درك چگونگی امرچندان دشوار نیست.

باید گفت در این مرحله نیز وظایف اعمال فشار بدولت برای تسلیم شدن بسسه اولتیماتوم بمثابة قدم نهائی در راه تعطیل کردن مشروطیت ایران بین دولتین تقسیم شده بود. آنچه میتوانست در حیطه اقدامات و عملیات نظامی قرارگیرد مانند پیش بطور عده جزء وظایف دولت تزاری بود. زیرا اولاً بحرانهای انقلابی مانند پیش در شمال کشور گسترش می یافت، و دیگر اینکه مقر هیئت دولت در حد و دقل مرو نفوذ دولت تزاری بود. اما وظیفه اعمال فشار سیاسی بردولت ایران برای انقیاد و تسلیم رادولت بریتانیا کبیر عهده داشت. چگونگی چرخش حوادث میتواند در این زمینه روشن کننده باشد.

صبح روزنهم آذرماه که پایان مهلت چهل و هشت ساعته ای اتمام حجت بسود مجلس شورا جلسه تاریخی خود را برای اعلام تصمیم خویش در این باره تشکیل داد. در باره مجلس دوم شاید ذکر توضیحاتی بی مناسبت نباشد. این مجلس بطور کلی شهرت و اعتبار انقلابی مجلس اول را نداشت. عدای از اعضای آنرا، و جاهت سردارها اسعد و سپهدار آنگاه که هنوز در برابر مردم قیافه انقلابی داشتند بمجلس فرستاد. بعد که ناصر الملك به نیابت سلطنت رسید کسان دیگری از بین نمایندگان را با خود مساز کرد و اینها در فراکسیون اعتدالی مجلس متمرکز شدند. در این دوران قانون عده و مفیدی بسود مکرسی و بسود طبقات زحمتکش از تصویب مجلس نگذشت و اکثریت بر روی هم، نمایندگانه منافع بورژوازی بزرگ تجاری و منافع فئودالها و اشراف بودند. تنها فراکسیون بیانگر خواستههای مبرم توده های خلق، فراکسیون حزب د مکررات بود

که طرحهای مفید آن بسود مردم عموماً "با مخالفت اکثریت مواجه میشد" . با همه اینها همین مجلس درید و تشکیل خود با پیشگویی روشن انقلابی در قبال پیشنهادهای تشکیلی مجلس سنا برای خود حیثیت و اعتباری انداخت . یکی از امتیازات عده ای که قانون اساسی برای شاه قائل شده بود تشکیل مجلس سنا بود که از شصت اعضای آن سی تن میبایست از طرف شاه تعیین و منصوب بشوند . چنین مجلسی حتی در مکرانترین شرایط میتواند آلتی باشد در دست شاه .

درید و تشکیل مجلس ناصر الملک بعنوان " تکمیل قانون اساسی " و " اساس مشروطیت " مسئله تشکیل مجلس سنا را در مجلس شورامطرح کرد . ولی مستشارالدوله صادق ضمن نطق مفصلی مجلس سنا را بمثابه یک ارگان ارتجاعی و ضد خلقی مردود شمرد و عده ای دیگر از نمایندگان مجلس برخی از لحاظ رعایت اصول و برخی بدان سبب که در برابر دکان آنها دکان دیگری باز نشود با وی همآواز شدند و مجلس شورای اکثریت خود بنام اینکه مجلسی با آن خصایص حقوق اساسی خلق را نقض میکند موضوع تشکیل مجلس سنا را رد کرد و این مسئله همچنان معوق ماند تا پس از توطئه بهمین ۱۳۲۷ زمینه مناسب برای تشکیل آن فراهم شد . (۱)

این نمایش انقلابی حیثیت و اعتبار مجلس دوم را در بین توده های مردم بالا برد . منتها بعد ها چون کار چشمگیری در یگیری از مجلس دیده نشد بتدریج اعتبار اولیه را از دست داد .

اما اینک چون موضوع اولتیماتوم نوین بمیان آمد شدت غلیان افکار عمومی و برانگیختگی مردم طیه آن از همان لحظه نخست تشدید شد و بر میزان عصبانیت و تشنج عمومی افزود . و در حقیقت این زمینه عمومی و توده ای وسیع بود که در روز تشکیل مجلس تأثیر خود را بر نمایندگان برجای گذاشت .

در آن روز وثوق الدوله وزیر خارجه طی نطق مفصلی با تأکید از مجلس خواستار قبول اتمام حجت شد .

وی بمنظور هرچه بیشتر سنگین کردن وزنه اظهار داشت " آخرین کاغذی که از سفارت انگلیس رسیده اینست که دال بر اینکه فوراً این تقاضاها را قبول کنید و نگذارید تأخیر بشود . نتیجه گرفت که " هیئت وزراء در این باره با کمال دقت مشاورت کرده اند . . . که این سه خواهش دولت روس قبول بشود و این رأی راهیئت وزراء با توافق داده اند . تا اینکه هرطوری که نمایندگان محترم صلاح میدانند از آن قرار رفتار شود . "

با اینکه در آن مجلس با اعلام رأی هم آهنگ و قاطع خود مبنی بر رد پیشنهاد و زیـر خارجه در حقیقت بدولت رأی عدم اعتماد داده بود و قاعدتاً دولت میبایست سقوط کند ، اما هیئت با سماجت تمام بر جای ماند و با سماجت تمام بتلاش خود برای درهم شکستن مقاومت مجلس ادامه داد .

ناصرالملک چون از مجلس مأیوس شد برای ازین بردن آن راه دیگری در پیـش گرفت . کسروی بد رستی روی آن اهرمی که مجلس را در مقاومت دلیر گردانید انگشت می گذارد و می نویسد : " با آن ایستادگی که مجلس نشان میداد و باشهرو خروشی که از همه شهرها برمیخاست دیگر نتوانستند خواهش های روسیان را بپذیرند . راستی اینست که مجلس به پشت گرمی و جوش و خروش توده آن ایستادگی را از خود مینمود . " (تکیه از نگارنده است . ن .)

وی در جای دیگر مینویسد .

" ناصرالملک و وزیران پافشاری مینمودند که خواهشهای روس را بپذیرند و چون از مجلس از نومید شده بودند این زمان خواستند آنرا از میان بردارند و بدینسان که چون شماره نمایندگان چندان بود که هرگاه بیست تن از ایشان بیرون رفتند باز مانده کمتر از اندازه قانون بودی و مجلس خود بخود از کار افتادی ، اینست که با نمایندگان اعتدالی چنین نهادند که ایشان از نمایندگی کناره جویند و آنان این پیشنهاد را پذیرفتند . لیکن از ترس مردم بچنان کار دلیری نتوانستند . از تبریز تلگرافی بنام رنجیدگی از چنین کاری بدولت رسید . و اینست از آن چشم پوشیدند . "

در اینجا اهرم دیگری برای فشار آوردن به مجلس و ترساندن چشم مردم لازم بود .

محمد علی میرزا و برادرش سالارالدوله باردیگر سر بلند کرده و از دوسوی کشور بتلاشش که خود گسترش دادند. بدون تردید اوضاع هر صورتی بخود میگرفت و حوادث در هر سیر بحیران می افتاد. اما دیگرم کوچکترین زمینه برای بازگشت محمد علی میرزا براریکه قدرت فراهم نبود. با وجود این مرد تیره درون از ایجاد فتنه بازمی ایستاد در حالی که در حقیقت اینک دیگرازاو بعنوان آلت فعلی بمنظورهای معینی استفاده میشد و این بر همه روشن بود.

درچنین گیروداری در روز ۲۶ آذرماه مجلس جلسه خود را تشکیل داد. و باردیگر موضوع اولتیماتوم بگفتگونهاده شد. وثوق الدوله وزیر خارجه مقدمتاً اظهارات داشت که "بهترین پلیتیکها راستی و صداقت است." و از این مقدمه باین نتیجه رسید که بعلمت مقاومت در برابر اولتیماتوم کارس تنگ افتاده و دولت از هرسو در فشار قرار گرفته است. وی از محمد علی میرزا سخن گفت که "دریک موضعی نزد یکتدر رکمش تپه است. شعاع السلطنه هم آمده است و استرآباد تحت تصرف اوست. ترکمانها که هوا خسواه محمد علی میرزا و شعاع السلطنه بودند از دامغان گذشته و بسمت سمنان حرکت کرده اند و سالارالدوله هم... فعلاً" عودت کرده است و در کرمانشاه است. صمدخان راهم میدانید... و اعمال او را میدانید که شدت کرده است. سپس وی صحبت را به نیروی روس کشانده و گفت. "قشون اجانب تا ۲۴ فرسخی پایتخت است و امروز تهدید میکند پایتخت شمارا. دریک چنین موقعی عرض اینکه شما دولت خودتان را قدرت بد دهید، آنهم چه قدرتی، یک قدرت فوق العاده که بتواند کار کند، دریک همچو موقعی بر میدار از اینجا بتمام نقاط، حتی با مریک تلگراف میکنید که هیئت دولت پول گرفته اند و با اجانب ساخته اند و میخواهند مملکت را برهم بزنند... اگر یک حکومت مسئول و مقتدری درست نکنید، یک چنین حکومتی تشکیل ندهید، بنده از تصور مخاطراتی که بر آن مترتب خواهد شد بر خود میلرزم و نمیتوانم عرض کنم چه مخاطره ای در پیش داریم..." در پاسخ این اظهارات سفسطه آمیز شیخ محمد خیابانی ضمن نطق شدیدالحنی گوشه ای از پرد مرا بالازد و قسمتی از افتضا حاتی را که بناگزی بر این نتایج را ببار آورده بود برملا ساخت.

وی ضمن این نطق چنین گفت:

”... بله محمد علی میرزا آمد باین مملکت. اما چطور شد؟ اگر در مملکت ما مجازات میبود، اگر مجازات راذبح نکرده بودند کارها با اینجانمیرسید و تا این مجازات مقدس در این مملکت بعمل نیاید کارها از پیش نمیرود. محمد علی میرزا نمیتوانست به این مملکت وارد شود اگر هشت نه ماه قبل از این آنهمه مسامحه هارا مادی می نمیشد که از طرف بمانوشتنده محمد علی میرزا مشغول بعضی ترتیبات است. بد بختانه دولت ما مشغول هیچ کاری نبود... و بطوریکه صلاح يك مملکت و يك دولت وطن پرستی بود نکرده اند. اقداماتی کردند اما ناقص. خود محمد علی میرزا آن دوشکستی که درد و جای مازندان خورد يك شکست فاحش تاریخی بود. ولی بعد از شکست، سرداران قشون (منظور معزالسلطان است. ن) مازندان رفت و جاهائی را که باید بدست بیاورند بدست آوردند. و چیزی نمانده بود که محمد علی میرزا اسمش از بین برود. ولی آن سردار بیچاره بد بخت دوسه ماه فریاد کشید که من در اینجا قوه کم دارم. محمد علی میرزا مشغول جمع کردن قشون است. شعاع السلطنه مشغول جمع کردن قشون است. و ما میدانیم هیچ مساعدتی با او نشد...”

آن خیانتها بود که کار را باین بن بست کشانید. و اینک وثوق الدوله برای مقابله با حوادث از مجلس قدرت و پشتیبانی طلب میکرد. این قدرت را برای چه میخواهست؟ آیا برای مقاومت در برابر متجاوزین با استقلال ملی ایران و مجازات دستهای آلوده باند خیانت؟ البته نه. وثوق الدوله و همکارانش قدرتی آنچنان مطلق العنان طلب میکرد که بتوانند آنرا و سیه سرکوب مخالفان سیاهکاریها و خیانتهای خود قرار دهند و با دستیاری مجلس هرگونه مقاومتی را درهم بشکنند. ولی آنروز نیز تلاش وی برای مرعوب کردن مجلس بی نتیجه ماند. عکس العمل این جریانها شدید بود. کسروی مینویسد:

”خروش مردم روز بروز بیشتر میشد. در عراق آخوند خراسانی و شیخ مازندرانی بکوشش برخاستند. نخست فتوای بترك کالای روس دادند آنرا با تلگراف بهمه جا آگاهی فرستادند. سپس آخوند برآن شد که خویشتن برای جهاد و شوراندن مردم بایران آید

و بید رنگ بآمادگی پرداخت. این کار جنبش مردم را چندین برابر گردانید و در همه جا علماً بکار برخاستند و مردم را بترک کالای روس واداشتند. . . . چون قند از روس بود و چای نیز از خاک روس بایران میآمد در این هنگام آنراها کردند و بجای چراغ نفتی شمع روشن کردند و از هر چه کالای روس بود پرهیز نمودند. در تهران جوانان و شاگردان دبستانها در خیابانها گردیده مغازه ها و دکانها را از خرید و فروش کالای روسی باز میداشتند و هرگاه کسی گوش نمیداد شیشه های مغازه و دکانش را می شکستند. . . .

" در فارس این رفتار را با کالای انگلیس کردند و اسکناسهای بانک شاهنشاهی را در بازار نپذیرفتند و این بود مردم ببانک ریخته عوض کردن اسکناسها را خواستند و کار را بربانک سخت ساختند. " (۱)

در این میان در بین زنهانیز شور و جنبشی پدید آمد. آنها که در دوره اول انقلاب نقشی بازی کرده بودند اینک بار دیگر بمیدان آمدند. کسروی مینویسد:

" در همان روزها جنبشی نیز زنان تهران کردند. بدینسان که دسته انبوهی از ایشان بمجلس رفتند و رئیس مجلس را دیدار کردند و کسانی شانچه از زیر چادر آورده چنین گفتند: اگر نمایندگان بنگهداری استقلال ایران نکوشند ما ایشان را کشته و خود را نیز نابود خواهیم ساخت. " (۲)

سالها بعد کسروی بهنگام نگارش تاریخ هیجده ساله آذربایجان، درباره اینکه در آن روزها بواقع چه میشد کرد از خود حیرت و درماندگی نشان میدهد. وی مینویسد:

" ایرانیان در میان دو آتش گیر کرده و نمیدانستند چگونه خود را بکنار بکشند. هنوز پس از ۲۸ سال مانعیم دآوری کنیم که ایران آنروز چکار میبایست بکند. " در اینجا وی به تفصیل نسبی بشرح دشواریهایی که جنگ برای ایران ببار میآورد میپردازد.

این نوشته کسروی مستمسکی بدست نویسندگ کتاب "پیرم خان سردار" داده است تا مباشرت قهرمان کتاب خود را در اتمام حجت دادن بمجلس و قبولاندن اولتیماتوم دولتیین توجیه کند. وی صفحات زیادی را برپایه همین استدلال وقف دفاع از عملی پیرم خان کرده است.

- ۳۴۳ -
وقت در توالی حوادث آن بیست روزه از هفتم آذر تا بیست و هشتم آذر که پیرم خان وارد میدان گردید نشان میدهد که گرچه د ولتین از یکسومنتهای فشار رابد و لت ایسران برای پذیرفتن اولتیماتوم وارد ساختند اما طیرم تمام ضعفهای این دولت و با اینکه این دولت از هزاره در چنگال خود شان بود اما باز نمیخواستند کار را بچنگ بکشانند . چنانکه مهلت چهل و هشت ساعته تا بیست روز طول کشید و وجود حضور قوای تزاری در تبریز حتی در روزهای آخریک مهلت شش روزه د یگرقائل شدند تارشته بکلی گسسته نشود . هرد و دولت بهیچوجه آمادگی آنرا نداشتند که در گپرو دار حوادث جهانی آنروز را ایران یک درگیری جدی را برای خود فراهم ببینند . تمام آن امروز و فردا کردنها و کشدادنها برای همان بود که دست و بال خود را در ایران بیک جنگ نابسامان بند نکنند . زیرا در آن شرایط اینچنین جنگی ارتباطات جهانی آنها را دچار اختلال میکرد و ای چه بسا در صف بندیهای آنها برای جنگ بزرگی که در پیش داشتند خللی وارد می شد .

اگر د ولتی با حداقل حسن نیت نسبت به آرمانهای ملی ایران بر سر کار بود میتواندست با تکیه به هیجانهای شدید سراسری ایران و روش احتیاط آمیز د ولتین آنها را بیه تعدیلی روش خود در برابر ایران وادار سازد . کسروی اساره ای باین مطلب دارد و می نویسد د ولتین قبلاً "اینچنین شور و هیجانی را از سوی مردم ایران گمان نمیدردند و چون چنین دیدند بهتر آن دیدند که رشته بیکباره گسسته نشود .
اما می بینیم از آن شرایط مساعد کوچکترین استفاده ای نشد . برعکس د ولتی که خود در خفاد ستیاری این د و قدرت استعماری بود در صد د برآمد کانونهای مقاومت را درهم بکود و برای انجام این کار موضوع د خالت نظامی دولت تزاری را بهانه قرارداد . و با این دستاویز بچنگ مجلس و مردم شتافت .

تمام حوادث آن یکماهه یکی پس از دیگری با چنان نظم و ترتیب، در آنچنان توالی منطقی و با چنان سرعتی بوقوع پیوست که هیچگونه جای تردید در خیانت تمام و کمال تمامی دستگاہ فرمانروا باقی نمیگذارد . تسلسل دوری و منظم و بکلی بهم وابسته

این حوادث حاکی از ارتباط ماهوی و ذاتی بین تمام اجزاء مجموعه رویدادها و بین مراحل مختلف و متوالی تکامل ضدانقلاب و نمودار روشن همکاری نزدیک اجزاء اتحاد مثلث برای راندن توطئه نوین باوج خود میباشد . هیچیک از حوادث این دوران یکما^ه جنبه جداگانه و اتفاقی نداشت .

آنچه متناویاً در تهران ، تبریز ، گیلان و بالعکس بوقوع پیوست چنانکه خواهیم دید حلقه های اتصال دهنده زنجیره توطئه ورشته بهم پیوسته آن بود .

کسروی آنچه را که در آن یکماه تا پایان کاربرایرانگذشت یکجادر اثر " نادانی " دستگاه حاکمه یا مخاصمت آنها با " یکمشت دمکرات " میدانند و یامعلول اشتباه فریب خوردگی آنها می شمارد و در چند مورد بر روی این نکته تکیه میکند . و در باره سسرदार اسعد خوشبینی بیش از حدی از خود نشان میدهد . مینویسد : " حاجی علی قلیخان سردار اسعد را نوشتیم که از چند ماه باز در اروپا بود و در این روزها همراه مهد یقلی هدآ^{یت} به تهران بازگشته . و این نیکی از ایشان بود که در چنین روزید بختی کنارنگرفته خود را بمیان تودمرسانیدند . باید یادآوری کنیم که تقی زاده در این هنگام در اسلامبول میزیست و این نکرد که اونیزایران بیاید "

سادگی بیش از حدی میخواهد که بازگشت این دو تن را کسی نیکی بحال توده تلقی کند . سردار اسعد این بار نیز مانند دفعه پیش از دیدار وزارت خارجه بریتانیا بازگشت و باردیگر قوق و قرارهای لازم را گذاشته یادستورکار معین با ایران آمده بود . خود کسروی در جای دیگر مینویسد :

" این پیشوای بختیاری از روزی که از اروپا بازگشت هوادار اولتیماتوم میبود و در این باره رازدرون اودانسته نیست . گرچه مسترشوسترگله ها و نکوهشها را از سران بختیاری نوشته و مانیز آنها را بی پایه نمیشناسیم ، هرچه هست در باره خود حاجی علی قلیخان جای آن بدگمانیها نیست و آنچه در پیرامون او توان پنداشت اینست که فریب بیگانگان را خورده است و همچون بسیاری پایان ایستادگی ایرانیان را بیمناک میشناخته . "

در جای دیگر مینویسد :

"سردار اسعد و پیرم خان و آزاد یخواهان که هواداری از یزدی گرفتن اولتیماتوم نمودند . . . میباید گفت در آغاز زکرافریب نوید های دود و لت را خوردند و چنین دانستند که اگر ایران به اولتیماتوم گردن گذارد روسیان سپاه خود را از قزوین بازگردانند و باردیگر ایران را با آزادی خود بگذارند ."

در جای دیگر این "فریب خوردگی" را تعمیم میدهد . با اینکه خود در موارد متعددی از وابستگی ناصر الملک و همدستانش به سیاست بریتانیا سخن میراند و درباره او و همکارانش مینویسد که آنها را غم بود و نبود ایران بر سر نبود ، اما در اینجا حتی آنها را نیز مشمول این حکم عام قرار میدهد و مینویسد :

"روسیان پیش از آن (پیش از یزدی گرفتن اولتیماتوم) گفته بودند هر زمان که خواستهای آنان را ایران پذیرفت آنان سپاه از ایران بازگردانند . ولی این هنگام با اینکه همه خواهشهای آنها پذیرفته شده و سپس مجلس نیز بسته گردید و مجاهدان و دمکراتیان از میان رفته بودند بهانه های دیگری پیش میآورد . در اینجا بود وزیران بخود آمده خطای خویش را دریافتند و پشیمانی آشکار کردند ."

این نحوه داوری با آشفته فکری همراه است . آنچه بدست این گروه برای ایران گذاشته معلول "نادانی و پستی" بود هونیه بخاطر از میان برداشتن "یک مشت دمکرات" و نه در اثر فریب خوردگی . اینجا پای حفظ و حراست مجموع منافع و امتیازات سیاسی و اقتصادی و موقعیت اجتماعی طبقات فرمانروا از یکسو و پای مصالح مشترک و قدرت امپریالیستی متحد آنها از طرف دیگر در میان بود . همه این رویدادها نه "نادانی" بلکه از هشیارگی طبقاتی این هیئت مایه میگرفت و تظاهر دیگری بود از این واقعیت که در تمام جامعه های طبقاتی منافع طبقاتی چه نقش قاطع و مسلطی بازی میکند ، و چگونه سایر انگیزه های اخلاقی و ملی و انسانی را تحت الشعاع قرار میدهد . این هیئت فرمانروا با تکیه بد قدرت امپریالیستی از مجموعه امتیازات و منافع طبقاتی کامل خود دفاع میکرد . اگر در این میان کسی فریب خورده باشد آنکس نه ناصر الملک است و نه سردار اسعد و کسانی در رده آنها بلکه آنکس خود کسروی است . و اولاد رکاره هیچیک از آنها که بدانگونه

تلاش میکردند تا مجلس را به تسلیم وادارند هیچگونه رازنهفته ای وجود ندارد .
روز ۲۷ آذر از طرف دولت آخرین تلاش برای راضی کردن مجلس باینکه یا بوزیران
اختیار دهد تا کار را بسامان برسانند یا خود کمیسیونی انتخاب کنند و آن اختیار فیصله
دادن بکار را بدد بعلی آمد ولی مجلس هرد و پیشنهاد را رد کرد . آنگاه که دولت از
همد استن ساختن مجلس نا امید شد راه فشار مستقیم را در پیش گرفت . روز ۲۸ آذر ناگهان
پیرم خان پای در میدان عمل گذاشت . ضمن نامه شدیداللعنی بمجلس اتمام حجت
کرد که در ظرف مدت چهار ساعت یکی از دو شق پیشنهادی را بپذیرد و در غیر این صورت
مبادرت به بستن مجلس خواهد کرد .

عصر همان روز مجلس جلسه خود را تشکیل داد . مخالفین که اکثر "از اعضاء حزب دمکرات
تشکیل شده بودند بر امتناع خود باقی ماندند . شیخ محمد خیابانی اشاره کرد با چنان
وضعی که پیش آمده آزادی رأی از مجلس گرفته شده است . هشتروندی اظهار داشت
در آنچنان تنگنایی از وکیلان رأی خواستن " مثل اینست که بنده را بیاورند پشت بسام
و بخواهند پرت کنند . در آنجا ناچار هستم . مختار نیستم تا اختیار بد هم . . . حالا بنده
بدون اختیار چطور اختیار بدیگری بد هم ؟ برای اینکه با این ترتیب خودم مسلوب الاختیار
شده ام . . . "

سرانجام برای تعیین يك کمیسیون کار به رأی گرفتن رسید . از شصت تن افراد حاضر
سی و نه تن رأی موافق باین پیشنهاد دادند و ۱۹ نفر رأی مخالف . دو تن از دادن
رأی امتناع ورزیدند . چون موضوع انتخاب با افراد کمیسیون رسید باز هم فراقسیون حزب
دمکرات از هرگونه شرکت در آن خود داری ورزید .

مهره های شطرنج بانظم و نقشه حرکت میکردند . تصادفی نبود که در همان شب
۲۹ آذر در تبریز در رشت نیروهای تزاری بکار برخاستند و برخی دست اندازیهارا آغاز
کردند و صبح آن شب بعضی ادارات دولتی را تحت نظر قرار داده جای خود را استوار
ساخته و کار را بر مجاهدان تنگ گرفتند . پس از آن یار دیگر نوبت به عاملین ایرانی رسید .
مجلس با تسلیم خود در حقیقت از کار افتاده بود و فلج شده بود .

کمیسیون مطلوب همان روز با شرکت سردار اسعد تشکیل گردید . اولتیماتوم را با اندکی جرح و تعدیل در فروع مطلب پذیرفت و شب سی ام آذر پذیرش آنرا به سفارتین اعلام داشت . این یکی از شرم آورترین فصول تاریخ ایران از آن روزهای برتشویش می باشد . یکی از عمده ترین خیانت‌هایی که بدست هیئت حاکمه انجام گرفت .

پیرم خان ، این سردار آزادی که تا آنگاه در موارد زیاد خدمات ارزنده ای در راه نشر رسانیدن قیام انجام داده و پس از آن نیز در جریان نبرد با جناح ارتجاع سیاه طرفدار محمد علی میرزا به پیروزیهای درخشانی نائل شد ، بود چرا با آنچنان کار ننگینی برخاست ؟ نویسنده کتاب " پیرم خان سردار " همین پرسش را بدون هیچ دیگری در میان گذاشته است .

" او (پیرم خان) که هرگز از مرگ نهراسیده بود چرا به هنگام تهدید روسها بعنوان نخستین جانبازی پای بمیدان ننهاد ؟ آیا صلاح بود که در چنان موقعیت خطیری روی در روی دولت ضعیف مشروطه بایستد و جانب مجلس را بگیرد ؟ (۱)

اندیشه ای که در این نوشته عرضه میشود پریشان و ناهمگون است . در اینجانب بحث اساسی درست بر سر همین مطلب است که در آن " موقعیت خطیر " کدامیک از این دو مظهر مشروطیت ایران و حافظ استقلال ایران بود ؟ مجلسی که تسلیم در برابر دشمن را بدروستی خیانت با استقلال ایران میدانست یا دولتی که میکوشید مجلس و مردم را بزور سرنیزه بورطه ننگین چنین تسلیمی بکشاند ؟ در پیش گرفتن کدامیک از این دو راه با اصل حفظ استقلال و آزادی تطبیق میکرد ؟ طرف مجلس را گرفتن و کفه آنرا سنگین کردن و یا مجلسی را کوبیدن و بیاری دولتی آماده به تسلیم برخاسته ؟ اتفاقاً خود نویسنده کتاب در دو صفحه بعد بنحو ناگزیر و واقعیتی بکلی مخالف آنچه در اینجانب بیان گذاشته است میپردازد و مینویسد :

" پیرم رهبر و فرمانده آگاهی که هرگز فریب نقشه های جنگی و یا توطنه های سیاسی داخلی و خارجی را نخورده بود ، چرا باید فریب مسئولان مردود دولت را بخورد و با

مجلسی که مردانه در برابر روسها ایستاده بود بمقابله برخیزد." (۱)، (تکیه روی عبارات از نگارنده است.)

پیرم خان در تمام مدت نسبتاً "کوتاهی که بمنابه" یکی از ارگان دولت فعالیت میکرد برخلاف نظرنویسنده با همه تیزبینیها و حسن تشخیص هایش در عرصه جنگ متأسفانه در زمینه سیاست درسیاری از سرپیچیهای تند جریانهای حاد سیاسی از راه صوابد و رشد و در سراسیب خطاهای هلاکتبار فرغلتید. وی در این موارد در بهترین حالت باید بگوئیم فریب خورد زیرا بعلمت نحوه تفکر و معتقدات ایده اولوژیک خاص خود آماده ایمن فریب خورد نه بود.

یکی از یاران پیرم خان در باره وی نوشته است که او در آغاز کار راه بکارستن هدف انقلابی خود را تغییر داد. ولی این تخییر جهت بالضروره منتهی بانکار خود آن اندیشه گردید. و یک جهت بزرگ دیگر نیز در این دگرگونی پیرم خان و نبرد او با هواداران آزادی بوده است و آن اینکه پیرم خان از دیرباز شیوه شورش طلبی خود را رها کرد. بگروه بزرگان و فرمانروایان بیوسته بود و از کارکنان دولت بشمار میرفت و خود این زندگانی روشن، او را دگر میساخت.

در این گفته هسته ای از واقعیت وجود دارد. پیرم بعلمت تمام این وابستگی های گوناگون در سراسیب خطاکاری افتاد. عوامل ذهنی و تعصبات عقیدتی او از یکسو و این وابستگی از سوی دیگر او را در این سراسیب با سرعت به پیش میراند بدان حد که لجاجت و پشتکاری که در پیروز صرف مبارزه علیه یک جناح از دیربازیان و سلطنت طلبان میشد امروز علیه آزاد یخواهان بکار میرفت و او را قدم بقدم تا پرتگاه ضد انقلاب به پیش میراند. پیش از این شرح دادیم که وی ضمن نامه خود به همبارسوم (مورخ ۳۰ آبانماه) بناحق مسئولیت اولتیماتوم را متوجه ستارخان و باقرخان کرد و آنها را سبب هرج و مرج، و اولتیماتوم را واکنشی در برابر عمل آنها شمرد. اما وی در آن نامه از این نیز جلوتر می رود و حزب دمکرات را هدف حمله خود قرار میدهد. کسروی در باره دمکراتها مینویسد:

"این دسته چیرگی روس را بر نمی تافتند و بیشتر ایشان مردان آزاد یخواه و ایران- دوست بودند . گرچه کسانی اومیوه چینان با اینان در آمیخته و بیشتر سرد ستکانشان از اینگونه دغلبازان بودند با اینهمه پس از مجاهدان ارجدارترین گروه ایرانیان بشمار میرفتند ."

پیرم خان دردنبال اتهاماتی که به سردار و سالار وارد میآورد درباره این گروه می- نویسد .

"د مکرراتها مفتضح شده مداخلات خود را در تمام ادارات شروع میکنند . حتی در سیاست خارجی که آن اندازه آرام بود (!) و بدینسان مجدداً قطعنامه روی قطع نامه (التیماتوم پس از اولتیماتوم) از سفارتخانه صادر و ارسال میگردد . " (تکیه روی عبار از نگارنده است . ن)

وی چرا د مکرراتها را مفتضح میداند ؟ کجای سیاست خارجی "آرام" بود که د مکرراتها آنرا بهم زدند ؟ آیا مثلاً گفته وی متوجه دغلبازان و میوه چینان است که در آن حزب را یافته بودند ؟ او را دیده ایم که در کابینه مستوفی الممالک حمله بپارک اتابک رابعهسده گرفت . با میوه چینان و گریزهایانی مانند حکیم الملك و مخبر السلطنه و همانندگان آنها د مساز بود و آن روزها د رزیر دست قوام السلطنه وزیر جنگ وقت کار میکرد . او گفته خود او نیز مستفاد میشود که د شام او متوجه آن کسان است که در برابر فشار بیگانگان سینه سپر کرده بودند . عجیب است که پیرم تا بدان حد د مخالفت با آنها سر از زانمیشناسد که آنها را سبب تیرگی روابط د سیاست خارجی بقلم میدهد . بزرگترین ستم د حق پیرم را خود او بر خود روا داشته . این خود او است که آنها د خدمات د رخشان و کارهای نمایان را د راستا بغض و کینه و غرض ورزی بی حد و مرز خویش قربانی میکند .

۳- وداع با آزادی- کودتای ناصر الملك .

شب ۳۰ آذرماه د ولت ایران آمادگی خود را برای قبول اولتیماتوم بهرد و سفارتخا

اعلام داشت . این تسلیم خفت آور نیروهای معاند را که مترصد برداشتن قدمهای پعدی

بودند اطمینان داد و جری ترساخت روزی ام آذر در تبریز و رشت تعرضات گسترده
ترنیروهای تزاری آغاز گردید . در گیلان این تعرضات خیلی زود بشمر رسید . سازمان
مجاهدان از هم پاشیده شد و تعدادی از آزاد مردان در این گیر و دار شربت مرگ
چشیدند و عدهٔ بیشتری آواره گردیدند . چون بدینسان میدان خالی ماندنوهٔ تا
و تازفتود السها و مالکین رسید که تعدادی از آنها در نتیجهٔ قیام دهقانان از املاک
و دهات خود رانده شده بودند . اینک آنها با دست تفنگداران خود و با تکابمقامات
نیروهای ضد انقلابی تزاری و از طریق کشتارید ریخ مبارزترین دهقانان نهضت‌های پرا
و غیر متمرکز دهقانی را با خون شستنشودادند ، در درون شهرستانها حکمداران مرتجع که
در کمین فرصت بودند با کینه ای بیش از پیش مراکز مکرانیک را و حشیانه درهم کوییدند و
هرجانیازافتاد برای این کار از قوای تزارمد گرفتند .

امادرتیریزکه از آغاز نهضت اساس استواری برای نگهداری انقلاب پی ریزی شده
بود کار اینچنین آسان از پیش نرفت . مجاهدان با سازمان نسبتاً مرتب خود در نگهداری
خویش کوشیدند و جنگی بین آنها و قوای تزاری در گرفت که چهار روز طول انجامید و
داستان آنرا در جای خود خواهیم آورد . اما اینک قبلاً بآرد یگره تهران بازگردیم تا
رابطهٔ منطقی حوادث و چگونگی همدستی فرمانروایان ایران را با دولت روشن‌ترینگر
انتشار خبر تعرضات قوای تزاری در تهران و نوع تأثیر بر جای گذاشت ، درین جناح
چپ مجلس و فراکسیون حزب دمکرات و همچنین قسمتی از مطبوعات هیجان شدیدی تو
کرد . روزنامهٔ رهبر ایران نوکه بجای ایران نوارگان حزب دمکرات منتشر میشد این خبرها
را در صفحات اول خود درج کرد و با اطلاع مردم راسانید . مردم همه جاببتکان می آمدند .
زبانها با اعتراض باز میشد . اما ناصر الملك و مجموع گروه فرمانرواگفتی بایی صبری تمام در
انتظار و وصل این خبرها بمتابهٔ فرمان حرکت بودند . آنها اینک شهرستانها و مخصوص
گیلان و آذربایجان را در چنگان حواد شرگبار میدیدند و مطمئن شدند که مجلس و مطبو
ملی و آزاد یخواه بی پشت و پناه مانده اند و دیگر دست نیرومندی باقی نمانده است
که بیاری آنها بلند شود . باینجهت در صد درآمدند تا مردم گیج این ضرریتها هستند

خود ضربت کاری تری فرود آورند و توطئه ای را که آغاز شده بود در قلب کشور و بمقیاس
سراسری ایران بموقع اجرا گذارند.

پیش از هر چیز لازم بود حساب خود را با مطبوعات تصفیه کنند و مردم را از این منبع خبر
محروم سازند و در ریخبری نگهدارند. در اینجانب نیز دستهای نیرومند پیرم خان بکار افتاد.
آنکس که دیروز برای استقلال مشروطیت نبرد میکرد امروز مظاهر مشروطیت را بسود و ثوقالدوله
ها، ناصرالملک ها، سردار اسعد ها و دیگر نمایندگان اشرافیت فتووالی و ایلی که دست
در دست بدترین دشمنان آزادی و استقلال ایران داشتند بمحاق تعطیل میکشانید.

زمینه برای وارد آوردن ضربت نهائی فراهم میشد.

شبکه خیانت در عرض و طول کشور تنیده شده بود. رهبران قیام مسلح و آنها که
حاصل این قیام را در رو میکردند چون در برابر نهضت اوج گیرنده، خلق قرار گرفتند مانند
محمد علی میرزا خود را با آغوش دشمن افکندند و نتایجی که از خیانت آنها بآرامد از خیانت
محمد علی میرزا مؤثرتر، پایدارتر و دارای نتایج وخیم تری بود. پس از درهم شکستن
مطبوعات نوبت به مجلس رسید. روز دوم دیماه جلسه هیئت دولت با حضور نمایندگان
که با تسلیم خود به تصمیم دولت مجلس را به بدنامی کشانیده و دامن آنرا ننگین کرد.
بودند تشکیل شد. گزارش دهند در این جلسه وثوق الدوله و زیر خارجه وقت بود.
وی طی این گزارش که بیانگر خواست اصلی گروه فرمانروا بود نمایندگان مخالف را متهم کرد
که گویا آنها سبب برانگیخته شدن دولت بوده اند (این تهمت وثوق الدوله بسبب
مخالفین مجلسی و به دکر آنها را مقایسه کنید با تهمتی که پیرم خان بر آنها وارد آورد).
در پایان گزارش از نایب السلطنه تقاضا شده بود دستور انحلال مجلس را صادر کند. تمام
تصمیم ها قبلاً گرفته شده بود. ناصرالملک فی المجلس فرمان لازم را برای انحلال مجلس
صادر کرد و بدون اینکه فرصتی داده شود مبادا نمایندگان مخالف دست به اقداماتی
بزنند در همانجا پیرم خان مأمور شد فرمان را بموقع اجرا بگذارد. وی بلاد رنگ در رأس نیرو
مختللی از پلیس و قزاق و تفنگداران بختیاری بسوی مجلس شتافت.

آفتاب روز دوم دیماه غروب نکرده بود که آفتاب عمر مجلس دوم بدست کسی که غرضها و

- ۳۵۲ -
 تعصباتش بین او و آرمانهای انقلابیاش جدا می افکند^ه بود و بورطه^ه ضد انقلابش کشانده بود غروب کرد. آنچه کرد و لت را در انجام کودتا تسهیل کرد علاوه بر گرفتاریهای گیلان و آذربایجان، خیانت اکثریت خود مجلسیان بود که با ولتیماتوم گردن نهادند. مجلس در حقیقت حیثیت و اعتباری را که در اثر مقاومت اولیه^ه خود در پیشگاه افکار عمومی کسب کرده بود در اثر این زونی و خفت پذیری از دست داد. در چنین حالی دیگر بود و نبود آن برای مردم آنقدر مهم نبود که بخاطر دفاع از آن سیه سپرکنند، تسلیم مجلس با ولتیماتوم^{توم} پیرم خان، خطای جبران ناپذیری بود که آنرا اخلاقاً^ه ورشکسته کرد و آسانی بانحلال کشانید. مجلس میبایست تا پایان مقاومت کند. میبایست از مردم استمداد کند. و از توده ها پشتیبانی بخواهد. مقاومت مجلس نه تنها اورا از يك سرنوشت شوم آمیخته با رسوائی و بی اعتباری ناشی از تسلیم میتوانست نجات دهد بلکه با احتمال قوی سبب می شد که قوای تزاری با احتیاط بیشتری قدم بردارند. از طرفی فرضاً^ه در پایان کرد و لت موفق میشد کار خود را از پیش ببرد و مجلس را بزور منحل کند حیثیت و اعتبار آن برجای میماند ولی اکثریت مجلس که از اعتدالیها و دست نشاندهان ناصرالملک و نمایندگان سازشکار بورژوا - فئودال بود در یکی از حساسترین لحظه های تاریخ خیانت کردند و خیانت آنها مجلس را در مجموع خود بی اعتبار کرد و اینک که ناصرالملک مصمم شده بود کودتای محمد علی میرزا را تکرار کند بدون هیچگونه نگرانی دست بکارزد. تنها سه روز پیش از این بود که مجلس با امید حفظ موجودیت خود تسلیم اولتیماتوم شد. و اینک^ه ثمره تلخ سستی و خیانت اکثریت سازشکاری رامی چشید.

کسروی رویدادها را چنین می آورد :

نان
 ”روزدوم^ه دیماه هنگام پسین بفرمان ناصرالملک پیرم خان در مجلس را بست و نگهبانان را بانجا گذاشت که کسی راراه ندهند و در شهر حکومت نظامی بادست پیرم برپاگردید. نیز در همان روز مجمع ادب را که کانون د مکرراتها بود بستند و ازگرد آمدن مردم جلوگیری کردند. روزنامه ایران نورا که زبان دسته^ه د مکررات بود چند روز پیش بسته و سپس که رهبران نوآغاز شد و در روزسی ام آذربایکم دیماه آگاهیهها را که از جنگ بارو سیان و بیدادگری آنان

رسیده در شماره^۶ خود نوشته و پراکنده کرده بود همان روز نسخه هایش را هر کجا یافتند بازگرفتند و اکنون که بدینسان دست و پای دمراتیان را بستند بیکباره روزنامه‌ها را از میان برد و از چاپخانه‌ها نوشته گرفتند که هیچ روزنامه‌ای از آنان را چاپ نرسانند ” هم در این زمان بود که ابوالقاسم عارف شاعر ملی ایران تصنیف معروف خود را - گریه رابستنی بهانه کردم . شکوه هازدست زمانه کردم - ساخت که دریندوم آن گفته میشد :

” شد چو ناصرالملک مملکت دار - خانه ماند و اغیارلیس نفس فی الدار - زین سپس

حریفان خدا نگهدار - من دگره میخانه خانه کردم - باغبان چگویم بما چها کرد .
کینه‌های دیرینه بر ملا کرد - دست مازد امان گل جدا کرد . تابشاخ گل آشیانه کسردم .
این تصنیف نیز مانند دیگر تصنیفهای عارف که بیانگر احساسات توده‌های مردم بود خیلی زود دهان بدهان گشت و در بین طبقات مختلف حتی در بدترین نقاط انعکاس پیدا کرد . ناصرالملک سخت بغضب آمد و به پیرم دستور داد عارف پاکبارو پاک باخته را توقیف کند . شرح جریان را که حاوی نکته بسدقیق است از زبان خود عارف بشنوید تا بدانید در آن روزکاری که ناصرالملک ها و وثوق الدوله ها و سردار اسعد ها استحقاق مردم را بزندگی آزاد انکار میکردند و خود بر پایه^۷ شرافت و حیثیت مردم چوب حراج میزدند شور انقلابی در بین پائین ترین قشرهای توده^۸ مردم زحمتکش ایران چه گسترش و غلیانی داشت و در لحظه^۹ خطر از یک نفر درشکه چی غلام علی نام نسبت باین شاعر حساس و در کشیده چه فداکاری دیده شد . عارف مینویسد :

” وقتی که ناصرالملک امره پیرم برای دستگیری من میدهد چند روزی در جائی

پنهان بودم . غلامعلی درشکه چی بهزار زحمت سراغ مرا زد و سنان گرفته خود را بمن رسانید و بایک حال پریشان بالهجه^{۱۰} ساده و مملوا ز صمیمیت و محبت بمن گفت : ” آقا جان این خراب شده برای چه ماند^{۱۱} ای - یک جفت اسب و درشکه دارم . سوار شو از نهران خارج شده از یکی از شهرهای ایران بدون اینکه کسی شناسائی پیدا کند زیست کرده ، درشکه را من کرایه میدهم با پول آن چند صباحی زندگی میکند تا ببیند بعد ها چه

و عارف با صواب دید و ستانش سرانجام تسلیم این پیشنهاد شد .

۴- جنگ چهارروزه تبریز .

چنانکه اشاره شد پس از تسلیم مجلس به اولتیماتوم پیرم ، روز ۲۹ آذرماه درگیلان و تبریز حملات نیروهای تزاری علیه محافل ملی بدو ن هیچ پرده پوشی آغاز شد . این حمله ها که دست و پای مجاهدان را بسته بود بدو لت فرصت داد که دامنه تجاوز را وسعت دهد روزنامه هارا توقیف و مجلس را منحل کند . بسته شدن مجلس و تعطیل روزنامه ها بنوبه خود کارتشديد فشار بر مجاهدان را آسان کرد . اگر مجلس در مقاومت های خود ، به اراده خلق و بانجمن ملی تبریزو گیلان اتکا داشت و در اثر کرفتاری آنها از این نقطه اتکا محروم ماند . در عین حال مجاهدان تبریزو گیلان از مجلس و مطبوعات تهران چشم پشتگرمی داشتند و چون کار این مجلس و مطبوعات هم ساخته شد یا رومد کساری برای آنها باقی نماند . رشت را که دیدیم مجاهدان زود از پای درآمدند . در تبریز جریان صعب ترو سهمگین تری پیش آمد .

ضیاءالدوله نایب الایاله چون علت تهاجمات را از کهنسولگری روس پرسید جواب روشنی باو دادند و گفتند مجاهدان باید خلع سلاح بشوند تا تیراندازی موقوف گردد این پاسخ نشان میداد که توطئه چه ریشه عمیق دارد . ضیاءالدوله و ثقه الاسلام که اینک انجمن و مجاهدان راراه میبردند و دانستند راهی بر آنها با زنیست جز اینکه یا تسلیم شوند و یا پایداری کنند . آن راد مردان سرتسلیم فرود نیاوردند و کتبا ” بمجاهدان دستور دادند که از خود دفاع کنند . بدینسان جنگی چهارروزه دشوار و مصیبت خیز در تبریز در گرفت . باد رنظر گرفتن رخدادهای تهران باید گفت پایان غم انگیز این جنگ تا حدی روشن بود . هنوز ضیاءالدوله و ثقه الاسلام بروشنی نمیدانستند هیئت دولت در چه منجلاپی از خیانت و پستی فرورفته اند . تا حدودی امیدوار بودند که تهران بنحو از انحاء بداد آنها خواهد رسید .

مجاهدان با اینکه پشتشان خالی بود مردانه جنگیدند و در همان نخستین روز نیروهای تزار را از بسیاری از مواضع خویش راندند و حتی يك توپ از آنها بغنیمت گرفتند. فردای آنروز خبر تسلیم شدن دولت به اولتیماتوم رسید. با وجود این مجاهدان پای همت سست نکردند. هنوز روز دوم جنگ و در بحبوحهء تاخت و تازد ژخیمان تزاری و دفاع مردانه مجاهدان بود که ناگهان حادثه ی بکلی غیرمنتظری رخ داد که سیمای دیگر روسیه را نمایان ساخت. این برقی بود که ساطع شد و بهمان ناگهانی خاموش گردید. تظاهرات بود از روسیه، دیگر روسیه، آزاد سوسیال د مکرسی لنینی. کسروی مینویسد:

”هم از چیزهای نوشتنی است که يك روس که گویا افسر نیز بوده چون بدسته سو سیال د مکرسی روس پیوستگی میداشته باین زورگوییهای همشهریان خود تاب نیاورد هجا یگاه خود را گذارده بمجاهدان پیوست.“ (۱)

دریخ است که هیچ نام و نشانی از او برجای نمانده است. مسلماً دژخیمان تزاری از او بیشتر کینه جسته اند، -نمانکه بعد ها چون د تبریز کاملاً مستقر شدند در هر جا نشانی از قفقازیان و گرجیانی که بیاری مجاهدان آمده بودند یافته بادرندگی تمام آنها را نابود کردند. در چهار روزی که جنگ با همهء شدایدش بین مجاهدان و نیروهای تزاری ادامه داشت ثقه الاسلام و ضیاءالدوله پیایی تلگرافاً از تهران استمداد میکردند و جنایتهای دژخیمان تزار را بر می شمردند. پاسخهایی که دریافت میداشتند نمودار انحطاط شرم آور بود که سرپای دستگاه فرمانرواراد را بران فرا گرفته بود. هیئت دولت کار فضاحت و ناتوانی رابجائی رسانیدند که بجای هرگونه اعتراض بدولتین، مجاهدان رابه پیشدستی در جنگ متهم میساختند و از نایب الایاله میخواستند که ”جلو خود سری های مردم“ رابگیرد. منبع اطلاعات دولت که بدینسان مجاهدان رامتهم میساخت و حربه بدست دشمن میداد کجا بود؟ دولت مرکزی ایران گزارشهای رسمی ما مورین خود رانمی پذیرفت و برای آگاهی یافتن از رویدادها تبریز، بشريك جرمد و لت تزاری یعنی بریتانیا کبیر مرا جمع میکرد.

(۱) تاریخ ۱۸ ساله از رایجان

در این زمان برخی از روزنامه های رسمی و نیمرسمی انگلستان در پرده کشی بر روی حقایق تلاش زیادی مبذول می داشتند . حقایق را وارونه جلوه میدادند و مجاهدان را به تجاوز متهم میکردند . در جریان این حوادث حاد و درگیریهای مرگبار از " کمیته " ایران " هم دیگری محسوس نبود . فعالیتی از آن دیده نمیشد و صدائی بیاری مبارزان سلحشور تبریز بر نمی خاست تا آنگاه که کار از کار گذشت .

جریان رسیدگی دولت ایران نسبت بحوادث تبریز دینسان بود که توسط سفارت خود در لندن چگونگی را از وزارت خارجه بریتانیا جویا میشود . وزارت خارجه با معصومیت يك كودك از همه جایی خبره سفارت خود در تهران مراجعه میکرد . سفارت دولت فخریمه با همان قیافه معصوم به کنسول انگلیس در تبریز مراجعہ میکرد . کسروی مینویسد : " کنسول انگلیس در تبریز بنام مستر شیپلی که بیکبارگی هوای روسیان را داشته پاسخ داده کشتار زن و بچه پاك دروغ است . . . و سپس نیز هم دولت ایران و هم سفارت روس از رهگذر آن تلگرافها (تلگرافهای شکایت ضیاءالدوله) بازخواست کرده بیچاره ضیاءالدوله را در فشار گذارده اند . " (۱) و باز در جای دیگر : " این فمونه ای است که نمایندگان سیاسی انگلیس (در اینجا بطور مشخص منظور همان شیپلی میباشد) چه پرده کشیها بروی سیاہکاری روسیان میکرده اند و چه نامردانه دروغبافی کرده و همه چیز را بیکباره وارونه ساخته اند . " (۲)

طبقاً از این نکته نباید نتیجه گرفت که گویا دولت بریتانیا و امتش از ارتکاب فجایعی که بر تبریز رفت پاك بوده و مثلاً فریب کنسول خود را که ابزار کوچکی از ماشین سیاست کلی آن بوده خورده است . این فجایع نه تنها با اطلاع دولت بریتانیا ، بلکه با تأیید کامل آن دولت بر مجاهدان تبریز و بر ایران رفت ، چنانکه کسروی نیز بعد با این واقعیت توجه نشان میدهد . شرح تفصیلی این جنگها و آنچه از دست عاملین " یکشنبه خونین " روسیه بر مردم تبریز رفت از حوصله این مقال خارج است . در تمام اینمد تعلیر غم تلگرافهای پتای

ثقه الاسلام و ضیاء الدوله دولت ایران کوچکترین قدمی برای جلوگیری برنداشت و خود میبایست چنین باشد . زیرا در هم شکستن سازمان مجاهدان و تارو مار کردن آنها یکی از هدفهای اصلی توطئه^۶ سه جانبه بود .

کارفضاحت دولتیان و گروه حاکمه^۷ ایران تابدان حد بالا گرفت که سفیر ایران درلند بصداد آمد و پیشنهادهای کرد که کمیسیون مختلطی از ایرانیان و دیگران بچگونگی رویداد هادرتبریز رسیدگی کنند ولی دولت ایران نه بدان حد درمنجلا بفساد و خیانت در غلتیده بود که بتواند بروشن شدن واقعیت امرضابطهد. یا اساساً "بچنین کاری توانا باشد مجاهدان میجنگیدند و بالای جان میزدند و همه جابرنیروهای تزاری چیره میشدند^۸ . بگفته^۹ کسروی در این مدت کوتاه ششصد تن ازسپاهیان تزاری ازپای درآمدند . و اگر جنگ همچنان پیش میرفت پیش ازرسیدن هرنیروی کمکی بدشمن ، مجاهدان سراسرتبریز را ازوجود آنها پاک میکردند . کسروی مینویسد :

" تبریزاگرروسیان را ازشهر بیرون کردی کاربزرگترشدی و لشگریانی که دوباره می- رسیدند هرچه بیشتربودندی تبریزیکماه دربرابرانها ایستادگی توانستی . چیزی که هست باآن حال که تهران مجلسرابسته ورشته^{۱۰} کاریکباربدست ناصرالمک و همراهان او افتاده بود و اینان ازبراکنده شدن خبرها جلوگیری میکردند ازآن ایستادگی تبریزنتیجه^{۱۱} درستی بدست نیامدی . " (۱)

دراینجا کسروی اضطراراً^{۱۲} به پرسشی که خود مطرح کرده است که هنوز هم بعد از بیست و هشت سال مانعیدانیم درآنروزایران چه بایست بکند " خودش پاسخ میدهد . اگر تبریزنتمها و بدون پشتیبانی و طیرغم خیانت و تسلیم مرکزودرحالیکه دولت مرکزی می- کوشید که نگذارد خبرهای آنجا بگوش دیگر مردم ایران برسد میتوانست اقلاً^{۱۳} یکماه در برابر قوای تزاری مقاومت کند . پس درآنصورت یک دولت مرکزی جازم و مصمم متکی باراده^{۱۴} خلق و بابسیج تمام نیروهای مادی و معنوی خلق و آنهم باآن آمادگی عمومی ، مسلماً^{۱۵} توانائی آنرا داشت که دست و بال دژخیمان تزاری را ماههادرایران بندکند . بنابراین پرسش که میتواند برای یک پژوهنده^{۱۶} تاریخ مطرح باشد این نیست که آیا ایران درآن شرایط

چه میتوانست بکند • تکلیف در اینجا کاملاً روشن است • ایران در آن شرایط میبایست استوار بایستد و تصمیم خود را بدفاع از استقلال خویش بجهانیان اعلام دارد • در نتیجه پرسشی که میباید در این زمینه مطرح شود و خود شاد روان کسروی نیز بدان توجه کافی نشان داد چنین است • اگر دولتین احتمال مقاومت جدی از طرف دولت ایران میدادند، اگر قبلاً از تسلیم دولت مرکزی اطمینان قطعی حاصل نکرده بودند، آیا با وجود آنهمه گرفتاریهای جهانی ممکن بوده دست و بال خود را در ایران در یک چنین جنگی بند کنند که حتی پیروزی برای آنها از جهات دیگر شکست میبود؟ تمامی جریانی که از روز هفتم آذر تا روز ۳۰ آذر در ایران گذشت بچنین پرسشی جواب منفی میدهد • و اگر چنین نشد بدان سبب بود که توطئه علیه مجاهدان علیه موج نوین نهضت در شمال ایران با دستیار دولت مرکزی تعبیه شده و با شرکت دولت مرکزی اجرا گردید •

روز سوم دیماه دستور مؤکدی از طرف دولت ایران به ثقه الاسلام و ضیاءالدوله رسید که بجنگ پایان دهند • نظیر این دستور بکنسول روس رسید • در نتیجه گفتگوهای که بین ضیاءالدوله و ثقه الاسلام از سوئی و کنسولگری روس از سوی دیگر انجام گردید موافقت شد که جنگ پایان پذیرد • مجاهدان همگی اسلحه خود را بر زمین گذارند • کسی بهیچ عنوان متعرض آنها نشود و آنها که نخواهند در تبریز بمانند آزادانه بهر جا که بخواهند بروند •

روز چهارم دیماه مجاهدان خلع سلاح شده بودند ولی بناگهان مواجه با عهد شکنی نمایندگان دولت تزار شدند • تبریز را وحشتی مرگبار فراگرفت • "مجاهدان و سر دستگان آزادی بتلاش افتاده نمیدانستند چه باید کرد • بسیاری از ایشان خانه وزندگی در تبریز داشتند • و دل از زنان و فرزندان خود نمیکنند و از آنسوی بر جان خود ایمن نبودند • بیشتر ایشان نیز دست تهی داشتند • زیرا از چندین ماه کوشیده ولی پولی نگرفته بودند • و این نمونه غیرت و پاکدامنی ایشان بود که با چنان تنگدستی در آن چند روز که بانکهای روس و انگلیس و میلیونها دارائی دیگران را در زیر دست داشتند • چشم بسوی آنها باز نکردند و بدانسان که بود گذاشتند و گذشتند و این هنگام از تهیست

ناگزیر بودند از شهریرون نروند و خواهیم دید که بیشتر ایشان قربانی غیرت و درستکاری خود شدند . ” (۱)

در چنین حال آشفته ای عده ای از سران مجاهد که شماره آنها به پنجاه تن میرسد^{سید} دل از بارو دیار برکنند و از تبریز خارج شده و با هزاران مشقت خود را از مهلکه رها نیندند. از روزینجم دیماه قوای تزار بر شهر مسلط شد . و از روز هفتم بشکار مجاهدان و سردستانان قهرمان آنها پرداخته دسته دسته از آنها را گرفته به لشکرگاه خود بردند . ثقه الاسلام و دو فرزند علی مسیو حسن هیجده ساله ، و قدیر شانزده ساله بچنگ دژ خیمان افتادند و بهمانگونه که لنین پیش بینی کرده بود ، تزار نیکلای خونخوار که بار خفت شکست از ژاپون را برد و میکشید اینک فرصتی حسته زهر چشم خود را بر آزاد ی خواهان ایران فرو میریخت . در لشکرگاه از ثقه الاسلام خواستند که نوشته ای بدست آنها بدهد که جنگ را مجاهدان شروع کردند . وی با صراحت پاسخ داد که قوای شما بود که با حمله بمردم بیگناه جنگ را آغاز کرد . و اورتطمیح کردند رام نشد . گرفتاران ، از جمله ثقه الاسلام و دونو باوه علی مسیو بسردار فرستاد شدند .

در گبرو دار این احوال اسلامیة نشینان بسرکردگی حاجی میرزا حسن مجتهد صحنه های شرم آوری بمعرض نمایش گذاردند . این تبریز مرتجعین و بد خواهان بود که اینک این چنین بتکان آمد . تعدادی از او یاش و ارازل بر هبری مجتهد بمیان خیابان ریختند و در پناه سر نیزه دشمنان آزادی و مشروطیت ایران بدشنام و ناسزایان مشروطه خواهان پرداختند . بمحل انجمن ریختند و پرچم آنرا پاره کردند و ساختمان آنرا ویران ساختند و آنگاه او از بلند کرده آمدن صمد خان رابدرون شهر خواستار شدند . روز یازدهم پس از اینکه چندین دسته دیگر از مجاهدان بسردار فرستاده شدند صمد خان جلاد خونخوار مشروطه که ماهها بر پشت دروازه شهر مانده بود ، در میان هلهله شادمانی پیرا و مجتهد بشهر وارد گردید و حکومت هراس و وحشت دیگری در تبریز وجود آورد .

گفتیم در روزهای پرماجرایی که بادست قوای تزار ضربت های کشنده بر تبریز فرود می آمد

و کم‌دی "تحقیقات" در عرصه تهران - لندن، لندن - تهران، تهران - تبریز و بالعکس جریان داشت "بهترین دوستان ایران در اروپا" یعنی پروفیسوراد وارد براون و همکارانش دم در کشیده و بقول معروف گوش خوابانده بودند. آنگاه که فاجعه پایان مصیبت زای خود رسید و توطئه های مشترک امپریالیستی مرحله بمرحله سیر تکاملی خود را میپیمود و هدف نهائی حاصل شد، بناگاه این عده زاری و شیون از سر گرفتند و بیاد ایران شهید و مظلوم افتادند. براون که بقدر کافی او را شناخته ایم بعنوان همدردی با ایران جزوه کاملی و مصوری درباره حوادث شمال و فجایع قوای تزاری در آن خطه تحت عنوان "حکومت هراس در تبریز" منتشر ساخت. ولی طبعاً در تمامی این شورو شیونها همان مشخصه اساسی همیشگی یعنی یکطرفه بودن این تبلیغات، بر سراسر فعالیت های این گروه سایه می افکند. آشکارا مانند موارد نظیر خود یکجا و منحصر "بسوی دولت تزاری زیانه میکشید و همه جا گفتگو بطور کامل" تجریدی بر سر قتل ها و ویرانی هائی بود که بدست دژخیمان تزاری برگیلان و آذربایجان میرفت. بواقع هم در جریان اجرای توطئه این سیاهکاریها بود که مردم بچشم میدیدند و با آن روبرو بودند و لیبرالهای انگلیسی "منادی آزادی" اکنون که دیگر کارا زکار گذشته بود، برای خاطر ایران بر سر و سینه میزدند. در حالیکه بنحو بسیار ناسالمی درباره نقش فعال بریتانیا در اشغال نیمی از ایران و در کشاندن هیئت فرمانروای ایران بورطه تسلیم، درباره همدستی تام و تمام طراحی سیاست خارجی در کشور در طرح نقشه ضد انقلابی سکوت میکردند. اینکه این توطئه از کجا سرچشمه میگرفت، اینکه سرکوب انقلاب ایران بمثابه پیش آهنگ نهضت انقلابی سراسر شرق هدف مشترک مجموع اردوگاه امپریالیستی بود، اینکه چه رابطه ای بین این توطئه و نقشه های دولت برای جنگ آینده وجود داشت و چرا آنها لازم دیدند با سرعت و شدت هرچه تمامتر انقلابیون ایران را درهم بشکنند و پشت جبهه خود را استوار کنند، همه اینها با سکوت بگذار میشد.

در اینجا شاید بی فایده نباشد که خوانندگان را به نکته ای خارج از حد و این مباحث

توجه بدیم. تنهادر مورد شرکت فعال بریتانیای کبیر در طرح اجرای

توطئه انقلابی در ایران نیست که بر او سردرگریان سکوت فرومیرد. وی تا سال ۱۹۲۶ زندگی میکرد. در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ و در زمان حیات او بود که مؤمرین بریتانیا در هند و ستان بقصد سرکوب نهضت انقلابی مردم از راه ترور و ایجاد وحشت دست بآنچنان فجایعی زدند که روی دژخیمان تزاری را سفید کردند. آقای پرو فسور قطعاً "از واقعه باغ جلیانوالایکی از مراکز عبادت هندیان، بتوپ بستن ده هزار مرد و زن و کودک که برای ادای فرایض دینی در آنجا جمع بودند، بی اطلاع نمانده است. اظهارات حماسه آمیز ژنرال دایر که در آنروز وظیفه توپچی گری را شخصاً "بعهد" گرفت و در پایان کار اظهار داشت که "امروز کشتار خوبی کردیم" بگویش آقای پروفیسور رسیده است. چرا در آنجا که فاجعه مستقیماً و منحصرماً "از سیاست استعماری بریتانیا ناشی میشد او و همکاران "لیبرال" (۱) اولب فرو بستند و برصد ها کشته هزاران زخمی از زن و مرد و کودک اشکی نیفشاندند؟

اگر نگارنده با این تأکید متعرض این مطلب میشوم بخاطر تأثیر نادرستی است که تبلیغات بدون گسست و ریاکارانه این گروه و پیروان ایرانی آنها در ایران برجای گذاشتند و کارگسترش آن بجائی رسیده که مورخی موشکاف و نکته سنج همچون کسروی نیز نتوانست بکلی از تأثیرات برکنار بماند. تا آنجا که در بسیاری موارد حساس اورا بین اندیشه های گوناگون در نوسان می بینیم که از سوئی به نقشی که بریتانیا در انجام امر ضد انقلاب در ایران بعهد داشت بی توجه نیست، و از جانبی این اندیشه را استوار، قاطع، و همه جانبه مطرح نمیکند.

چنانکه پیش از این دیدیم وی این باور را از خود نشان میدهد که گوید دولت بریتانیا نه تنها آنچه که برای ایران بطور کلی و بر تبریز و گیلان بطور خاص گذشت مسئولیتی بعهد نداشت بلکه حتی از رویدادهای اطلاع بود و یکی از مؤمرین آن بنام شیپلی دولت

۱- رجوع شود بکتاب Case for India تألیف ویل دورانت که بنام "اختناق

هند و ستان" از طرف نگارنده ترجمه شده است.

متبوع خود را فریب داد تا آنگاه که کتابچه^۶ براون بیرون افتاد و تنهاد آن هنگام بود که بریتانیا از رویداد های تبریز اطلاع یافت. چنانکه ذیل صفحه^۶ ۲۸۴ تاریخ هیجد^۵ ساله آذریا جان مینویسد :

”یکسال و نیم بیشتر پس از این پیش آمد ها چون کتاب براون بنام فرمانروائی هراس در تبریز چاپ شده و در آن بیکره های کشته گان و داررفتگان نشان داده شده دولت انگلیس درباره آنها پرسشی از شیپلی کرده و او که این زمان در اسلامبول بود باردیگر بیک رشته سخنان بی سرانجام دیگر پرداخته است. از اینجای پیداست که پیش از چاپ شدن کتاب براون و پراکنده و گردیدن آن بیکره هاد و لت انگلیس از داستان آنها نیک آگاه نبوده است.” (تکیه روی جمله ها از نگارنده است. ن. ۰)

این طرز برخورد سرسری شاد روان کسروی نسبت بموضوعی اینچنین اساسی و پراهمیت نامفهوم است. چگونه میتوان چنین اندیشه ای را بخاطر خطرورداد که شیپلی^۷ و امثال او جز پیچ مهره های مطیعی در چرخ عظیم سیاست امپریالیستی بریتانیا در حوم مؤمریت خود بوده اند؟ تردید نمیتوان داشت که این مؤمورد تمام جزئیات کارخویش از سفارت مربوطه دستور میگرفته و تمام جزئیات حوادث را علیرغم هرگونه زرگری مومو و با عکس و تفصیلات به تهران گزارش میداده است. با احتمال قریب بیقین میتوان گفت همان بیکره هائی که براون در کتابچه^۶ خود ”حکومت هراس در تبریز” منتشر ساخته بوسیله همین آقای شیپلی تهیه شده و از مجرای وزارت خارجه^۶ بریتانیا در دسترس براون قرار گرفته است. دولت بریتانیا از یکسومشت آهنین خود را بهمراه دولت تزاری برای در هم کوبیدن نهضت انقلابی ایران فرود می آورد و از یکسواد ستکش سفید دست از پشت سریشریک جرم خود خنجر میزد و او را لو میداد.

با اینهمه کسروی نسبت بواقعیت ها بکلی بی توجه نمانده است. اگرچه در یکجا اظهار عقیده میکند که دولت انگلیس از جریان کشتار تبریز نیک آگاه نبوده است ”اماد رمورد دیگومینویسد: ”انجمن که از پروفیسور و مستر لیچ ولورد لامینگتون و دیگران پدید آمد و همواره

- ۳۶۳ -

پیش‌آمدهای ایران رامی پائیدند و گفتارها و در روزنامه مینوشتند • لیکن هیچ یکی کارگر نیفتاده و سراد واردگری را از سیاستی که در پیش گرفته بود باز نمیداشت و ما خواهیم دید چه چیزهای ناگواری رخ داد • ”

سفیرایران ضمن گزارشی بد و لت متبوعه خود چنین اظهار کرده است که معلوم می‌شود روسها با انگلیسها خیلی چیزها نوشته و گوش آنها را پر کرده اند • کسروی برای این نوشته خرده گرفته و میگوید :

” پیدا است که کارکنان انگلیس بمجاهدان همان نگاه را داشته اند که کارکنان سیاسی روس • و اینکه سفیرایران در تلگراف خود میگوید روسها معلوم میشود خیلی حرفها بانگلیسها زده اند گفته خامی است • مگر انگلیسها خودشان آگاهی از ایران و حال مجاهدان نمیداشتند ؟ بیگمان میداشتند و باروسیان هم اندیشه بودند • ” و باز :

” در همه این کارها دولت انگلیس - نه توده آن همدستان روسیان میبودند و خاموش ایستاده از میانجیگری دریغ میگفتند • و این خواست روسیان بود • ”

آیا بریتانیا در این گیر و دار تنها خاموش نشست ؟ گنا هس آن بود که از ” میانجیگری ” دریغ میگفت و یا ” بخواست روسیان ” عمل میکرد ؟ یا مثلا ” بگفته براون به ” سنت آزادی خواهی ” وفادار نماید و جلوروسیان را نگرفت ؟ کسروی تا برزاین مسائل میرسد و آنها را با اسلوب تجریدی خود میان میگذارد • سپس از کنار آنها میگذرد و این دید نادرست و متشتت او را بلغزشهای دیگر میکشاند • چنانکه مثلا ” مجموعه جریان ضد انقلابی در ایران راناشی آن میدانده ” میان سررشته داران آن روزی باروسیان (و نه هرد و قدرت امپریالیستی) سازشهایی بود و آنان بهمه خواهشهای همسایه شمالی نیرومند گردن نهاده بودند • ” که این خود تنهانی می از حقیقت است • و آنگاه از این باور خویش چنین نتیجه میگیرد •

” روسیان بهنگامیکه در تبریز دست سالدات و قزاق ، مجاهدان و آزادخواهان را سرگرم جنگ ساخته بودند ، در تهران باد ست ناصر الملك و وثوق الدوله ریشه آزادی رامیکندند • ”

باید پرسید: آیا کسانی چون ناصرالملک و ثوق الدوله سردار اسعد صمصام السلطنه، پیرم خان و تمامی افراد مؤثری که اولتیماتوم را بمجلس قبولانیدند و سپس خود مجلس را به تعطیل کشاندند و ریشه آزادی را برکنندند عاملین سیاست تزاری بودند؟ خود کسروی^ی بارها از آنها (اوینحوعجیبی سردار اسعد رامستثنی میکند) بنام دوستان مورد اعتماد بریتانیا سخن میگوید. خود وی مینویسد که ناصرالملک همکلاس سراد واردگری بوده و از دولت بریتانیا نشان و مدال داشته و از برکت این نشان ازگزند محمد علی میرزادرجریان^ن حوادث توپخانه رهیده است. در نوشته های محمود محمود میخوانیم که وی نامزد ریا^{ست} عالیله لژ فرما سونری در ایران بوده است. کسروی در موارد دیگری بد رستی و ثوق الدوله را عامل سیاست بریتانیا میشناسد.

کسروی بطور کلی نقش ضد انقلابی بریتانیا را در ایران يك نقش انفعالی میدانده يك نقش فعال. بعبارت دیگر بریتانیا در نظری همانند شريك است که دست شريك خود را در کار باز گذاشته و خود بنظاره ایستاده و در حد اکثر، اعمال شريك خود را تأیید کرده است. بهمین جهت ساده دلانه گله میکند که چرا بریتانیا از (میانجیگری) دریغ نمیکرده است. اما بهر حال این نقش انفعالی بریتانیا برای وی روشن بوده است. پس چگونه است که در موردی بدینسان مهم تلقی وی از نقش بریتانیا از این حد هم محدود تر میشود؟ آیا این بطور ساده اشتباهی است ناشی از یکنوع شتابزدگی در داوری؟ آیا انگیزه روانی این بردا^{شتهای} نادرست همانا مشاهدات عینی او بوده است از تبهکاریهای مأمورین تزاری که خود در روزهای جوانی شاهد برخی از آنها بود؟ آیا نمیتوان تصور کرد که وی در اینجا بطور ساده موقعیت خود را فراموش میکند و بخوبیستن مجال میدهد تا در شبکه تار عنکبوت تبلیغاتی که بدست توجیه کنندگان سیاست بریتانیا بافته شده بود گرفتار آید؟ یعنی همان تبلیغاتی^{تی} که هدف اساسی آن عبارت بوده است از شسته رفته کردن سیاست بریتانیا و یا حداقل كوچك نشان دادن نقش بریتانیا در جریان تکاملی ضد انقلاب در ایران از طریق متمرکز کردن^ن تمام آتش حمله بسوی شريك جرم بریتانیا؟

در جریان روابط ایران با کشورهای اروپائی طی دو قرن اخیر مسئولیت دولت و مکررات بریتانیا در عقب نگه داشتن ایران و سوق دادن آن در سراسیمه کشوری وابسته و نیم مستعمره مسئولیت اصلی و اساسی است. مسئولیت آن در سهم کوبیدن و منهدم کردن انقلاب مشروطیت چیزی است هم سنگ مسئولیت دولت تزاری ولی عمیقتر و پایدارتر. در چند بزنگاه عمده تاریخ میهن ما در این دو قرن این سیاست امپریالیستی بریتانیا بود که تیشه بریشه ایران زد. از آن زمان که سرگور و زلی و جیمس موریر بعنوان امنای ایران با ایران خیانت کردند و آنرا در برابر دشمن دست بستند تا آنجا که سفیر دیگر بریتانیا با پیام خود فراماسونرهای مجلسی و دولتی را بطور طه تسلیم به محمد علی میرزا کشانید، تا این مورد اخیر که سیاست مستعمراتی انگلیس طوق تسلیم با ولتیماتوم را بگردن ایران افکند و بادست دست نشانندگان خود مشروطیت را به تعطیل کشانید، در هر یک از این مراحل مسئولیت سنگینی هم سنگ مسئولیت دولت تزاری بگردن بریتانیای کبر می باشد.

در جریان ضد انقلاب ارتش تزاری خونهای زیادی از مجاهدان و دیگر آزادمردان در شمال ایران جاری ساخت و خرابیهای مادی فراوان از تجاوزات دژخیمان تزاری ببار آورد. اما بریتانیا علاوه بر فجاجی که متقابلاً در زمینه یناگزیر محدودتری در جنوب مرتکب شد لطمه های معنوی پر دامنه تری با ایران زد و با ضربتهائی که بر قلب و مغز کشور وارد آورد اساس استقلال و حاکمیت ایران را بنحوید ارتری متزلزل ساخت. روشن است که این خود تعرضات قوای تزاری در شمال و اقدامات خونین نظامی در آذربایجان و گیلان و پایگاه اساسی انقلاب بود که جریان حوادث مرکز را تسهیل کرد. اما در پایتخت این فشار نمایندگان سیاسی بریتانیا بود که از قوای تزاری بعنوان مترسک استفاده کردند تا از طرفی دل هیئت فرمانروا را خالی کنند تا آسان تر و زود تر تسلیم فرود آورد و از طرفی باز همین وسیله باین هیئت دل بد دهند تا برجین و تردید خود غلبه کند و ترس از افکار عمومی را از خود دور سازد و با اطمینان باینکه قدرت نظامی آن یکی و حمایت سیاسی

-۳۶۶-

و نظامی این یکی رادریشت سرخود دارد بمثابهء جلاد آزادی عمل کند . این هیئت
دولت نه تنها از لحاظ تعلق طبقاتی خود ضد انقلابی بود بلکه چنانکه میدانیم در اکثر
خود از فراماسونرها تشکیل میشد که همه سیاست جهانی مستعمراتی بریتانیا وفادار بودند
سروی از موضعی که میگیرد با شتاب دیگری در دآوری خویش کشانیده میشود و چنین
ابراز اعتقاد میکند که "یکس از یمناکترین زمانهای ایران آن دهه سالی است که کشور پس از
اولتیماتوم روس گذرانیده و در این دهه سال در تهران رشتهء کارها در دست يك مشت
دغلی و سودجو بود . . ."

براین گفتهء کسروی دواشکال وارد است .

نخست اینکه اولتیماتوم آغاز یکی از یمناکترین زمانهای ایران نبود . بلکه خود
نتیجهء قهری و ناگزیری بود ازدوران کوتاه بین کودتای محمد علی میرزا و کودتای ناصر-
الملك - یعنی دوران حکومت فتوودال - اشرافی و اشرافیت ایلی وابسته بامپریالیسم
که با هرگونه تحول بنیادی در جامعهء فتوودالی بشدت مخالفت میورزید . همان دوران
سه ساله ای که مؤثرترین و اصیلی ترین سازمانهای انقلابی ایران در نتیجهء توطئه های
مشترک دولت ایران باد و قدرت امپریالیستی مضمحل شدند و از میان رفتند .
دوم آنکه اگر فهرست نامهای سررشته داران ایران در دهه سالهء مورد نظر کسروی
نظرافکنیم کمتر دغلی بازی رامی بینیم که تازه بمیدان آمده باشد . و پیوسته زمام کار
همچنان در دست همین عده سررشته داران و بقول خود کسروی "میوه چینان" بوده
است که بیوسته جایها را با هم عوض میکردند . امروز این رئیس الوزراء و دیگران مسند
نشینان وزارت بودند و فردا یکی دیگر از همانها نخست وزیر میشد و دیگران و زیر .

XXXXXXXXXX

۵- پایان کار .

بهر حال انقلاب ایران بدست دوقدرت امپریالیستی در محاق تعطیل افتاد . در
گیلان و آذربایجان سازمانهای انقلابی از هم پاشیدند . نهضت دهقانی در سراسر

-۳۶۷-

شمال غرق در خون شدند • پرده^۶ سیاه شبی تیره و سهمگین که تا چندین سال بطول انجامید در سراسر ایران فرود افتاد •

انقلاب سرکوب شد • با وجود این در همان مدت کوتاه عمر پرماجرای خود و با وجود همه^۶ نقض هایش پایه های اجتماع کهن و راکد ایران را سخت تکان داد و سنتهای دیرین مبارزه و راه و رسم سلحشوری گذشته های دور را احیاء کرد و اراده^۶ مردم را برای مبارزه^۶ آگاهانه — مبارزه ای که تا امروز ادامه دارد برانگیخت •

×××××××

های ندای عدالت — در برابر غرش تو پهای تزار و عیده^۶ مستانه^۶ دژخیمان وی و سرود پیروزی بریتانیای کبیرو خروش کرکننده^۶ ارتجاع ایران، صدای رعد آساف دیگری در جهنم^۶ طنین افکند • این ندای روسیه^۶ دیگر، روسیه^۶ سو سیال د مکرتهای بلشویک^۶، روسیه^۶ لنین بزرگ بود که در قطعنامه^۶ سو سیال د مکرتهای سراسری روسیه منعکس میشد و طنین آن بکوش دنیا میرسید • قطعنامه^۶ این کنفرانس را در ژانویه^۶ ۱۹۱۲ در شهر پراگ شخص لنین تدوین کرد که درباره^۶ ایران چنین میگفت:

”حزب سوسیال د مکرتهای کارگری روسیه علیه سیاست تاراجگرانه^۶ دارودسته^۶ بد نام تزار که بریشه کن کردن آزادی ایران مصمم شده است و در راه وصول باین هدف از توسل بوحشیانه ترین و ننگین ترین کارها خودداری ندارد اعتراض میکند • کنفرانس اعلام میدارد که اتحاد بین دولتین روسیه و بریتانیادروهله^۶ نخست علیه نهضت انقلابی د مکرتهای آسیا می باشد • و این اتحاد بریتانیای لیبرال را مبدل بشریک^۶ تبهکاریهای و حشیانسه^۶ دولت تزار میسازد •

”کنفرانس همدردی کاملی خود را نسبت بمبارزات مردم ایران و خاصه سو سیال — د مکرتهای ایران که در نبرد علیه شدا ایداعمال تزار آنهمه قربانی داده اند ابراز امیدارد ...”

پایان

—————